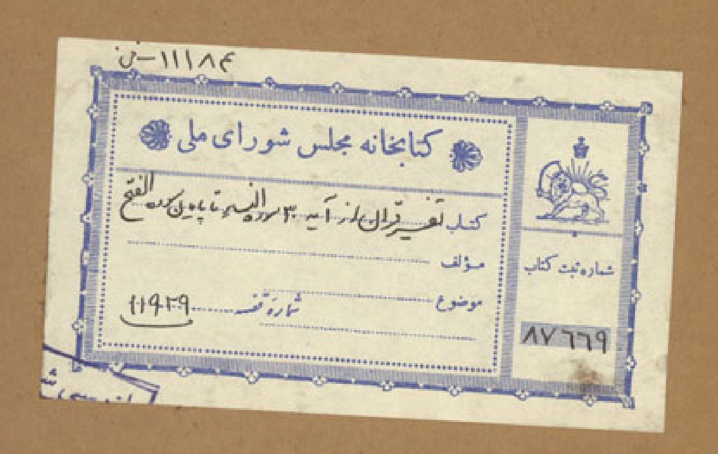
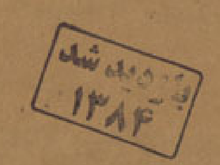

۱۱۱۸۴-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر قرآن از آیه ۳۰ سوره النساء تا پایان سوره الفتح
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۱۱۹۲۹
شماره ثبت کتاب
۸۷۶۶۹


۱۳۸۴



[illegible] بما فضل الله بعضهم على بعض وبما

فضل الله بعضهم على بعض وبما

[illegible]

انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات

نفقات می کنند از مالها خویش بر ایشان پس زنان شایستگان باشند زنان مطیعان باشند

حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي

ایشان را نگاه داران باشند غیب ایشان را بنگاه داشتن خدای ایشان را و آن زنانی که

[illegible]

تخافون نشوزهن فعظوهن

[illegible] از عصیان ایشان پند دهید ایشان را

واهجروهن في المضاجع

[illegible] ایشان را اندر خوابها

واضربوهن فان اطعنكم فلا

بزنید ایشان را پس اگر طاعت دارند شما را

تبغوا عليهن سبيلا ان الله كان

[illegible] بر ایشان هیچ سبیلی [illegible] که خدای بزرگوار است

عَلِيًّا كَبِيرًا

...چون ... فرود ...

... نهایت مخالفت وی مجویید

علم اللّم کفت ما فرواستیم کاری و خدای

خواست کاری و انچ خدای خواست بهتر و قصاص برداشت میان زن و شوی

اندر زخمی با احد تعلیم و تادیب بیرون نبود اندر عادت

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا

و اگر بترسید از خلاف و مشکل میان ایشان ... بفرستید

... کاه کرا است

حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا

حکمی از اهل بیت مرد و حکمی از اهل بیت زن

إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا

اگر خواهند که اصلاح کنند میان ایشان ... بود که موافقت دهد خدای

... الف

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا

که خدای تعالی دانا است بحال ایشان و شناسا است بسیر ایشان

و بدان که چون این دو حکم فرستادند تا بنگرند میان ایشان اگر صواب

بینند که میان ایشان جمع افتد جمع کنند و اگر صواب بینند که تفریق کنند

جدا کنند برضا ایشان بر قول شافعی رحمة الله علیه و بی رضا ایشان



وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ

و بپرستید خدای را و شریک مخوانید با وی

شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي

هیچ چیز را و با پدر و مادر نیکویی کنید و با

الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

خویشان و یتیمان و مسکینان نیکویی کنید

وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ

و همسایه با همسرایه نزدیک و با همسرایه دور

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ

و ان همسرایه که اندر پهلوی تو باشد ... و با راه گذریان

... زن رایع ... خواهد

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

و با انکسی که ملک یمین شما باشد که خدای دوست ندارد

مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا

هر کسی را که متکبر بود و فخر آور

وبدان کی خدای عز وجل اندرین آیت [illegible] نیکوی کردن با این گروه [illegible]
یاد کردیم و احسان بر عموم با همه خلق محمودست وبدان فرمانست از خدای
عز وجل چنانک گفت واحسنوا ان الله یحب المحسنین وبجای دیگر گفت جل ذکره
وتعاونوا علی البر والتقوی واز بهر آن گفت ابن عباس [illegible] شرم دارم که
کسی سه بار پای بر بساط من نهد که اثر احسان من بروی نتوانند دید واز بهر این
گروهان را تخصیص کرد کی احسان با ایشان اولی تر و نیکوتر واز بهر این
گفت مصطفی صلی الله علیه وسلم مردی را کی فراوی گله کرد از سختی دل وگفت
اگر خواهی کی دل تو نرم شود طعام ده مسکین را ودست بر سر یتیم مال وطعام ده
ویرا ونیز گفت پیغامبر علیه السلم کی همواره جبریل علیه السلم مرا وصیت همی کرد به
همسرایه تا اندیشیدم کی مگر ویرا میراث همی خواهد داد واز آخر سخنان
علیه السلم آن بود که گفت الصلوة وما ملکت ایمانکم یعنی نماز نگاه دارید و
از مخالفت کردن خدای عز وجل اندر حق بردگان خویش یعنی رفق کنید
با ایشان وایشان را تکلیفی مکنید کی طاقت آن ندارند وکاری مفرمایید
کی آن محرم باشد اندر شریعت وپس ازین یاد کرد خداوند سبحانه وتعالی اندر
جمله آنکسانی که ایشان را دوست ندارد وگفت

الذین یبخلون ویأمرون الناس

انکسانی کی بخل کنند وهمی فرمایند مردمان را

بالبخل ویکتمون ما آتاهم الله

بخل وپنهان کنند آن چیزی کی خدای ایشان را داده باشد

من فضله واعتدنا للکافرین

از فضل خویش یعنی مال وباز نهاده ایم کافران را

عذابا مهینا

عذابی خوار

وبدانک بخل اندر زبان عرب آن باشد کی کسی از تو چیزی خواهد منع کنی واندر شریعت آن باشد
کی چیزی کی بر تو واجب بود منع کنی وابن عباس گوید رضی الله عنه کی کردم بن زید
واسامه بن حبیب ونافع بن ابی نافع همی آمدند بنزدیک پیغامبر علیه السلم از جمله
انصار وبا ایشان مخالطت همی کردندی وایشان را نصیحت همی کردندی وایشان
را همی گفتند نفقه مکنید مال های خویش کی ما همی ترسیم بر شما از درویشی
وشما ندانید کی چون خواهد بود خدای عز وجل اندر شان ایشان فرو فرستاد
الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل چنانک یاد کردیم وپس ازین خدای
عز وجل یاد کرد آن گروه را از آنکسانی کی خدای تعالی ایشان را دوست ندارد
وآن کسی است کی بخرآی بود ومال خویش بریا خلق نفقه کند وگفت

والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس

وانکسانی کی نفقه کنند مالهای خویش از بهر دیدار مردمان

ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآ

وايمان نيارند بخداي ونه بروز قيامت

ومن يكن الشيطان له قرينا فساء

وهرك شيطان قرين وي باشد چنين جهار گروه كه ياد كرديم

وچون باشد بتر از آنكه روز قيامت گويد ويا ليت

قرينا ۝ بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين كاشكي

قرينا كي ويرا باشد ميان من وتو چندان دوري استي كي ميان مشرق ومغرب

وماذا عليهم لو آمنوا بالله واليوم

وچه زيان بودي بريشان اگر ايمان آوردندي بخداي وروز

الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وكان

قيامت ونفقه كردندي باخلاص از آنچ روزي كرده بودي ايشانرا خداي

الله بهم عليما ۝ ان الله لا يظلم

وخداي دانا است بايشان كه خود خداي نكند ظلم

مثقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها

بمثقال ذره واگر بودي نيكويي بيدرا مضاعف كند

ويؤت من لدنه اجرا عظيما ۝

وبدهد از نزد خود مزدي بزرگ

گروهي گفتند كه مثقال الذره آن وزن مورچه خرد بود كه هنوز سپيد

باشد از خردي وگروهي گفتند ذره آن هبا بود كي اندر خانه بتوان ديد

آنگاه كي آفتاب بروزن اندر تابد اندر خانه تاريك وگفت

فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد

پس چون كنند آن وقتي كه بياريم از هر امتي گواهي

وجئنا بك على هؤلاء شهيدا يومئذ

وبياريم ترا بر ايشان گواهي آن روز

يود الذين كفروا وعصوا

تمني كنند آنكسانيكه كافر شده باشند وعاصي گشته باشند

الرسول لو تسوى بهم الارض

رسول را كي راست كنندي با ايشان زمين را

ولا يكتمون الله حديثا

ونه پوشند از خداي هيچ حديث

٤ از بهر آنک اندامهاء ایشان بسخن آمدی از بیان کردن ایشان هیچ ... ندارد
وبدانکی مفسران گفتندکی پیش از آنکه خمر حرام کردند گروهی از مومنان
می خوردندی و بنماز آمدندی و ایشان سرگران و سرگردان بودندی
وندانستندی کی چه می خوانند اندر نماز و چند رکعت کرده اند از نماز خدای
عز وجل اندر شان ایشان فرو فرستید این آیت که یاد کردیم و پس از آن
تحریم الخمر فرو فرستاد و ازین صعب ترچه باشد کی ایشانرا مومن خواند
وانگاه ایشانرا از عبادت خویش براند و از مساجد مسلمانان دور کرد
وان ایمان ایشانرا اندران باب هیچ سود ندارد و این آیت انست کی خدای گفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ
ای انکسانی که ایمان آورده اید نزدیک مشوید بنماز
وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ
و شما مستان باشید تا بدانید که می چه گویید

ضحاک گوید اندر تفسیر این آیت کی اندر مستی خواب آمده است نه اندر مستی
خمر چنانک پیغامبر صلی الله علیه وسلم گفت هر گاه که یکی از شما اندر نماز
همی بنابد بخسباد تا خواب بشود که نه باید کی وی می نپندارد اندران
حال که اندر نماز استغفار می کند و وی خود دشنام می دهد
وگفت

وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا
و نه که جنب باشید اندر مسجد شوید مگر براه گذر تا که غسل کنید
واز بهر این گفت شافعی رحمة الله علیه کی جنب را شاید که بمسجد بگذرد و نه نشیند تا آنگاه کی غسل کند

وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ
و یا بیمار باشید ای که آب نتوانید برد و یا بر سفر باشید آب نیابید
أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ
و یا اگر می آید یکی از شما از قضاء حاجت و یا اگر
لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا
ملامست کنید با زنان که پس نیابید قصد کنید
ازین جمله کی تیمم حرفی افتاده باشد
صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ
خاک پاک پس مسح کنید بر رویهاء خویش
وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا
و بر دستهاء خویش که خدای عز وجل عفو کننده است و امرزگارست
واندر ابتداء نزول تیمم روایت آمده است از عایشه رضی الله عنها

٥ کي وي گفت با پیغامبر صلی الله علیه وسلم بودیم با نوان چون سپیده دم
من بگسست وگم شد وان عاریت فراستده بودم از اسما بنت خیر دادم
پیغامبر را علیه السلام پیغامبر فرمود تا آن بجویند بجستند نیافتند پیغامبر
اشتر را فرو خوابانید و مردمان اشتر فرو خوابانیدند وان شب آنجا
بودند از بهر جستن آن عقد و نه بر آبي بودند و هیچ آب نبود با ایشان مردمان
آمدند بنزدیک ابو بکر الصدیق رضي الله عنه و گفتند نه بیني کی عایشه
ما را باز داشت نه بر آبي پس ابو بکر الصدیق رضي الله عنه آمد بنزدیک
عایشه پیغامبر را علیه السلام دید سر با وي نهاده و پس با عایشه عتاب کرد
و ویرا وان قلاده را جنبانید و گفت خلق را باز داشتي نه بر آبي و نماز
نزدیک آمد آنگاه زخمي زد بدست خویش بر تهي گاه وي عایشه گفت
من بر نتوانستم گردید از آنک پیغامبر سر بر کنار من نهاده بود چون پیغامبر
از خواب در آمد برخاست آب نیافت کی نماز کردی خدای تعالی آیت تیمم
فرو فرستاد چون برگرفت و اشتر از جای برانگیخت آن قلاده اندر زیر
آن اشتر بود که من بر نشسته بودمی پس اسید بن حضیر گفت نه این اول
برکاتی است از آل ابو بکر الصدیق رضي الله عنه مسلمانان را و گفت عایشه را
رضي الله عنها کی هیچ زنی نه افتیده است ترا که تو آن را کراهیت کرده کی نه
آن خیر بوده است مسلمانان را ابن عباس گوید کی رفاعه بن زید و مالک
بن دخشم هر گاه که پیغامبر صلی الله علیه سخن گفتی ایشان زبان بر گردانیدندی
و بر وي عیب کردندی خدای عز و جل اندر شان ایشان فرو فرستاد

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا

اي ننگري بدان کساني کی ایشانرا داده اند نصیبي

مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ

از کتاب یعني جهودان مدینه و مي خرند بیراهي

وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ

و مي خواهند کی شما گم کنید راه

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ

و خدای دانا ترست باعدای شما از شما و کفایت است خدای شما را

وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا

دوست داري و کفایت است خدای شما را ناصري

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ

از آن کساني کی جهود اند کسان است کی مي بگردانند سخنها

عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا

از جای خویش یعني صفت محمد مصطفی و حکم رجم جابجا بگردانیدیم و مي گویند بشنیدیم قول تو

وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ

وعاصي كشتيم فرمان ترا وبشنو مباشبا شنوانيده

وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا

وبی كويند راعنا بكردانيدن بزفانها ايشان وطعنه جستن

فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا

اندر دين واكر ايشان كويندي شنيديم

وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ

وطاعت داشتيم وبشنو وباما نكر ونه كويندی راعنا

خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ

بهتر بودي ايشانرا وصوابتر بودی ولكن بلعنت بكرده است ايشانرا

اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ

خداي بسبب كفر ايشان پس ايمان نيارند

إِلَّا قَلِيلًا

مكر اندكی

ابن عباس كويد رضي الله عنه كی پيغامبر صلى الله عليه وسلم سخن كفت باكروهي از احبار

جهودان چون عبد الله بن صوريا و كعب بن اسيد فرا ايشان كفت از خداي بترسيد وايمان آريد كه بخداي كي شما ميدانيد كانچ من بشما آورده ام حقست كفتند ما ندانيم خداي تعالى فرو فرستيده اندرشان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا

اي انكساني كه داده اند شمارا كتاب ايمان آريد

بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ

بانچ فرو فرستيده ايم باوردارنده انرا كه باشما است ا

قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا

بيش ازانك مندرس كردانيم رويها وانرا

عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا

باسوي قفا كردانيم ويا بلعنت بكنيم ايشانرا چنانك

لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ

بلعنت بكرديم اصحاب سبت را كه ايشانرا خوك وبوزينه كردانيديم وهست فرمان خداي

مَفْعُولًا

كرده شود بی خلاف

٧ وگروهی از مفسران گفتند معنی طمس آن بود کی روی یکلخت گردانند
بی چشم و بی بینی و بی دهن و آنرا با سوی قفا گردانند نکالرا و گروهی گفتند
آن بود کی روی‌ها همه موی بر آرد تا چون روی کپی گردد و روی اندر زیر آن
مندرس گردد و آنگاه آنرا برگردانند با سوی قفا آرد و قفا با سوی روی
آرد و این وعید لجاره اندر گروهی از ایشان رسد پیش از قیامت و گروهی
گفتند این وعید ایشانرا بشرط آن بود کی اگر هیچکس از ایشان مسلمان
نگردد آنگاه این بدیشان رسد و پس از آن جماعتی از ایشان مسلمان شدند چون
عبد الله بن سلام و جز از وی از بهر آن بود کی این وعید از ایشان اندر گذشت و کعب

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ

و خود خدای نیامرزد شرک آوردن بوی و بیامرزد

مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ

هرچه دون آنست آنکس را کی خواهد و هرک شرک آرد

بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا

بخدای خود فراساخته باشد گناهی بزرگ

و بدان که کلبی گوید این آیت اندر گروهی از مشرکان فرود آمد وحشی
بن حرب و اصحاب وی و سبب وی آن بود کی چون حمزه را بکشت و ویرا وعده

کرده بودند کی اگر تو ویرا بکشی ما ترا آزاد کنیم پس وفا نکردند با وی گفتند
چون بمکه رسید گروهانی با وی اتفاق کردند و با پیغامبر صلی الله علیه وسلم
بنبشتند کی ما پشیمانی همی خوریم بآنچ کردیم و ما را هیچ باز ندارد از مسلمانی
مگر آنک ما همی شنیدیم آنگاه کی تو بمکه بودی همی گفتی والذین لا یدعون
مع الله الها آخر شرط همی کردی که اهل بهشت آن باشد که بخدای جز خدای دیگر را
نخوانده باشد و تنی که خدای حرام کرده است نکشته باشد و زنا نکرده
باشد و ما این همه کردیم اگر این نیستی ما مسلمان گشتیمی پس خدای تعالی
بفرستاد الا من تاب وآمن وعمل صالحا تا تمامی دو آیت پس پیغامبر علیه السلم
این دو آیت را بفرمود نبشتن بوحشی و اصحاب وی پس چون ایشان برخواندند
بنبشتند بوی و گفتند کی این شرطی صعب است و ما ترسیم که از ما عمل
نیکو حاصل نیاید خداوند تعالی فرو فرستاد ان الله لا یغفر ان یشرک به
و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء پیغامبر صلی الله علیه وسلم این آیت با ایشان
فرستاد برخواندند کس باز فرستادند کی ما ترسیم که از اهل این نباشیم که
مشیت اندر ما رسد خدای تعالی فرو فرستاد قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله پیغامبر صلی الله علیه وسلم این با ایشان
فرستاد چون برخواندند وحشی و اصحاب وی اندر مسلمانی آمدند و همه
آمدند بنزدیک پیغامبر صلی الله علیه وسلم پیغامبر صلی الله علیه وسلم ویرا گفت
و چک روی از من غایب بکن وی برخاست و بشام شد تا آنگاه که آنجا بمرد
و بدانک حسن بصری گوید رحمة الله علیه کی جهودان و ترسایان گفتند

٨ نحن ابناء الله واحباؤه وگفتند لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى
خداي عز وجل اندر شان ايشان فرو فرستاد وگفت

ألم تر إلى الذين يزكون أنفسهم بل الله

اي نديدي آنكساني را كه خويشتن را تزكيه كنند وهمي بستايند خويشتن را بل خداي

يزكي من يشاء ولا يظلمون فتيلا

بستايد آنرا كه خواهد وظلم نرود بر ايشان همنداي فتيلي

وفتيل [illegible] اندر ميان خرما است

انظر كيف يفترون على الله الكذب

بنگر يا محمد تا چون همي فرا نهند بر خداي دروغ

وكفى به إثما مبينا ألم تر إلى

وكفايت است آن از گناه ظاهر اي نديدي آن

الذين أوتوا نصيبا من الكتاب

كساني كه داده اند ايشانرا نصيبي از كتاب

يؤمنون بالجبت والطاغوت

ايمان همي آرد باصنام وشياطين

ويقولون للذين كفروا هؤلاء

وهمي گويند آنكساني را كه كافر شده اند ايشان

أهدى من الذين آمنوا سبيلا

راه يافته تر اند از آنكساني كه ايمان آورده اند اندر راه دين

مفسران گفتند كه قصه اين چنان بود چون وقعت بيوفتاد كعب بن الاشرف
برخاست با هفتاد سوار بنزديك بوسفين شد تا با ايشان عهد كنند
وان عهدي كه ايشانرا با رسول خداي بود بشكستند چون بمكه رسيد
كعب اندر سراي بوسفين فرود آمد وجهودان اندر سرايها قريشيان
فرود آمدند ومردمان مكه گفتند شمارا كتاب است ومحمدرا كتاب
است وما آمن نباشيم كي اين از شما مكري باشد كه با يكديگر ساخته باشيد
اگر خواهيد كه ما آمن گرديم اين دو صنمرا كي ايشانرا جبت وطاغوت
خوانندي سجود كنيد پس ايشانرا سجود كردند كعب گفت سي تن بيايند
از شما وسي از ما تا دل وجگر بكعبه باز نهيم وعهد كنيم كه تا جهد
تمام كنيم اندر جنگ محمد پس چون از ين بپرداختند بوسفين گفت
كعب را تو مردي اي كتاب خوان بوده اند وما مردماني ايم امي ندانيم
كه ما نزديك تر ايم بحق اگر محمد كعب گفت شما دين خويش مرا بگوييد گفتند
ما حاجيانرا اشتر كشيم وايشانرا آب دهيم ومهمانرا نيكو داريم واسيررا
باز خريم ورحم بپيونديم وخانه خداي را زيارت كنيم وما اهل حرم ايم

٩ ومحمد از دین بدان خویش برگردیده است ورجم بریده است واز...
شک ودین ما قدیم ودین وی محدث لعبکف انتم والله اهدی سبیلا مما علی
محمد شما هادی تر اید از محمد خدای عز وجل فرو فرستید الم تر الی الذین اوتوا
نصیبا من الکتاب چنانک یاد کردیم انگاه گفت اندر صفت ایشان

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ

ایشانند آن کسانی کی لعنت کرده است ایشان را خدای وهر کرا لعنت کند

اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ۞ أَمْ لَهُمْ

خدای وی را نیابی اورا ناصری ای هست ایشانرا

نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ

نصیبی از ملک واگر بودی هم انگاه ندادندی هیچ
بدست ایشان چیزی

النَّاسَ نَقِيرًا ۞

مسلمانانرا از حسد ودشمنی

ونقیر ان نقطه بود کی بر پشت خرما استه بود کی نخل از انجا بر دوید
وگروهی گفتند ان سپیدک بود کی اندر
میان خرما استه بود و بدان کی جهودان گفتند پیغامبر را علیه السلام بنگرید
فرا این که همی گوید پیغامبرم کی سیر همی نشود از طعام و هیچ همت نیست وی را
مگر کار زنان و پیغامبر صلی الله علیه وسلم آن وقت نه زن بود خواستند

... بدان عیب کنند کی وی زن بسیار دارد خداوند سبحنه
وتعالی فرو فرستید اندر جواب ایشان

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ

ای حسد همی کنند مردمانرا یعنی پیغامبرانرا بدانچ داده باشد ایشانرا خدای

مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ

از فضل وی وخود داده ایم ما آل ابرهیم را

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ

کتاب وحکمت ودادیم ایشانرا

مُلْكًا عَظِيمًا ۞

ملکی عظیم

چون این آیت فرو آمد جهودان
مقر آمدند کی سلیمانرا علیه السلم
هزار زن بود سیصد بنکاح
وهفتصد سریت وداود را صد زن بود پیغامبر علیه السلم فرا ایشان گفت
هزار زن نزدیک یک تن وصد زن نزدیک یک تن بیشتر بود اگر نه زن
نزدیک یک تن جهودان خاموش گشتند وهیچ جواب نیافتند خدای گفت

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ

از ایشان کس بود کی ایمان آورد بوی واز ایشان کس بود برگردید

١٠ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا

ازوی وكفایت است ایشانرا دوزخ آتشی سوزان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ

نود انكسانی كه كافر شده اند بحجتهای ما وزود بود

نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ

كه نفشرد هیم ایشانرا بآتشی كه هرانگاه كه پخته شود پوستهاء ایشان

بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا

بدل كنیم ایشانرا پوستها جز آن تا بچشند

الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

عذاب كه خدای تعالی عزیز است وحكیم

باك ندارد وانچ كند حكمت كند اگر كسی تا گوید كه چون باشد پوستی

بی گناه كه نو بیافریند انرا عقوبت كند و ویرا هیچ گناه نه گفتیم

خدای عز وجل پادشاه است هرچه خواهد كند و بر وی حجری نیست

و فوق وان وی كسی را فرمانی نیست هرچه خواهد كند چنانك عمر خطاب

رضی الله عنه روایت كند از مصطفی صلی الله علیه وسلم كه آید بهر ساعتی

بد باز پوست ایشانرا بدل كنند یعنی تا رنج ایشان بیشتر باشد وگروهی

از مفسران گفتند كه این تبدیل نه بمعنی آنست كه عین آن پوست بپوستی

دیگر بدل كند ولكن صفت آن بگرداند چنانك پخته شده باشد ویرا باز پخته

گرداند تا آتش فرا اوی افتد واین چنانست كه خدای گفت یوم تبدل الارض غیر

الارض و بدین آن می خواهد كه اصناف زمین بدل كند نه عین آن

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وانكسانی كه ایمان آورده اند وكارها نیكو كرده اند

سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

فرود آریم ایشانرا اندر بهشتها كه می رود اندر زیران

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا

جویها جاودان باشند اندران تا آخر نه ایشانرا بود اندران

أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا

هم جفتانی پاك كرده و فرود آریم ایشانرا اندر سایه

ظَلِيلًا

كه آفتاب انرا بر ندارد

و چنین گفتند مفسران كی عثمان بن طلحه الحجبی از بنی عبد الدار خادم كعبه بود چون

پیغامبر علیه السلام اندر مکه شد خواست کی اندر کعبه شود عثمان بن طلحه
کلید برگرفت و در ببست و بر بام کعبه شد پیغامبر علیه السلام کلید طلب کرد
که فتنه عثمن داد از عثمان طلب کرد وی امتناع کرد و گفت اگر دانستمی
کی وی رسول است کلید از وی امتناع نکردمی علی بن ابی طالب
رضي الله عنه دست وی بپیچید و کلید از وی فرا گرفت و در بگشاد پیغامبر
علیه السلام اندر خانه شد و دو رکعت نماز کرد چون بیرون آمد عباس از وی خواست
کی کلید بوی دهد تا وی را هم سقایه باشد و هم سدانه خدای عز و جل این آیت
فرو فرستاد و فرمود رسول را علیه السلام کی امانت با خداوندان دهد
پیغامبر علیه السلام علی را فرمود تا کلید با عثمان بن طلحه دهد و عذر خواهد
از وی علی رضي الله عنه چنان بکرد عثمن وی را گفت یا علی بر من کره کردی
و مرا رنجه داشتی واکنون آمدی و رفق همی کنی وی گفت که خدای
عز و جل اندر شان تو آیت فرستاده است و این آیت برخواند که یاد کنیم
عثمان گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله
و ایمان آورد پس جبریل علیه السلام آمد پیغامبر علیه السلام و گفت تا این خانه
بود و یا خشتی از وی بر پای بود کلید این خانه و خدمت این اندرا ولاد عثمن
بود و امروز هم اندر دست ایشان است و این آیت کی اندر شان
این حال فرود آمده است آن است که گفت

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ

خدای همی فرماید شما را کی باز دهید امانتها را

إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

با اهل آن و چون حکم کنید میان

النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ

مردمان بحکم کنید بعدل که

اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ

خدای نیک چیزی است کی شما را بدان پند همی دهد و خدای عز و جل

سَمِيعًا بَصِيرًا

شنواست و بینا بکردار شما

و شافعی رضي الله عنه گوید ان عرب کی گرد بر گرد مکه بودندی کس را امیری
نشناختندی بر خویشتن و ننگ داشتندی کی یکی را از ایشان طاعت
امارت باشد بر دیگری پس چون پیغامبر علیه السلام گردن نهادند چنان اعتقاد
داشتند که نه شاید با کسی دیگر را طاعت داری خداوند سبحانه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ

ای آنکسانی کی ایمان آورده اید طاعت دارید خدای را

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

و طاعت دارید رسول را و خداوندان فرمان را

مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ ١٤

از شما اگر خلافی افتد میان شما اندر چیزی آنرا باز دهید

إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ

با کتاب خدای و با سنت رسول اگر شما ایمان می آرید

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ

بخدای و بروز بازپسین آن بهتر بود شمارا

وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

و نکوتر بود عاقبت آن

عکرمه گوید که این اولی الامر ابوبکر و عثمانرا می خواهد از بهر آنک پیغامبر علیه السلم گفت اقتدا کنید بس از من بیو بکر و عمر که مرا دو وزیر است اندر آسمان و اندر زمین دو دیگر اما اندر آسمان جبریل و میکاییل اما اندر زمین ابوبکر و عمر منزلت ایشان بنزدیک من چون منزلت سر است بر تن و گروهی گفتند که هر چهار خلیفت را می خواهد بدین آیت چنانک جابر روایت کند از پیغامبر صلی الله علیه و سلم که وی گفت خلافت از پس مرگ من اندر چهار تن باشد ابوبکر و عمر و عثمن و علی رضوان علیهم اجمعین و گروهی صحابت را می خواهد چنانک پیغامبر علیه السلم گفت اصحاب من همه چون ستارگانند بهر کی اقتدا کنید از ایشان بحق راه یابید

و بسیاری از مفسران بر آنند که بدین علما را می خواهد که ایشان ورثه باشند و خلق را علم دین بیاموزند و امر بمعروف و نهی از منکر کنند نه بینی که اندر آیتی دیگر می گوید و لو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه و مستنبطان علما باشند و ائمه و گفته اند که هیچ چیز نیست بزرگتر از علم از بهر آنک ملوک بر همه مردمان حکم کنند و علما بر ملوک حکم کنند تا ایشان هیچ کار نتوانند کرد بی اشارت ایشان و اگر خلاف ایشان کنند وبال باشد بر ایشان اندر هر دو جهان و بیان که حسن بصری رحمة الله علیه گوید که مردی را با کسی حکمی افتاده بود ویرا گفت برو تا بحکم پیغامبر شویم خصم ویرا گفت لا بل برو تا بیت فلان قبیله شویم تا وی میان ما حکم کند خدای تعالی فرو فرستید

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا

ای نه بینی آن کسانی را که می نمایند بزبان که ایشان ایمان آورده اند

بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ

بآنچ فرو فرستیده اند بتو و آنچ فرو فرستیده آمدست از پیش تو

يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ

می خواهند که بحکم با صنم شوند

وقد امروا ان يكفروا به ويريد ١٣

وخود فرموده اند ایشانرا کی بدان کافر شوید و می خواهد

الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا

شیطان کی بیراه بکند ایشانرا بیراهی دور

واذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل

و چون گویند ایشانرا بیایید باچ فرو فرستیده است

الله والى الرسول رايت المنا

خدای و بطاعت رسول آید ببین

فقين يصدون عنك صدودا

منافقانرا کی بی بر کردند از تو کردید بی

فكيف اذا اصابتهم مصيبة بما

چگونه کنند انگاه کی فرا ایشان رسد عقوبتی و اندوهی باچ

قدمت ايديهم ثم جاءوك يحلفون

کسب کرده باشند بدستها خویش پس انگاه بتو آیند و سوگند می خوردن

بالله ان اردنا الا احسانا وتوفيقا

بخدای کی نخواستیم ما مگر نیکویی کردنی و موافقت افکندنی میان جواب و عدل

اولئك الذين يعلم الله ما فى

ایشانند انکسانی کی داند خدای انچ اندر

قلوبهم فاعرض عنهم وعظهم

دل ایشانست بگردان روی را از ایشان و پند ده ایشانرا

وقل لهم فى انفسهم قولا بليغا

و بگوی ایشانرا اندر تنها ایشان گفتاری بلیغ

بلیغ یعنی تمام اندران معنی که باشد و بدانک ابن عباس گوید رضی الله
عنه کی اندر نزول این آیتها سببی دیگرست جز ازانک یاد کردیم و این
آنست کی مردی بود منافق نام وی بشر بود و برا خصومتی بود با جهودی
جهود گفت برو تا بنزدیک محمد شویم منافق گفت نه رویم بل بیا بنزدیک کعب
اشرف رویم کی اوست کی خدای عز و جل طاغوت نام کرده است و یرا
جهود گفت نشویم الا بنزد محمد چون منافق آن بدید آمد با وی نزدیک
پیامبر علیه السلام پیامبر [illegible] حکم کرد جهود را چون بیرون آمد منافق
اندر وی آویخت و گفت برو تا بعمر خطاب شویم آمدند نزدیک وی

جهود گفت ما بخصومت بنزدیک پیغامبر علیه السلم شویم و حکم کرد میان ما
وی رضا نداد بحکم پیغامبر علیه السلم و گفت ما این خصومت بنزدیک پیغامبر بریم
او از من نداد و بحث آمدیم با وی عمر گفت رضی الله عنه منافق را که چنین
است که وی گوید گفت آری عمر گفت یک ساعت بایستید تا من بیرون آیم
پس بیرون آمد و شمشیر بدست و منافق را بزد تا کشته شد و گفت
حکم چنین کنم آنکسی که وی رضا ندهد بحکم خدای و رسول خدای عز و جل این
آیت فرو فرستید که یاد کردیم یریدون ان یتحاکموا الی الطّاغوت و جبریل
علیه السلم این آیت فرود آورد گفت إنّ عمر فرّق بین الحقّ والباطل
عمر فرق کرد میان حق و باطل و از بهر این وی را فاروق نام کردند اینست
که خدای عز و جل می گوید فکیف اذا اصابتهم مصیبة یعنی کشتن عمر
ان منافق را انگاه قوم آن منافق بیامدند و دیت می جستند و سوگند
می خوردند که ما بدین این نخواستیم الا نیکوی و اذا اندرین آیت بمعنی
اذ است پس خداوند تعالی گفت اندر تمامی این قصه

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ
و نه فرستادیم هیچ رسولی را مگر از واکه تا طاعت دارند
بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا
و یرا بفرمان خدای و اگر ایشان آنگاه ستم کردند بایذ تا کم کردن بطاغوت

أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ
بر تنهای خویش بتو آمدندی و آمرزش خواستندی از خدای
وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ
و آمرزش خواستی ایشان را رسول یافتندی خدای را
تَوَّابًا رَحِيمًا
توبه دهنده و رحیم

و بدان که علی بن ابی طالب
کرم الله وجهه گوید پس از آن
که پیغامبر را علیه السلم دفن کردیم
پس به روز اعرابی بیامد بگور پیغامبر صلی الله علیه و خویشتن را بگور اندر
می مالید و خاک بر سر می کرد و گفت یا رسول الله قول تو شنیدیم و آنچ
بایست کرد نکردیم و لکن یافتیم اندر آنچ بتو فرو فرستیده اند
ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله واستغفر لهم
الرسول لوجدوا الله توابا رحیما و من بر خویشتن ستم کرده ام و آمده
ام بتو تا آمرزش خواهی مرا ندا آمد از ان گور که ترا بیامرزیدند ؛
و گروهی از مفسران گفته اند که خصومت افتاد زبیر بن العوام را با خصمی
از انصار وی ثعلبه بن حاطب بود و گروهی گفتند که حاطب بن ابی بلتعه بود اندر
آبی که از حره می آمدی و ایشان آب دادندی نخیل را از آن پیغامبر
علیه السلم گفت یا زبیر نخیل خود را آب ده وانگاه آب فرو هم سرایه
کذا د آن مرد خشم گرفت و گفت وإن كان ابن عمتك يا رسول الله

یعنی اگرچه بسر عم تو باشد خصم منی کی بوی میل همی کنی وان میل نبود
کی آبی فراز رسد ترا باشد یا زودتر فرا وی رسد پس چون سخا ما بر علیه السلم
این سخن بشنید از آن خصم متغیر گشت وگفت یا زبیر آب ده نخیل خویش را تا آنگاه
کی با اصل دیوار رسد آنگاه آب فرو همسایه گذار پس چون ایشان بیرون آمدند
بمقداد بگذشتند مقداد گفت حکم کرا کرد یا ابا بلتعه ویکی گفت بسر عمت
خویش و دهن کژ بکرد جهودی با مقداد بود آن بدید و گفت ایشان گواهی
می دهند کی وی رسول خدای است آنگاه وی را بتهمت می دارند اندر حکمی
کی کند میان ایشان والله کی ما کاری کردیم اندر زندگانی موسی توبه
ما کشتن بود هفتاد هزار خلق را بکشتیم اندر طاعت خدای عز وجل
از ما اندر گذاشت ثابت بن قیس بن شماس این سخن بشنید گفت بخدای
کی خدای از من راستی داند کی اگر مرا فرماید کی خویشتن بکش بکشم خدای عز وجل
فرو فرستید اندر شان خصم زبیر وگروهی گفتند کی اندر شان بشر
منافق و خصم وی وگفت خدای عز وجل .

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ
نه بخدای تو ایمان نیاورده باشند تا آنگاه کی ترا حاکم نکنند
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي
اندر آن چیزی کی مختلف و مختلط شود میان ایشان و آنگاه نیابند اندر

أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
تنهای خویش تنگی و شکی از آنچ تو حکم کرده باشی و انقیاد کنند
تَسْلِيمًا ۝ وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ
آنرا انقیاد کردنی و اگر ما واجب بکنیم بر ایشان کی
اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ
بکشند تنهای خویش را و یا بیرون شوند از
دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ
خانمان خویش نکردندی آن مگر اندکی از ایشان
وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ
یعنی ابن مسعود و اگر ایشان بکردندی آنچ ایشان را بدان پند دهند
بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ۝
بدان بودی بهتر ایشان را
وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ۝
و آنگاه بدادیمی ایشان را از نزد ما مزدی بزرگ

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا

وراه نمودیمی ایشانرا راه راست

وبیان کی قتاده کوید کی اصحاب پیغامبر علیه السلام ویرا دوست داشتندی
وکفتند یا رسول الله ما مفارق نکردیم ترا از بهر آنک ما ترا اندر دنیا
ببینیم واما اندر آخرت ترا درجتی دهند فوق ما ما ترا نه بینیم خدای
عزوجل . فرو فرستاد

وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ

وهر که طاعت دارد خدایرا ورسول را وخود ایشان

مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ

با آنکسانی باشند که خدای نعمت کرده است بر ایشان از

النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ

پیغامبران وبزرکان اصحابان ایشان وشهیدان

وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ

وشایستکان ایشان ونیکا که ایشان باشند

رَفِيقًا ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ

رفیقانی آنست فضل ومنت از خدای

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا

وکفایت بود خلق دانای علم ایشان

واندرین آیت دلیل است که میان نبی ومیان صدیق واسطه
نباشد وجمله امت بوبکر را صدیق از آن خوانند چنانک پیغامبر را رسول
خوانند پس چنانک نشاید که اندر یکی ظالم باشند نشاید که اندر دیگر
نیز ظالم باشند وواجب بود که میان درجه بوبکر صدیق رضی الله
عنه ومیان درجت مصطفی علیه السلام واسطه نباشد خلاف قول روافض
وهم اندرین آیت دلیل است که نعمت خدای عزوجل برین کروه فضل وی
است ابتدا ونه بطاعت خویش مستحق آن کردیدند خلاف قول قدریان
نه بینی که خدای عزوجل همی کوید ذلک الفضل من الله پس اندرین پیدا
شد بطلان قول روافض اندر باب امامت وبطلان قول قدریان
اندر باب عدل وحکمت واپس ازین مومنانرا بیاموخت صفت حرب
کردن واحتراز کردن از دشمن وکفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ

ای آنکسانی که ایمان آورده اند فرا کیرید آلات حذر از دشمنان
یعنی سلاح

فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا

وبشويد بحرب گروه گروه متفرق و يا بشويد بجمله

فايده؛ حذر كردن آن بود كه دل تو ساكن گردد و از فرمان برداران باشي

بدين كه ترا فرموده اند نه از چيزي كه از قضا بدان دفع افتد چنانك

پيغامبر عليه السلم گفت آن مرد را كي اشتر گشاده مگذاشت بتوكل كه

زانو ببند آنگاه توكل كن و خداي عز و جل خبر داد از اصحاب پيغامبر

عليه السلم كي ايشان مي گفتند لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا دانستيم

كي بي قضاء خداي تعالى هيچ چيز نباشد و گفت

وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَاِنْ

وخود از شما كسي است كه باز پس مي ماند ز حرب را يعني منافقان اگر

اَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ

فرا رسد فرا شما اندوهي گويد نعمت كرده بود خداي

عَلَيَّ اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا

بر من كه من نبودم با ايشان در حرب حاضر

وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ

واگر فرا رسد فرا شما فضلي از خداي

لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ

گويد چنانك گويي نبود ست ميان شما

وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ

و ميان وي دوستي اي كاشكي يا بودمي

مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

با ايشان اندرين حرب تا يافتمي رستگاري بزرگ

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ

حرب كنند اندر طاعت خداي يعني ايمان آورد آنگاه حرب كند با آنكساني

يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ

كه خريده باشند زندگاني دنيا نزديك ترين باخرت

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلْ

و هر كه حرب كند اندر سبيل خداي چون كشته شد شهادت يابد

اَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْرًا

و يا ظفر يابد زود بدهيم ويرا مزدي

عظيما ومالكم لا تقاتلون في

بزرگ آگاه مومنان را تحریص کرد بعلیص کردن مومنان و گفت وچه بودست شما را با جهاد می نکنید اندر

سبيل الله والمستضعفين

سبیل خدای وان بر مومنان ضعیفان

من الرجال والنساء والولدان

مردان وزنان وکودکان

الذين يقولون ربنا اخرجنا

انکسانی کی می گویند ای بار خدای ما بیرون آر ما را

من هذه القرية الظالم اهلها

ازین دیه ستمکاران اهل این دیه

واجعل لنا من لدنك وليا واجعل

وبده ما را از نزد تو معین و دوستی وبده ما را

لنا من لدنك نصيرا

ما را از نزد تو یاری

یعنی کی ما را از مشرکان باز دارد خدای عز و جل

دعاء ایشان مستجاب کرد و چون پیغامبر علیه السلم مکه بگشاد عتاب بن اسید را بر ایشان ولایت داد تا داد قوی از ضعیف بستدی و تا جبان شد کی مومنان انجا عزیز تر شدند از انک دشمنان ایشان بودند

الذين امنوا يقاتلون في سبيل الله

انکسانی کی ایمان اورده اند جهاد کنند اندر طاعت خدای

والذين كفروا يقاتلون في

وانکسانی کی کافران اند جهاد کنند اندر

سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء

طاعت شیطان حرب کنید ای مومنان با دوستان

الشيطان ان كيد الشيطان

دیو کی مکر دیو

كان ضعيفا

بود ضعیف خاصه روز

و بدان کی گروهانی بودند از مسلمانان کی منافق بودند و می گفتندی کی ما جنگ کنیم با مشرکان پیغامبر علیه السلم می گفتی ایشان را کی ما را نفرموده اند بجهاد کردن

۱۹۰ بس بی گفتندی کی کاشکی جهاد برما ننبشتندی ما حرب کنیم چون ایشان را
بجهاد فرمودند بد دل شدند وخلف کردند خدای گفت اندر صفت ایشان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ
ای ندیدی ای محمد آنکسانی را کی گفتند ایشان را فرود آرید دستهای شما از حرب

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ
وبپای داری نماز را وبدهید زکوة را

فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ
پس چون فریضه کردند بریشان حرب کردن را گروهی

مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ
از ایشان می ترسیدندی از مردمان چون آنکسی کی بترسد

اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا
از خدای وباسخت تر ازان ترسیدنی وگفتند ای بار خدای ما

لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا
چرا فریضه کردی برما حرب را
اگرچه بودی بلخیر دادندی ما را

إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۝ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ
تا اجل نزدیک یعنی تا مرگ بگوی ای محمد ایشان را کی
منفعت دنیا اندک است

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ
وان جهان بهتر
آنکسی را کی برهیزد از معصیت وستم نکنند

فَتِيلًا ۝ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُّمُ
بریشان مقدار فتیله هر کجا کی باشید دررسد اندر شما

الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ
مرگ واگرچه باشید اندر حصنهای بلند ومحکم

وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَٰذِهِ
واگر فرا ایشان رسد نیکویی
گویند این

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
از نزد خدای است واگر فرا رسد فرا ایشان بدی

يَقُولُوا هَٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ
گویند این از نزد توست بگوی ایشان را ای محمد کی همه

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ

از نزد خدای است (اگاه تغییر کرد بر ایشان) سبب این کنند چه بودست

الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا

این گروه را که نخواهند که بدانند حدیثی از حق

و سبب نزول این فصل چنان بود که جهودان و منافقان همی گفتندی
تا این مرد بنزدیک ما آمدست ما همواره نقصان می بینیم اندر کشتزارها
خویش و بستانها خویش از شومی وی خدای تعالی این آیت فرو فرستاد
و بدان که اندرین آیت ردّ ست بر معتزله اندر دو مسئله یکی آنست
که ایشان گفتند که هر که را بکشند پیش از آن بزید تا اجلی دیگر
چنانک منافقان گفتند لولا اخرتنا الی اجل قریب چرا ما را تاخیر
نکردند تا اجل مرگ ما خدای تعالی اینما تکونوا یدرککم الموت هر جا که
باشید مرگ اندر شما رسد پدید کرد بدین جواب که مرگ با اجل اندر ایشان رسد
هر جایی باشند و از هیچ تاخیر نیوفتند بدان که حرب نکنند و دیگر
مسئله آنست که گفتند معتزلیان نیکویی از خدای بود و بدی از ما
چنانک منافقان گفتند پیامبر علیه السلام را و چنانک گبرکان گفتند
که نیکویی از یزدان و بدی از اهرمن و چنانک ثنویان گفتند نیکویی
از نور باشد و بدی از ظلمت خداوند تعالی بر همگان ردّ کرد و گفت
قل کل من عند الله همه از نزد خدای است و عیب کرد بر ایشان کاین

مقداری می نداشتند چنانک گفت فمال هؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا
چه بودست ایشان را که هیچ می نداشتند که می گویند خدای تعالی گفت

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا

هر چه فرا تو رسد از نیکویی از آن از خدای است و آنچ

أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ

فرا تو رسد از بدی از آن از تن تو است و بفرستیده ایم

لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا

مر مردمان یا محمد برسولی و کفایت است گواهی خدای بدان که تو رسولی راستگوی

و بدان که نیکی و بدی همه از خدای است عز و جل و برین تنزیل که پیدا
کردیم آیت را ما اصابک من حسنة فمن الله اندر صلت از سخن پیشین
بود و یقولون اندر آن مضمر بود و تقدیرش چنان بود که همی گوید
ایشان می ندانند و می گویند ما اصابک من حسنة فمن الله معنیش
چنانست که همی گوید یقولون ما اصابک من حسنة فمن الله و همچنین
اندر قرآن بسیار است که یقولون اندر آن مضمر است چنانک همی گوید
هل هذا الا بشر مثلکم و گروهی از مفسران این اضمار نکنند
و ابتدا سخن ما اصابک نهند پس نزدیک ایشان تاویل این آن باشد

کی ما اصابک من سیئة فمن نفسک معنیش آن بود کی انج ترا رسد از بدی از
قبل تن تو بود یعنی بگناهی کی کرده باشی چنانک گفت اندر آیتی دیگر
وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم وانج شمارا رسد از مصیبتی بدان
رسد کی اندوخته باشد از تنها خویش وچون این آیت فرود آمد پیغامبر علیه السلم
گفت هیچ بنده نبود کی فرا ویرا رسد تا بر خاشی و بروی اندر آمدنی کنه آن سبب
گناهی بود کی کرده باشد وانج خدای عزوجل عفو کند بیشتر وضحاک گوید
هر کی بنده قرآن یاد گرفته باشد فراموش نکند الا بگناهی وقرآن فراموش
کردن از بزرگترین مصیبتها است وبدان کی پیغامبر صلی الله علیه وسلم می گفت
هر که مرا طاعت دارد خدای را طاعت داشته باشد وهر که مرا دوست
دارد خدای را دوست داشته باشد ومنافقان گفتند محمد علیه السلم
می خواهد کی ما او را بخدای گیریم چنانک ترسایان عیسی را علیه السلم خدای
گرفتند خدای عزوجل فرو فرستید وگفت

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

هر که طاعت دارد رسول را خود طاعت داشته باشد خدای را

وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا

نگاهبانی

وانکسی کی برگردد نه فرستیده ایم بر ایشان

بلکی حساب شان وابن بیش از آن بود کی آیت القتال فرود آمد واکاه که

اندر صفت منافقان

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ

ومی گویند منافقان ترا طاعت است از ما وچون بیرون شوند از

عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي

از نزدیک تو شب کردانند گروهی از ایشان جز آن کی تو
وتدبیر کنند

تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ

گفته باشی وخدای عزوجل اثبات می کند انج ایشان اندر شب می دارند
از ایشان

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

بگردان روی را از ایشان وتوکل کن بر خدای

وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا

وبسنده است خدای را ناصری ومعینی

آنگاه این آیت منسوخ
گردید بدانکه
خدای عزوجل گفت

یا ایها النبی جاهد الکفار پس گفت منافقان را وکافران را بر سبیل حجت بر ایشان

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ

ای فکرت واندیشه نکنند اندرین قرآن کی اگر نه

مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ

از نزد خدای بودی بیافتندی اندر آن

لَاختلافًا كثيرًا يعني تناقض چنانک یک دیگر را

اختلاف بسیار

بر گرفتی و با اختلاف افتادی

اندر چیزی که ازان خبر دادی از آنچ بوده است یا خواهد بود پس چون

این اختلاف نبود دانستند که رسول صادق است و قران حق است پس خبر

داد از بد فعلی ایشان وگفت

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ

و چون باید بدیشان کاری از ایمنی و غنیمت و بیم و هزیمت

أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ

فاش کنند آنرا و اگر باز گذارندی آنرا با رسول

وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ

و با خداوندان کار از ایشان و خود ازان بکشندی بدانستی حقیقت آن کار آنکسانی

يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ

آنرا بیرون آرند از وجه خویش و اگر نه فضل

اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ

خدای بودی بر ایشان و رحمت وی متابعت کرده بودی شما

الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا يعني اندکی بودی از ایشان

دیو را مگر اندکی که افشا کردندی

که اذاعت و افشا نکردندی

ابن عباس گوید رضي الله عنه واذا جاءهم امر من الامن او الخوف

معنیش آنست که چون فرمودندی که جنگ کنید طاعت نداشتندی و چون

ایشانرا از حرب نهی کردندی باز نه ایستادندی و چون سریه بیرون

شدندی ازان پیغامبر علیه السلم و با آن لشکری از لشکرهاوی افشا کردندی

بر وجه نا خوب و به کذا شتندی تا آنکه اصل آن بودی آنرا بر وجه

بگفتی خدای تعالی این آیت فرو فرستید اندران معنی که اگر ایشان

کار خویش اندر حلال و حرام و تصدیق خبر لشکرهای پیغامبر علیه السلم

و قبول آن با رسول علیه السلم گذاشتندی و با آن کسانی که خداوندان

فرمان باشند بدانستندی حقیقت آن کسانی که از علم بی ماز بر سند

و حقیقت آن طلب می کنند و بدانک اندران وقت که بو سفین

از حرب احد باز گردید وعده کرد با مصطفی علیه السلم بدر صغری

دیگر سال چون وعده فراز آمد پیغامبر علیه السلم بر جهاد تحریض می کرد

و ایشان باز پس می ایستیدند تا مصطفی علیه السلم با هفتاد سوار برفت

و از دیگران باک نداشت خدای عز و جل شغل از حرب کفایت کرد چنانک

یاد کردیم و اندر شان ایشان فرو فرستاد وگفت

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا

حرب کن اندر سبیل خدای خویش که ترا تکلیف نکنند مگر



نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى

تن تو بجز نگاه داشتم وفرا مدار مومنانرا بحرب کردن تامکر
تن تو بطاعت

اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ

خدای بازدارد باس انکسانی که کافر شده اند وخدای

أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا

نادر ترست بر ایشان وسخت ترست عقوبت وی ایشانرا

بس خدای عز وجل کفایت کرد بابس ایشان وشر ایشان آن سال بدر
صغری چنانک وعده کرد وبس ازین تحریضی همی کرد والله اعلم مدان کس
کی اندر بدر صغری سخن گفت بابو سفیان بازگردید بادر مر طاهران وآن
شر کفایت افتاد بسبب گفتاری وگفت

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ

هرکه گفتاری نیکو گوید واندر اصلاح ذات البین کوشد باشد

لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً

ویرا حظی نیکو ازان وهرکه گفتاری بد گوید وسعایی کند وفتنه انگیزد

سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ

وفتنه انگیزد باشد ویرا وبر اضیبی بد ازان وهست

اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا

خدای بر همه چیزی حافظ وتوانا

وبس ازین مسلمانانرا ادب تحیت بیاموخت وبدید کرد که
نشاید جواب سلام بخل کردن چنانک کروهی بی کره ندی باندران

وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ

وچون سلام کنند شمارا بنوعی از تحیت تحیت کنید بنکوتر

مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ

ازان ویا انرا بعینه رد کنید که خدای عز وجل بر همه چیزی

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا

هست خواهنده است وشمار کننده

ومعنی احسن آن بود که کوید السلام علیکم تو کوی وعلیکم السلام
ورحمة الله چنانک پیامبر علیه السلم گفت هرک برادر مسلمان خویش را
کوید سلام علیکم خدای عز وجل ویرا ده نیکویی بنبیسد واکر

واكر كويد السلام عليكم ورحمة الله ويرا بيست نيكويي بنبيسند واكر كويد
السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ويرا سي نيكويي بنبيسند وهمچنين آنكسي
راكي جواب دهند وابن عباس رضي الله عنه كويد هركه ده باد سلام كند
همچنان باشد كي بنده آزاد كرده باشد وهمچنان هركه جواب دهد
ومفسران كفتند كي اوردوها اهل كتاب را مي خواهد ومشركانرا
چنانك پيغامبر عليه السلام كفت چون سلام كند برشما كسي از اهل كتاب كوييد
وعليكم وابن از بهر آن كفت كي كاه بودي كي ايشان قصد كردندي بدل
سلام سام كفتندي وسام بلغت ايشان مرك بود پس با ايشان كويند
وعليكم تا چنانك كفته باشند با ايشان رد كرده آيد پس پديد كرد
كه خداي عز وجل ايشانرا جمع كند شمار كردن را ومكافات دادن را كفت

اللّٰه لا اله الا هو ليجمعنكم الى يوم

وخداي است كي نيست خداي جز اوي هرآينه جمع كند شمارا روز

القيامة لا ريب فيه ومن اصدق

قيامت را شكي نيست اندران وكيست راست كوي تر

من الله حديثا فما لكم في المنافقين

از خداي اندر وعده وقول وچه بودست شمارا كي اندر منافقان كشتيد

فئتين والله اركسهم بما كسبوا

دو كروه وخداي نكوسار كردانيده است ايشانرا اندر دين بدانچ كسب كردند از النفاق

اتريدون ان تهدوا من اضل الله

اي شما مي خواهيد كي راه نماييد آنكسي را كي از راه بكردانيده است خداي

ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا

وهركه بكرداند خداي ويرا از راه حق وتو نيابي ويرا راهي فراحق

ضحاك چنين كويد كي ايشان كروهي بودند از مكه كه اسلام پيدا
كردند پس چون پيغامبر عليه السلام هجرت آمد ايشان تخلف كردند ومسلمانان
اندرباب ايشان دو كروه كشتند كروهي كفتندي كي ايشان عدو
اند وكروهي كفتندي كي منافقاند خداي عز وجل صفت ايشان پيدا كرد
چنانك ياد كرديم آنكاه تاكيد كرد بيان آنرا وكفت

ودوا لو تكفرون كما كفروا فتكو

وتمني مي كنيد اكر شما نيز كافر شويد چنانك ايشان كافراند وتمني مي كنيد

نون سواء فلا تتخذوا منهم اولياء حتي

كي تا باشيد اندر كفر برابر فامكيريد از ايشان دوستاني كي تا

يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا
هجرت کنند اندر طاعت خدای پس اگر بر گردند
فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْ
بگیرید ایشانرا باسیری و بکشید ایشانرا هر کجا یابید
تُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا
اندر حل و حرم و فرا مگیرید از ایشان دوستی و نه
نَصِيرًا ۝ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى
یاری مگر آن کسانی که انتساب کنند با
قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ
قومی که میان شما و میان ایشان عهدی باشد باشند
چون اهل ایمان که عهد بستند قوم خویش را
أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ
و یا بیایند بشما تنگ شده دلهای ایشان از آنک
يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ
حرب کنند با شما و یا حرب کنند با قوم خویش هم
یعنی عهد کرده باشند که نه با شما باشند و نه با ایشان

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ
و اگر خواستی خدای مسلط بکردی ایشانرا بر شما
فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ
پس اگاه ایشان حرب کردندی با شما اگر جدا کردند از شما اندر حرب و با شما
يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ
حرب نکنند و خود فرا پیش شما آرند صلح را
فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۝
خود نکرده است خدای شما را بر ایشان هیچ سبیلی
خانک اهل مکه صلح کردند روز فتح مکه
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ
و خود بیابید شما دیگرانی را که می خواهند
يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا
آمن گردند از شما و آمن گردند از قوم خویش هر گاه
رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا
که ایشان باز گردند با کفر سر نگون کنند ایشانرا در آن

فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ

اگر جدا نگردند از شما و فرا پیش شما آرند

السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ

صلح و فرو ندارند دستها را از حرب شما بگیرید ایشان را

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ

و بکشید ایشان را هرکجا که دریابید ایشان را و ایشان اند

جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا

که دادیم شما را بر ایشان حجتی ظاهر و دستی مطلق

و این گروهانی بودند که در اسلام آمدندی بر سبیل نفاق و خوا
ستندی که مسلمانان را خشنود کنند بدان پس چون با قوم خویش
شدندی دین ایشان اظهار کردندی و چون قوم خویش ایشان را گفتندی
که چه اسلام آوردید گفتند بدین قرد و با گفتندی بدین عقرب
تا آن قوم ایشان خشنود گشتندی خدای عز و جل اندر باب ایشان
فرو فرستاد آنچ یاد کردیم و چون خداوند تعالی پدید کرد که مشرکان
و کافران را کشتن واجب است و جنگ کردن با ایشان فریضه است
پدید کرد که نشاید کشتن مسلمانان را هیچ حال مگر که حقی پدید آید

و حکم آن پیدا کرد اگر خطایی بیوفتد چنانک گفت

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً

و نه روا بود مومنی را که بکشد مومنی را مگر بخطا
که بروی قصاص نباشد

خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ

بخطا آزاد کند بنده مومن و بدهد دیتی

مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا

سپرده تمامی فا وارثان کشته مگر که ایشان عفو کنند وی را

فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ

پس اگر مقتول از میان گروهی باشد دشمن شما باشد و او

مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

مومن باشد آزاد کند بنده مسلمان کشنده وی

و این چنان بود که یکی مومن گردد و از میان قوم خویش بیرون نیاید تا چون ایشان
قصد کنند وی کشته شود اندر میان ایشان

وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم

واگر از گروهي باشند كه ميان شما وميان ايشان عهدي باشد

مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ

خون بها ذمه بدهيد ديتي سپرده تمام فرا وارثان وي وازاد كنيد

رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَن لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ

بردهٔ مومن هركه نيابد بنده روزه بدارد

شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ

دو ماه پيوسته تا آن توبه باشد از خداي

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا

وهست خداي عليم بدانكسي كه خطا كشد وحليم اندر آن حكم فرمود

ابن عباس رضي الله عنه گويد كي اين آيت اندر شان عياش فرود آمد كه زيد بن الحارث را بكشت پس از آن كي مسلمان شده بود بكينئي كه اندر دل وي بود وعياش ندانست كي وي مسلمان شده است پس چون وي را كشتند كه وي مسلمان گشته است نزديك پيغامبر آمد وحال خويش بر وي عرضه كرد خداي تعالى اين آيت فرو فرستاد وگفت

وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ

وهركه بكشد مومني را بعمدا ومستحل باشد جزاء وي

جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ

دوزخ بود بجاودان باشد اندر آن وخشم خداي

عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا

در رسد در وي ولعنت وي وبار نهاده باشد وي را عذابي بزرگ

واگر مستحل نباشد جزاء وي قصاص باشد چنانك اندر سورة البقره ياد كرديم وان پيران اندرين آيت تخليد قاتل اندر دوزخ ياد كرده است كي آنكس كه اين آيت اندر شان وي فرود آمده است مستحل بود ومرتد گشته وآن آنست كه مقيس بن ضبابة الكناني برادر خويش را هشام بن ضبابه را كشته يافت اندر بني نجار ومسلمان بود بيامد ومصطفى را عليه السلام از آن حال باز نمود پيغامبر عليه السلام رسولي از بني فهر با وي بفرستاد ووي را گفت سلام من بر بني نجار خوان وبگوي ايشان را كه رسول خداي ميگويد شما را كي اگر دانيد كشندهٔ هشام را وي را بمقيس بن ضبابه تسليم كنيد تا وي را قصاص كند كه بخون برادر خويش واگر ندانيد ديت برادر وي فرا وي دهيد پس اين رسول فهري بيامد وآن رسالت برسانيد گفتند بذيرفتيم فرمان مصطفى را عليه السلام بسمع وطاعت وبخداي كه ندانيم كشندهٔ وي را ولكن

دیت فراوی دهیم و صلاشتر فراوی داد ند و هرد و باز کردیدند ابلیس مقیس را وسوسه کرد اندر راه وکفت این حیست کی تو کردی دیت برادر فرا کرفتی وابن عاری بود بر تو تا قیامت این فهری را بکش تا تنی بجای تنی بود وی چنان کرد واشتر برنشست وباقی اند ربیش کرد واز مکه راه بر کرفت ومرتد شد وکفت

فادركت ثاري واضطجعت موسدا وكنت الى الاوثان اول راجع

ومعنی این بیت چنان است که کفت چون فهری را کشته بود کین خویش اندریافتم وخوش بخفتم واول کسی بودم کی با بتان رجوع کردم بسر دانسته شد برین جمله کی این تعدید تخلید اندرین آیت از بهر آنست کی آنکس کی این آیت اندر شان وی فرود آمد مرتد بود واما آنکسی کی مومن بود وقتلی از دست وی بیرون بید هر چند خدای تعالی ویرا اندر دوزخ کند وکی اندر دوزخ جاوید بنماند زیراک بنده بکناه کافر نشود چنانک خوارج کوید واز اسلام بیرون نیاید چنانک معتزله کوید وهرکه بر اسلام ازین جهان بیرون شود عاقبت وی بهشت بود اما بشفاعت مصطفی علیه السلام واما برحمت خدای عزوجل وبدانک ابن عباس کوید که مردی از بنی سلیم بکذشت بکروهی از اصحاب پیغامبر علیه السلام وباوی بسیار کوسبند بود بریشان سلام کرد ایشان کفتند بر ما سلام نکرد الا از بیم آنک مکر از ما زینهار یابد وقصد وی کردند وویرا بکشتند وکوسبندان وی فرا کرفتند وبنزدیک پیغامبر علیه السلام آوردند خدای تعالی اندر شان ایشان فرود فرستاد وکفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي

ای آنکسانی که ایمان آورده اید چون سفر کنید اندر

سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ

راه خدای بدانید وتوقف کنید ومکویید کسی را

أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

کی بیش آید شما را وسلام کوید بر شما نیستی مومن

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

که بدان می جویید عرض دنیا وزندکانی یعنی غنیمت

فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ

که بنزدیک خدای است غنیمتها بسیار

یعنی ثواب بسیار بران که مومن را نکشید

كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

همچنان بودید شما نیز از بیش هجرت بس منت خدای بر شما

یعنی بیغم اول هجرت

فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

بدانید نعمت خدای بر خویشتن خدای بانچ شما می کنید از خیر وشر داناست

وبدانکه ابن عباس کوید رضی الله عنه کی خدای عز وجل یاد کرد فضل مجاهدان
بر نشستکان کایشان جهاد نکنند عبدالله بن ام مکتوم وعبدالله بن جحش
هردو واعمی بودند آمدند بنزد یک پیامبر علیه السلم آمدند وکفتند که حال ما
چنین است که چیزی نمی بینی مارا هیچ رخصتی هست خدای عز وجل فرو فرستاد
غیر اولی الضرر والمجاهدین وپس کفت

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

برابر نباشند نشستکان از مومنان بی جهاد کنند

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ

وهیچ ضرر نباشد بریشان با آن کسانی که بنشینند وجهاد کنند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

اندر سبیل خدای بمالها خویش وتنها خویش

فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ

فضل نهاده است خدای مجاهدان را بمالها خویش

وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً

وتنها خویش بر نشستکان بدرجتی

وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ

وهریکی را از ایشان جهاد وعده کرده است خدای بهشت وفضل نهاده است
کرد واز ایشان نکنند

اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ

خدای مجاهدان را بر آنکسانی بنشینند وجهاد کنند

أَجْرًا عَظِيمًا ۝ دَرَجَاتٍ مِنْهُ

مزدی بزرگ درجتها بسیار است ازوی

وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ

وآمرزشی ورحمتی وهست خدای

غَفُورًا رَحِيمًا ۝

آمرزکارست ورحیم است

ومفسران کفتند که گروهانی از اهل مکه ایمان آوردند وهجرت نکردند

چون قیس بن الفاکه وقیس بن الولید وجماعتی از اهل مکه
کی ایشان ایمان آورده بودند واندر دل نفاق داشتند چون
روز بدر بود با مشرکان بحرب مسلمانان آمدند چون هردو لشکر
فراهم رسیدند وایشان بنگریستند مسلمانان را اندکی دیدند کفتند
غر هولاء دینهم غره کرد ایشانرا دین ایشان بس اتفاق افتاد آن

آن گروهی را کاین می گفتند همه کشته شدند روز بدر پس
فریشتگان می زدند بر رویهای ایشان و پشتهای ایشان و می گفتند
ایشانرا آنچ یاد کرده است خدای عز وجل اندرین آیت کی می گوید

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي

خود انکسانی که جان ایشان برگرفتند فریشتگان و ایشان ستمکار

أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا

بودند بر تنهای خویش بگویند گفتند ایشانرا اندر چه بودید شما گفتند که ما بودیم هجرت نکردیم

مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا

ضعیفانی اندر زمین یعنی اندر مکه فریشتگان گفتند ایشانرا

أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَا

ای زمین خدای یعنی مدینه فراخ بود تا شما

جِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

هجرت کنید اندران و ایشانراست منزل ایشان دوزخ

وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ

و بد بازگشتن جایگاهی است مگر انکسانی که ضعیف باشند

مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ

و نتوانند که هجرت کنند از میان مردان و زنان و کودکان

لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ

که نتوانند هیچ حیلتی هجرت را و نیابند فرا ان هیچ

سَبِيلًا

راه

و ابن عباس گوید رضی الله عنه کی من و مادرم
از ان بودیم کی هیچ حیلت می نیافتیم و هیچ
راهی فرا هجرت و من غلامی بودم خرد

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ

پس ایشانرا ای دل خوش باشند بود کی خدای درگذارد از ایشان

وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا وَمَنْ

و خدای اندرگذارنده است و آمرزگار و هر کی

يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ

هجرت کند اندر طاعت خدای یابد اندر زمین

٤١

مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ

جایهای که اندران می سپارد و فراخی اندر کی م وهرکه بیرون شود مکه بر هید هجرت کند

مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ

انجایهاء خویش هجرت کند بطاعت خدای عز وجل و رسول وی

ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

انگاه اندر رسد ویرا مرگ بدرستی که واجب شد مزد وی

عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

بر خدای وهست خدای امرزکار و رحیم

وچون این آیت فرود آمد ختلع بن اضمر مردی پیر بود و بیمار از بنی
لیث گفت بخدای که من حیلت آن همی توانم کرد که هجرت کنم ونه از آنم که
خدای عز وجل ایشانرا رخصت داده است اندر هجرت ناکردن از بهر
انکه مرا مالی است که مرا بمدینه رساند و بیشتر از آن وبخدای که مرا امشب
بمکه مقام نباشد پس ویرا برگرفتند همی بردند تا چون بتنعیم
رسید مرگ اندر وی رسید وخبر وی باصحاب پیغامبر علیه السلام رسید
ایشان گفتند اگر بمدینه رسیدی مزدش بیشتر بودی و مشرکان
مکه سخریت همی کردند و همی گفتند بنا که اندر نیافت انچ همی جست

خدای تعالی فرو فرستید ومن یخرج من بیته مهاجرا چنانک
یاد کردیم پس چون خداوند تعالی ایشانرا سفر هجرت فرمود و رخصت
سفر ایشان بیدا کرد وگفت

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ

وچون سفر کنید اندر زمین نبود بر شما

جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَوٰةِ

هیچ حرجی که کم کنید نماز را بنیمه یاد کنید

إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا

اگر ترسید بدین برسد که اندر میان نماز شما خواهد کشتن شما

إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا

که بودند کافران هستند شمارا دشمنانی ظاهر

وبدان که قصر اندر نماز آن باشد که اگر چهار رکعت بود
یاد و رکعت آرد واین چنین روا بود اندر سفری که شانزده فرسنگ
بود وسفری بود مباح یا واجب واما اگر سفر معصیت بود
اندر وی قصر نماز روا نبود وظاهر آیت واجب کند که

قصر آنگاه روا بود که خوفی باشد ولکن قصر اندر حال امن ثابت شده
است بسبب مصطفی علیه السلام و تبیان وی چنانک اندر حال خوف ثابت
شده است بکتاب خداوند سبحانه و تعالی و هردو بفرمان خدای
است عز و جل ولکن یکی اندر کتاب خدای نبشته است و یکی اندر سنت
رسول علیه السلام آمده است و بیان که ابن عباس رضی الله عنه گوید چون
مشرکان پیغامبر را علیه السلام بدیدند و اصحاب وی را که برخاستند و بنماز
پیشین مشغول شدند همگان و پیغامبر علیه السلام ایشان را امامی کرد پشیمانی خوردند
و گفتند چرا ما ایشان را اندر نماز فرو نگرفتیم و همه را بنه کشتیم
پس گروهی از ایشان گفتند که ایشان را پس از این نمازی است که آن را
دوست تر دارند از پسران و پدران خویش یعنی نماز دیگر چون ایشان را
ببینید که بدان نماز مشغول شوند ایشان را فرو گیرید پس چون ایشان
برخاستند نماز دیگر را جبریل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد ترا نماز
خوف باید کرد چنانک خدای تعالی می گوید

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوٰةَ

و چون باشی تو ای محمد اندر میان ایشان و خواهی که امامی کنی ایشان را بنماز

فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا

برخیزند گروهی از ایشان با تو و برگیرند

أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا

سلاحهای خویش چون سجود کنند باشند

مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ

از پس پشت شما یعنی صفی اندر روی کافران و بیایند گروهی دیگر

لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا

که نکرده باشند نماز پس نماز کنند با تو و فرا گیرند

حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ

آلات حرب خویش و سلاحها خویش و خواستی که آنکسانی

كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ

که کافر شده اند اگر غافل شوید شما از سلاحها خویش

وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ

و از کالاها خویش تا بجستندی بر شما

مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ

جستیدنی مفرد و حرجی نیست بر شما

إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ

اگر بود بر شما رنجی باران و یا باشید

مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا

بیمار که فرو نهید سلاحها خویش و فرا گیرید

حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا

الا حذر خویش که خدای ساخته است کافران را عذابی

مُهِينًا

خوار کننده

وبدان که اندرین آیت دو معنی سخن باید گفت اول اندر صفت نماز خوف وان چنانست که سغامبر صلی الله علیه وسلم کرد بجایگاهی کی ان را ذات الرقاع خوانندی لشکر را بدو گروه کرد یک گروه صف برکشیدند اندر روی دشمن و دیگر گروه صف برکشیدند واز پس سغامبر علیه السلام نماز همی کردند تا یک رکعت نماز بکرد چون رکعت دوم را بر پای خاست و بایستاد و قران همی خواند تا این گروه که از پس وی بودند نماز بپرداختند و بار وی دشمن شدند وان گروه که اندر روی دشمن بودند بیامدند و نماز خویش بنماز سغامبر علیه السلام بپیوستند و سغامبر صلی الله علیه وسلم چندانی فرو ایستاد کایشان فاتحه الکتاب برخواندند انگاه برکوع شد واین رکعت

با ایشان تمام بکرد وایشان باقی رکعت خویش تمام کردند و بار روی دشمن شدند واین نماز بدین صفت اندر وقت خوف از بهر آن فرمود خدای عز وجل تا کافران چنان غدر نتوانند کرد چنانک همی ساختند و دیگر گفت اندر قصه، قول خداوند تعالی ولا جناح علیکم وابن عباس گوید کی سغامبر علیه السلام چون بغزای بنی محارب و بنی انمار رفت جای فرود آمد سغامبر علیه السلام با صحاب خویش و هیچ کس را از دشمن خویش همی ندیدند سلاح فرو نهادند و سغامبر علیه السلام نیز سلاح فرو نهاد و برفت بقضاء حاجت همی شد تا وادی بگذاشت و باران کی خرد همی امد تا چنان شد کی میان سغامبر علیه السلام و میان اصحاب وی وادی حایل گشت تا یکدیگر را همی ندیدند پس سغامبر صلی الله علیه وسلم اندر اصل درختی بنشست بقضاء حاجت و ویرا بدید مردی کی ویرا غورث خواندندی کی از کوه ویرا بدید گفتا اینک محمد از اصحاب خویش بریده شد خدای عز وجل مرا هلاک کناد اگر من ویرا بنه کشم انگاه از کوه فرود آمد با شمشیر وانگاه دانست سغامبر کی وی بر سر وی استاده بود و شمشیر کشیده و گفت یا محمد ترا اکنون که نگاه دارد اکنون از من سغامبر علیه السلام گفت خدای عز وجل پس گفت سغامبر علیه السلام ای بار خدای مرا شر وی کفایت کن بانچ خواهی پس چون وی قصد آن کرد کی شمشیر بر سغامبر زند بر روی اندر آمد و شمشیر از دست وی بیفتاد سغامبر علیه السلام شمشیر وی برگرفت انگاه ویرا گفت کی نگاه دارد ترا از من غورث گفت هیچ کس

٣٤ سغامبر عم الله گفت گواهي دهي با خداي يكي است ومن محمد بنده وي
ورسول وي گفتا نه ولكن گواهي دهم كي هرگز با تو حرب نكنم وهيچ دشمن
را بر تو ياري ندهم سغامبر عم الله شمشير وي باوي داد وي گفت بخداي
كي تو از من بهتري پس حضرت برفت نزد اصحاب خويش گفتند ما ديديم
كي تو شمشير باز بردي با بر وي زني چه باز داشت ترا از آن كي نزدي
وي گفت كي بندانم كه بود كي يكي اندر ميان دو كتف من زد تا من بر وي
اندر آمدم وشمشير از دست بيفتاد وپس از آن آب آن وادي باز آميد
وسغامبر عم الله از آب عبره كرد وبا نزديك اصحاب آمد وايشان را خبر
داد واين آيت فرود آمد ولا جناح عليكم ان كان بكم اذي من مطر
خبانك ياد كرديم ومعنيش آن بود كه حرج نيست بر شما كه سلاح فرو نهيد
از رنج باران ولكن از دشمن احتراز كنيد وغافل مباشيد پس
فرمود كي چون از نماز خوف بپرداختيد در همه حالي خداي را ياد كنيد وگه

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلوٰةَ فَاذْكُرُوا

وچون بگزارديد نماز را ياد مي كنيد

اللهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ

خداي را بر پاي ايستاده وبنشسته اندر بيماري وبر پهلوهاي خويش اگر مي
بنشسته نتواني

فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ

چون ساكن شويد وبيم بشود وبپاي مي داريد نماز را بر آن صفت كي كرده ايد

إِنَّ الصَّلوٰةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

كي نماز هست بر مومنان

كِتَابًا مَوْقُوتًا ۞ وَلَا تَهِنُوا فِي

نبشته، مفروض وموقت وسست مشويد اندر

ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ

جستن قوم بوسفيان م اگر مي رسد بشما دردي
في رهه اهد

فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ

ايشان را نيز مي رسد دردي چنانك شما را مي رسد وشما اميد مي داريد

مِنَ اللهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللهُ

از خداي ثواب ونزد ايشان اميد مي ندارند وهست خداي

عَلِيمًا حَكِيمًا ۞ وبدان كي ابن عباس گويد رضي
الله ع مردي بود كي وي را طعمه

دانا وحكيم اندر آنچ مي كند

٣٥ بن ابيرق خواندندي وي درعي بدزديده بود از همسرايه خويش
كي ويرا قتاده بن النعمان كفتندي وآن درع اندر انباني بود كه
اندروي آرد بود وان آرد بيريخت تا بدر سراي وي پس چون بدر سراي
وي رسيد وي آن پنهان كرد بنزديك مردي از جهودان كي نام وي
زيد بن السمين بود پس درع بجستند بنزديك طعمة بن ابيرق نيافتند
و وي سوكند خورد كان بر نكرفته است و ويرا اندران هيچ علم نيست
خداوند درع كفت بلي كي وي بركرفته است وما اثر آرد بر در سراي
وي ديديم پس چو بكرمابد بر اثر آن آرد بيرون شدند از بهر انك وي
سوكند خورده بود تا آمدند بسراي جهود وانرا بركرفتند جهود
كفت اين را طعمه آورد بنزديك من وجماعتي از جهودان ويرا كواهي
دادند پس قوم طعمه كفتند كي برويد تا بنزديك پيغامبر عليه السلم شويم
وعذر طعمه بخواهيم و با خصمان وي مجادله كنيم واز پيغامبر عليه السلم
اندر خواهيم تا وي نيز مارا ياري دهد اندر مجادله با اين جهودان
وكوييم اكر مارا تو ياري ندهي اين يار ما هلاك شود وفضيحت
كردد وجهود بري كردد پس پيغامبر عليه السلم قصد كرد كي ان ياري بدهد
وجهود انرا عقوبت كند خداي عز وجل فرو فرستاد

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ
ما فرو فرستاديم اي محمد بتو قران بحق تا حكم كني

بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ
ميان مردمان بدانچ باز نمود تو خداي ومباش كسانيرا

لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ
كي خيانت كرده باشند باري اندر خصومت وامرزش خواه از خداي

إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَلَا
كي خداي هست امرزكار ورحيم است

تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ
وخصومت مكن با انكساني كي خيانت كنند تنهاء خويش

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا
كي خداي دوست ندارد انكساني راكي خيانت كند وبزه مند بود

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ
همي بپوشند از مردمان وهيچ نپوشند

مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا
از خداي وشرم ندارند ووي با ايشان است انگاه كي همي سازند بشب انچ
از وي

يرضى من القول وكان الله بما يعملون ٤٦

بسنديده نبايد از كفتار بيتان دروغ م وهست خداي بانچ شما ميكنيد

بران جهود

محيطا ها انتم هؤلاء جادلتم عنهم

دانا اي شما كي اين كروه ايد يا خصومت كرديد از ايشان

في الحيوة الدنيا فمن يجادل الله

اندرين جهان هر كه خصومت كند نبي جواب دهد با خداي

عنهم يوم القيامة ام من يكون

از ايشان روز قيامت يا كيرام ويا كه باشند

در دروغ كسي

عليهم وكيلا ومن يعمل سوءا

بر ايشان كاردار وهر كه كند بدي

او يظلم نفسه ثم يستغفر الله

ويا ستم كند بر تن خويش انكاه امرزش خواهد از خداي

يجد الله غفورا رحيما ومن

يابد خداي را امرزكار ورحيم وهر كه

يكسب اثما فانما يكسبه على

سازد بزه نه خود انچ ساخته باشد بر

نفسه وكان الله عليما حكيما

تن خويش وهست خداي دانا اندرانچ نابد حكيم است اندرانچ كند

ومن يكسب خطيئة او اثما ثم يرم

وهر كه كند كناهي ويا بزه انكاه اندازد كند

به بريئا فقد احتمل بهتانا واثما

با كسي ديكر كي بري باشد بدرستي كي برداشته باشد دروغ بزرك وكناهي

مبينا ولولا فضل الله عليك ورحمته

ظاهر واكر نه فضل خداي بودي بر تو ورحمت وي بودي

لهمت طائفة منهم ان يضلوك وما

قصد كرده بودند كروهي از ايشان بني توم م كي از راه بيفكنند

طعمه

يضلون الا انفسهم وما يضرونك

واز راه بي بنيفكنند مكر تنهاي خويش را وهيچ زيان ندارد ايشان ترا

مِنْ شَيْءٍ وَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ ٣٧
هیچ بدی فرا نتوانند رسانید و فرو فرستاده است خدای بر تو قران
وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ
و دانش آن و آموخته است ترا از چیزی که ندانستی از پیش وحی
وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
و هست فضل خدای بر تو بزرگ
لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا
هیچ خیری نیست اندر بسیاری از ایشان با تو سخن گویند مگر
بنی قوم طعمه
مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ
از ایشان که فرماید بصدقه دادن و یا نیکوی کردن
أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ
و یا میان دو گروه صلح دادن و هر که آن کند
ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ
جستن رضای خدای را زود بود که

نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۝ وَمَن يُشَاقِقِ
بدهیم ویرا مزدی بزرگ بی‌نهایت و هر که خلاف کند
الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ
با رسول خدای پس از آنکه ویرا پیدا شده باشد حق
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ
و متابعت کند جز از سبیل مومنان سبیلی باز گذاریم ویرا
مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ
بآنچ بر دست گرفته باشد و نرسانیم ویرا بآتش دوزخ و بد بازگشتن جایا
مَصِيرًا ۝
یی است

پس چون این آیت اندر طعمه فرود آمد
توبه نکرد و برخاست بمکه شد و بت
پرستیدن فرا پیش گرفت و از اسلام
بگردید و خانه کسی اندر مکه سوراخ سنگی از آن خانه بر وی
افتاد نتوانست که بیرون آید تا که سلمان اد بود ویرا بگرفتند
گروهی از مکیان گفتند ویرا مکشید که وی بنزدیک شما
آمده است ویرا از مکه بیرون کردند برفت با گروهی از بازرگانان
پس چیزی از آن بازرگانان بدزدید ویرا بگرفتند و سنگسار کردند

کرد و پای اندر سوراخ بماند

تا آنگاه سنگ بروی انبار شد و برا همچنان بگذاشتند و بدانکه
مفسران گفتند پیری از عرب آمد و بنزدیک محمد علیه السلم و گفت که
من پیری کام با اندر گناهان بسیار انتم و خطاها بسیار کنم و لکن بخدای
شرک نیاورده ام بدان دلیری کرده ام و نه از بهر آن کردم که تا با خدای
خویش مکابره کنم و در لحظتی نیز نه اندیشم کی من خدای را عاجز کردانم از
طلب خویش و یا از وی بگریزم و من پشیمانی می خورم بدانچ کردم و توبه
کردم و نیز استغفار می کنم حلو بی حال من بنزد خدای چگونه است خدای
عز و جل عزو فرستاد و گفت

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ

وخود خدای نیامرزد شرک آوردن بوی و بیامرزد

مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ

هرچه دون آنست از گناهان انکس را کی خواهد و هر کی شرک آرد

بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا

بخدای خود بی راه گردد بی راه گردیدنی دور کی راه باز نیابد آنگاه اندر
صفت اهل مکه و بت پرستیدن ایشان این آیت فرود آمد و گفت

إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثًا ١

می نخوانند ای می پرستند از دون خدای مگر مادگانی

یعنی لات و عزی و منات کی کنایت از ایشان بعلامت مادگان باشد

وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَٰنًا مَّرِيدًا

و نمی خوانند مگر دیوی را سرکش و تبهنده کی لعنت کرده است

لَّعَنَهُ ٱللَّهُ ۘ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ

ویرا خدای و گفت ابلیس و خود فرا گیرم از بندگان تو

نَصِيبًا مَّفْرُوضًا

حظی معلوم و مقدر

و اندر تفسیرها آمده است
کی از هزار یکی نصیب خدای
باشد و باقی نصیب شیطان

و علی الجمله هر کی شرک نیارد بباقیست از نصیب خدای تعالی باشد و هر که
با شرک از این جهان بیرون شود از نصیب شیطان باشد و اما از سخن
که گفت ان یدعون الا شیطانا مریدا بدان آن خواست کی با هر بتی
شیطانی بودی یا اندر میان آن بت و یا بیرون بنزدیک وی گاه گاه بدید
آمدندی با آنکسانی که خدمت کردندی بتان را و یا آنکسانی را که
جادوی کردندی آنگاه مانان و پس از این خدای تعالی خبر داد از تمامی سخن
ابلیس و دعوی وی و گفت

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَءَامُرَنَّهُمْ

و هر اینه از راه ببرگردانم ایشان را و آرزوها اندر دل ایشان افکنم و بفرمایم ایشان را

فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ

تا ببتكانند گوش چهارپايان — دون عبره كي بيم كردند كي

وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ

وخود بفرمايم ايشانرا تا خود بگردانند دين خداي را ولگفته اند خصي كنند حيوانرا ومرك

يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ

فرا گيرد شيطان را بدوستي بي فرمان خداي

فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا يَعِدُهُمْ

خود زيان كرده باشد زياني ظاهر وعدها دروغ مي كند ايشانرا

وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ

وشهوتها اندر دل ايشان مي افكند ونكند وعده ايشانرا ديو

إِلَّا غُرُورًا أُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

مگر فريفتن ايشانرا ايشان اند همه كي منزل ايشان دوزخ است

وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا

ونيابند ازان گريختن جاي بهيچ وجهي

اگر كسي ترا گويد اين چيزها كي شيطان گفتست كي من بكنم مگر غيب دان است والا چه دانست كي وي چنين تواند كرد جواب چنين باز ده كي چون وي وسوسه كرد آدم را اندر باب شجرة الخلد وي فرا پذيرفت و بدان سبب از بهشت بيفتاد دانست كي ذريت وي نيز فرا پذيرند خاصه كي شنيده بود قول خداي عز و جل كه گفت لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين من پر برارم دوزخ را از آدميان همه طبقات ايشان دانست كه فرمان وي برند نه انكه بر طاعت خداي باشند اندر دوزخ نشود و معني آنكه ابليس لعنه الله كسي را بي راه كند آنست كه خلق را بي راهي خواند و آن چيز را اندر چشم وي مزين كرد اند نه بر آن معني كي ايشانرا بي راه آفريند كي اگر چنين بودي همه خلق را بي راه كردي چنانك دزو بي خواست پس گفت

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وانكساني كه ايمان آورده باشند وكارهاي نيك كرده باشند

سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

زود بود كه اندر آريم ايشانرا اندر بهشتهاي كه ميرود اندر زير آن

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ

جويها جاودان باشند اندران بهشت هميشه وعده خداي

حَقًّا وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِيلًا

خواستنی چون وعده راست وکیست راست گوی تر از خدای اندر گفتار و کردار

الملبس

و بدان کی قتاده گوید کی مسلمانان با اهل کتاب مفاخرت کردند اهل کتاب

گفتند کی فضل ما بیشترست کی پیغامبر ما پیش از پیغامبر شما بوده است

و کتاب ما پیش از کتاب شما بوده است و ما حق تریم بخدای از شما و مسلمانان

گفتند ما بخدای اولی تریم کی پیغامبر ما علیه السلام خاتم الانبیا است

و کتاب وی ناسخ کتابها است و حکم وی بر همگان رواست خدای عز و جل

لَيْسَ بِاَمَانِيِّكُمْ وَلَا اَمَانِيِّ اَهْلِ الْكِتَابِ

نیست بآرزوهای شما ونه بآرزوی اهل کتاب

مَنْ يَعْمَلْ سُوْٓءًا يُجْزَ بِهٖ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ

بلکه هر که بدی کند جزای وی بدهند بدان ونیابد خود را از

دُونِ اللّٰهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

دون خدای دوستی ونه یاری

و بدان کی ابن عباس گوید رضی الله عنه کی چون این آیت فرود آمد

صعب آمد بر مسلمانان و گفتند کیست از ما کی خطایی و یا زلتی نکرده

است یا رسول الله پیغامبر علیه السلام گفت جزای آن بود کی اندر دنیا باشد

و هر که نیکویی کند خدای عز و جل و برا ده نیکوی بنبیسد و چون

بدی کند از ده نیکوی کی و برا نبشته باشند یکی بدان بشوند

ونه ویرا بماند و خدای تعالی فرو فرستاد قوله عز و جل

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ

و هر که کند چیزی از کارهای شایسته از مرد

اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ

و یا از زن و وی مومن باشد ایشانرا فرود آرند



الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا

اندر بهشت و ستم نکنند بر ایشان مقدار نقیری

یعنی مغاکی که اندر پشت خرما باشد و مسروق گوید که چون

این آیت فرو آمد لیس بامانیکم ولا امانی اهل الکتاب جهودان گفتند

ما و شما اندر دین برابریم پس خدای عز و جل فرو فرستاد و من یعمل من

الصالحات من ذکر او انثی و هو مومن پس قبول عمل بکرد بایمان

و پدید کرد کی عمل جهودان و غیر ایشان مقبول نباشد مگر کسی کی مومن باشد

وَمَنْ اَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ اَسْلَمَ وَجْهَهٗ

وکیست کی نیکو دین ترست از آن کسی کی عمل خویش خالص کرد ایزد است

لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ

خدای را ونیکوکار بود ومتابعت کرده باشد ملة ابرهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللّٰهُ اِبْرٰهِيمَ خَلِيلًا

برگردیده از شرک وفراگرفته است خدای ابرهیم را بدوستی خالص

یعنی قبول کرده است ابرهیم را از بهر عبادت خود جنانک اندر دوستی
وی هیچ خلل نبود وابن عباس رضی الله عنه گوید کی ابرهیم را علیه السلم
ابو الضیفان خواندندی ومهمانی کردی هرکه را دیدی کی از مردمان
بس مردمان را سالی بیش آمد کی طعام تنگ بود خلق بسیار گرد آمد بر در سرای
وی وعادت وی آن بودی کی هر سالی کس فرستادی بدوستی که
ویرا بودی بمصر تا ویرا طعام فرستیدی بس جون خلق بدر سرای وی
گرد آمد وی اشتران با مردمان خویش بفرستید بدان دوست تا مگر
ویرا طعام فرستد بس آن دوست جواب داد که امسال سالی تنگ است وما را
مهمانان تنگی رسیده است که دیگران را رسیده است واگر وی طعام خود را
خواستی ندیبان بساختیم ولکن وی مردمان را می خواهد ما طاقت
این نداریم بس یاران وی باز گردیدندی طعام جون فرا بطحا رسیدند
گفتند ما این غرارها را از این خاک بکنیم تا مردمان بندارند کی ما طعام
آورده ایم کی ما شرم داریم کی مردمان باز گردیم با بارهای ما تهی باشد بس
ایشان غرارها بر خاک کردند وآمدند جون فرا رسیدند ساره خفته

بود آن حال ابرهیم را علیه السلم باز گفتند ابرهیم علیه السلم اندهگن شد
از آن از بهر آن مردمان کی بر درگاه وی بودند خواب بر وی غلبه کرد
واندر خواب شد ساره از خواب اندر آمد وروز دور بر آمده بود
وگفت سبحان الله هنوز باز نیامدند ایشان گفتند ای باز آمدند
گفت هیچ آوردند گفتند آری وی برخاست وسر آن غرارها بگشاد
آرد دید حواری از نیکوترین آردها کی باشد بس یاران را بفرمود تا
آن را بپختند ومهمانان را بی داد ابرهیم علیه السلم از خواب اندر آمد
بوی طعام بشنید گفت یا ساره این از کجاست گفت از نزدیک آن دوست
تو مصری ابرهیم علیه السلم گفت بل کی این از نزدیک دوست منست
خدای عز وجل نه از نزدیک مصری بس آن روز خدای عز وجل ویرا
بدوستی گرفت ونام خلیل وضع بر وی نهاد صلوات الله علیه وعلی
جمیع الانبیا والرسل قبله وبعده اجمعین

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ

وخدای راست آنچ اندر آسمانها واَنچ اندر زمینهاست

وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا

وهست خدای بهمه چیزها دانا

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ

واز تو می درخواهند یا محمد اندر باب زنان بگوی یا خدای

يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ

خبر دهد شمارا اندر باب ایشان و آن چیزی که بر خوانند بر شما

فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ

اندر حکم یتیمان زنان آن زنانی را که فرا ایشان ندهند

مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ

آنچ نبشته باشد ایشان را د میراث و رغبت کنند که ایشان را بخواهند از بهر مال ایشان

وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ

و اندر باب ضعیفان از کودکان

وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا

و می فرماید که قیام کنید اندر باب یتیمان با عدل و آنچ

تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ

کنید از خیر بود خدای تعالی هست بدان

عَلِيمًا

دانا

مجاهد گوید که اهل جاهلیت زنان را و کودکان را
میراث ندادندی و اگر زنی یتیم بودی اندر

جاهلیت ویرا مالی بودی ولیکن نیکو نبودی ولی وی نخواستی
کی ویرا بحکم خویش کردی از بهر آنک نیکو نبودی و نخواستی که ویرا
بدادی از بهر مال وی را اندر خانه می داشتی تا که بمیرد و میراث
وی برگیرد خدای عز و جل اندرین آیت ایشان را ازین نهی کرد
و ایشان را فرمود تا اندر باب یتیمان عدل کنند و بدان کی البراء بن
عازب گوید کی آخر آیتی که فرود آمدست و یستفتونک فی النساء
و آخر سورتی که فرود آمده است سورة براءة بوده است و بدانک
سعید بن جبیر گوید که مردی بود و ویرا زنی بود بزرگ شده و ویرا
از آن زن کودکان بود خواست کی ویرا طلاق دهد و یکی دیگر را
بخواهد زن گفت مرا طلاق مده مرا بگذار تا بر سر این کودکان می باشم
و هر دو ماهی مرا یک قسم ده و اگر خواهی که مرا قسم ندهی شاید این مرد گفت
اگر چنین روا باشد مرا این دوستر دارم و آمد نزدیک پیغامبر علیه السلام
و آن حال ویرا بنمود پیغامبر گفت علیه السلام خدای عز و جل بشنید آنچ
تو گفتی اگر خواهد ترا جواب دهد خداوند تعالی فرو فرستید و گفت

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا

و اگر زنی بترسد از شوهر خویش بیرون شدن از دوستی

أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا

و یا برگردیدنی از وی حرجی نبود بر ایشان هر دو که صلح کنند

يُصْلِحَا

بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَاُحْضِرَتِ

اندر باب قسم و نفقه وصلح اولی تر و بهتر و هر جند حاضر اورده اند

الْاَنْفُسُ الشُّحَّ وَاِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا

تنها را بنزدیک بخل صلح بهتر واکر نیکویی کنید و میان ایشان م وازبیداد بپرهیزید برابری نکاه دارید

فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

خود خدای عز وجل بدانج می کنید داناست

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ

واکر نتوانید که عدل کنید میان

النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا

زنان اندر دوستی واکرچه حریص تر باشید بر عدل میل مکنید

كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ

بهمه وجهی یعنی بدل م وهم بفعل اندر قسم و نفقه تا دست باز دارید م از دیگری وفرو کذارید م چون آونگیده م نه با شوهر و نه بی شوهر

وَاِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ

واکر صلح کنید و بپرهیزید خود خدای هست

غَفُورًا رَحِيمًا وَاِنْ يَتَفَرَّقَا

امرزکار و رحیم است بندکان بیامرزد م و اح برضا دلیکدار بجای ایشان اندر کذارد واکر جدا شوید از یکدیکر

يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللّٰهُ

بی نیاز کند خدای هر یکی را از ایشان از روزی خویش وهست خدای

وَاسِعًا حَكِيمًا وَلِلّٰهِ مَا فِي

غنی از همه چیزها و درست کار وخدای راست انج اندر

السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَلَقَدْ

اسمانهاست وانج اندر زمین است و خود

وَصَّيْنَا الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ

وصیت کرده ایم انکسانی را داده اند ایشان را کتاب

مِنْ قَبْلِكُمْ وَاِيَّاكُمْ اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ

از پیش شما وشما را نیز ای اهل قران که بپرهیزید از معصیت خدای

وَاِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِي

واکر کافر شوید بدان وصیت خود خدای راست انج اندر

السموات وما في الارض وكان

اسمانها است از فریشتگان وانچ اندر زمین است جز آزان وهست

الله غنيا حميدا ولله ما في

خدای بی نیاز از همه خلق ستوده است بر همه جیزها وخود خدایراست انچ اندر

السموات وما في الارض وكفى

اسمانها وانچ اندر زمین است وبسنده است

بالله وكيلا ان يشأ يذهبكم

خدای گواهی مرانکه همه خلق از ویند وبنده وی است اگر خواهد ببراند شمارا

ايها الناس ويأت بآخرين وكان

ای شما که مردمان اید وبیارد گروهی مطیع تر از شما وهست خدای

الله على ذلك قديرا من كان

تعالی بران توانا هرکی خواهد

يريد ثواب الدنيا فعند الله ثواب

ثواب دنیا پس بنزدیک خدای است ثواب

الدنيا والآخرة وكان الله سميعا

دنیا ولاخرت سبی هرجه دهد خدای دهد وهست خدای شنوا

بصيرا يا ايها الذين آمنوا كونوا

وبینا ای انکسانی که ایمان اورده اند باشید

قوامين بالقسط شهداء لله ولو

ایستاده بعدل گواهانی خدای را نه دیگر مردمان را

على انفسكم او الوالدين والاقربين

واگر چه بر تنهای شما باشد ویا بر پدر ومادر وخویشان ونزدیکان

ان يكن غنيا او فقيرا فالله اولى

اگر باشد توانگر ویا درویش خدای اولی تر باشد بدیشان

بهما فلا تتبعوا الهوى ان تعدلوا

بایشانرا تا بکدیگر بس متابعت مکنید شما هوارا تا بکردید از حق

وان تلووا او تعرضوا فان الله

ویا بگردانید حق را از گواهی بزبان ویا روی گردانید ازان بگزاردن ایشان کید خود خدای

كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝ وچون اين آيت

هست باچ شما مي كنيد دانا وشناسا فرود آمد سعابه

علي اللم كفت هركه وي ايمان دارد بخداي وبروز قيامت كواهي

خويش راست بدهاد برهركه باشد وهركه ايمان دارد بخداي وروز

قيامت انكار مكناد احقي كه بروي بود وبدهاد انرا باساني وخصم

خويش را بآن مارد اكه ويرا سلطان برد بيني بحاكم ويا باوي خصومت

كند يا ببرد بدان بعضي ازحق وي وهركه بنزديك من آيد بخصومت

ومن حكم كنم ويرا بر برادر وي بچيزي كي ويرا آن نباشد بروي وي

آن فرا مكيراد كي ان پاريكاست از آتش دوزخ وبدان كي ابن عباس رضي

الله عنه كويد كي چون كروهي ايمان آوردند از اهل كتاب چون عبد الله

بن سلام وجز از وي امدند بنزديك سنا مبرعا اللم وكفتند يا رسول

الله ما ايمان آورديم بتو وبكتاب تو وبموسي وبتورت وبعزير وكافر

شويم باچ جز از است از رسولان وكتابها ديكر سنا مبرعا اللم ايشان را

كفت بلا ايمان آوريد بخداي وبمحمد رسول وي وبقران وكتاب

وي وبهر كتابي ورسولي كي پيش از من بودست بهمه كفتند چنين كنيم

خداي تعالي فرو فرستيد وكفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

اي انكساني كي ايمان آورده بموسي وعيسي ايمان آوريد بخداي ورسول وي محمد

وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ

وبدان كتابي كي فرو فرستيده امده است بر رسول وي محمد پيغمبران

وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ

وبدان كتابي كي فرو فرستيده آمده است پيش از ان وهركه

يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ

كافر شود بخداي وفريشتكان وي وبكتابها وي

وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

وبرسولان وي وبروز قيامت خود بي راه كشته باشد

ضَلَالًا بَعِيدًا ۝ وچون اين آيت فرود آمد كفتند

يا رسول الله ايمان اورديم بخداي

بي راهي دور از صواب وبرسولان او وبقران وبهر

رسولي وكتابي كي پيش از ان بود وبروز قيامت وبفريشتكان وكفتند

لا نفرق بين احد من رسله ونحن له مسلمون وبيشتري از مفسران

بر انند كاين آيت خطاب است مر جمله مومنان را ومعني انك همي

كويد يا ايها الذين آمنوا آمنوا يعني كي ثابت باشيد بر ايمان نه انكه ايمان ور يد

بر ابتدا چنانك كفتند اهدنا الصراط المستقيم معني آنست كي ما را ثابت

آمنوا

كردان برحق نه بران كه ايشان بر ناحق بودند و بس از بن خبر داد از آن
كسانى كه ايمان نياوردند از اهل كتاب و كفتند

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا

خود آنكسانى كه ايمان آوردند بموسى آنكاه كافر شدند بعزير پس ايمان آوردند بعزير

ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا

پس كافر شدند بعزير آنكاه زيادت كردند كفرى ديكر
يعنى كافر شدند بمحمد عليه السلام مجاهد كويد زيادت آنست كه بميرند بر كفر

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا

نه سزا باشد كه خداى بيامرزد ايشانرا و نه راه نمايد ايشانرا راه حق
و اندر ظاهر اين آيت دليل است بر آنكه ايمان با آن باشد و اين نام مستحق
باشد هرچند بعاقبت پيوسته نباشد

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

مژده ده اى محمد منافقانرا كه ايشانراست عذابى دردنماى
آنكاه صفت منافقان ...

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ

آنكسانى كه فرا كيرند كافرانرا بدوستى از

دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ

دون مومنان يعنى كه دوستى كنند اى ميجويند نزديك ايشان
بامومنان

الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

قوتى و يارى خود قدرت و قوت خدايراست جمله

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا

و خود فرو فرستاده اند بر شما اندر قران هر آنكاه كه

سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ

بشنويد حجتهاى خدايرا كه بدان كافر ميشويد و استهزا ميكنند

بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا

بدان خود منشينيد با ايشان كه استهزا ميكنند تا خوض كنند

فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ

اندر حديثى ديكر كه اكر شما بنشينيد خود آنكاه شما همچون ايشان باشيد

اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ

چه خداى جمع كننده است منافقانرا و كافرانرا
و كرد خواهد كرد

فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا
اندر دوزخ جمله

وبدان که معني ازين که می کوید وقد نزل عليکم في الکتاب
آن آيت را مي خواهد که اندر مکه فرو فرستيد اندر شان کروهي از منافقان
که ايشان با مسلمانان منشستندی و قران بشنيدندی که کاه ماز نزديک
احبار جهودان شدندی و انرا بسخريت با ايشان مي کفتندی وجيزها ازان
تحريف کردندی و در وغها اندران افزودندی خداي عز وجل مومنانرا
ازان نهي کرد و فرمود تا با ايشان ننشينند انجا که کفت واذا رايت
الذين يخوضون في اياتنا فاعرض عنهم ازانجا که خويش ياد کنيم ان شاء الله
ابن عباس کويد رضي الله عنه که اين ايت و ان ايت هر دو منسوخ
کرديده است بدان ديکر ايت که کفت وما على الذين يتقون من حسابهم
من شيء نيست بر انکساني که پرهيزند از شرک و استهزا حيچ ی از شمار
ايشان ولکن ذکري لعلهم يتقون ولکنا ي شما که مومنانيد پند دهيد
ايشانرا بقران مکر بپرهيزند از استهزا پس کفتم اندر صفت منافقان

الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ
انکساني که چشم مي دارند باحوال شما اکر بود شمارا

فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ
فتحي از خداي کويند نه ما بودیم با شما اندر دين تا مارا بهر غنيمت دهيد

وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا
واکر کافرانرا بود غلبه در حرب کويند

أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ
اي نه ما غلبه داشتيم برداي شما ودفع مي کرديم از شما
که فرا شما مي کنيم به دست شما را ماشد

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ
مومنانرا خود خداي حکم کند ميان شما

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ
روز قيامت يعني ميان مومنان و ميان کافران وهرکز ندهد خداي

لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا
کافرانرا بر مومنان حجتي

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ
خود منافقان خداع مي کنند با خداي وخداي

خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ
مکافات کند ايشانرا بدان وچون برخيزند بنماز

قاموا كسالى يراؤن الناس ولا

بايستند بكاهلي برخيزند وكراني ريا مردمانرا

يذكرون الله الا قليلا

يعني هرجند يادكنند اندكي باشد از بهر انك انرا

ويادنكنند خداي را مكر اندكي

خطري نباشد وبنزديك خداي عز وجل مقداري نباشد از بهر انك آن
بر سبيل ريا كرده باشند واكر بر سبيل اخلاص بودي اندكي بسياري بودي

مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا

متحير ومترددي كردند ميان اين وان نه با مومنان باعتقاد

الى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد

ونه با كافران بظاهر وهركرا بيراه افكند خداي هركز نيابي تو

له سبيلا

انكاه مومنانرا ياد كرد وايشانرا نهي كرد از انك
ايشان نيز همجنان كنند كه منافقان همي كنند

وبرا راهي بحق

يايها الذين امنوا لا تتخذوا الكافرين

اي كساني كه ايمان آورده ايد فرامكيريد كافرانرا

اولياء من دون المؤمنين

بدوستي از دون مومنان

اتريدون ان تجعلوا لله عليكم

اي مي خواهيد كه كنيد خداي را برخويشتن

سلطانا مبينا

يعني عذر خويش بنزديك وي
باطل كردانيد وخود مستحق عذاب
كرديد وپس از ان منزلت منافقان

حجتي ظاهر

ان المنافقين في الدرك الاسفل

خود منافقان اندر درك زيرين باشند

من النار ولن تجد لهم نصيرا

از دوزخ وهركز نيابي تو ايشانرا ياري

الا الذين تابوا واصلحوا واعتصموا

مكر انكساني كه توبه كنند از نفاق وباصلاح ارند كارهاء خويش واعتصام دارند

بالله واخلصوا دينهم لله فاولئك

برخداي وخالص كرداند دين خويش مرخدايرا ايشان باشند



۴۹

مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ

با مومنان بردن ایشان وزود بود که بدهد خدای

الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مَا يَفْعَلُ

مومنانرا اندر آخرت مزدی بزرگ بهشت چه خواهد کرد

اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ

خدای بعذاب شما اگر شکر کنید وایمان آرید

وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا

وهست خدای شاکر ودانا بایشان

ومعنی شکر بنده خدای را تعالی آن بود که نعمت ازوی داند بحقیقت
ومعنی شکر خدای عز وجل بنده را آن بود که براندک طاعت وی را ثواب
بسیار دهد وگفت

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ

ودوست ندارد خدای آواز برداشتن بگفتار

الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا

بد مگر آنکسی را که ستم رسیده باشدم وهست خدای شنوا

آنکه مدعا نواند بر ظالم

عَلِيمًا إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ

ودانا بحقیقت حال اگر پیدا کنید نیکویی ویا بپوشید آنرا

أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ

ویا عفو کنید از بدی وستمی که بشما رسد باشد خود خدای

وپس از ین یاد کرد صفت جهودان
که ایشان ایمان آورده بودند بیک

عَفُوًّا قَدِيرًا

اندر گذارنده است توانا است برمکافات

موسی وعزیر علیهما السلم وکافر
شدند بعیسی و محمد علیهما السلم وگفت

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ

خود آنکسانی که کافر شوند بخدای ورسولان وی

وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ

وخواهند که فرق کنند میان خدای

وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ

ورسولان وی اندر باب ایمان وگویند که ایمان آوریم ببعضی
ایمان با ایشان

وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ

وكافر شويم ببعضي وخواهند

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ

فرا گيرند ميان مسلماني وجهودي راهي ايشان اند

هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا

يا كافران اند بحقيقت بي هيچ خلافيت وساخته ايم

لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا وَالَّذِينَ

كافران را عذابي خوار كننده وخود آنكساني

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا

كه ايمان آورده اند بخداي ورسولان وي وفرق نكنند

بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ

ميان يكي از ايشان اندر تصديق ايشان ايشان اند زود بود كه دهيم ايشان

أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

مزدهاي ايشان وهست خداي آمرزگار ورحيم است ورحمت كند بر ايشان

وبدان يا دوست از جهودان كعب بن الاشرف وفنحاص بن عازورا
آمدند بنزديك پيغامبر عليه السلام وگفتند ويرا اگر تو پيغامبري كتابي
بايد بيكباره چنانك موسي توريت بياورد بيكبار

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ

مي خواهد از تو اهل كتاب يا فرو آري بر ايشان

كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى

كتابي از آسمان جمله خود خواستند از موسي

أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ

بزرگتر ازين گفتند فرا ما نماي خداي را

جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ

معاينه خود بگرفت ايشانرا صاعقه

بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ

تا از ستم يا بر خويشتن كردند پس آنگاه فرا گرفتند بخدايي گوساله را از

بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا ٥١
پس انکه آمد بایشان حجتهای ظاهر پس عفو کردیم ایشانرا
عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا
از ان وبدادیم موسی را حجتی ظاهر
مُبِينًا وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ
یعنی معجزات وی وبرداشتیم زبر ایشان کوه را
بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا
بسبب محکمی عهد با ایشان وگفتیم ایشانرا اندر شوید بدین در بتواضع
الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا
وخضوع یعنی اندر دیه اریحا وگفتیم ایشانرا ستم مکنید
فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا
اندر روز شنبه بصید کردن ماهی وفرا گرفتیم از ایشان عهدی محکم
غَلِيظًا فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
محکم یعنی اندر توریت پس بانچ نقض عهد می کردند عهد محکم خویش را
ایشان

وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَآءَ
وکفر آوردن ایشان بحجتهای خدای وکشتن ایشان پیغامبرانرا
بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ
بناحق وگفتار ایشان که دلهای ما غلافهای حکمت است وازین سخنان بود
بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا
بلکه مهر بر نهاده است خدای بر دلهای ایشان از بهر کفر ایشان پس
یعنی اندکی بود کی مهر
يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا
کفر نبود بر دلهای ایشان
ایمان نیاوردند مگر اندکی از ایشان
چون عبدالله سلام واصحاب
وی ونقد برآنست کی بدین فعلها کی ایشان کردند لعنت
کردیم ایشانرا ومهر بر نهادیم بر دل ایشان وگفت
وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا
ونیز بکفر ایشان وگفتار ایشان بر مریم بهتانی
عَظِيمًا وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ
بزرگ ای یعنی بزنا ونیز بگفتار ایشان که ما بکشتیم مسیح را
قذف کردند بزنا

عيسى ابن مريم رسول الله وما

عيسى پسر مريم رسول خداي را

قتلوه وما صلبوه ولكن شبه

ونكشتند اورا وبردار نكردند اورا ولكن شبه وي بر ديگر كس افكندند

از بهر ايشان چنانكه ياد كرديم

لهم وإن الذين اختلفوا فيه

وآنكساني كه اندر حال وي خلاف كردند دران

وگفتند ما بكشتيم ويرا وجهودان گفتند ما بكشتيم وگروهي

از ترسايان گفتند ما كشتيم

لفي شك منه ما لهم به من علم إلا اتباع

خود اندر شكي اند از حال وي نيست ايشان را بوي هيچ علمي ولكن متابعت ميكنند

الظن وما قتلوه يقينا بل رفعه

پنداشت را ونه كشتند ويرا ويقين بشناختند بلكه برداشته كرد ويرا

الله إليه وكان الله عزيزا حكيما

خداي بوي وهست خداي عزيز هر ده اولياء خويش را فرمان كند حكمت كند

وإن من أهل الكتاب إلا ليؤمنن

ونيست از اهل كتاب هيچ كس كه نه ايمان آرد

به قبل موته ويوم القيامة

بوي از پيش مرگ خويش وروز قيامت عيسى

يكون عليهم شهيدا

بر آنچ كردند ايشان را وگواهي دهد

مجاهد گويد كه معني اين آيت آنست كه هيچ كس نبود از جهودان
كه نه چون ملك را ببيند ايمان آرد ولكن آن ايمان ويرا سود ندارد اندران
وقت پس از ين بديد كرد خداي عز وجل كه بسبب ستم كاري ايشان
ومستحلي ايشان چيزها را كه بر ايشان حرام كرده است وچنين
بودي سنت خداي عز وجل اندر بني اسرايل كه هر انگاه كه گناه مي
كردندي بنزديك خداي عز وجل چيزي از طيبات بر ايشان حرام
بكردي چنانك گفت وعلى الذين هادوا حرمنا كل ذي ظفر
وباخر آيت گفت ذلك جزيناهم ببغيهم همان اينجا گفت

فبظلم من الذين هادوا حرمنا

پس بظلمي از آن كسانيكه جهود گشته اند حرام بكرديم

عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ

بر ایشان خوشیها که حلال کرده بودند بر ایشان وبمنع ایشان

عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ كَثِيرًا وَأَخْذِهِمُ الرِّبَوٰا

خویشتن را ودیگرانرا از طاعت خدای بسیاری وفرا گرفتن ایشان ربا را

وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ

وخود نهی کرده بودند ایشانرا ازان وخوردن ایشان مالهای

النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

مردمانرا بباطل وباز ساختیم کافرانرا

مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

ازیشان عذابی دردنمای

آنگاه گروهی را از ایشان استثنا کرد که ایشان عالم بودند وایمان آوردند

تا بدانی که همه اهل کتاب نه برین صفت بودند

لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ

لیکن آنکسانی که ثابت گشته بودند اندر علم ازیشان

وَالْمُؤْمِنُونَ

ازیشان که کافر نشده اند بتحریف کردن توریت

وآنکسانی که مومنان اند

يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ

ایمان آورند بدانچ فرو فرستاده اند بتو وبدانچ فرو فرستیده است

مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ

از پیش تو وآنکسانی که بپای دارند نماز را

وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَالْمُؤْمِنُونَ

وآنکسانی که بدهند زکوة را وآنکسانی که ایمان آورده اند

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

بخدای وبروز قیامت ایشان آنند که زود بود دهیم ایشانرا

أَجْرًا عَظِيمًا

مزد بزرگ

وچون خدای عز وجل فضیحت کرد جهودانرا اندرین آیتها که یاد کردیم وعیبهاء ایشان یاد کرد وایشانرا بدان گناهان یاد کرد وبسر زنش کرد خشم گرفتند وگفتند ما انزل الله علی بشر من شیء، وانکار کردند که خدای عز وجل بهیچ کس وحی کرده باشد

٥٤ خداوند تعالی فرو فرستاد وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا
ما انزل الله علی بشر من شیء چنانک یاد کنیم و نیز فرو فرستاد و گفت

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى
ما وحی کردیم بتو همچنانک وحی کردیم

نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا
بنوح و بپیغامبران که از پس وی بودند و وحی کردیم ما

إِلَى إِبْرَهِيمَ وَإِسْمَعِيلَ وَإِسْحَقَ
بابرهیم و اسمعیل و اسحق

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى
و یعقوب و فرزندان او و عیسی

وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَرُونَ وَسُلَيْمَنَ
و ایوب و یونس و هرون و سلیمان

وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا وَرُسُلًا
و عطا دادیم داود را زبور و آن کتابی بود و بفرستادیم رسولان

قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا
که یاد کردیم قصه ایشان بر تو از پیش و رسولانی

لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
که یاد نکردیم قصه ایشان بر تو و سخن گفت خدای بی واسطه با موسی

تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ
سخن گفتنی فرستادیم رسولانی بشارت دهندگان و بیم کنندگان عاصیان مطیعان

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ
تا نباشد مردمانرا بر خدای حجتی

بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا
از پس فرستادن رسولان و خدای عزیز است عزیز کرداننده اولیاء حکیم است بحکمت

لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ
که خواهد وحی فرستد
جهودان جحود میکنند لکن خدای گواهی میدهد بانچ فرو فرستاده است بتو

أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ
و اندرین آیت دلیلست بر آنک خدای را عز و جل
علم است خلاف قول معتزله که ایشان گویند
فرو فرستاده است آنرا بعلم وی که او اعلم
رسالتی

وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى

وفریشتکان نیز گواهی می دهند وکفایت بود

وابن است از بهران فرود امد کی دو سادات مکه امدند بنزدیک پیامبر علیه السلام وکفتند یا محمد جهودان را پرسیدیم

بِاللَّهِ شَهِيدًا

خدای گواهی دهند

از تو و نعت وصفت تو اندر کتاب ایشان کفتند ندانیم وجماعتی از جهودان آمدند بنزدیک پیامبر علیه السلام کفت ایشانرا شهادت اید کی من رسول خدایم جل جلاله کفتند ندانیم خدای عز وجل فرو فرستید لکن الله یشهد بما انزل الیک یاد کردیم وانکاه فرو فرستید خدای تعالی اندر صفت کافران وکفت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ

خود انکسانی کی کافر شدند وبازداشتند خویشتن یا دیگران از

سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا

طاعت خدای خود کم شدند کم شدنی دور از راه حق



إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ

خود انکسانی کی کافر شدند وظلم کردند بر خویشتن

يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ

خود خدای نیامرزد ایشانرا ونه نماید ایشانرا هیچ راهی

طَرِيقًا إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

مکر راه دوزخ همیشه جاودان

فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا

اندران همیشه وان بر خدای آسان است

هرچند بر ایشان دشوار است واین آیت اندر کروهانی فرود آمدست کی اندر معلوم خدای عز وجل بود کی ایشان ایمان نیاوردند انکاه تاکید کرد صفت ایشان مصطفی را علیه السلام وکفت

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ

ای شماکی مردمان اید خود امد بشما رسول

بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ

بحق از خدای شما اکر ایمان ارید بهتر بود شمارا

وان تكفروا فان لله ما في ٥٦

واگر كافر شويد خود خدايراست انچ اندر

السموات والارض وكان الله

اسمانها وزمين است وهست خداي

و بدان كي ترسايان اندر صفت
عيسى عم اللهم از حد اندر گذشتند
تا يعقوبيان ايشان گفتندي

عليما حكيما

عليم باحوال شما حكيم است اندر اختيار كردن وي

عيسى خداي است ونسطوريان ايشان گفتند كي پسر خداي است
ومرقوسيان ايشان گفتند ويرا مالث ثلثه است آبا وابنا
وروحا قدسا خداي عز وجل پديد كرد كي اين قولها ايشان همه
خطاست وصفت عيسى عم اللهم ياد كرد وگفت

يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم

اي شما كي اهل كتاب ايد تجاوز مكنيد اندر دين خويش

ولا تقولوا على الله الا الحق انما

ومگوييد بر خداي مگر چيزي كه حق باشد نه خود

المسيح عيسى ابن مريم رسول

مسيح عيسى پسر مريم است رسول

الله وكلمته القاها الى مريم

خداي وسخن خداي است كه ويرا گفت كن بكار خداي كي مخصوص كرد اندر مريم را

وروح منه فامنوا بالله ورسله

وروحي بود از خداي بر خلق پس ايمان آريد بخداي وبرسولان او

ولا تقولوا ثلثة انتهوا خيرا

ومگوييد كه ايشان سه اند بازايستيد از گفتن بهتر بود ان

لكم انما الله اله واحد سبحنه

شمارا خود نه خداي خداي است يكي منزه است از انك

ان يكون له ولد له ما في السموات

ويرا باشد فرزندي اوراست هرچه اندر اسمانها

وما في الارض وكفى بالله وكيلا

وهرچه اندر زمين وكفايت است خداي نگاه باني ارا

وبدان كه وفد نجران كفتند يا محمد چراست كه صاحب ما را
عيب كني سنا مير علا الله كفت صاحب شما كيست كفتند عيسى سيا مير كفت
ومن چه مي كويم عيسى را علا الله كفتند مي كوئي بنده خداي است
ورسول خداي است سنا مير علا الله كفت وعيسى باز ابستيد ازانك
بنده خداي بود كفتند اي خداي عز وجل فرو فرستيد وكفت

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا

هركز ننك ندارد عيسى كي باشد بنده

لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ

مر خداي را ونه نيز فريشتكان مقرب ننك دارند وهركي

يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ

ننك دارد از برستيدن خداي وبندكي وي وتكبر كند

فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا

زود حشر كند ايشانرا بوي جمله

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

اما الكسانى كه ايمان اورده باشند وكرده باشند كارهاي نيك

فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ

تمام بدهند ايشانرا مزدهاي ايشان وبيفزايد ايشانرا

مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا

از فضل خويش واما الكساني كه ننك دارند از عبادت وي

وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا

وتكبر كنند زود عذاب كند ايشانرا عذابي

أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ

دردناي ونيابند ايشانرا از دون

اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا يَا أَيُّهَا النَّاسُ

خداي دوستي ونه ياري اي شما كه مردمان ايد

قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا

خود آمد بشما حجتى از خداي شما وفرو فرستاديم

إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ

بشما نوري پيدا يعنى قرآن واما الكسانى

٥٨

آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْ

که ایمان آوردند بخدای وپناه باوی کردند وزود بود که

خِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ

فرود آیم ایشانرا اندر رحمت خویش واندر زیادتی وراه نماید ایشانرا

إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

بدین وی راهی راست پاینده

وبدان که روایت کرده اند از جابر بن عبد الله که وی گفت من بیمار
شدم پیغامبر علیه السلم وبوبکر الصدیق رضی الله عنه بعیادت من
آمدند ومن از هش بشده بودم وحکایت یاد کردم گفتم یا رسول الله
چون کنم اندر مال خویش ومرا نه خواهر است ونه پدر است
ونه مادر ونه فرزند مرا هیچ جواب نداد وبیرون شد آنگاه
باز آمد وگفت یا جابر من چنان همی بینم که ترا ازین بیماری مرگ نرسد
وخدای عز وجل فرو فرستید اندر خواهران تو وآیشانرا دو برخ
کرد وبر من خواند وگفت

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي

وفتوی پرسند از تو اندر حکم بگوی ای محمد که خدای خبر دهد شمارا از
کلاله

الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ

حکم کلاله اگر مردی بمیرد یا هلاک شود ونبود ورا فرزندی

وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ

و ورا خواهری بود مران خواهررا نیمی از آنچ ترکه وی باشد و ویرا باشد

يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ

میراث از خواهر اگر نباشد ورا فرزندی لیس اگر

كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا

دو خواهر باشند که از وی باز ماند ایشانرا بود دو برخ از آنچ

تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً

باز گذارد واگر جماعت کی باشند برادران وخواهران مردان وزنان

فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ

مال میان ایشان چنان باشد که یک مرد را دو بهر از مال چندانکه دو زن را رسد وبیان کند
باشد

اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

خدای شمارا تا بی راه نشوی وخدای عز وجل بهمه چیزی داناست

وبدانک این سورت مدنی است مگر یک آیت الیوم اکملت لکم دینکم الی
اخر الآیه وآیتهاش صد وبیست است اندر عدد کوفی و بیست و یک
اندر عدد مدنی و بصری وکلماتش دو هزار و هشصد و چهار است
وحروفش یازده هزار و نهصد وسی وسه حرفست واندر خبر آمده
است از ابی بن کعب کی هر که سورة المایده برخواند ویرا بعدد
هر جهودی و ترسایی کی اندر دنیا نفسی زده باشد ده نیکی واز
وی بیفکنند ده بدی و بردارند ویرا ده درجت میان هر درجتی
بیشتر از آنک میان مشرق و مغرب و ویرا بود چندان مزد مر آنکسی
کی حکم کرده باشد بانج فرو فرستیده است خدای عز وجل یا برخوانده
باشد آنرا ویا ایمان آورده باشد بدان بانج بود ویرا نزد خدای
از مزید طوبی لمن قراه فی عمره مرة واحدة واول این سورت

بسم الله الرحمن الرحیم

سام · خدای · بخشاینده · وبخشاینده

یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود

ای انکسانی · کی ایمان آورده اید · وفا کنید بعهدها شرعیت وعهدها آن

احلت لکم بهیمة الانعام
یعنی آنکه اهل

حلال بکرده اند شمارا · چهار پایان · زنانان

جاهلیت برخویشتن حرام بکرده بودند از اشتر وگاو وگوسفند وجز آن

الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید

مگر آنچ برخوانند بر شما · نه چنانک حلال کردانید صید را

وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید

وشما محرم باشید · کی خدای · حکم کند · آنچ خواهد

وبدانک شریح بن صبیعه البکری کی ویرا حطم گفتندی آمد اندر
مدینه تنها ولشکر خویش را بیرون بگذاشت و بنزدیک پیغامبر علیه السلام
آمد و ویرا گفت کی تو خلق را بچه میخوانی گفت بآنک بگویند لا آله
الا الله و نماز کردن وزکوة دادن گفت نیکو ست ولکن مارا امیرانند
کی ما هیچ کار بی ایشان نکنیم ومگر من باز آیم ومسلمان شوم وایشانرا
با خویشتن بیارم وبرخاست بیرون شد پیغامبر علیه السلام گفت این مرد اندر
آمد بروی کسی کی کافر باشد و بیرون شد با قفاء کسی کی غادر باشد
وهرگز این مسلمان نگردد بس چون وی از مدینه بیرون شد گوسپاره
مدینه براند انگه سال دیگر با حاجیان بکر بن وایل بیرون آمد از یمامه
وتجارتی عظیم داشت وایشان هدیها را تقلید کرده بودند یعنی

قلاده اندر گردن افکنده بودند نشان حرم را مسلمانان آمدند
بنزدیک پیغامبر علیه السلام و گفتند اینک حطم آمده است بحج بگذار ما را تا وی
تا کین وی اندریابیم پیغامبر علیه السلام گفت ایشان هدی را تقلید کرده
اند گفتند یا رسول الله چنین بود که اندر جاهلیت ما همی کردیم پیغامبر
علیه السلام بنه گذاشت خدای عز و جل فرو فرستید و گفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ
ای آنکسانی که ایمان آورده اند حلال مکنید نشانهای عبادت

اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ
خدای را و نه ماه حرام را بحرب کردن اندران و نه حیوانی که هدی کرده
باشند عامر خدای

وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
و نه حیوانی را که قلاده اندر کرده و نه آنکسانی را که قصد خانه خدای کرده
باشند از بهر حرم را باشند

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا
می جویند فضلی از خدای خویش و خشنودی از حسب افعال و رفتن
بمکانات کردن

وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
و چون حلال گردید صید کنید اگر خواهید و حمل مکناد شما را

شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ
دشمنایگی گروهی از بهر آنک منع کرده باشند شما را از مسجد

الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى
حرام بر آنک تعدی کنید بر ایشان و یاری کنید یکدیگر را بر

الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ
طاعت و پرهیزکاری از مخالفت و یاری مکنید یکدیگر را بر معصیت

وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
و ستم کردن و بترسید از خدای که خدای سخت عقوبت است

الْعِقَابِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ
مخالفان خویش را حرام کرده اند بر شما خوردن مردار بی تکبیر و ماهی

وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ
و خون بیرون ریخته و گوشت خوک و آنچ حیزی
تا ملحو سر زار انه بیرون باشد

لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ
نام خدای کم باشند و آنچ مرده شده باشد و آنچ کشته شده باشد از رخم

وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ

واج از بالا در افتاده باشد · وانك از سرو زدن يكديكر كشته شده باشند · وانج بخورده باشد

السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى

دد و دام · مكر انج دريابيد كشته ، وكاذ بنح بير · وانج بكشته باشند بر

النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ

روى بتان · وانكه قسمت كنيد ليني خويش با تيرجه

جنانك اهل جاهليت كردندي جون خواستندي كه سفري كنند يا تدبيري كنند بنزديك بت امدندي وجند تير انجا نهاده بودندي بر و بيكان نداشتي بر برخي نبشته امرني ربي و بر برخي نبشته نهاني ربي تدبير خويش بران بنا كردندي خداي عز وجل ازان نهي كرد اندر اسلام وكفت

ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ان از شما فسق است · امروز نوميد كشت انكساني كه كافر كشته

مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ

ازدين شما · يعني ازانك شما ازدين خويش برکرديد · مترسيد ازيشان · و بترسيد ازمن

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ

امروز · تمام بكردم · شمارا دين شما · وتمام بكردم

عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

بر شما · نعمت خويش · وبسنديدم · شمارا مسلماني بدين اسلام ديني

فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ

هركه · وبيجارکى رسد اندر كرسنكي · جنانك مايل نبود بمعصيتي

لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

وبزه · خود خداي امرزكار است · ورحيم است ·

ومعني اين سخن آنست كه هركه مضطر كردد فراخوردن جيزي ازانج ياد كرديم حرامي آن · اندر سفري يا اندر حضري واز سفر از بهر معصيتي نكند ويرا روا باشد بضرورت ازين جيزها خوردن وبدانك اين آيت كه مي كويد اليوم اكملت لكم دينكم فرود آمد روز آدينه وروز عرفه از پس نماز ديكر اندر حج وداع و پيغامبر عليه السلام ايستاده بود بعرفات ونشسته بود بر ناقه غضبا وطارق بن شهاب كويد كه مردي از جهودان آمد بنزديك عمر خطاب رضي الله عنه وكفت آيتي است كه شما مي خوانيد كه اكر آن

برما فرود آمد کی از آن روز عیدی ساختی عمر رضی الله عنه
گفت ما را این روز آدینه و روز عرفه فرود آمد و هر دو بحمد الله
ما را عید است ابن عباس گوید رضی الله عنه آن روز کی این فرود آمد عید
بود از پنج گونه روز آدینه بود و روز عرفه بود و عید جهودان بود
و عید ترسایان بود و عید گبرکان بود و هرگز از پیش آن و از پس آن عید این
همه ملتها اندر یک روز فراهم نیامد و چون عمر رضی الله این آیت بشنید
کی فرود آمد بگریست پیغامبر علیه السلم گفت چرا همی گریی یا عمر عمر خطاب
رضی الله عنه گفت یا رسول الله هر روزی کی دین ما اندر زیادت بود
اکنون کی تمام شد از پس تمامی نبود مگر نقصان پیغامبر علیه السلم ویرا گفت
صدقت و پس از آن پیغامبر علیه السلم هشتاد و یک روز بزیست و از این
جهان بیرون شد و بدان کی پیغامبر علیه السلم همی پرسیدند کی از حلال
و حرام طعامها و گوشتها و صیدها و طعامی کی کافران ساخته باشند
و حیوانی کی ایشان کشته باشند و زنان ایشان را کی بشاید خواستن
خدای عز و جل فرو فرستاد

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ

همی پرسند ترا کی چه حلال کرده اند ایشان را بگوی کی حلال کرده اند شما را

الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ

پاکیها یعنی آنچ کشته باشد از حیوانات و آنچ بیاموخته اند از حیوانی کی بکشند
بصید کردن

مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ

چون سگ و یوز و بازان کنید بیاموزید ایشان را از آنچ بیاموخته است شما را خدای
تعالی ایشان را

فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا

پس بخورید از آنچ فرود آرند بر شما ایشان یعنی نگه دارند و یاد کنید
و بخورید

اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

نام خدای بر وی آن وقت کی و بترسید از خدای کی خدای
و براه فرستید

سَرِيعُ الْحِسَابِ

زود شمار است

و بدان کی اندرین آیت دلیل است
بر فضل علم از بهر آنک خسیس
ترین حیوانات سگ است آنگاه
چون ویرا تعلیم کنی تا آن قدر بیاموزد که بر خداوند صید نگاه باید
داشت صید وی حلال گردد و اگر این مقدار نداند و از آن صید که
بگیرد بخورد صید وی حرام باشد و اندرین باب ویرا فضل
باشد بر کسی کی ایمان ندارد بخدای تعالی از جمله مردمان از بهر آنک
اگر گبری گوسپندی بکشد از آن نشاید خورد و اگر سگی کی این مقدار
داند بکشد بشاید خورد و ترا تمام بود از فضل علم آنکه بیک مسئلة
از آن سگ بر جنسی از مردمان همی فضل گیرد

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ

امروز حلال کرده اند شما را چیزهای پاک یعنی ذبیحت وطعام

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ

آنکسانی که داده اند ایشان را کتاب حلال است شما را وطعام شما

حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ

حلال است ایشان را و زنان پرهیزکار از جمله مؤمنان

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

و زنان آزاد از جمله آنکسانی که داده اند ایشان را کتاب

مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

از پیش شما هرگاه که فرا دهید فرا ایشان کابین ایشان

مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا

پرهیزکاران باشید نه برسبیل زنا و نه

مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ

فرا گرفتن زنی را بدوستی وهرکه کافر شود

بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي

بایمان از لوحی بنپذیرند بدرستی که نیست شده باشد هرچه کرده باشد و وی اندران

الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ يَا أَيُّهَا

جهان از زیان کاران باشد یعنی از اهل دوزخ ای

الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ

آنکسانی که ایمان آورده چون برخیزید از بهر نماز و طهارت باشید

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ

بشویید یعنی بر نیت دست و رویها شما وبشویید دستها شما را

دوی شستنی

إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ

تا مرفق ومسح کنید بر سرهای خویش

وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ

وبشویید پایها شما را تا دو کعب مگر که موزه پوشیده باشید آنگاه مسح

کنید بر موزه روا باشد

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ

و اگر باشید جنب غسل کنید واگر

كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ

باشید بیمار ویا بر سفر باشید ویا بیاید از شما

مِّنْكُمْ مِنَ الْغَآئِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَآءَ

کسی اید از جاي حدث ویا بپسابید زنان را

فَلَمْ تَجِدُوا مَآءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا

ونیابید آبی قصد کنید بخاکي پاک

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ

مسح کشید بر رویهاي خویش ودستهاي خویش

مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ

ازان نخواهد خداي تا بنهد بر شما

مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ

هیچ از سختی ولکن خواهد تا پاک کند شما را

وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وتمام کند نعمت خویش بر شما تا مگر شما ویرا شکر کنید

وبدان که ان چیزها اي کي دست وروي شستن واجب شود
ازان چهارست اول انک چیزي کي از دو سبیل از پیش یا از پس بیرون اید
هرچه باشد اندک یا بسیار معتاد یا نادر طاهر یا نجس ودیگر انک
کف دست بفرج کسي از بني ادم باز آید پیشین یا باز پسین بقصد یا بي
قصد خرد یا بزرگ وسیم انک پوست مردي بپوست زني باز آید
خرد یا بزرگ بقصد ویا بي قصد خویش یا بیگانه وچهارم
انک عقل زایل شود بهرچه کي باشد از خواب وازمستي یا جنون مگر
انکسي کي بخوسبد راست نشسته چنانک هیچ بخسبند وانچ غسل
واجب کند بر مردان دو چیزست یکي انک اب مني از وي بیرون آید
ودیگر انک اندام مرد اندر فرج کسي غایب شود وانچ غسل واجب
بکند بر زنان چهار چیزاست دو انک یاد کردیم وسیم انک حیضش
بریده شود وچهارم انک نفاسش بود بریده شود وهرک فرمان
یابد ویرا نیز بباید شست وانکسي کي ویرا بشوید غسل بروي نیز واجب
شود بریک قول شافعي رحمة الله علیه وفرایض وضو شش چیزاست
اول نیت کردن بدین دست وروي شستن که نماز خواهد کرد ویا بدین حدث
کي بي بردارد ویا بدین دست روي شستن واجب است واین نیت
انگاه باید کرد بدل کي اب فرا چیزي رساند از روي بقصد روي شستن
واگر این نیت بزبان بگوید بهتر باشد ودیگر انک روي بشوید از انجا
کي رستن موي سر باشد اندر عادت تا انجا که لخر زنخ باشد وازیرمه

٦٥ تا نرمه گوش دیگر چنانک آب فراز بر ابرو و مژه چشم و عذار بن و شارب

رساند و زیر هر موی دیگر کی پوست اندر زیران بود و بتوان دید

وسیم آنست کی هر دو دست بشوید تا مرفقین چنانک مرفق را اندر شستن

آرد وچهارم آنکه مسح کشد بر سران مقدار یک بام مسح افتد و آن از بود

کی دست تر بر سر نهد و انرا از جای خویش فراتر کشد وپنجم آنست کی هر دو

پای بشوید تا کعبین و کعب اندر شستن آرد وششم انست کی ابتدا روی

بشوید انگاه دست انگاه مسح سر انگاه پای و اگر بخلاف این شوید روا

نباشد و شافعی رضی الله عنه اندر قدیم گفته است کی تابع نیز شرطست

وان آن بود چون روی بشوی دست بشوی بیش از انک روی خشک

شود و همچنین هر عضوی تا باخر و دیگر سنتها دست روی شستن

بسیارست اول آنست کی چون دست فرا آب کنی نام خدای عز و جل بر کی

بگوی بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله چنانک پیغامبر علیه السلام گفت

دیگر انک سه بار کف دست بشوی بیش از روی شستن وسیم

انک اب اندر دهن کنی سه بار وچهارم انکه اب اندر بینی کنی

سه بار وپنجم انک مسواک کنی وششم انک هر اندامی را که بشوی

سه بار بشویی وهفتم انک خلال کنی موی را با انگشتان و همچنان

انگشتان دست و پای را وهشتم انک دست راست و پای راست

از پیش چپ بشویی ونهم انک مسح سر سه بار کشی ویازدهم انک جمله

سر مسح بر کشی ودوازدهم انک گوش مسح بر کشی با بی تازه کی بر گیری

بار اندرون سر بینی و کعبین [illegible] آن کی ودوم

وسیزدهم انک گردن مسح بر کشی و اندر خبر امده است کی هر انکس با خر دست

روی شستن بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد

یحیی ویمیت وهو علی کل شی قدیر استغفر الله واتوب الیه ونیز امده است

در خبر کی اگر دور گعت نماز کند بر اثر دست روی شستن همه گناهان بریزد

کی هیچ نماند و احتیاط کند تا اندر اب اسراف نکند هر چند کی بر لب جوی

باشد وفریضها غسل دو است نیت کردن غسل واجب و دیگر اب فرا همه

پوست رسانیدن چنانک بروی برود وسنتها ان انست کی نخست

خویشتن پاک بکند پا انکه دست روی بشوید چنانک نماز را شاید چون

از پای شستن بپردازد مغاکهای که اندر تن بود بفضل اب فرا ان رساند

چون گوش سه بار اب بدست بر گیرد و بوی باز نهد تا یقین بداند که

آب فرا اندرون وی رسید تا انجا کی ان سوراخ خرد باشد وهمچنین

بینی و دهن و زیر دستها و ناف و زیر رانها و میان انگشتان هر یکی را

بفضل اب فرا وی رساند وانکه سه بار اب بر سر ریزد چنانک فرا همه تن

رسد اینست تمامی سنتهای غسل وهر انکس کی محدث بود یا جنب و آب

نیابد تیمم کند بخاکی پاک پس از انکه اب طلب کند و وقت نماز اندر امده

باشد نیت کند تیمم واجب و خاک فرا ظاهر روی رساند چنانک کی اندر

دست روی شستن شوید انگاه فرا هر دو دست رساند چنانک کی اب

فرا رساند وترتیب نگاه دارد همچنان اندر روی شستن پیش از دست

تیمم کند واگر اندر حضر اب نیابد هم تیمم کند بدین شرط که یاد کردیم

ولكن نمازا عادت كند چون آب يابد واكر كسي ريش دارد يا بيماري كه از
هلاك ترسد كي آب فراان رساند روا بود كي تيمم كند واكر كسي بود كه
آب يابد ونه خاك كي بدان تيمم كند بر آن حال كي باشد نماز كند تا نكاه عادت
كند واكر كسي موزه پوشد واندر آن حال كي بپوشد بر طهارتي تمام
باشد روا بود كي مسح بر موزه كشد چندانك نام مسح بر وافتد اكر اندر
حضر باشد يك روز اكر اندر سفر باشد سه شبانروز ابتدا از آن
كاه كي ويرا حدث افتد از پس پوشيدن موزه ونشايد كي مسح كشد
بر موزه اي كي اندر آن سوراخ بود كي پاي از آن بتوان ديد اندك يا بسيار
وچون مدت مسح بكذرد دست وپاي باسر شود وبالله التوفيق

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ
وياد كنيد نعمت خداي برشما وعهدي كه

الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا
درست كرده است بدان باشما آنكاه كه كفتيد شنيديم

وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
وطاعت داشتيم ويا آنكاه ● وبترسيد از خداي كه خداي داناست
به انديشه ازجان آدم بيرون آورد

بِذَاتِ الصُّدُورِ ● يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
به سينهاي اندر دلها است از خير وشر اي آنكسانيكه ايمان آورديد

آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ
ايمان آورديد باشيد ايستادكاني مر خدايرا كواهاني

بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ
بعدل وحمل مكناد شمارا دشمنايي

قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا
كروهي بر آنك عدل مكنيد عدل كنيد كه آن ... است

هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ
كه آن نزديكتر است به پرهيزكاري وبترسيد از خداي

● إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَعَدَ اللَّهُ
كه خداي عزوجل داناست بآنچ شما ميكنيد وعده كرده است خداي

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
آنكساني كه ايمان آورده باشند وكرده باشند كارهاي شايسته

لَهُم مَغفِرَةٌ وَأَجرٌ عَظِيمٌ

وکفته است که ایشان راست مغفرت ومزدی بزرک

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

وانکسانی که کافر شدند وبدروغ داشتند حجتهای مارا

أُولَئِكَ أَصحَابُ الجَحِيمِ

ایشان اند اهل دوزخ

وبدان کی مجاهد کوید که سامبر علیه السلم منذر بن عمرو الانصاری

با سی سوار بفرستاد تا بشوند بنزدیک عامر بن صعصعه چون بیرون
آمدند عامر بن طفیل راه دید ند بومایر معویه با قوم خویش جنک کردند
منذر بن عمرو کشته شد وجمله اصحاب وی مکر سه تن که بطلب
ستور شده بودند که از ایشان کم شده بود یکی از ایشان عبد الله بن امیه
الضمری بود مایر کشته شد وانده وتن باقی بماندند باندر راه ومرد
دیکر را دیدند از بنی سلیم ومیان سامبر علیه السلام ومیان بنی سلیم
موادعه بود ایشان هر دو مرد را بکشتند قوم ایشان امدند بنزدیک
سامبر علیه السلم ودیت خواستند سامبر بیرون شد ابو بکر الصدیق
وعمر وعثمن وعلی وطلحه وعبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم اجمعین
باوی بودند ورفتند تا بنزدیک کعب بن الاشرف وبنی النضیر یاری
بی خواستند از ایشان اندر دیت آن دو مرد کشته آری یا ابا القسم

کاه آمدی که از ما حاجتی خواهی بنشین تا شمارا طعامی آریم وآنچ
شما بی خواهید شمارا بدهیم سامبر صلی الله علیه وسلم با اصحاب خویش
بنشستند جهودان بایک دیکر کفتند هرکز ما محمد را نزدیک تر
ازین نیابیم که یا فتایم کیست کی بر بشت این خانه شود وسنکی بزرک
بر سر وی فرود کذارد وما را از وی برهاند عمرو بن جحاش بن
کعب کفت منم کی این تمام کنم بس سنکی بزرک فت سنکی آسیا بزرک
خدای عز وجل دستها ایشان فرو بست تا ان را نتوانستند انداختن
وجبریل علیه السلم آمد وسامبر صلی الله علیه از ان کار خبر داد وسامبر
برخاست وبیرون آمد با اصحاب بسلامت خدای تعالی اندر صفت آن
حال فرود فرستاد وکفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذكُرُوا نِعمَتَ

ای انکسانی که ایمان آورده اید یاد کنید نعمت

اللَّهِ عَلَيكُم إِذ هَمَّ قَومٌ أَن يَبسُطُوا

خدای برشما انکاه که قصد کرد کروهی که بکشایند

إِلَيكُم أَيدِيَهُم فَكَفَّ أَيدِيَهُم عَنكُم

بشما دستهای خویش بس باز داشت دستهای ایشان از شما

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

وبترسید از خدای و بر خدای توکل کنند مومنان

وچون این خبرها از جهودان یاد کرد
پس از این حسابکارها حال زشت ایشان
یاد کرد که ایشان کرده اند یکی از آن
بود که خدای عزوجل موسی را علیه السلم وعده کرده بود که شام را فرا قوم وی
دهد و آن زمین را ارض المقدسه خوانند و آنجا جبّاران نشستندی
کنعانیان چون بنی اسرایل اندر مصر قرار گرفتند خدای عزوجل ایشان را
فرمود تا بشام شوند و جهاد کنند با دشمنان خدای و خدای عزوجل
ویرا وعده کرد نصرت بر ایشان و ویرا گفت دوازده نقیب فرا گیر
از قوم خویش از هر سبطی نقیبی تا کفیل باشند بر قوم خویش بآنک
وفا کنند آنچ ایشان را فرمایند پس موسی علیه السلم این دوازده نقیب را
اختیار کرد از دوازده سبط و برفت با بنی اسرایل تا چون بنزدیک کنعان
رسید این نقیبان را بفرستاد تا خبرها تجسس کنند چون برفتند
یکی از آن جبّاران ایشان را پیش آمد که ویرا عوج بن عنق خواندندی
بالای وی بیست هزار و سه هزار و سی و سه ارش و سیکی ارش بود
چنین گفته است ابن عمر رضی الله عنه که وی دست در قعر دریا کردی
ماهی بر آوردی و آنرا بر بالا چشمه آفتاب داشتی بریان کردی
و بخوردی و خدای عزوجل هلاک وی بر دست موسی علیه السلم کرده بود

و آنچنان بود که موسی علیه السلم لشکری ساخته بود فرسنگی در فرسنگی
عوج بن عنق بیامد و ایشان را بنگریست آنگاه از کوهی پاره‌ای برکند بر مقدار
ایشان و آنرا برگرفت تا بر ایشان زند خدای عزوجل هدهد را بفرستاد
تا منقار خویش را بر آن سنگ زد و سوراخی اندر وی پدید آمد و سنگ
اندر گردن عوج افتاد و ویرا بیفگند و موسی علیه السلم بیامد و بالای
وی ده ارش بود و بالای عصاء وی ده ارش بود و ده ارش برجست
تا عصاء بکعب وی برزد و ویرا بکشت و چون بیفتاد بر نیل مصر افتاد و پل
ایشان بود اندر آن یکسال و نام مادرش عنق بود و گروهی گویند عناق
نام دختر آدم بود پس چون عوج این نقیبان موسی را بدید ایشان را بگرفت
و اندر نیفه ازار کرد پنهان و ایشان را آورد بنزدیک زن خویش
و گفت این گروه نگر که بحرب ما آمده اند و ایشان را اینجا بیفگند
و گفت پای بر ایشان فراه مالم و ایشان را آس کنم زن گفت نباید ایشان را
بگذار تا بشوند و قوم خویش را خبر دهند چون ایشان را یله کرد
ایشان از احوال آن گروهان تعرف کردند انگور ایشان را بدیدند چنانک
خوشه‌ای را پنج مرد بایستی برگرفت و انار بدیدند که دانه بیرون کنی
پنج تن اندر میان آن پوست گنجد پس چون آن نقبا از احوال بدیدند
گفتند یک با دیگر که ما را این خبر بنی اسرایل را نباید گفت که اگر
ایشان این بشنوند بد دل شوند و مرتد شوند و از موسی علیه السلم
برگردند ولکن موسی را و هارون را ازین خبر بباید داد ن

تا ایشان انچ صواب بینند می کنند وبرین جمله عهود بریکدیگر
برگرفتند وآمدند نزدیک موسی ویک دانه ازان انگور ایشان
بیاوردند نزد ویک وی چندین برآمد پس چون این نقیبان هر کسی
با سبط خویش رسیدند عهد بشکستند وهر کسی سبطی خویشرا ازان
حال خبر کردند وایشانرا ازان قتال ایشان نهی کردند مگر دو تن
یکی یوشع بن نون ودیگر کالب بن یوقنا پس خدای عز وجل از حال ایشان
خبر داد وگفت

وَلَقَدْ أَخَذَ اللّٰهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِلَ
وخود فرا گرفت خدای عهد بنی اسرائیل

وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا
وبفرستادیم ازیشان دوازده نقیب

وَقَالَ اللّٰهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ
وگفت خدای من باشمام اگر بپای دارید

الصَّلٰوةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكٰوةَ وَآمَنْتُمْ
نمازرا وبدهید زکوةرا وایمان آرید

بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ
برسولان من ونصرت کنید ایشانرا وام دهید

اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ
خدایرا وامی نیکو ناکارت کنم ازشما

سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
بدیهای شما وفرود آرم شمارا اندر بهشتها که میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ
زیر آن جویها هرکی کافر شود پس ازان

ذٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ
ازشما خود گم کرده باشد میان راه یعنی راه راست

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ
پس بشکستن ایشان عهد خویشرا لعنت کردیم ایشانرا

وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ
وکردیم دلهای ایشانرا سخت وتاریک تا میگردانیدند کی

الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا

سخنهای کتاب را ازجایگاههای خویش وفراموش کردند حظی

مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى

ازانچ ایشانرا فرموده بودند بدان و تو یا محمد همیشه مطلع گردی بر

خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ

خیانتی ازیشان مگر اندکی ازیشان عفو کن

عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

ازیشان و درگذر که خدای دوست دارد نیکوکاران را

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا

وازان کسانی که گفتند ما ترسا ایم فراگرفتیم

مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

عهد ایشان را بدان فراموش کردند حظی ازانچ فرموده بودند ایشانرا

فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى

[illegible] اندر میان ایشان دشمنادگی و بغض [illegible] تا

يَوْمِ الْقِيَامَةِ

ولازم گردانیم میان ایشان [illegible] روز قیامت

وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

و زود بود که خبر دهد ایشانرا خدای بدانچ ایشان میکردند

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا

یا شما یا اهل کتاب اید آمد بشما رسول ما محمد

يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ

تا بیان کند شما را بسیاری ازانچ شما نهان میکردید

مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

از کتاب چون صفت محمد و عفو میکند از بسیاری

قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ

آمد بشما از خدای نوری یعنی محمد و کتاب

مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ

پیدا یعنی قران راه نماید بدان خدای انکس را که متابعت کند

رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ

رضاي ويرا راههاي خداي وبيرون آرد ايشانرا

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ

از تاريكيها كفر بروشناي ايمان بتوفيق وفرمان خويش

وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝

وراه نمايد ايشانرا براه راست بابينه

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ

خود كافر شدند آنكساني كه گفتند خداي

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ

عيسى بن مريم است تا بگوي اي محمد كيست كه تواند كه دفع كرداند

اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ

امر خداي چيزي را اگر خداي خواهد كه هلاك كند عيسى بن

ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

مريم را ومادر ويرا وهر كه اندر زمين است

جَمِيعًا ۝ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

جمله وخداي راست ملكت آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ

وزمين وانچ ميان اين هردو بيافريند انچ خواهد

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَقَالَتِ

وخداي بر همه چيزي بشايد بودن توانا است وگفتند

الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ

جهودان وترسايان ما پسران خدايم

وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ

ودوستان خداي بگوي اي محمد پس چرا عذاب كند شما را بگناهان شما

بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ

بل كه هستيد شما آدمي از آنكساني كه آفريده است بيامرزد آنرا

لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ

كه خواهد وعذاب كند آنرا كه خواهد وخداي راست

مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

ملک اسمانها وزمین وانج

بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ

میان این هردو هست وباوی است بازکشت

وبدان کی کروهی از ترسایان کفتند کی عیسی پسر خدای است خداوند
تعالی از کافه ، ایشان خبر داد کی ایشان کفتند ما پسران خداییم
جون این صفت معنیٔ خویشرا یعنی عیسی را دعوی کردند جمله ،
اتباع ویرا باین صفت یاد کرد وجهودان کفتند کی خدای عز وجل
وحی کرد با سراییل کی من هیچ کسرا از فرزندان تو بیش از چهل
روز اندر دوزخ نکنم جنانک کفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
وخدای عز وجل بدید کرد کی ایشان دروغ می کویند واندر عذاب
مخلد باشند مکر که مصطفی علیه السلام ایمان اورند وکفت

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا

ای شما کی اهل کتابید جون آمد بشما رسول ما محمد

يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ

تا بیان کند شمارا بر حال نبریدگی از امدن رسولان
یعنی انقطاع رسولان میان عیسی ومحمد علیهما السلام پانصد سال

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا

تا نکویید کی بنامد بما هیچ مژدکان دهنده ونه

نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ

بیم کننده ، پس خود آمد بشما بشارت دهنده وبیم کننده وخدای

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذْ قَالَ

بر هر جیزی کی شاید بودن توانا است ویاد کن ای محمد جون کفت

مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا

موسی مر قوم خویشرا ای قوم یاد کنید

نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ

نعمت خدای بر شما انگاه کی کرد اندر میان شما

أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا

پیغامبرانی وکرد ایدشمارا ملوکانی تا خویشتنرا مالک کشتید پس از انک فرعون شمارا بنجره داشت

وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ

وبداد شمارا از نعمت انج نداد هیچ کسرا از مردمان اندر عصر شما

۷۳

انکاه ایشانرا کفت موسی علیه السلم کی اندر زمین مقدس شوید قتاده کوید
کی زمین مقدس جمله شام است و مجاهد کوید که زمین مقدس کوه
طور سینا است و اینک کرد بر کرد آنست و قوم موسی علیه السلم بشنیده بودند
ازان ده نقیب کی ایشان نقض عهد کرده بودند و خبر از جباران
ایشانرا بکفته چون بشنیدند انچ ایشان کفته بودند از حال
انجباران خروش از زبان ایشان بر امد و همی کفتند کاشکی که
ما بمردیمی اندر زمین مصر و کاشکی که ما بمردیمی اندر بیابان و مارا
نفرمودندی کی اندر زمین ایشان شوید که اکنون زنان و فرزندان
ما اندر دست ایشان غنیمت باشند و بایکدیکر همی کفتند بیایید
تا مهتری فرا کنیم و ما بر کردیم از موسی و از سوی مصر شویم
و خدای عز و جل خبر داد اندرین ایت از حال ایشان و کفت که موسی
علیه السلم ایشانرا کفت

يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ
اي قوم اندر شوید اندر زمین مقدس
الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى
انک نبشته است خدای شمارا ملکتان و باز مکردید بر

أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ۝
پس قفاهای شما انکاه کردید زیان کاران
قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ
کفتند ای موسی خود اندران زمین کروهانی اند کردن کشان
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا
و ما هرکز اندران زمین نشویم تا انکاه که بیرون شوند ایشان ازان زمین
فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ۝
اکر بیرون شوند ازانجا انکاه ما اندر شویم
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ
کفت دو مرد ازان کسانی که می بترسیدند از خدای یعنی یوشع و کالب
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ
نعمت کرده بود خدای بر ایشان اندر شوید بر ایشان
الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ
اندران شهر که چون اندر شوید اندران شهر شما غالب شوید



غالبون وعلى الله فتوكلوا

که خدای چنین وعده کرده است و بر خدای توکل کنید

ان کنتم مؤمنین قالوا یا موسی

اگر شما هستید مومنان گفتند یا موسی

انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها

ما اندر نشویم هرگز اندران شهر تا مادام که ایشان اندران شهر باشند

فاذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا

بشو ای موسی تو وخدای تو وحرب کنید خود ما اینجا

قاعدون قال رب انی لا املک

بنشینیم گفت موسی ای خدای من من پادشاه نیم

الا نفسی واخی فافرق بیننا وبین

بریشان

مگر بر تن خویش و برادر خویش فصل کن میان ما و میان

القوم الفاسقین

این گروه عاصیان و بدکاران

پس موسی علیه السلام این دعا بخواند خدای عز وجل بوی وحی کرد که
تا کی اندر کشایم من از ایشان ایشانرا هلاک کنم و ترا گروهی بهتر
از ایشان بدهم موسی علیه السلام گفت یا رب اگر تو ایشانرا هلاک کنی
مردمان گویند که موسی ایشانرا بکشت اندر بیابان چه قوت
آن نداشت که ایشانرا بزمین جباران برد ما رب ایشانرا بیامرز
خدای عز وجل وحی کرد بوی که من ایشانرا بیامرزیدم از بهر
این دعاء تو ولکن بسبب آنک که تو ایشانرا فاسقان خواندی و بر یشان
دعاء بد کردی حرام بکردم بریشان آن زمین مقدس مگر بران دو
بنده خویش یوشع وکالب که ایشان وفا کردند بعهد وایشانرا
اندر بیابان چهل سال بتیه بدارم یعنی بتحیر که راه باز نیابند
بعدد هر روزی که تجسس کرده بودند آن نقیبان سالی
تا ایشان مرده شوند اندرین بیابان آنگاه آن فرزندان ایشان
که این گناه نکرده باشند اندر شوند اندر زمین مقدس وبیاوند
ملکت آن پس ایشان بماندند متحیر اندر آن زمین چهل سال
اندر مقدار شش فرسنگ همی رفتندی هر روزی که شبانگاه
بودی هم بران جای بودندی که بامداد برگرفته بودند پ
وایشان ششصد هزار مرد بودند جنگی وآن ده نقیب که نقض
عهد کرده بودند بمردند اندر آن تیه وهر که بیست سال افزون
بود آن وقت که اندر تیه شد همه بمردند مگر یوشع وکالب

جون همه هلاك شدند وجهل سال تمام شد وانك كوذكان بودند
اندر ابتدا همه را موي سبيد كشته دست بحرب جباران وفتح كردند
كروهي از مفسران كفتند كه اين فتح موسي عليه السلم كرد ويوشع بر مقدمه
وي بود وكروهي كفتند موسي وهارون هردو اندر تيه
فرمان يافتند واين فتح يوشع كرد وان قول بيشين درست ترست
از بهر انك خلاف نيست ميان علما كه عوج بن عناق را موسي كشت
وان از بس تيه بود واز بس موسي عليه السلم خداي عز وجل يوشع
بن نون را بيغامبري فرستاد ببني اسرايل وبود انحال وي كانج
بود اينست معني انك خداي عز وجل مي كويد

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ
كفت خداي بس خود ان زميني حرام است بريشان جهل
سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا
سال متحير مي باشند اندر زمين
تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
اندوه مباش بران قوم فاسقان

وبدانكه بس از بن خداوند سبحنه وتعالى قصه هابيل وقابيل
ياد كرد مصطفي را صلي الله عليه وسلم تا بداند كه اندر هر وقتي
عصيان وتمرد مي بودست واوليا از اعدا رنج مي ديده اند بجد
وبدان سبب از حق برنكرديده اند وقصه ايشان جنان بود كي
اهل علم كفتند كه حوا عليها السلم بهر شكمي دختري وبسري زادي مكر
شيث را عليه السلم كه تنها زاد واول فرزندان وي قابيل بود وانك
با وي هم شكم بود نام وي اقليما بود ابن عباس كويد رضي الله عنه
كي جمله انك حوا بزاد بيست شكم بود انكاه خداي عز وجل بركت بر نسل
ادم عليه السلم كرد ووي نمرد تا انكاه كي از فرزندان وي وفرزندان
فرزندان وي جهل هزار بحاصل نيامد وادم عليه السلم اندر ايشان
هر جيزي از فساد بديد جون كشتن وزنا كردن وخمر خوردن
وجز ازان محمد بن اسحق كويد كه ادم با حوا نزديكي كرد اندر
بهشت بيش ازانك ازان درخت بخورد وعاصي كشت حوا بار كرفت
بقابيل وخواهر وي اقليما ويرا ازان بار رنجي وبيماري نرسيد
وبر خويشتن اثر زادن نديد از بهر انك بهشت بس جون بزمين
آمدند وساكن كشتند ادم عليه السلم با وي نزديكي كرد حوا بار كرفت
بهابيل وخواهر وي ويرا ازان بار نهادن رنج رسيد بس
جون فرزندان وي فرا رسيدند دختر اين شكم به بسران شكم
مي دادي وبسر ان شكم بدختر اين شكم مي دادي تا هر كسي از ايشان
بخواستي از خواهران خويش انرا كي بخواستي مكر انك يكي را كه با وي

اندر شکم بوده بودی و فرمان خدای عز و جل چنان بود که هابیل
خواهر قابیل را اقلیما بخواهد و قابیل خواهر هابیل را که نام وی لبودا
بود بخواهد و خواهر قابیل از نیکوترین زنان بود هابیل بدین فرمان
رضا داد و قابیل خشم گرفت و گفت خواهر من نیکوترست من بوی
اولی‌ترم کی با من اندر یک شکم بوده است و من و وی هر دو از اهل
بهشتیم و هابیل از اهل زمین است آدم علیه السلم وی را گفت که این
چنین حلال نباشد قابیل گفت این نه از فرمان خدایست و لکن
از تدبیر آدم است آدم علیه السلم گفت شما قربانی باید کردن و هر که را
از شما قربان وی بپذیرند ولی‌تر باشد با قلیما و نشان قربان
پذیرفته آن بودی که آتشی سپید از آسمان اندر آمدی و وی را
بخوردی پس ایشان هر دوان بیرون شدند تا قربان کنند
قابیل خداوند کشت بود صُبری طعام کرد آورد از بترین کشت
خویش و اندر دل کرد که اگر قربان وی بپذیرند یا نه بنه گذارد
که خواهر وی را بهابیل دهند واما هابیل خداوند چهارپای بود
گوسپندی بیاورد فربه از بهترین گوسپندان خویش وان گوسپند
از عزیزی که بود کی نزدیک وی از او بیشتر داشتی و نگذاشتی
که فرا دفتی پس ان گوسپند را با پاره، شیر و پاره، زُبد قربان کرد
و اندر دل کرد که رضا دهد بانچ خدای عز و جل حکم کند بر ایشان
هر دو قربان خویش بر سر کوه بنهادند و آدم علیه السلم دعا کرد

آتشی از آسمان فرود آمد وان گوسپند و شیر و زبد بخورد و یک
دانه از آن قربان قابیل نخورد وان گوسپند اندر بهشت می‌بود
تا انگاه کی اسمعیل را خدای عز و جل بدان فدا کرد پس چون قربان
قابیل پذیرفته نشد از بهر انک دل وی پاک نبود و ایشان از کوه
فرود آمدند و پراکندند قابیل خشم گرفت و حسد اندر وی
پدید آمد تا انگاه کی آدم علیه السلم خواست کی بمکه شود بزیارت خانه
و چون قصد آن زیارت کرد آسمانرا گفت کی فرزندان مرا یعنی
هابیل را نگه دار بامانت گفت نتوانم زمین را گفت فرزندان
مرا بامانت نگه دار گفت نتوانم کوهها را گفت فرزندان مرا بامانت
نگه دار گفتند نتوانیم قابیل را گفت تو ایشانرا بدار بامانت قابیل
گفت بدارم تا انگاه کی تو باز آیی چنانک تو شاد گردی انگاه خیانت
کرد چنانک بگوییم اینست معنی آنک خدای تعالی می‌گوید انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض الی قوله انه کان ظلوما جهولا
چون آدم علیه السلم برفت قابیل آمد بنزدیک هابیل و وی بر سر
گوسپند بود و گفت من ترا بخواهم کشتن گفت چرا گفت از بهر انک
خدای عز و جل قربان تو فرا پذیرفت و قربان من قبول نکرد
و تو خواهر نیکوی مرا بخواهی و من خواهر زشت ترا بخواهم انگاه
مردمان گویند که مگر تو فاضلتری از من و فرزندان تو از فرزندان
من بدان فخر کنند هابیل گفت پس مرا چه گناه انما یتقبل الله من

من المتقین خدای عزوجل قربان از متقیان بپذیرد از کسی
که دلی پاک دارد نه از کسی غل و غش دارد اندر دل و مجاهد گوید
که اندران زمان چنان بودی که هر کس که قصد کشتن کسی کردی ویرا
نشایستی که دست بر قاتل خویش آوردی و دفع کردی از خویشتن
والا هابیل نامردتر از قابیل نبود ابن عمر گوید رضی الله عنه که
هابیل از بهر تحرج و ورع را دست بر برادر خویش نیاورد نه
از بهر آنک نشایست یا نتوانست و هابیل ویرا گفت اگر تو دست
بر من برآری من دست بر تو نیارم تا بزه من اندر گردن تو باشد
با از دیگر گناهان که داری چون قصد هابیل درست گشت
اندران باب هابیل از وی بگریخت بر سر کوهها بدوید پس قابیل
ویرا اندر یافت روزی از روزها خفته سنگی بر سر وی زد
و سر وی بکوفت و ویرا بکشت ابن جریج چنین گوید چون
ظفر یافت بر وی ندانست که ویرا چگونه باید کشت پس ابلیس
لعنة الله ویرا بدید بیامد و مرغی را فرا گرفت و سر وی بر روی
سنگی نهاد و سنگی فرا گرفت و سر وی بکوفت تا قابیل ازان بیا
موخت و همچنان کرد با برادر خویش و عمر هابیل ازان تاریخ
که زاده بود تا آن روز که کشته شد بیست سال بود پس چون
هابیل کشته شد ندانست کی با وی چه باید کرد کی آن اول مرده
بود بر روی زمین از بنی آدم و ویرا بر روی زمین بگذاشت

تا سباع و هوام قصد وی کردند قابیل ویرا اندر انبانی نهاد و اندر
پشت بست یک سال تا بوی گرفت و سباع و مرغان گرد وی اندر آمدند
تا مگر ویرا بیفگند تا ایشان ویرا بخورند خدای عزوجل بفرستید
دو کلاغ را تا جنگ کردند با یکدیگر یکی ازیشان دیگر را بکشت آنگاه
بمخلب زمین را بکند و گور بکرد وان دیگر مرغ را اندران خاک
افکند و ویرا بخاک بپوشید و قابیل می نگریست چون آن بدید
گفت من نیز عاجز نه ام که چنین کنم و پشیمان شد بران کشتن
وی و برادر دفن کرد و چون آدم علیه السلام باز آمد گفت برادر تو هابیل
کجاست گفت ندانم که نه من نگاهبان وی بودم آدم علیه السلام گفت
خون برادرت منادی همی کند از زمین چرا کشتی ویرا گفت اگر ویرا
بکشته ام خون وی کجاست خدای عزوجل حرام بکرد بر زمین پس
ازان تا خون هیچ کشته زمین نه خورد چنانک ویرا بر زمین هیچ
اثر نماند و از ابن عباس رضی الله عنه چنین آمده است کی آن وقتی که قابیل
هابیل را بکشت آدم علیه السلام بمکه بود درختان خار بر آوردند و طعامها
بر روی زمین همه متغیر گردید و میوها ترش گشت و آبها تلخ گشت
و از زمین گرد برخاست آدم علیه السلام گفت چیزی افتیده است اندر زمین
چون با هند رسید قابیل هابیل را کشته بود شعری گفت مرثیت
هابیل را و آن اینست کی گفت

تغیرت البلاد ومن علیها فوجه الارض مغبر قبیح

٧٨ تغیّر کل ذی لون وطعم وقلّ بشاشة الوجه الصبیح
وما لی لا اجود بسکب دمع وهابیل تضمّنه الضریح
وجاورنا عدوّ لیس یفنی لعین ما یموت فنستریح
پس حوا ویرا جواب داد و گفت
دع الشکوی فقد هلکا جمیعا بهلک لیس بالثمن الربیح
وما یغنی البکاء عن البواکی اذا ما المرء غیّب فی الضریح
فبک النفس منک ودع هواها فلست مخلّدا بعد الذبیح
پس ابلیس اللعین ایشانرا جواب داد اندر میان شب و گفت
تنحّ عن البلاد وساکنیها فبی فی الخلد ضاق بک الفسیح
وکنت بها وزوجک فی رخاء وقلبک من اذی الدنیا مریح
فما زالت مکایدتی ومکری الی ان فاتک الخلد الربیح
فلولا رحمة الجبار اضحی بکفّک من جنان الخلد ریح
واندر اخبار امده است که ادم علیه السلم از پس هابیل یک سال اندوهگن
بنشست و بنه خندید وچون صد و سی سال از عمر وی تمام شد حوّا
شیث را بزاد ومعنی شیث هبة الله بود یعنی بای وی عوضی بود
ایشانرا از هابیل وخدای عز وجل ویرا بیاموخت ساعات روز
وشب وعبادات هر ساعتی وبر وی فرو فرستید پنجاه صحیفه
ووصی ادم علیه السلم بود وولی عهد او بود واما قابیل ویرا گفتند اندر
زمین یمن رو وبراکنده وبیمناک ورانده هر کی را که بینی از وی همی ترسی

پس وی برفت ودست خواهر خویش اقلیما بگرفت ووی رفت تا بعدن
از زمین یمن ابلیس اللعین امد بنزدیک وی وگفت از بهر ان بود که
قربان تو نپذیرفتند که تو آتش را خدمت نکرده وانرا نپرستیده
اکنون آتشی برانگیز تا ترا وفرزندان ترا باشد وی آتشکده
بنا کرد وآتش را همی پرستید وهر کی از فرزندان وی بوی بگذشتی
سنگی در وی انداختی ویرا پسری بود اعمی وان پسر را پسری بود
کی دست وی گرفته بود ویرا همی اورد چون فرا انجا رسید گفت
اعمی را که آنک پدر تو قابیل اعمی سنگی در قابیل انداخت وقابیل را
بکشت وپسر اعمی گفت پدر را کی تو قابیل را بکشتی طپانچه بزد وپسر را
نیز بکشت وانگاه گفت پدر را باندر اختن بکشتم وپسر را بطپانچه زدن
بکشتم وپس از مرگ قابیل فرزندان وی را لاهیها لهو بساختند چون
طبل وبربط و می همی خوردن وزنا وآتش پرستیدن تا انگاه که
خدای عز وجل ایشانرا غرقه کرد بطوفان نوح وهیچ کس نماندند
مگر نسل شیث پیغامبر علیه السلم گفته است که هیچ مسلمانرا نه کشند که
بهره از خون وی اندر گردن قابیل باشد از قبل انک اول کشتنی
که اندر زمین بکرد وی کرد وبدانک این قصه که یاد کردیم از حال
قابیل وهابیل ابنست که خدای عز وجل همی گوید
وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ
وبر خوان یا محمد بر ایشان خبر دو پسر ادم بحق انگاه

٧٩

قربا قربانا فتقبل من احدهما ولم

قصد کردند بقربان کردن فرا پذیرفتند از یکی و فرا نه

يتقبل من الآخر قال لأقتلنك قال

پذیرفتند از دیگر گفت هر اینه من ترا بکشم گفت هابیل



انما يتقبل الله من المتقين

خود فرا پذیرد خدای از کسانی که پرهیزکار باشند

لئن بسطت الي يدك لتقتلني ما انا

اگر بگشایی تو بر من دست خویش تا بکشی مرا من

بباسط يدي اليك لأقتلك اني اخاف

نه گشایم دست خویش بر تو تا بکشم ترا که من بترسم

الله رب العالمين اني اريد ان

از خدای پروردگار همه جهانیان من می خواهم که

تبوأ باثمي واثمك فتكون من اصحاب

تو باز گردی ببزه من و بزههای تو که داری تا باشی از جمله

النار وذلك جزاء الظالمين

دوزخیان و آنست جزا بیدادگران

فطوعت له نفسه قتل اخيه

پس فرمان برد او را کشتن و برا تن وی اندر کشتن برادر خویش

فقتله فاصبح من الخاسرين

پس بکشت و برا پس برخاست تا بامداد و بود از زیان کاران

فبعث الله غرابا يبحث في الارض

پس بفرستاد خدای زاغی را تا می جست اندر زمین

ليريه كيف يواري سوءة اخيه

تا فرا وی نماید چون بپوشد عورة برادر خویش را چون دید

قال يا ويلتي اعجزت ان اكون مثل

گفت وای بر من دا یا من عاجزم از آنکه باشم همچون

هذا الغراب فاواري سوءة

این همچنا کلاغ کرد من برادر کم و بنهان بکنم عورت

أَخِيهِ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ۝

برادر خويش را و گشت از جمله پشيماني خورندگان

وان پشيماني خوردن وي را از بهر كشتن بود بل كه از بهر آن بود كه آن برادر
را يك سال اندر پشت مي كشيد پشيماني بران خورد تا چرا وي را زود تر دفن نكرد

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي

از بهر آن بنبشتيم بر بني

إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ

اسرائيل كه هر كه بكشد تني را نه اندر

نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

معامله تني و نه از بهر فسادي اندر زمين بي راه زدن چنان باشد

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا ۝ يعني تا چنان نفساد
كه از قابيل بديد آمد
كه بكشته باشد مردمان را جمله / كسي ديگر را طمع نيفتد

از قصاص بترسد و از اثم عظيم احتراز كند و بود كه آن اندر شريعت
ايشان بود خاص و محتمل بود آن را كه مي خواهد كبر وي بود بزه
آنكسي كي از پس وي كشتن كند چنانك پيغامبر گفت عليه السلام من سن

سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها في الحياته و بعد مماته الى يوم القيمة

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ

و هر كه زنده كند تني با سبب برهاند از كشتن چنان باشد كي زنده كرده باشد
مردمان را

جَمِيعًا ۝ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا

همه و خود آمد بايشان رسول ما

بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ

بحجتها آنگاه خود بسياري از ايشان

بَعْدَ ذَٰلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ۝

پس از آن اندر زمين گزاف كاران بودند

و بدان كه چون فساد نون را تو ياد كرد پس از آن خبر آن نيز ياد كرد و گفت

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ

خود جزاء آنكساني كي حرب كنند با خداي

وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ

و رسول وي و مي روند اندر زمين

فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا اَوْ يُصَلَّبُوا

بر سبیل فساد یعنی راه زدن است کی ایشانرا بکشند و یا بردار کنند بر درخت
زنند و بدردی

اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ

و یا ببرند دستهاء ایشان و پایهاء ایشان از خلاف

خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ ذَلِكَ

یعنی دست راست و پای چپ و یا نفی کنند ایشانرا از زمین این حد

لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

ایشانرا فضیحتی است اندرین جهان و ایشانرا بود اندر آن جهان

عَذَابٌ عَظِيمٌ

عذابی بزرگ

و بدان کی ضحاک گوید کی این آیت اندر
شان گروهی فرود آمدست از اهل
کتاب کی ایشان با پیامبر علیه السلم
عهد کرده بودند آنگاه آن عهد را نقض کردند و راه زدند و اندر زمین
فساد کردند خدای عز و جل این آیت اندر عقوبت ایشان فرو فرستاد
و کلبی گوید کی اندر شان هلال بن عویمر فرود آمد پیامبر علیه السلم
با وی صلح کرده بود بر آنک وی را یاری نکند و بر وی یاری ندهد
و هر که از مسلمانان بنزدیک ایشان شود ایمن بود و هر که از ایشان

بنزدیک مسلمانان آید ایمن بود پس گروهی از بنی کنانه با ایشان بگذشتند
کی بنزدیک مسلمانان می آمدند و هلال بن عویمر حاضر نبود اندر میان
ایشان قوم وی ایشان را بکشتند و مالهاء ایشان فرا گرفتند و خدای
عز و جل اندر شان ایشان فرو فرستاد این آیت و سعید بن جبیر گوید
کی این آیت اندر گروهی فرود آمد از عرینه و عکل آمدند بنزدیک پیامبر
صلی الله علیه و سلم و با وی بیعت کردند بر مسلمانی و ایشان دروغ و مکر
می ساختند و قصد ایشان نه مسلمانی بود آنگاه گفتند کی ما هوا مدینه را
گرا همی می کنیم پیامبر علیه السلم گفت بنزدیک اشتران ما شوید و از بول
و شیر ایشان بخورید ایشان آنجا شدند اشتربانانرا بکشتند و اشتران
را براندند و مرتد گشتند از مسلمانی پس منادی کردند اندر مدینه
کی ای لشکر خدای برنشینید زود برنشستند کی دیگر رای می نبایستند
و بر فتند اندر طلب ایشان و همه را بگرفتند و بیاوردند بنزدیک
پیامبر علیه السلم بفرمود تا ایشانرا دستها ببریدند و پایها ببریدند
و چشمها بکندند و ایشانرا اندر سنگلاخها بگذاشتند تا بمردند
خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد اندر شان ایشان و از جمله
آنچ اندرین حدیث است سه چیز منسوخ گردید یکی چشم کندن و دیگر
مثله کردن و سه دیگر بول خوردن و پیدا کردن حکم کسی کی راه زند و قرار
گرفت بر آنک قاطع الطریق مال برده باشد و مردم کشته حد وی آن
باشد کی وی را بردار کنند و اگر مردم کشته باشد و مال نبرده باشد

و برا قصاص کنند و بردار نکنند و اگر مال برده باشد و مردم
نکشته باشد دست راست و پاے چپش ببرند و اگر راه بیم ناک
داشته باشد و مردم ترسانیده و چیزے از قتل نکرده باشد
و برا نفی کنند از زمین بو حنیفه رحمة الله علیه گوید نفی ان بود
کی و برا حبس کنی و شافعی رحمة الله علیه گوید ان بود کی و برا نگذاری
که جاے قرار گیرد چنانکه هر ناحیتی بیکدیگر مکاتبت کنند
اندر باب ایشان تا ایشان را اندر ناحیت خویش مستقر نه هند و جهان
بریشان تنگ گردد چون حلقه انگشتری و حد این قوم کی یاد کردیم
اینست مگر کی توبه کنند پیش از انک امام بریشان قادر شود حقوق
خداے از یشان بیوفتد و حقوق ادمی بماند چون غرامت اموال
کی برده باشند و قصاص تنها ایشان که کشته باشند چنانک خدای گفت

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا

مگر انکسانی که توبه کنند پیش از انک شما قادر گردید

عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بریشان بدانید که خداے آمرزگارست و رحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ

اے انکسانی که ایمان اورده اید بترسید از خداے

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ

و بجویید بوے وسیلت

وسیلت نزدیکی بود اندر لغت و سنامبرعلی اللهم گفت وسیلت
درجتی است اندر بهشت کس نیابد انرا مگر یک بنده امید دارم کی ان من باشم

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ

و جهاد کنید اندر راه خداے تا مگر شما

تُفْلِحُونَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

رستگاری یابید خود انکسانی که کافر شده اند

لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ

اگر ایشان را بود انچ اندر زمین است جمله و همچندان

مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ

با آن تا فدا کنند بدان از عذاب روز

الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ

قیامت قبول نکنند از یشان و ایشان را بود



عَذَابٌ أَلِيمٌ ◎ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا

عذابی دردنای وخواهند کی بیرون شوند

مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا

از دوزخ وایشان بیرون شوند ازانجا

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ◎

وایشانراست عذابی دایم

وچون حکم دزدانی که اندر راه باشند یاد کرد حکم دیگر دزدان یاد کرد گفت

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا

ومردی که دزدی کند وزنی که دزدی کند ببرید

أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ

دستهاء ایشان جزای آنچ کردند از دزدی عقوبتی از

اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ◎

خدای وخدای عزیزست حکیم اندر کار خود

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ

پس هرکه توبه کند از پس انک ستم کرده باشد وباصلاح آرد کار خویش را

فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

خدای توبه دهد بروی خود خدای امرزکارست

رَحِيمٌ ◎

ورحیم است

واین ایت اندر قطع سرقه دزدان فرود امد با قصه، وی چنان بود که اندر سورت پیش یاد کردیم وفقها را خلاف است اندر ان مقداری که دست بریدن بدان واجب شود اهل ظاهر گویند که در اندک وبسیار دست بریدن واجب شود وشافعی رحمة الله علیه گوید که اندر دانگی ونیم زر یا چیزی که قیمت آن دانگی ونیم زر باشد دست بریدن واجب بود وبوحنیفه گوید رحمة الله علیه اندر دیناری یا آنچ قیمت وی دیناری زر بود دست بریدن واجب شود وآنچ ازان کمتر بود اندر آن واجب نشود وحجتهاء این اندر کتب فقه باشد وپس ازان خدای گفت رسول را علیه السلم

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

ای ندانی که خدای ویراست ملکت آسمانها

وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ

وزمین عذاب کند آنرا که خواهد وبیامرزد

لِمَن يَشَآءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۸۲
انرا که خواهد وخدای برهمه چیزی که شاید بودن توانا ست
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ
ای توکی رسولی اندهکن مکناد ترا انکسانی
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ
که بشتابند اندر کفر یعنی دوستی کردن م ازانکسانی
با اهل کفر
قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن
که گفتند که ایمان اوردیم بزبانها خویش وایمان نیاورده بود
قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّا
دلهاء ایشان یعنی منافقان وازانکسانی که جهودان اند
عُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ
فرا شنوندکان دروغ اند یعنی دروغ م وشنوندکان اند گروهی دیگر را
که شنوند به گویند
لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعْدِ
که نیامدند بتو یعنی جاسوسی م وبه گرداند سخنها را ازپس زانک
بنهند برتو

مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ
نهاده بود بجایگاه خویش که گویند قوم خویش را اگر آرند شما را
هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا
این قبول کنید انرا واگر نیارند بشما بپرهیزید
وَمَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ
وهرکه خواهد خدای بیراه بکردن وی تو نتوانی کردن
لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
وی را ازخدای نصرتی وهدایتی ایشان اند انکسانی
لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ
که نه خواست خدای پاک بکند دلهای ایشان ایشان را
فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ
اندر دنیا فضیحتی
یعنی چون گزیت وکشتن
وغارت کردن وصعب ترین چیزی
برایشان دولت ونصرت مسلمانان که بدید
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
وایشانرا است اندر اخرت عذابی بزرگ

واین آیت سماعون اندر گروهی فرود آمد از جهودان اهل خیبر
وان آن بود کی مردی وزنی از بزرگان جهودان زنا کردند وحدّ
زنا اندر کتاب ایشان رجم بود وجهودان کراهیت کردند از بزرگی
کی ایشان بودند وگفتند این مرد کی بیثرب بدید آمده است اندر کتاب
وی زخم است ورجم نیست وگفتند ما کس باید فرستید برادران ما
از بنی قریظه تا از وی بپرسند پنهان از حکم زانی کی محصن باشد
اگر زخم فرماید از وی فرا پذیرند اندر حکم ایشان واگر رجم فرماید
نپذیرند وگروهی را بدین سبب بفرستادند وایشان هردو را بفرستادند
نزدیک بنی قریظه تا اشراف ایشان برخاستند چون کعب بن الاشرف
ومالک بن الصیف وامدند بنزدیک پیغامبر با ایشان وپیغامبر را علیه السلام
بپرسیدند از حکم زانی محصن کی حد وی چیست اندر کتاب تو پیغامبر
علیه السلام گفت ایشان را رضا دهید گفتند آری جبریل علیه السلام فرود آمد
ورجم فرمود ایشان را امتناع کردند جبریل علیه السلام پیغامبر را گفت
ابن صوریا را اندر میان خویش ومیان ایشان حکم کن تا حکم رجم
بحقیقت از توریت بگوید وصفت ابن صوریا بگفت پیغامبر را
پیغامبر علیه السلام ایشان را گفت کی شما دانید از جمله شما مردیست جوان وامرد
سپید واعور مسکن وی بفدک وویرا ابن صوریا خوانند گفتند
آری پیغامبر علیه السلام گفت چه مردیست گفتند عالم ترین جهودان است
کی بر پشت زمین مانده است بانچیزی کی خدای عز وجل اندر توریت

فرو فرستاده است پیغامبر علیه السلام گفت بفرستید تا وی بیاید پس وی
بیامد وپیغامبر علیه السلام ویرا گفت توی عالم ترین جهودان گفت چنین می
گویند پیغامبر علیه السلام گفت رضا دادید باینکی وی گوید گفتند آری پس
پیغامبر علیه السلام ویرا گفت بخدای کی جز از وی خدای نیست بان خدای
کی توریت فرو فرستید بر موسی وبیرون آورد شما را از مصر وبشکافت
از بهر شما دریا وغرقه کرد آل فرعون را ومیغ را سایه بان شما کرد
اندر تیه وفرو فرستید بر شما من وسلوی کی شما می یابید اندر کتاب
خویش یعنی توریت رجم بر آن کسی کی زنا کند ومحصن باشد ابن
صوریا گفت اگر نه بیم آنرا استی کی توریت مرا بسوزد اگر دروغ گویم
اقرار ندادمی ولکن بگوی یا محمد تا اندر کتاب تو چه گونه است
پیغامبر علیه السلام گفت چون گواهی دهند چهار تن از عدول بران رجم
واجب بود گفتا بدان خدای کی توریت فرو فرستید بر موسی که
خدای همچنین فرو فرستیده است بر موسی پیغامبر صلی الله علیه وسلم
گفت چرا خویشتن را رخصت داده اید گفتا از بهر آنک هرگاه که
شریفی از ما زنا کردی ویرا بگذاشتمی وهرگاه کی ضعیفی زنا کردی
ویرا رجم کردیمی پس بدان سبب زنا بسیار شد اندر میان بزرگان ما
تا آنگاه کی ابن عم ملکی از آن ما زنا کرد ویرا رجم نکردند پس یکی دیگر
از اهل بیتی زنا کرد ملک خواست کی ویرا رجم کند قوم آن مرد
برخاستند وگفتند تو ویرا رجم نکنی تا آنگاه که پسر عم خویش را رجم کنی

وخواست که ازان فتنه عظیم برخیزد پس ما گفتیم که ما را اتفاق باید
کرد بر چیزی بجای رجم که شریف و وضیع اندران برابر باشند اتفاق
کردیم بر آنک هر که زنا کند وی را چهل تازیانه بزنند بر رسنی اندوده بقیر
و روی ایشان سیاه بکنند و هر یکی را ازایشان باژگونه بر خری
نشانند روی از سوی دنبال و ایشان را گرد شهر بگردانند انگاه ما
این را بجای رجم نهادیم چون ابن صوریا این بگفت جهودان گفتند
ای پسر صوریا پس زود خبر دادی وی را وان ثنا که ما بر تو کردیم
نه چنان بود که گفتیم ولکن از بهر آن گفتیم که تو غایب بودی نخواستیم
که ترا دوباره پس بد گوییم گفت مرا از بهر آن سوگند که وی بر من داد ازان بگفتم
و ترسیدم که اگر پنهان کنم تورایت مرا هلاک کند پیغامبر علیه السلم
فرمود که تا ایشان را رجم کنند بر در مسجد خویش و گفت من اولی ترم
که زنده گردانم سنتی را که ایشان مرده گردانیده اند و فرو آمد
اندرین معنی یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم
تخفون من الکتاب ویعفوا عن کثیر ابن صوریا چون این سخن بشنید
دست بر زانوی پیغامبر علیه السلم نهاد و گفت بخدای که بگوی که این
چیست که ترا فرموده اند که ازان عفو نکنی و انرا پیدا نکنی
پیغامبر علیه السلم روی ازوی بگردانید پس ابن صوریا گفت مرا جواب
ده از سه چیز که من ترا ازان بپرسم که مرا جواب ده از صفت
خواب خویش پیغامبر علیه السلم گفت چشم من بخسبد و دل من بیدار باشد

ابن صوریا گفت صدقت دوم مرا خبر ده تا چرا باشد که فرزندی باشد
که ازو شبه مادر باشد اندروی هیچ پدر نبود و فرزندی که با مادر
مانند نه از شبه پدر هیچ اندر وی نبود پیغامبر علیه السلم گفت هر که را
از ایشان آب وی از زنش بود و غلبه دارد شبه وی را باشد ابن
صوریا گفت صدقت سدیگر گفت مرا بگوی تا چیست از فرزند
که از آب مرد بود و چیست که از آب زن بود پیغامبر صلی الله علیه
از هوش بشد و انگاه باز جای آمد روی سرخ بر آمده و عرق
بریخت گفت گوشت و خون و ناخن و موی ازان زن باشد
ابن صوریا گفت صدقت کاینک تو کاینک پیغامبری راست و مسلمان
شد انگاه گفت یا محمد که آید بنزدیک تو از فرشتگان پیغامبر گفت
جبریل علیه السلم گفت صفت وی مرا بگوی پیغامبر صلی الله علیه و سلم
صفت جبریل بگفت گفت گواهی دهم که همچنین اندر توریت نبشته
است و گواهی دهم که تو رسول خدایی بحق چون ابن صوریا
مسلمان شد جهودان اندر وی افتادند و وی را دشنام
دادند چون خواستند که برخیزند بنو قریظه از بنی النضیر
اندر آویختند و گفتند یا محمد برادران ما از بنی نضیر
پدر ما یکی است و دین ما یکی است و پیغامبر ما یکی است چون
از ما یکی بکشند ما را قصاص ندهند و دیت وی بدهند
هفتاد وسق خرما و چون از ایشان بدست ما یکی کشته شود

دو چندان دیت دهند و مردان ازان ما را بزنی زنان ایشان قصاص
کنند و دو مرد را بمردی ازیشان قصاص کنند وازادی را ببنده ازیشان
وجراحتها، ما برنیمه جراحتها، ایشان باشد اندر غرامت حکم کن
میان ما و میان ایشان خدای عز وجل اندر ایشان رجم و قصاص
فرو فرستاد ولا یحزنك الذین یسارعون فی الکفر تا اینجا کی
می گوید واولئك هم الظالمون چنانك یاد کردیم اندر باب رجم
چنانك یاکیم اندر حکم قصاص ونیز ببرا زین اند صفت جهودان کی

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ
شنوندکان اند دروغ را ومی ازانکی گویندوی شنوند خورندکان

لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ
حرام اند چون رشوت ومانند آن اگر ایند بتو یا محمد حکم کن

بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ
میان ایشان ویا نخواهی بگردان روی ازیشان

مجاهد گوید که این ایت منسوخ است

بلنك کفت وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهواهم

وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ
واگر روی بگردانی ازیشان هیچ زیان نرسانند بتو

شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ
چیزی واگر حکم کنی حکم کن میان ایشان

بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
بعدل کی خدای دوست دارد عادلان را

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ
وچگونه رضا دهند بحکم تو ونزدیك ایشانست توریت

فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ
واندروی است حکم خدای پس می برگردند ایشان از

بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
پس آن تبان ونه اند ایشان افزاردهندگان بحق

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى
خود فرو فرستادیم ما توریت اندروی بود بیانی

وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ
وروشنایی بحکم کردندی بآن ایشان مخلص باشند خدای را
پیغامبران

٨٨

الذين اسلموا للذين هادوا

انكساني مران كساني را كه ايشان جهودان اند

والربانيون والاحبار بما

وحكم كنند بران ربانيان وعلما بدانچ ودیعت نهاده بودند

استحفظوا من كتاب الله وكانوا

بترديد ايشان تا نگاه دارند از كتاب خداي وايشان بودند

عليه شهداء فلا تخشوا الناس

بران گواهاني پس انجبانست شما مترسيد از مردمان

واخشون ولا تشتروا بآياتي

وبترسيد از من وبمفروشيد حكمهاء من

ثمنا قليلا ومن لم يحكم بما انزل

بهاء اندك وهركه حكم نكند بدانچ فرو فرستاده است خداي

الله فاولئك هم الكافرون

خداي ايشان اند كه ايشان كافران اند

وكتبنا عليهم فيها ان

ونبشته بوديم بر بني اسرايل اندر توريت كه

النفس بالنفس والعين بالعين

تن كشند تني كنند باشد وچشمان چشمي چشمي باشد

والانف بالانف والاذن بالاذن

وبيني بيني باشد وگوش گوشي باشد

والسن بالسن والجروح

ودنداني بدندان باشد وجراحتها ديگر

قصاص فمن تصدق به فهو

حكمش برابر باشد وهركه جبري از ان صدقه كند ويابد ان عفو كند جاني را

كفارة له ومن لم يحكم بما انزل

كفارتي باشد گناهان ويرا وهركه حكم نكند بدانچ فرو فرستاده است

الله فاولئك هم الظالمون

خداي خود ايشان اند كه ايشان باشند ستمكاران

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى
بس بفرستديم بر اثران سامبراني جون عيسي مريم را
كه حكم مى كردند بتوريت
ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مريم را باور دارنده ازانكه ازبيش وى
مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ
از توريت وعطا داديم وبرا انجيل
فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا
كه اندر وى بود راه راست وروشنايى وباور دارنده ازا
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى
كه ازبيش وى از توريت وبيانى
وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ
وپندى مر برهيزكاران وبايد تا حكم كنند
أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ
اهل انجيل يعنى ترسايان بانج فروفرستيده است خداى اندر وى

وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
وهر كه وى حكم نكند بانج فروفرستيده خداى ايشان آند
هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ
كه هم ايشان باشند نابكاران وفروفرستيديم بتو
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا
يا محمد قران را بحق باور دارنده ازانكه
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا
ازبيش ازان از كتابها وگواه بر درستى
عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
آن حكم كن اى محمد ميان ايشان بانج فروفرستيده است خداى يعنى قران
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ
ومتابعت مكن هواى ايشان را ازانچ آمده است بتو از
الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَةً
حق يعنى مگردا ازان هر كسى را كرده ايم از شما شريعتى

وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ ٩٠

وراهی والرخواستی خدای کردی شمارا

أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِيمَا

امتی یگانه ولکن تا بیازماید شمارا در چیزیکه وی داد شمارا اندانچ باحوال شما

آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى

داده است شمارا پس پیشی کنید بطاعتها از ان کارها

اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم

با خدای است بازگشت شما جمله پس خبر دهد شمارا

بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝

بانچ بودید شما اندران مختلف

وبدانکه ابن عباس گوید رضی الله عنه که کعب بن اسید وعبد
الله بن صوریا ووشاص بن قیس با یک بساختند که بیایند وبیغامبر
را صلی الله علیه وسلم فتنه کنند از دین وی وانگاه امدند بنزدیک
پیغامبر علیه السلم گفتند ما احبار جهودانیم واشراف ایشان
ایم واگر ما ترا متابعت کنیم هیچ کس ترا مخالفت نکند ومیان ما

وگروهی خصومتی است باید که ما را حکم کنی بر ایشان تا ما بتو
ایمان اریم پیغامبر علیه السلم ازان امتناع کرد وخدای عز وجل اندر
شان ایشان فرو فرستید

وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّٰهُ

وخود فرمودیم ترا یا محمد که حکم کن میان ایشان بدانچ فرو فرستیده است خدای

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن

ومتابعت مکن هوا وکام ایشانرا وبپرهیز از ایشان تا

يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللّٰهُ

فتنه کنند ترا از برخی از انچ فرو فرستیده خدای

إِلَيْكَ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ

بتو اگر برگردند از تو بدان که نخواهد خدای

أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ

که فرا رساند فرا ایشان عقوبتی بعضی از گناهان ایشان وبود

كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ

بسیاری از مردمان تباه کاران اند یعنی جهودان

أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ

ای حکم جاهلیت می خواهند از تو و کیست

أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ

نیکوتر از خدای اندر حکم کردن گروهانی را که ایشان

يُوقِنُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

یقین دانند یگانگی وی ای انکسانی که ایمان آورده

لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

فرا مگیرید جهودانی را و ترسایان را

أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

بدوستی که ایشان دوست یکدیگر باشند نه دوست شما

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ

و هر کی ایشان را بدوستی گیرد از شما و موافقت کند ایشان را بر دین ایشان خود وی از ایشان بود

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

که خدای راه ننماید قومی را که ایشان ستمکاران باشند

سدی گوید کی این آیت اندر حال فرود آمد که روز احد یکی از
مسلمانان بگفت کی من ترسم کی یک بار این کافران را دولتی باشد
بیک بار یا من شوم بنزدیک دهلک الیهودی و از وی زینهاری فرا
ستانم و دیگری بگفت من شوم بنزدیک فلان ترسای و از وی
زینهاری فراستانم خدای عز و جل این آیت فرو فرستید و ایشان را نهی کرد از آن

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

نه بینی تو ای محمد آنکسانی که اندر دلهای ایشان بیماری نفاق است

يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى

کی همی شتابند اندر دوستی ایشان و همی گویند که ما همی ترسیم

أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ

کی فرا ما رسد محنتی و روزگار بر گردد و زود بود که خدای

يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا

بدید آرد فتح مکه و یا عذابی ایشان را از نزدیک وی تا گردند

عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ

براع بنهان ميداشتند اندر تنهاى خويش

نَادِمِينَ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا

بشيمانى خورندكان وانكاه كويند انكسانى كى ايمان آورده اند

أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ

اى ايشانند انكسانى كى سوكند مى ياد كردند بخداى تمامى اجتهاد ايشان

أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ

اندر سوكندهاى ايشان كى ايشان باشما اند نيست شد

أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ

كردارهاى ايشان بدان تو كرشو وكشتند زيان كاران ومغبونان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ

اى انكسانى كى ايمان اورده اند هركه بركردد از شما

عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ

از دين خويش زود بود كى سارد خداى

بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى

قومى يا دوستدارد ايشانرا ودوست دارند ايشان ويرا رحيم باشند بر

الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ

مومنان وسخت دل باشند بر كافران

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ

جهاد كنند اندر راه خداى ونترسند

لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ

از ملامت كسى كه ايشانرا ملامت كند آنست فضل خداى

يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

عطا دهد انرا كى خواهد وخداى فراخ كارست عطا ايشان دهد داناست بنده كارهاى خويش

وچون اين ايت فرود امد سغامبر علم اللم اشارت كرد با موسى اشعرى وكفت ايشانند اين قوم يعني اهل يمن وتين سغامبر علم اللم كفت ايمان يمنى است وحكمت يمنى است وبدانكه ابن عباس كويد رضى الله عنه كى چون عبد الله بن ابى بن سلول مسلمان شد انكاه كفت ميان من وميان بنى قريظه وبنى نضير

سوگند است ومن ترسم کی این کار برگردد ومرتد گردند وعبادة
بن الصامت گفت من بیزارم از عهد بنی قریظه وبنی نظیر وموالات
کنم با خدای تعالی ورسول وی ومومنان خدای عز وجل فرو فرستاد
یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری الی قوله فتری الذین
فی قلوبهم مرض اندرشان عبد الله بن ابی بن سلول وفرو فرستاد اندر
عبادة بن الصامت وگفت

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
خود دوستار شما خدای است ورسول وی وانکسانی
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ
کی ایمان اورده اند انکسانی کی بپای میدارند نماز را
وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
وبدهند زکوة را وایشان رکوع کنندگان باشند

ابن عباس گوید رضی الله عنه مقصود بدین ابوبکر الصدیق
است وگروهی گفتند کی مقصود بدین علی بن ابی طالب است
رضی الله عنه کی سایلی بوی بگذشت ووی در رکوع بود اندر
مسجد انگشتری خویش فراوی داد

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ
وهر کی باز گردد با خدای ورسول وی وبا کسانی
آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ
کی ایمان اورده اند خود گروه خدای ایشان اند کی غلبه کنندگان باشند

وبدان که ابن عباس گوید رضی الله عنه کی رفاعه بن زید بن تابوت
وسوید بن الحارث اسلام پیدا کردند انگاه کی منافق گشتند
وگروهی از مسلمانان با ایشان دوستی همی کردند کی خداوند
عز وجل اندرشان ایشان فرو فرستید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ
ای انکسانی کی ایمان آورده اید فرا مگیرید انکسانی را
اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ
کی فرا گرفتند دین شما بافسوس وبازی از ان
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
کسانی کی داده اند ایشان را کتاب از پیش شما کی پیش بودان

وَالْكُفَّارَ اَوْلِيَاۤءَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنْ

وكافران را نيز بدوستى و بترسيد از خداى اگر

كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ وَاِذَا نَادَيْتُمْ

هستيد شما مومنان حقيقت وچون ندا كنيد و بخوانيد شما را

اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا

بنماز فرا گيرند كافران آنرا ببازى

وَلَعِبًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُوْنَ

وافسوس اين از بهر آنست كه ايشان گروهى اند كه خرد ندارند

يعنى خرد ايشانرا سود ندارد وابن حال چنان بود چون خداى عز وجل
پيغامبر را صلى الله عليه وسلم بانگ نماز فرمود جهودان گفتند يا محمد بدعت
آوردى وچيزى آوردى كه اندر ميان پيشين آن نبود اگر دعوى
پيغامبرى ميكنى پيغامبران پيشين را چرا خلاف كردى واگر اندرين
چيزى بودى پيغامبران پيشين بدان اولى تر بودندى وازكجا
آوردى بانگى همچون بانگ بزا اين زشت كاريست زشت اوزى
وكودكان كافران چون بانگ نماز شنيدندى آنرا باستهزا حكايت
كردندى خداى تعالى فرو فرستاد ومن احسن قولا ممن دعا

الى الله ونيز فرو فرستاد واذا ناديتم الى الصلوة وبدان كه
ابن عباس گويد رضى الله عنه كه بنزديك پيغامبر آمدند جماعتى از جهودان
وگفتند بگوى ايمان آوردى تو از رسولان پيغامبر عليه السلم گفت ايمان
آورم بخداى عز وجل وانچ فرو فرستاده است بر من وما انزل
الى ابرهيم واسمعيل واسحق الى قوله ونحن له مسلمون چون عيسى
را عليه السلم ياد كرد ايشان دين وى انكار كردند وگفتند ما هيچ
دينى ندانيم بتر از دين تو خداى عز وجل فرو فرستاد وگفت

قُلْ يَاۤ اَهْلَ الْكِتٰبِ هَلْ تَنْقِمُوْنَ مِنَّاۤ

بگوى اى محمد اى شما كه اهل كتاب ايد هيچ كينه داريد از ما

اِلَّاۤ اَنْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَاۤ اُنْزِلَ اِلَيْنَا وَمَاۤ

مگر آنك ايمان آورديم بخداى وانچ فرو فرستاده اند بما وانچ

اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَاَنَّ اَكْثَرَكُمْ فَاسِقُوْنَ

فرو فرستاده اند از پيش وانك بيشترى از شما تباه كارانيد

قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً

بگوى اى محمد اى خبر دهم شما را بتر از آنك تباه ترند نزديك خداى

٩٥

عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ

نزد خداي انكسي است كي لعنت كرده است خداي اورا وخشم كرفته

عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ

بروي وكرده است ازيشان كپيان وخوكان

وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ اُولٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا

وبندكان شيطان ايشان بترجاي اند

وَاَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ

وكم شده تراند ازبيابان راه راستي اكاه وصعت منافقان ازيشان يادكرد وكفت

وَاِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا

وچون ايند بشما كويند ايمان اورديم واندر آمدند

بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللّٰهُ

بالكفر وباز بيرون اورديم شوند ايشان هم بالكفر وخداي

اَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَتَرَىٰ

داناترست بدانچ ايشان پنهان مي داشتند وبيني تو يا محمد

كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْاِثْمِ

بسياري از ايشان مي شتابند اندر بزه

جهودان

وَالْعُدْوَانِ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ

ومعصيت وخوردن حرام واكاه برايشان كوت

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَوْلَا

خود بدكارا اچ ايشان مي كردند چه بودي

يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ

اكر نهي كردي ايشانرا علماء ايشان وزاهدان ايشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمُ السُّحْتَ

از كفتار ايشان اچ اندران بزه بود وازخوردن ايشان حرام را

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

خود بدكارا اچ ايشان مي كردند كي ايشانرا زجر نكردند

واين صعب ترين آيتي است اندر توبيخ انكسي كي نهي نكند از منكر

وشنا مبرعا اللهم كفته است هيچ مردي نباشد كي اندر زمانه قومي بود

ومعصیت می کند وایشان دست وی فرو نه گیرند کی نه عذابی اندر
همکان رسد بسبب وی وسئامبر علیه السلم گفت مثل فاسقی اندر میان
قومی چون مثل گروهی باشند اندر کشتی نشیند وانرا بخش کنند
هر کسی را جایکاهی رسد یکی از یشان تبری بر گیرد وجایکاهی فرو بش
می کند دیگران وی را گویند چه می کنی خواهی کی غرقه شوی
وما را نیز غرقه کنی وی گوید کی این جایکاه منست اگر دست
وی فرو گیرند خود برهند و وی را برهانند واگر دست وی فرو
نگیرند خود غرقه شود ودیگرانرا غرقه کند وبدانکی قتاده
گوید کی خدای عز وجل نعمت بر جهودان بگستراننده تا ایشان
از توانگرترین خلق بودند چون سئامبر علیه السلم بیامد ایشان وی را
تکذیب کردند وعاصی گشتند خدای عز وجل ان نعمت از یشان اندر
کرد انید فنحاص بن عازورا لعنه الله از یشان بود کی گفت
ید الله مغلولة ای دست محبوس است باز داشته از خیر ودیگر
جهودان بدین قول رضا دادند خدای عز وجل این قول باجمله

ایشان نفسهم کرده ...

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ

وگفتند جهودان ای دست خدای غل بر نهاده است کی نعمتی نکند اندر ما خدای گفت

اَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ

غل بر نهاده اند دستهای ایشان از خیر ولعنت کرده اند ایشانرا بدانچ گفتند بل هر دو

مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَآءُ

گشاده است یعنی اختیار کدام نفقه کند چنانک خواهد
نعمت ارزانی خواهد چنانک گوید

وید خدای عز وجل صفتی است از صفات قدرت وی که بلان
اصطفا واکرام امثال ندحال افریدن ویک صفت است ولکن گاهی
بود از ان خبر دهد بتثنیه از وی عبارت دو کند وگاهی عبارت جمع
کند چنانک گفت خلقت بیدی وجای دیگر گفت مما عملت ایدینا
انعاما وان بر سبیل اجلال وتعظیم بود نه بر سبیل عدد

وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ

وبیفزاید بسیاری از یشان ای فرو فرستیده آمد بر تو

مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا

از خدای تو بی راهی وکفر بر غالب ایشان ودر افکندیم

بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَآءَ إِلَى

میان ایشان دشمنی وخشم وکینه تا

يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَآ أَوْقَدُوا نَارًا

روز قیامت هرگاه کی برافروزند آتشی
یعنی میان جهود و ترسا

لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ ٩٧

از بهر حرب یعنی مخالفتم فرونشاند آن آتش را خدای و سعی می کنند

فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

اندر زمین بفساد وخدای دوست ندارد

الْمُفْسِدِينَ ۝

مفسدان را

یعنی چون جهودان فساد کردند و حکم توریت را مخالفت کردند بخت نصر را بر ایشان بفرستاد انگاه پس از آن فساد کردند و توریت را مخالفت کردند ترطوس الرومی را بر ایشان مسلط کرد پس از آن فساد کردند مجوس را بر ایشان مسلط کرد پس از آن فساد کردند خدای عز وجل مسلمانان را بر ایشان مسلط کرد تا هرگاه که حربی را بساختندی خدای عز وجل ایشان را مقهور کردی و دین خویش را نصرت کردی انگاه خدای تعالی گفت

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا

واگر اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد و بپرهیزیدندی

لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ

از کفن کفارت کردمی ایشان را بدیها ایشان و فرو آوردمی ایشان را

جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا

اندر بهشتها آراسته بنعمت واگر ایشان بپای داشتندی احکام

التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ

توریت وانجیل وانچ فرو فرستیده اند بایشان

مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ

از خدای ایشان می خوردندی نعمت از بالاء ایشان یعنی باران

ای که نعمت بر ایشان فراخ کردانیدمی

تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ

واندر زیر پایهای ایشان یعنی نبات

تا فنحاص بن عازورا چنان سخن نگفتی

مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ

از ایشان گروهی اند عادل یعنی که ایمان آورده اند و بسیاری از ایشان

سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ

بد آنکی می کنند ای توکی رسول

بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ

برسان آنچ فرو فرستیده اند بتو از خدای تو واگر نکنی

تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

پس نه رسانيده باشي پيغام وي بخلق وخداي نگاه مي دارد ترا

مِنَ النَّاسِ اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

از مردمان تا فرا كشتن توم كه خداي راه نمايد كساني را كه ايشان نترسند

الْكَافِرِينَ

كافر باشند

انس رضي الله عنه روايت كند كي پيغامبر را صلي الله عليه وسلم نگاه داشتندي بشب انس گفت كي عايشه گفت رضي الله عنها شبي بنزديك پيغامبر عليه السلام بودم پيغامبر عليه السلام بي خواب گرديد گفتم يا رسول الله چه بود ترا گفت هيچ مردي پارسا نيست كي مرا امشب نگاه دارد گفت من اندرين بودم كي بانگ سلاح شنودم پيغامبر عليه السلام گفت اين كيست گفتند سعد وحذيفه آمده ايم كي ترا نگاه داريم پيغامبر عليه السلام بخفت پس اين آيت فرود آمد والله يعصمك من الناس پيغامبر عليه السلام سر از قبهء اديم بيرون كرد وگفت باز گرديد اي مردمان كي خداي عز وجل مرا نگاه داشت از خلق

قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى

بگو يا محمد اي شما كي اهل كتاب ايد نيستيد بر هيچ چيز از دين تا

تُقِيمُوا التَّوْرَيةَ وَالْاِنْجِيلَ وَمَا

بپاي دارند حكم توريت وانجيل وآنچ

اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا

فرو فرستيده اند بر شما از خداي شما وبيفزايد بسياري را

مِنْهُمْ مَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا

از ايشان آنچ فرو فرستيده اند بتو اي محمد از خداي تو از حد بيرون شدن

وَكُفْرًا فَلَا تَاْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

وانكاري اندهگين مباش بر قوم كافران

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا

حقا كه انكساني كي ايمان آوردند وانكساني كي جهود شدند

وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ

وانكساني كي از دين بيرون شدند وترسايان هر كي ايمان آرد

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا

بخداي وبروز قيامت وكند كاري شايسته

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

بيم نبود بر ايشان ونباشند ايشان اندوهگين

لَقَدْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِيٓ اِسْرَآئِيلَ وَاَرْسَلْنَا

محكم عهدي بني اسرائيل سپرديم بتوحيد بنمودن وفرو فرستاديم

خود فراكرفتيم

اِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا جَآءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا

بنزديك ايشان رسولاني هركاه كي امدي بنزديك ايشان رسولي بانچ

تَهْوَىٰٓ اَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا

هوا ونسناي ايشان نبودي كروهي تكذيب مي كردند

وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ وَحَسِبُوٓا اَلَّا

ونباشند هيچ

وكروهي مي بكشتند ~~بهيچ احتياد عواهد بود~~

تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ

ايشان را

احتيار نخواهد بود پس كور شدند از حق وكر شدند وانكه توبت بود

اللّٰهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ

خداي ايشان انكاه كور شدند وكر شدند بسياري

مِنْهُمْ وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝

از ايشان وخداي بيناست بدانچ ايشان مي كنند

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوٓا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ

خود كافر شدند انكساني كي كفتند كي خداي

الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ

مسيح پسر مريم است وكفت مسيح

يَا بَنِيٓ اِسْرَآئِيلَ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي

يا بني اسرائيل بپرستيد خدايرا پروردكار من

وَرَبَّكُمْ اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ

وپروردكار شما كي هركه شرك آرد بخداي خود

حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ

حرام كرده است خداي بروي بهشت وجايكاه وي

النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ اَنْصَارٍ ۝

دوزخ است ونيست ستمكارانرا هيچ ياراني

لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ١٠٠

وخود كافر شده است انكساني كه گويند كه خداي ثلث

ثلثة وما من اله الا اله واحد

ثلاثه است يعني ونيست هيچ خدايي مگر خدايي يگانه
نسطوريان

وان لم ينتهوا عما يقولون ليمسن

واگر باز نه ايستند از آنچه گويند فرا رسد

الذين كفروا منهم عذاب اليم

فرا انكساني كه كافر شده اند ازيشان عذابي دردناكي

افلا يتوبون الى الله ويستغفرونه

اي توبه نكنند وباز نگردند بخداي وامرزش خواهند

والله غفور رحيم ما المسيح ابن

وخداي آمرزگارست ورحيم است نيست مسيح پسر

مريم الا رسول قد خلت من قبله

مريم مگر رسولي وخود گذشته از پيش وي

الرسل وامه صديقة كانا ياكلان

رسولاني ومادرش صديق بود وهردو مي خوردند

الطعام انظر كيف نبين لهم الايات

طعام بين خداي را بنگر يا محمد تا چون بيان مي كنيم ايشانرا حجتها
پشا بستناكرا

ثم انظر انى يؤفكون قل اتعبدون

پس آنگاه بنگر تا چون مي برگردانند ايشانرا از حق بگو ايشانرا اي شما مي پرستيد

من دون الله ما لا يملك لكم ضرا ولا

از دون خداي آن چيزي كه نتوانند كه شما را زياني كرد نتواند

نفعا والله هو السميع العليم

كي سود كند وخداي سميع است وعليم

قل يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم

بگوي يا محمد ما شما كي اهل كتاب ايد دور اندر مشويد اندر دين شما
ترسايان

غير الحق ولا تتبعوا اهواء قوم قد

نه بر حق ومتابعت مكنيد مرادهاء گروهي كه ايشان

ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا

بیراه شده اند از پیش و بیراه بکرده اند بسیاری را و بیراه شدند

عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا

از راه راست لعنت کرده اند آنکسانی را کی کافر شدند

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ

از بنی اسرائیل بر زبان داود

یعنی اهل ایله یا روز شنبه ماهی گرفتند داود ایشانرا لعنت کرد تا کبی

وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ

یعنی اصحاب مایده با ایمان نیاوردند عیسی ایشانرا

و بر زبان عیسی بن مریم

ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

آن از بهر آن بود کی ایشان عاصی شدند و بودند از حد بیرون شوندگان

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ

و بودند کی نهی نکردندی یکدیگر را از منکری

فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

کی کردندی آنرا خود بدا آنچ ایشان می کردند

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ

بینی بسیاری را از ایشان یعنی از جهودان کعب بن الاشرف با کسانی دوستی میدارند

كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ

کی کافر شده اند یعنی مشرکان بد آنچ از پیش بفرستاده است ایشانرا تنهای ایشان

أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ

آنکه خشم گرفته است خدای بر ایشان و اندر عذاب

هُمْ خَالِدُونَ وَلَوْ كَانُوا

ایشان جاودان باشند و اگر ایمان می آوردندی

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ

بخدای و رسول یعنی محمد و آنچ فرو فرستاده است

إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ

بوی فرا نگرفتندی مشرکانرا بدوستی ولکن

كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۝ لَتَجِدَنَّ
بسياري از ايشان فاسقان بيني ايک مسلمان و يابي يا محمد

أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا
سخت ترين مردمان دشمني ايشان با مومنان

الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ
جهودان را وانکساني مشرک شدند و يابي

أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
نزديک ترين ايشان را دوستي انکساني با مومنان انکساني

قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ
کي گفتند ما ترسا ايم آن از بهر آن بود که از ايشان
که مسلمان شدند

قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ
علما و زاهدان بودند کردن نهادند

لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۝ وَإِذَا سَمِعُوا
و ايشان تکبر نکنند و چون بشنوند

مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ
اي فرو فرستيده آند بر محمد عليه السلام تو بيني يا محمد چشمهاء ايشان را

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ
که مي ريزد از اشک از آنچ بدانسته باشند از

الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا
حق گويند اي خداي ما ايمان آورديم بنويس ما را

مَعَ الشَّاهِدِينَ ۝ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ
با گواهان ... و چه بود ما را که ايمان نياريم

بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ
بخداي و بانچ آمده است از حق و طمع مي داريم

أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۝
کي در آرد ما را خداي ما با گروه شايستگان

فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي
پس ثواب داد ايشان را خداي بانچ گفتند بهشتها که مي رود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

از زیر آن جویها جاودان باشند اندران

وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ

و آنست جزاء نیکوکاران و آنکسانی

كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ

که کافر شدند و بدروغ داشتند نشانهاء ما ایشان

أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

اهل دوزخ اند

وبدان که مفسران گفتند که
پیغامبر علیه السلام روزی نشسته
بود و پند می داد اصحاب
خویش را و وصف قیامت می گفت و خلق را می ترسانید مردمان
ازان تنگ دل شدند و بترسیدند و ده تن فراهم آمدند از اصحاب
اندر خانهٔ عثمان بن مظعون از ایشان یکی ابو بکر الصدیق و علی بن
ابی طالب و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر و ابوذر الغفاری
و سالم مولی ابی حذیفه و مقداد بن الاسود و سلمان الفارسی
و معقل بن مقرن رضی الله عنهم اتفاق کردند بر آنک روز روزه
می دارند و بشب نماز می کنند و نه خسبند بر فراش و گوشت
و چربش نخورند و نزدیکی نکنند با زنان و گرد بوی خوش نگردند

و پلاس پوشند و خویشتن را خصی کنند و دنیا را بگذارند
و اندر زمین سیاحت می کنند و رهبانیت می ورزند این خبر
بپیغامبر رسید پیغامبر علیه السلام آمد بسرای عثمن بن مظعون
وی را نیافت و زن وی را گفت ام حکیم بمن رسیده است از شوهر
تو چنین و چنین آن زن نخواست که سِرّ شوهر بگوید و نخواست
که با پیغامبر علیه السلام دروغ گوید گفت اگر عثمان ترا بدین خبر داده
است راست گفته است پیغامبر باز گردید و عثمن بن مظعون
با آن گروه آمدند بنزدیک پیغامبر و پیغامبر علیه السلام گفت ایشانرا
مرا از شما چنین و چنین خبر داده اند گفتند آری ما خواستیم
بدان مگر خیر پیغامبر علیه السلام گفت مرا نفرموده اند چنین
آنگاه گفت ایشانرا تنهای شما را بر شما حقیست روزه دارید
و بگشایید و برخی از شب برخیزید و برخی بخسپید که من
برخیزم و بخسپم و روزه دارم و بگشایم و گوشت و چربش
خورم و گرد زنان گردم و هر که از سنت من برگردد و ازان نپسندد
نه از منست و اندرین آیت فرو فرستاد خدای عز وجل

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا

ای آنکسانی که ایمان آورده اید حرام مکنید

طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا

خوشیهای که حلال کردانیده خدای بر شما و از حد اندر مگذرید

ان الله لا يحب المعتدين ۝ وكلوا مما

که خدای دوست ندارد از حد اندر گذرندگان را و بخورید از انچ

رزقكم الله حلالا طيبا واتقوا الله

روزی کرده است خدای شما را حلال و پاکیزه و بپرهیزید از عذاب خدای

الذي انتم به مؤمنون ۝

که شما بوی ایمان آورده اید



روایت کرده است عایشه رضی الله عنها

و ابو موسی الاشعری از پیغامبر علیه السلام که وی دوست داشتی حلوا
و انگبین و گفت مومن شیرین است و دوست دارد شیرینی را و گفت
اندر شکم مومن گوشه ایست که آنرا سیر نکند مگر حلوا و اندر خبر
آمده است که مردی اندر نزدیک حسن بصری شد و گفت مرا همسایه
است که وی پالوده نخورد گفت چرا گفت می گوید شکر آن نتوانم
کرد حسن بصری گفت این همسایه تو آب سرد خورد گفت خورد
گفت نعمت خدای عز و جل اندر آب سرد بیشتر از آنست که اندر
پالوده و حسن بصری رحمه الله علیه پالوده می خورد فرقد السبخی

اندر آمد وی را گفت یا فرقد چه گویی اندرین فرقد گفت من
ازین نخورم و من این را دوست ندارم حسن گفت شگفت لعاب
نحل و لباب بر و سمن بقر مسلمان بود که این را عیب کند
و بدانک ابن عباس گوید که چون این آیت فرود آمد ایشان گفتند
یا رسول الله پس ما چه کنیم با این سوگندها که خورده ایم خدای فرو فرستاد

لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم

فرا نگیرد شما را خدای بانچ لغو باشد اندر سوگندهای شما

ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان

ولکن فرا گیرد شما را بانچ قصد کرده باشید بدان از سوگندها

فكفارته اطعام عشرة مساكين

و کفارت آن سوگند معقود هرگاه که خلاف کنند آنرا آن بود که طعام دهید ده درویش را یعنی هر یکی را مکی

من اوسط ما تطعمون اهليكم

از میانه آنچ می دهید عیال خویش را

او كسوتهم او تحرير رقبة فمن

و یا جامه کنید ده درویش را و یا بنده ای آزاد کنید هر که

لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلَثَةِ أيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ

نا يابد چيزى كه بدهد روزه دارد سه روز آنست كفارت

أيْمانِكُمْ إذا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أيْمانَكُمْ

سوگندهاى شما چون سوگند خورديد و نگاه داريد سوگندهاى خويش را

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ

همچنين بيان كند خداى شما را حجتهاى خويش تا مگر شما

تَشْكُرُونَ يا أيُّها الَّذِينَ آمَنُوا

شكر كنيد خداى را اى آنكسانى كه ايمان آورده ايد

إنَّما الخَمْرُ وَالمَيْسِرُ وَالأنْصابُ

نه خود مى و قمار و بر سنگها

وَالأزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ

پليدى است از عمل ديو

فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

بپرهيزيد از آن تا مگر شما رستگارى يابيد

إنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ

مى خواهد ديو كه در افگند ميان شما

العَداوَةَ وَالبَغْضاءَ فِي الخَمْرِ وَالمَيْسِرِ

دشمنايى و كينه اندر خمر و قمار

وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَعَنِ

و باز دارد شما را از ياد كرد خداى و از

الصَّلوةِ فَهَلْ أنْتُمْ مُنْتَهُونَ

نماز اى شما باز ايستيد

وَأطِيعُوا اللهَ وَأطِيعُوا الرَّسُولَ

و طاعت داريد خداى را و فرمان بريد رسول را

وَاحْذَرُوا فَإنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا

و بپرهيزيد پس اگر بر گرديد بدانيد كه

أنَّما عَلَى رَسُولِنا البَلاغُ المُبِينُ

نه خود بر رسول ما پيغام رسانيدن است ظاهر

روایت کرده است علی بن ابی طالب رضی الله عنه از پیغامبر علیه السلام
که وی گفت هر که خمر خورد پس از آنک خدای عز و جل آنرا حرام کرد
نیست ویرا که زن دهند هرگاه که خطبه کند و نیست ویرا که راست
گوی دارند انگاه که خبر دهد و نه شفاعتش بدهند هرگاه که
شفاعت کند و نه کس امین دارند برامانتی پس هر که ویرا امین کند
برامانتی وی آنرا هلاک کند خدای عز و جل ویرا خلف باز ندهد
و بو هریره روایت کند که پیغامبر علیه السلام گفت اگر بر خمر خوردن
مداومت کند همچون کسی باشد که بت پرستد و ابن عمر رضی الله
عنه روایت کند از پیغامبر علیه السلام که گفت هر که خمر خورد اندر
دنیا و انگاه توبه نکند خدای عز و جل آنرا حرام بکند بر وی
اندر آخرت و روایت کرده است ابن عباس رضی الله عنه که پیغامبر
صلی الله علیه وسلم گفت هر که خمر خورد اندر دنیا خدای عز و جل ویرا
اندر آن جهان بدهد از زهر ماران و کزدمان که هر که از آن بخورد
گوشت روی وی اندر آن جام افتد پیش از آنک آنرا بخورد چون
آنرا بخورده باشد گوشت از تن بریزد چنانک گوشت جیفه
و همه اهل قیامت را از وی رنج رسد انگاه بفرماید تا ویرا بدوزخ
برند ای نه خورنده آن و افشارنده آن و آنکسی که فرماید
آنرا و فروشنده آن و خرنده آن و حامل آن که آنرا برگیرد
و آنکسی که آنرا نزدیک وی برند و خورنده بهاء آن همه برابر باشند

اندر بزه آن و اندر عار آن خدای عز و جل نپذیرد از وی
نماز و نه روزه و نه حج و نه عمره تا انگاه که توبه بکند
انگاه که بمیرد پیش از آنک توبه کند حق بود بر خدای عز و جل که
ویرا بدهد بهر جرعه که بخورده باشد اندر دنیا شربتی از ریم
اهل دوزخ ای نه هر چه مستی آرد خمر است و هر چه خمر است
ابن عمر گوید رضی الله عنه که گواهی دهم که شنیدم از پیغامبر
علیه السلام که وی گفت ملعون کرده است خدای عز و جل را و خورنده
آنرا و ساقی آنرا و فروشنده آنرا و خرنده آنرا و افشارنده
آنرا و آنکه بفرماید افشاردن آنرا و آنک برگیرد و آنرا که از نزدیک
وی برند و آنک بهاء آن بخورد ابن عباس رضی الله عنه روایت
کند که پیغامبر علیه السلام بپرهیزید از خمر که آن کلید همه شرها است
و بدانک چون خدای عز و جل تحریم خمر و میسر فرود فرستاد
صحابه گفتند یا رسول الله چون بود حال آن برادران ما که ایشان
بمرده اند و خمر و میسر خورده بودند اندر زند کانی
خویش خدای عز و جل فرو فرستاد

لَیْسَ عَلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ

نیست بر آنکسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا

هیچ حرج اندرانچه خورده اند هرگاه کی بپرهیزند از شرک

وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ

وایمان آورند وکارهای شایسته کنند انگاه

اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا

انگاه بپرهیزند از خمر و قمار وایمان آرند بتحریم آن وانگاه بپرهیزند و اخلاص آرند ازهرچه خدای حرام کرده است

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

وخدای دوست دارد نیکوکارانرا ومخلصانرا

وازجمله آنک خدای عزوجل حرام کرده است و واجب کرده است

پرهیز کردن ازان آنست که حرام کرده است صید بر محرم چنانک

گفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ

ای آنکسانی که ایمان اورده اید بیازماید شمارا خدای

بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ

بچیزی از صید که بیابید از دستهای شما

چون خایها ایشان وبچه صیدکه تواند گرفت

وَرِمَاحُكُمْ چون صیدها که بدست نتوان گرفت الا بجز بتیر و بدام

ونیزهای شما

لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ

تا ببیند خدای آنکسی را کی ترسد نه اندر حال مشاهدت وصید نکند اندر احرام

فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ

پس هرکی ستم کند وصید کرا دارد اندر احرام پس ازان اورا بود عذابی

أَلِيمٌ وابن آیت اندر عام حدیبیه فرود آمد که خدای

دردناک عزوجل ایشانرا مبتلا کرده بود بصید تا بر

حلها ایشان می اندرافتید ند چون ایشان

می رفتند میان مکه ومدینه گورخری وحشی بدید آمد

یکی از ایشان بران گور حمله برد وبرا بنیزه بکشت وبرا گفتند

تو صید کشتی وتو محرم آمد بنزدیک پیامبر علیه السلم وازوی

بپرسید خدای عزوجل این آیتها اندر حکم آن فرو فرستاد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ

ای آنکسانی که ایمان آورده اید مکشید صید

وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا ۱۰۸

وشما حرم گرفته باشید وهرکه بکشد انرا از شما بقصد

فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ

بروي است جزاي مثل انچه او کشته باشد از جمله چهارپایان حکم کند بدان

ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ

دو عدل از شما انگاه مثل آن هدي سازد رسیده بکعبه

أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ

ويا کفارتي طعام مسکینان بکند ویا مثل آن

ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ

روزه تا بچشد جزاي ان انچه کرده باشد

معصیت

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ

عفو کرده است خداي از انچیزي که بگذشتم وهرکه باسر صید باز گردد بستاند

است جزای از کرده ان کردن شود

اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

خداي از وي وخداي عزيز است خداوند انصاف ستدن است

ولکینه کشنده است از دشمنان وحکم این آیت چنان است که
هرکي صیدي اندر احرام بکشد جزایي بر وي واجب شود
وان جزا آن بود که مثل ان از جمله انعام بجویند باجتهاد
دو مرد فقیه عدل اگر اندر شریعت منصوص نباشد چنانک
امده است از صحابت که ایشان حکم کرده اند وگفته اند که
اهوي بکشد گوسپندي جزاي ان باشد واگر گاو وحشي
بکشد گاوي اهلي جزاء ان باشد واگر اشتر مرغي بکشد اشتري
جزاي ان باشد واگر کبوتري بکشد گوسپندي جزاي آن
باشد واگر مرغي دون کبوتري بکشد اندران قیمت از باشد
انگاه اگر خواهد این جزا مثل که یاد کردیم بحرم رساند وانجا
بکشد و بدرویشان حرم دهد واگر خواهد قیمت این مثل
بیرون کند وبدان طعام رساند خرد و بر مساکین حرم نفقه
کند واگر خواهد بدل هر مدي طعام روزي روزه بدارد
وبدان که چون گفت لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم
ازین مفهوم گشت که برخي حرام خواهد کرد از براك بلفظ من گفت
وبعضي حلال خواهد کرد پس انرا که احرام بکرد اندرین آیت پیشین
بدید کرد وجزاء آن پیدا کرد وانچ حلال خواست کرد اندرین آیت کرد وگفت

أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ

حلال بکرده اند شما را صید دریا یعني ماهي را وانچ بدان ماند وانچ دریا بکناره افکند مرده از آن

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ

منفعتی است آن شما را و راه گذریان را و حرام بکرده اند

عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا

بر شما صید بیابان بیخ دشت و کوه تا آنگاه که باشید محرم

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

و بپرهیزید از عذاب خدای آنگاه با وی حشر کنند شما را

ابن عباس گوید رضی الله عنه که مردمان غارت بیم کردندی یکدیگر را

و چندی بیم کردندی تا باید بدان خدای عز و جل فرود فرستاد

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ

کرده است خدای کعبه را خانه محرم

قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ

قوام مردمان را یعنی اندر تجارت و ماه حرام یعنی چهار ماه که اندر آن حرب نکنند

وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا

وهدی و قلاید یعنی بکعبه رسانند یا بدان او ببر است تا بدانید

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا

که خدای داند انچ اندر آسمانهاست انچ اندر

فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زمین است و تا بدانید که خدای عز و جل بهمه چیزی داناست

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ان مصالح شما

و بدانید که خدای عز و جل سخت عقوبت است

وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مَا عَلَى الرَّسُولِ

و بدانید که خدای بسیار آمرزش است و رحیم است نیست بر رسول

إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ

مگر رسانیدن و خدای داند انچ پیدا میکنید شما

وَمَا تَكْتُمُونَ قُلْ لَا يَسْتَوِي

و انچ نهان میکنید شما بگوی یا محمد که برابر نباشد

الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ

حرام و حلال و اگرچه شگفت آید ترا

كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا أُولِي

بسياري حرام بترسيد از عذاب خداي اي خداوندان

الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

خرد تا مكر شما رستكاري يابيد

وابن اندر شان شريح بن صبيعه فرود آمد كه حج آمده بود
وصحابت خواستند كه ويرا بكيرند وبدان كه ابن عباس رضي الله
عنه كويد كه كروهاني پيغامبر را صلي الله عليه وسلم مي پرسيدند
بر سبيل استهزا وكاه بر سبيل امتحان يكي مي كفتي پدر من
كيست ويكي مي كفتي من پسر كيستم ويكي كفتي اشتر
خويش كم كردم اوم كجاست خداي عز وجل فرو فرستاد
لا تسئلوا عن اشيا، وعلي بن ابي طالب رضي الله عنه كويد خطبه
كرد ما را پيغامبر عليه السلام كفت بر شما نبشته است خداي عز وجل
حج مردي برخاست از بني اسرائيل عكاشه بن محصن خواندندي
واندر برخي از روايتها آمدست كه اين سايل اقرع بن حابس بود
كفت يا رسول الله اي هر سالي است اين حج پيغامبر عليه السلام روي
از وي بكردانيد تا دو بار وسه بار بكفت پيغامبر عليه السلام كفت
ويحك چه آمن باشي كي كويم آري واكر كفتمي آري واجب كشتي
وچون واجب كشتي شما طاقت آن نداشتيد واكر فرو داشتيد

كفر بودي آنكساني كه از پيش شما بدان هلاك شدند كه سوال
بر پيغامبران خويش بسيار كردند مرا بكذاريد هركاه كه من
شما را بكذاشته باشم وچون شما را چيزي بفرمايم بكنيد
آنچ توانيد وچون شما را نهي كنم از چيزي از آن پرهيز كنيد

مردود مي شناسد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ

اي آنكساني كه ايمان آورده ايد مپرسيد از

أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ

چيزهايي كه اكر پيدا كنند شما را شما اندوهكين شويد دشوار كردد

تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ

واكر بپرسيد از آن آنكاه كه مي فرو فرستند قرآن

تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُورٌ

پيدا بكنند شما را عفو كرده است خداي از آن وخداي بسيار آمرزش

حَلِيمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ

وبا حلم كننده است عقوبت خود بپرسيدند از آن كروهي از پيش شما

عاصيانرا

ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ

انگاه گردیدند بدان کافر

یعنی چون قوم عیسی که مایده خواستند انگاه بدان کافر شدند
و قوم صالح که ناقه خواستند انگاه بدان کافر شدند تا خدای
عز وجل ایشانرا هلاک کرد واز ان چیزها که برسیدند از حال
بحیره وسایبه بود خدای عز وجل گفت

مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ

فرو نفرستاده است خدای هیچ اندر حکم بحیره و نه در حکم سایبه
ازانچ این کافران می گویند

وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ

و نه وصیله و نه اندر حام ولکن

الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ

انکسانی که کافر شده اند می فرابند بر خدای

الْكَذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

دروغ که می گویند والله و بیشتر ایشان اند که خرد اکار نفرمایند
امر نا بها

و بدان که بو هریره رضی الله عنه روایت کند از پیغامبر علیه السلام

که وی گفت من دیدم عمرو بن لحی بن قمعة بن خندف را که امعاء
خویش را می کشید اندر آتش دوزخ واهل دوزخ را رنج بسیار
می رسید از گندان امعاء وی وان از ان بود که وی اول
کسی بود که بگردانید دین اسمعیل و بنهاد بحیره بنهاد وسایبه
وصیله وحام و بدان که هر یکی را صفتی است بنزدیک ایشان
ابن عباس گوید رضی الله عنه که بحیره آن بودی بنزدیک
ایشان که هر ان ناقه که پنج شکم بزادی اگر پنجم نر بودی انرا
بکشتندی وزنان و مردان ازان بخوردندی واگر ماده بودی
گوش وی بشکافتندی وموی وی نبریدندی و نام خدای
نبردندی کی بر وی نشستندی و یا بار بر نهادندی چنانک
خدای عز وجل خبر داد از ایشان و گفت وانعام لا یذکرون
اسم الله علیها افترا وحرام بودی بر زنان شیر وی وشیر
ومنفعت ان خاصه مردانرا بودی پس اگر بمردی مردان
وزنان از گوشت وی بخوردندی واما سایبه خود آن
بودی که مردی از ایشان مال خویش یا و ردی و فرا سدانه دادی
یعنی خادمان کعبه تا ازان طعام می دادی راه گذریانرا از
از شیر و گوشت ان و هیچ زن را ازان ندادی تا چون بمردی
انگاه مردان وزنان ازان بخوردندی وعلقمه گوید که سایبه
بنده بودی که بکنا شتندی بر انکه بر وی ولا نه ومیراث نه

وعقدنه لبس سامبر كفت علىه السلم انما الولا لمن اعتق والا انرا
بود كه ازاد كرده باشد واما وصيله خودان بودي كي كوسبندك
هفت شكم بزادي لبس هفتم شكم را بنكرستندي اكر نر بودي انرا
بكشتندي از بهر بتان واكر ماده بودي بنه كشتندي واكر نر
وماده بودي يك شكم ترا بنه كشتندي از بهران ماده وكفتندي
وصلت اخاها بپيوست با برادر خويش ويرا نيز بنه كشيم از
بهر وي واما حام ان بودي كي نخلي از نخول استر از ايشان
فرزند فرزند ويرا برنتشستندي كفتندي ان نخل را بايست
خود نكاه داشت تبني بدين فرزند فرزند ويرا برنه نشستندي
وبار برننهادندي وباز نداشتندي از اب واز چراكاه تا انكاه
كه بمردي انكاه مردان وزنان از كوشت وي بخوردندي
وكروهي كفته اند كه چون ناقه دوازده شكم بزادي از ني يك
ديكر همه ماده نيز بروي نه نشستندي وموي وي باز
نكرندندي وشير وي بخوردندي الا مهماني پس اكر بزادي پس
ازين ماده ديكر كوش وي لبشكافتندي وويرا با مادر يله اشتندي
هم بران جمله كي كفتيم انكاه انكاه از عيره بودي دختر سايبه پس
خداي تعالى ايشانرا ملامت كرد بران وكفت

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ

وچون كويند ايشانرا بيايد بانچه كي فرو فرستيده خداي

وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا

وبيايد بطاعت رسول كويند كفايت است ما را انچ

وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ

يافته ايم ما بران پدران خويش را خداي كفت اكر نديدند

آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

پدران ايشان هيچ ندانستند چيزي وهيچ باز نيافتند راهي

يعني كه حال پدران اين باشد فرزندان با ايشان چون اقتدا
كنند وبدانكه چون كسي مسلمان كشتي كفتندي ويرا برادر
خويش را بنادانى فرو دنهادي وايشانرا بيراه خواندي
خداي عزوجل اندر شان ايشان فرود فرستاد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ

اي انكساني كه ايمان اورده اند بر شما باد اكه نكاه داريد نفسهاي خويش را

لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ

زيان ندارد شما را انكس كه كم كرده باشد ره از ميان شما هر انكاه شما راه يابيد

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ

با خداى است باز گشتن شما همه پس خبر دهد شما را

بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بانچ شما مى كنيد

وگروهى گفتند معنى اين آيت اينست كه زيان ندارد شما را بيراهى
كسى هر انگاه كه امر معروف كرديد و شمار اخلاف كردند فاما
امر معروف بهيچ وجهى نشايد بگذاشتن مگر اندر حال ضرورت
كه آن سبب هلاك جماعت باشد و حسن بصرى رحمة الله عليه
اين آيت را بر ظاهر براند و همى گفتى شكر خداى را عز وجل برين
آيت كه هيچ جاى مومنى نبوده است و نباشد كه كارى نيكو كند
كه نه منافقى اندر پهلوى وى باشد كه آن عمل وى را كاره دارد و مخالف
باشد راه وى را خداى عز وجل بديد كرد كه بروى از پرهيز از منافق
هيچ زيان ناشد چنانك گفت لا يضركم من ضل اذا اهتديتم و شكر
خداى را كه اهل چنين كرد و چنين فرمود و بدان كه مفسران گفتند
كه سه تن برفتند از مدينه بسوى شام از بهر تجارت و اين سه تن
عدى و تميم و بديل بودند و اين بديل مسلمان بود و آن دو ديگران
هر دو ترسا بودند چون بشام رسيدند بديل بيمار گشت كاغذ فرا
گرفت و نامه بنبشت بتفصيل آنچ با وى بود اندك و بسيار و بسخت
آن اندر بار نهاد چون بيمارى وى سخت گشت وصيت كرد فرا تميم و عدى

وايشانرا گفت كه بضاعت وى با قوم رسانند و بديل بمرد ايشان
هر دو بضاعت وى بجستند و از آنجا جايى بر گرفتند سيمين
نقش كرده و زر اندود كرده بوزن سيصد درم سنگ و آنرا
پنهان كردند و شغل خويش بگزاردند و آمدند تا بمدينه و بضاعت
وى با قوم وى دادند ايشان بضاعت بجستند نسختى بضاعت
بيافتند و از جمله آن جام را نيافتند ايشان آمدند بنزديك عدى
و تميم و گفتند كه اين خويش شما از بس وصيت هيچ بفروخت
و هيچ بازرگانى كرد يا نه ايشان گفتند نه گفتند پس اين
جام كه از سيم بود زر اندود و وزنش سيصد درم سنگ بود
كجا است ايشان گفتند ما هيچ خبر نداريم پيش از آن كه ما را
وصيت كرد نيز هيچ نداريم ايشانرا بردند بنزديك پيامبر عليه السلم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ

اى آنكسانى كه ايمان آورده ايد گواهى كى اندر ميان شما

إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ

آنگاه كى حاضر آيد يكى را از شما اجل مرگ اندر وقت

الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ

وصيت آن باشد كه دو تن گواهى دهد خداوندان عقل و امانت باشند از شما يعنى از قبيله مرضى

أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ

يا دو تن بيرون از قبيله يعني اگر شما سفر كنيد

فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ

اندر زمين فرا شما رسد اندوه مرگ

تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَوٰةِ

فرو داريد ايشان را از پس نماز ديگر

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي

تا سوگند خورند بخداي اگر شكي باشد شما را كي ما فرا نگيريم

بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ

بدين سوگند هيچ بها و اگرچه خويش باشد و نپوشيم
يعني چيزي را انكار نكنيم بدين

شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ

گواهي خداي را بدرستي كه اگر چنين كنيم آنگاه از جمله بزه كاران باشيم

وبدان كي گروهي از مفسران گفتند اين آيه مي گويد ذوي عدل
منكم از جمله مسلمانان مي خواهد و اين آيه مي گويد او آخران من

غيركم از جمله كافران مي خواهد و اين گروه را دارند
گواهي كافران اندر ميان ايشان و شريح گويد روا باشد
گواهي كافران بر مسلمانان مگر اندر سفر اندر باب وصيت
آنگاه ايشان را سوگند دهند برين قول از پس نماز ديگر اندر دين
ايشان باشد نه از پس نماز ديگر آن ما و مذهب فقها سوگند
دادن گواه متروك است بدليل اجماع و مذهب شافعي
رحمة الله عليه نزديك تر گواهي كافران نشايد بهيچ حال
و اين منسوخ باشد بدليلها، ظاهر بر قول وي و تاويل درست
ترين اين آيت را و موافق ترين ظاهر لفظ را و حكم مصطفى عليه السلم
اندرين حادثه چنانك اندر ديگر آيات خبر داده است آنست بدين
آيه مي گويد ذوي عدل منكم او آخران من غيركم و وصي را مي خواهد
چنانك پيدا كنيم اندر تنزيل اين آيت و هرك اين معنى گويد شهادت را
تاويل كند اندر اول آيت بر معنى حضور يعني حضور و وصي پس
معني اين آيه آن بود كه اي شما كي مومنانيد بايد بودن حاضر آمدن
ميان شما بود تدبير وصيت را آنجا باشد كه چون اجل نزديك باشد
يكي را از شما دو تن عدل قبول كنند وصيت را يا دو تن از غير
دين شما چنانك عدي و تميم بودند اگر شما سفر كنيد اندر زمين
و فرا شما رسد مصيبت مرگ و دعوي افتد چنين كه افتاده بود
با تميم و عدي سوگند خورند اين دو وصي و دليل بر درستي

این تاویل آنست که چون این آیت فرود آمد پیغامبر علیه السلام از پس
نماز دیگر تمیم وعدی را بخواند وایشانرا سوگند داد بنزدیک
منبر بخدای که جز از وی خدای نیست که شما خیانت نکرده اید
اندران فرا شما داده اند سوگند بخوردند بران ودست از ایشان
بداشتند ایشان رفتند وان جام را پنهان بکردند انگاه بردست
ایشان بدید آمد ابن عباس رضی الله عنه گوید که انجام را بمکه
بیافتند گفتند ما این را از تمیم وعدی خریدیم قوم بدیل آمدند
وازیشان اندرا و بجستند ایشان گفتند ما این از وی خریده ایم
ایشانرا گفتند که نه شما گفتید که وی هیچیز بفروخت گفتند
از بهر ان گفتیم که گواهی نداشتیم پس ایشانرا اوردند بنزدیک
پیغامبر علیه السلام خدای تعالی فرود فرستاد

فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا

اگر مطلع گردند بران که ایشان مستوجب گناهی گردیده اند بی خیانت وسوگند بدروغ

فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ

دو تن دیگر که اولی تر باشند باز خیزند بجای این دو وصی از ان

الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ

کسانی مستوجب اینگاه گردیدند اندر حق ایشان

واولیان صفت آخران است بران معنی که دو تن از اولی
ترین آن مرده بیرون کنند تا سوگند خورند چنانک گفت

فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ

سوگند خورند بخدای که سوگند و گواهی ما اولی تر

مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا

از سوگند و گواهی شما وما هیچ ستم نکردیم اندرین سخن که ما

إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

انگاه از جمله ظالمان باشیم

چون این آیت فرود آمد
دو تن از قوم بدیل
برخاستند یکی عمرو بن
العاص والمطلب بن ابی وداعه وسوگند بخوردند پس از نماز
دیگر بخدای پس انجام فرا ایشان دادند وچون تمیم الداری
مسلمان شد بپیغامبر گفت که راست گفت خدای ورسول من برگرفته
بودم جام وان بهران بود که سوگند ما سوی اولیاء میت گردید
که مرد ووصی اقرار دادند که جام ایشان داشتند ولکن
دعوی که انجام را بخریدند و وارث انرا انکار می کرد لاجرم
قول قول منکر بود چنانک اگر کسی بر کسی مالی دعوی کند
خصم گوید داده ام یا مرا بیزار کرده، مدعی گوید نداده،

116 ونکرده ام سوکند بر مدعی باشد که انکار می کند پس از رسیدن
مال را و مال داد زیرا انکاه خدای عز وجل این سوکند رد کرد
بر مدعی نزدیکتر باشد فرا انک خصم سخن بر وجه کوید و همچنین
اندر دیگر سوکندها چنانک کفتیم

ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلىٰ
این نزدیکتر است بدان که بیارند کواهی بنی جواب دعوی بر
وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ
وجه خویش و یا ترسند که رد کنند سوکندهای
بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا
پس سوکندهای ایشان و بترسید از خدای و بشنوید حکم
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
خدای که خدای راه ننماید کروهی را ایشان فاسقان باشند

وبدانک ابن عباس کوید رضی الله عنه که این آیت منسوخ
است و بیشتری از مفسران بران اند که این آیت محکم و مقرر
است چنانک پیدا کردیم اندر فصل خصومات و لکن بر برخی

از زنا و بلیات چیزی از ان بدلیلی دیگر مخصوص کرده است
و چون خدای تعالی سبحانه و تعالی خیانت و امانت و سوکند
و خصومت یاد کرد پس از ان صفت قیامت یاد کرد تا از تحریری(?)
باشد از خیانت و حتی باشد بر امانت و بیرون آمدن از حقها و کفت

يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا
آن روز که جمع کند خدای رسولان را و کوید ایشان را چه جواب دادند
أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا
شما را یعنی امتان شما کویند که هیچ علم نیست ما را بدان
یعنی که تو بهتر دانی ابن جریج کوید یعنی ما را علم نیست بدانچ کردند از پس ما
إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ إِذْ قَالَ اللّٰهُ
که تو داننده غیبها انکاه که کفت خدای
يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي
ای عیسی پسر مریم یاد کن نعمتی
عَلَيْكَ وَعَلىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ
بر تو و بر مادر تو آن وقتی که تا قوت دادم به جبریل

الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ
امین سخن می کفتی تو با مردمان اندر کهواره بکوذکی
وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ
واندر جای بزرکی ویاذ کن انکاه که بیاموختم ترا کتابت
وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرٰيةَ وَالْإِنْجِيلَ
وحکمت یعنی علم وفهم وتوریت وانجیل
وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ
وانکاه کی صورت می کردی از کل همچون صورت مرغی
بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
بدستوری من وامر من پس می دمیدی اندران صورتها تا شدی
طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
زنده وپرنده بفرمان من ودرست کردانی نابینارا وپیس را
بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتٰى بِإِذْنِي
بفرمان من وانکاه کی بیرون آوردی مرده را زنده شد بفرمان من

وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ
وانکاه کی باز داشتیم بنی اسرائیل را از تو انکاه کی بیاوردی بایشان
بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
حجتها پس کفت انکسانی که کافر شده بودند از ایشان
إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَإِذْ أَوْحَيْتُ
نیست این مکر جادوی پیدا وانکاه کی الهام دادم
إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
بحواریان که ایمان آرید بمن وبرسولان من
قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ
کفتند ایمان آوردیم وکواه باش برانک ما مسلمانان ایم
إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ
انکاه کی کفتند حواریان ای عیسی پسر
مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ
مریم ای تواند خدای تو که فرو فرستد

عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا

برما خوانی آراسته از آسمان بوان صفت گفت عیسی ایشان را بترسید از خدا

اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَالُوا

ومی مکنید اندر آن اگر هستید مومنان گفتند

نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا

می خواهیم تا بخوریم از آن و بیارامد دلهای ما

وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ

و بدانیم که تو راست گفتی با ما و باشیم

عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ قَالَ

بر آن از گواهان ... گفت

عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ

عیسی بن مریم ای بار خدای پروردگار ما فرو فرست

عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا

برما خوانی آراسته از آسمان بوان صفت و بر آن حال که باشد ما را

عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ

عیدی اول و آخر ما را و حجتی باشد از تو

وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ

و روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهندگانی

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ

گفت خدای اندر جواب وی من فرو فرستنده‌ام برشما

فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي

هر که کافر شود پس از آن از شما من

أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا

عذاب کنم او را عذابی که نکنم چنان عذاب هیچ کس را

مِنَ الْعَالَمِينَ

از خلق اندر آن زمان

پس کافر شدند پس از آن خدای عز و جل ایشان را مسنوخ کرد اندیشه خوک و گپی بگرد

عبدالله بن عمر گوید که سخت‌ترین خلق خدای بعذاب روز قیامت منافقان باشند و آنکسی که کفر آورد از اصحاب مائده و آل فرعون

وبدان که گروهی از مفسران گفته اند که مایده فرو نیامد
بلکه ان گروه چون شرط ان بشنیدند که گفت هرکه بدان
کافر شود من عذابی کنم اورا عظیم استغفار خواستند
وگفتند مارا مایده نباید پس فرو نیامد واین طریقت
حسن بصری است رحمة الله علیه وبیشتری مفسران برانند
که مایده فرود آمد ازبهر آنکه خدای عز وجل وعده کرده بود
واندر وعده وی خلاف نباشد وعمار بن یاسر روایت
کند از پیغامبر علیه السلام که وی گفت مایده فرود آمد وبروی
نان بود وگوشت وایشان از عیسی طعامی خواسته بودند
که بنه رسد پس ایشانرا گفتند که این نزدیک شما مقیم است
تا انگاه که شما خیانت کنید ویا چیزی ازین خوان پنهان کنید
اگر خیانت کنید شمارا عذاب کنند پس یک روز برنیامده
بود که ایشان خیانت کردند مایده باسمان باز شد واسحق
بن عبدالله گوید برخی ازیشان گفت کی بود که باز فرو نیاید
این مایده وازانجا چیزی بدزدیدند پس انرا برداشتند
وباسمان بردند وایشان مسخ کردند ابن عباس رضی الله عنه
گوید که عیسی علیه السلام گفت روزه دارید یا بنی اسرائیل سی روز
انگاه بخواهید از خدای عز وجل هرچه باید تا شمارا بدهد
ایشان آن سی روز روزه بداشتند وچون بپرداختند

از روزه گفتند یا عیسی اگر ما کسی را کاری بکردیمی چون
ازکار بپرداختیمی مارا طعامی دادی وپس ما روزه بداشتیم
وگرسنگی کشیدیم دعا کن واز خدای تعالی بخواه تا فرود
فرستد برما خوانی از اسمان عیسی علیه السلام دعا کرد فریشتگان
بیامدند وخوانی بیاوردند برانجا هفت گرده وهفت
ماهی وانرا اندر پیش ایشان بنهادند اول واخر ایشان
ازان بخوردند واندر خبر امده است که ایشان پنج هزار واند
تن بودند پس چون با ناحیتها خویش شدند ازان خبر دادند
گروهی دیگر که ندیده بودند ایشانرا ازان بخندیدند
وگفتند عیسی شمارا جادوی کرده است وگروهی ازیشان
که این دیده بودند ان سخن فرا پذیرفتند وبا کفر شدند
خدای عز وجل ایشانرا مسخ کرد کپی وخوک سه روز بماندند
وانگاه هلاک شدند ومفسران را اندر صفت مایده خلاف
بسیار است واندر احوال ان سخن بسیار است وانچ مختصرتر
وبیناتر ما یاد کردیم تا بدانی بتوفیق خدای عز وجل وپس
ازین خداوند تعالی گفت

وَاِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ

ویاد کن ای محمد ان وقت که گفت خدای ای عیسی پسر مریم

أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ ١٢٠

اي تو كفتي مردمان را كه فرا كيريد مرا ومادر مارا

إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

واين از بهر ان كفت هر جند كه حال دانست

خداي از دون خداي

تا قوم وي را بترساند از انج

كرده اند وايشانرا بيا كاهاند كه عيسي بنده ي وي است وايشان خطا كنند

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا

كفت عيسى اپاكي بود تو منزهي از انكه ترا نه روا بود مرا كه كويم ان

لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ

جيزي كه حق من بود اكر كفته باشم انرا خود تو

عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا

دانسته باشي دانسته اي تو داني انج اندر تن منست ومن ندانم انج

فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ

نيز توست كه تو توي دانندهٔ غيب

الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي

غيبها نه كفتم ايشانرا مكر انج تو فرمودي مرا

بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ

بدان كه بپرستيد خداي را كه پروردكار منست و پروردكار شما

وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ

و بودم بر ايشان كواهي جندانكه ميان بودم

فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ

اندر ميان ايشان جون فرا كرفتي مرا از ميان ايشان بودي تو نكاه بان

عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

بر ايشان و تو بر هر جيزي كواهي از كرده ايشان

إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ

اكر عذاب كني ايشانرا ايشان بندكان تو اند واكر بيامرزي

لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ايشانرا خود تويي توي عزيزي اندر ملك و دانست وحكيم اندر تشاخرين و دبسط تمت

قَالَ اللّٰهُ هٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ

وگفت خداى اين آن روزاست كه سوددارد راست گويانرا كه در دنيا راست گوى باشند

صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

راست گفتن ايشان ايشانرا است بهشتها كى مى رود اندزيران

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللّٰهُ

جويهاى روان جاودان باشند اندران بهشتها هميشه خشنود بود خداى

عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

از ايشان وخشنود شده ايشان از خداى آنست رستگارى بزرگوار

يعنى كه پرستيداز آنچ مى ترسيدند ويافتند آنچ اوميد مى داشتند

انگاه خداوند سبحانه وتعالى پديد كرد كه وى منزه است از آن كه

ترسايان مى گفتند وبزرگتر از آنست كه با وى شريكى باشد كه

لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

خداى راست ملك آسمانها وزمين وآنچ هست

فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

اندران هيچ كرانه اندران منزكين وخداى برهرچيزى كه شايد بودن تواناست

وجمله اين سورت مكى است وبشب فرود آمده است

مگر شش آيت كه بمدينه فرود آمده است وما قدروا الله

حق قدره تا آخر سه آيت وديگر كه مى گويد قل تعالوا اتل

ما حرم ربكم تا اينجا كه مى گويد لعلكم تتقون اين شش آيت

مدنى است وباقى سورت همه بمكه فرود آمده است بيكبار

بشب وهفتاد هزار فريشته بتسبيح اين سورت بيامده است

چنانك ميان مشرق ومغرب فروگرفته بودند وتسبيح وتهليل

مى كردند خداى را عز وجل كرامت اين سورت را كه جمله اين سورت

اندربيان اصول توحيد است ونبوات وچون پيغامبر عليه السلام

اين بشنيد گفت سبحان الله العظيم وبسجود شد وهم اندر

شب كاتب الوحى را بخواند تا اين سورت بنبشتند وپيغامبر

عليه السلام گفت كه هركه اين سورت بخواند آن هفتاد هزار فريشته

بروى صلوات مى فرستند بعدد هر آيتى كه اندرين سورت

است شبا روزى وجمله آيتها اين سورت صد وشست

وپنج آيت است اندر عدد كوفى وشش اندر عدد بصرى

وهفتاد اندر عدد مدنى وكلمات سه هزار وهشتصد

وپنج كلمه است وحرفها اين دوازده هزار ودويست

وچهل حرف است

سورة الانعام مائة وستون وخمس آيات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداى مهربان وبخشاينده

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ

سپاس مران خداى را كه بيافريد آسمانها

وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ

وزمين وبيافريد تاريكيها وروشنايى

ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ

انگاه كفت ...

ومقاتل كويد كه مشركان كفتند بيغامبر را عليه السلام كه خداى تو كيست كفت انك آسمانها وزمين آفريد كفتند دروغ مى كويى خداوند عز وجل ابتدا اين سورت فرود فرستاد تصديق ويرا وفرا نمود دلالت بر وجود وى وتوحيد وى بيافريد آسمانها را اندر دو روز روز يكشنبه وروز دوشنبه وزمين را اندر دو روز آفريد روز سه شنبه وروز چهارشنبه وبيافريد تاريكى شب وروشنايى روز وهب بن منبه كويد اول كه خداوند تعالى بيافريد جايگاهى تاريك آفريد انگاه جوهرى بيافريد روشن انگاه اندران جوهر نكرست بنظر هيبت ان جوهر آبى كرديد از انجا كفتى وبخارى برخاست از ان بخار آسمانها بيافريد واز ان كف زمينها بيافريد كعب كويد كه خداى عز وجل توريت را ابتدا بحمد كرد بمعنى الحمد لله الذى خلق السموات والارض وهم خاتمت وى نيز هم بحمد كرد بران معنى كه كفت وقل الحمد لله الذى لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك فى الملك ولم يكن له ولى من الذل وكبره تكبيرا وپس ازين دليلها ديكر از نشانها آفرينش خود ياد كرد

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ

او ان خداى است كه بيافريد شمارا سپس بند شمارا كل ... انگاه

قَضَىٰ اَجَلًا وَاَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ

قضا كرد عمرها شمارا ... پس انگاه شما ... از دست مرگ ...

تمترون ۝ وبو هريره رضي الله عنه روايت

شك مي كنيد اندر قيامت

كند از سامبر عليه السلم كه خداي عزوجل
بيافريد آدم را عليه السلم از خاكي انگاه ويرا گلي كرد انگاه ويرا
بگذاشت تا گلي گرديد متغير وبوي دار انگاه ويرا بيافريد وصورت
كرد انگاه ازرا بگذاشت تا سخت شد همچون خزف بس ابليس
بوي بگذشت وگفت ترا آفريده اند از بهر كاري عظيم انگاه
روح اندروي بيافريد سدي گويد كه خداي عزوجل جبريل را
بفرستاد تا باره از خاك زمين بياورد آفريدن ادم را عليه السلم
زمين گفت جبريل را كه بناه با خداي كنم از تو كه تو از من چيزي
بكاهاني جبريل باز گرديد وهيچ برنگرفت وگفت بناه با تو كرد
وهيچيز ازوي برنگرفتم بس ميكايل را بفرستاد زمين همچنان
ازوي استعاذت كرد خداي عزوجل ملك الموت را بفرستاد
زمين گفت اعوذ بالله منك گفت بناه با خداي كنم از تو ملك الموت
گفت من نيز بناه با خداي كنم از انك خلاف كنم امر ويرا وخاك
از روي زمين برداشت وبياميخت سرخ وسبيد وسياه بهم
از بهر ان بود كه الوان بني ادم مختلف گرديد انگاه از ان گلي
فراكرد با آب خوش وآب شور وآب تلخ از بهر ان بود طبعهاء
بني ادم مختلف گرديد وخداي عزوجل گفت ملك الموت را كه
جبريل وميكايل بر زمين رحمت كردند وتونه كردي وفرمان

من بجاي آوردي لاجرم بتو حواله كردم روح برداشتن انكساني
كه از ين گل آفرينم انگاه خداي عزوجل دليل بديد كرد بر هستي خويش وگفت

وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي

واوست خداي اندر اسمانها واندر

الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ

زمين مي داند باطن شما وظاهر شما اندر زمين

وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۝ وَمَا تَأْتِيهِمْ

ومي داند انچ شما كسب مي كنيد از خير وشر ونيايد بايشان يعني بكفار مكه

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا

هيچ آيتي از حجتهاي خداي جون شكافتن ماه وجز ان كه باشند

عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ فَقَدْ كَذَّبُوا

از ان روي گردانندگان از حق خود تكذيب كردند

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

حق را يعني محمد را انگاه كه آمد بايشان زود بود كه ايد بايشان

أنبؤا ما كانوا به يستهزءون

خبرانج ایشان بدان استهزاء کنند واین عیدی است کی آمد بایشان رسید روز بدر

ألم يروا كم أهلكنا من قبلهم

ای نه بینند یا خود هلاک کردیم از پیش ایشان

من قرن مكناهم في الأرض

از گروهانی کی ما مکانتی داده بودیم ایشانرا اندر زمین

ما لم نمكن لكم وأرسلنا السماء

انچ نداده بودیم شمارا وفرو فرستادیم از آسمان باران

عليهم مدرارا وجعلنا الأنهار

برایشان بسیار وپیوسته وبنهادیم جویها

تجري من تحتهم فأهلكناهم

می رفت اندر زیر ایشان پس هلاک کردیم ایشانرا

بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم

بگناهان ایشان و بیافریدیم از پس ایشان

قرنا آخرين

گروهی دیگر

ومقاتل گوید کی نضر بن الحارث وعبد الله بن امیه ونوفل بن خویلد گفتند یا محمد ما بتو ایمان نیاریم تا آنگاه کی تو کتابی بیاری از نزد خدای وبا آن چهار فریشته کی گواهی دهند کی از نزد خدای است و تو رسول خدایی خدای تعالی فرو فرستاد

ولو نزلنا عليك كتابا في قرطاس

واگر ما فرو فرستیم بر تو نبشته اندر صحیفه از نزد خویش

فلمسوه بأيديهم لقال الذين

تا ببینند وبپاسند آنرا بدستها خویش گفتی آنکسانی

كفروا إن هذا إلا سحر مبين

کی کافر شده اند نیست این مگر جادوی ظاهر یعنی پیدا

وقالوا لولا أنزل عليه ملك ولو

وگفتند چه بود اگر فرو فرستند بروی یعنی بر محمد فریشته واگر

أنزلنا ملكا لقضي الأمر ثم لا ينظرون

فرو فرستیدمی فریشته واجب گشتی عذاب برایشان پس هیچ مهلت ندادندی ایشان

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا

واگر فرو فرستیدیمی فرشته، گردیمی انرا اندر صورت مردی آدمی

که ایشان طاقت ندارند نگریستن فرا فریشتگان

وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ

و پوشیده نکردیمی بر ایشان چنانک می پوشند ایشان

تا اندر شک افتادندی و ندانستندی که آدمی است یا فریشته

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ

و خود استهزا کردند برسولانی از پیش تو

فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا

پس فرا رسید بدان کسانی که سخریت کردند از ایشان جزای آنچ کردند

بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قُلْ سِيرُوا

بدان از استهزا بگوی ای محمد این مکیان را که سفر کنید

فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ

اندر زمین پس بنگرید بچشم خرد عبرت را که چون بودست

عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ قُلْ لِمَنْ مَا فِي

عاقبت آنکسانی که [illegible] بدروغ [illegible]

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ

آسمانهاست و اندر زمین اگر جواب [illegible] بگو که راست [illegible]

ای وعده کرده است

عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

بفضل خویش نعمت کردن

برخلق آنگاه برابتدا گفت

بر ذات خویش رحمت

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

هر آینه و ناچاره جمع کند شمارا اندر روز قیامت

لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا

هیچ شک نیست اندران آنگاه برابتدا گفت آنکسانی که زیان کرده اند

أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

تن خویش را خود ایشان ایمان نیارند یعنی بقیامت

و بدانکه مفسران گفتند که اهل مکه فراهم آمدند و گفتند

یا محمد ما ندانستیم که ترا هیچ چیز بدین میدارد که تو می گویی

مگر حاجت ما ترا مال جمع كنيم تا تو از توانگرترين ما گردي خداوند
تعالى فرود فرستاد

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
وير است انچ بيارامد اندر شب وروز
وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ
شنواست كنارها ودانا ست تا سرارشما بگوي اي محمد اي خداي
شما را
أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
فرا گيرم ناصري ويعني نخدلى كه افريده اسمانها ودمين است
وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ
ودي برانداز روزي دهد شما را وهيچ دا رو روزي دهنده بگوي اي محمد مرا فرموده
أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ
كه من باشم اول كسي كه مسلمان گردد ومرا گفت اند مباش
مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قُلْ إِنِّي أَخَافُ
از جمله مشركان بگوي اي محمد كه من ترسم

با بديا بداني بيك گروهي ازيشان ايمان اورند بتو وگروهي
كافر شوند چنانك رفته است اندر علم سابق خداي تعالى
وارادت وي واگر خداي عزوجل خواستي ايشانرا جمع كردي
برحق ولكن نخواسته است بس تواند وهلى مباش با بكار ايشان
ايمان نيارند كفند

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ
ونه خود استجابت كند انكساني كه فرا شوند ذكر خداي ومهربان
بردل ايشان
وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ
ومردگانرا برانگيزاند خداي بس به باوي گردند براج سابق علم وي باشد
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
وگفتند يعني الحارث بن ... چه بودي اگر فرو فرستادندي بروي حجتي از خداي وي
عامر واصحاب
قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً
بگوي اي محمد با خداي تا درست برانك فرو فرستد بروي حجتي
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝
ولكن بيشتري ازيشان نه بدا نند

انگاه خداوند سبحانه وتعالی بدید کرد که همچنان که حال مردمان
برسابق علم خدای عز وجل می رود یکی کافر ویکی مومن ویکی
محروم ویکی مرزوق همچنین جمله انواع خلایق براین اندر
سابق علم وی رفته است می باشند وهمه ملک وی اند واندر حکم

[illegible]

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ

ونیست هیچ جنبنده اندر زمین ونه هیچ مرغی

يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ

که پرد بدو پر خویش که نه همچنان امتانی اند همچون شما

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ

فرو نگذاشته ایم اندر لوح محفوظ هیچ از ان انگاه

إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ

باخدای خویش حشر کنند ایشان را

وگروهی از مفسران گفتند معنی انک می گوید
که ایشان امتانی اند همچون شما که ایشان نیز آفریده اند همچون شما
وگروهی گفتند برابر اند با شما اندر تصویر وتسخیر وگروهی
گفتند اندر توحید ومعرفت واما حشر اندر باب ایشان

که ترا باور نمی دارد واز جهودان وترسایان برسیدیم
گفتند ما هیچ ذکر نمی یابیم ویرا فرانمای کسی که ترا گواهی
دهد برانک تو رسول خدای خداوند تعالی فرود فرستاد

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ

بگوی که چیست گواهی بزرگتر اگر جواب دهد والا بگوی خدای

شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ

گواه است میان من ومیان شما ووحی کرده اند بمن

هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ

این قران تا بترسانم شما را که عرب اید بدان وانکس را که

برسد بوی این قران از جمله عجم واز خلقان دیگر تا قیامت

أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ

ای شما گواهی می دهید که با خدای

آلِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ

خدای دیگر است بگو یا محمد اگر شما گواهی دهید بگوی من گواهی نمی دهم

إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ

فرد و یگانه و من بیزارم از آنچ شما انباز می نهید باوی

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ

انکسانی که داده ایم ایشانرا کتاب می دانند محمد را بصفت وی

كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا

همچنانک می دانند پسران خویشرا انکسانی که زیان کرده اند

أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَمَنْ

تن خویشرا پس ایشان ایمان نیارند و کیست

أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

کامرتر و بتر از انکی که فرو بافد بر خدای دروغی را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و یا بدروغ دارد حجتهای ویرا خود رستگار نباشد ظالمان

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ

و یاد کن آن روز که حشر کنیم ایشانرا همه جمله با بتی عابد و معبود انگاه گوییم

لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ

انکسانی را که شرک اورده باشند کجاست آن انبازان شما

الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ثُمَّ لَمْ

که شما همواره می گفتید که شفاعت کنند مارا انگاه نبود

تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ

جواب این بجرم ایشان مگر انک گویند بخدای

رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ

پروردگار ما که ما نبودیم مشرک

چنانک امده است اندر خبر که روز قیامت چون کافران آن
مغفرة خدای را ببینند مر اهل توحید را یک با دیگر گویند مارا
نیز شرک نهان باید کرد تا مگر مارا نیز بیامرزد با اهل توحید
پس گویند والله ربنا ما كنا مشركين پس خدای عز و جل مهر
بر دهانهای ایشان نهد و اندامهای ایشان را بسخن آرد تا
گواهی دهند بر ایشان بکفر وان دروغ ایشان باطل شود چنانک

که می گفتند [illegible] عز و جل

انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ

بنگر یا محمد که چگونه دروغ می گویند بر تنهای خویش بیامد

عنهم ما كانوا يفترون

انچ بی فرا نهادند از شرکت تان

وبدان کی کلبی گوید کی بوسفین بن حرب والولید بن المغیره والنضر بن
الحارث آمدند بنزدیک مصطفی علیه السلام و حدیث وی می شنیدند پس
نضر بن الحارث را گفتند کی محمد چه می گوید نضر گفت خدای
کی کعبه خانه خویش کرده است من ندانم کی وی چه می گوید و لکن
می بینم کی دهان می جنباند و چیزی می گوید از افسانهاء پیشینگان
از انچ شما نیز می نبشته اید از پیشینگان و این نضر اخبار بسیار
دانست از آن پیشینگان بوسفین گفت من می ندانم کی برخی از آنک
وی می گوید حق است بوجهل گفت حقا کی نیست خدای تعالی فرو فرستاد

ومنهم من يستمع اليك وجعلنا

وازیشان کس است کی گوش می دارد بتو و لکن نهاده ایم ما

على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي

بر دلهاء ایشان پردها تا در نیابند از دانستن آن و نیز

اذانهم وقرا وان يروا كل اية

نهاده ایم اندر گوشهاء ایشان گرانی و اگر ببینند هر حجتی کی باشد یعنی
حجتهاء ایمان

لا يؤمنوا بها حتى اذا جاؤك يجادلونك

ایمان نیارند بدان تا انگاه که آیند بتو و با تو خصومت کنند

يقول الذين كفروا ان هذا

و گویند آنکسانی کی کافر شده اند نیست این

الا اساطير الاولين

مگر افسانهاء پیشینیان

مقاتل گوید کی پیغامبر علیه السلام بنزدیک علی ابن ابی طالب آمد

و بر ابو طالب می خواند و قریش گرد آمده بودند بنزدیک
بوطالب تا مکر بدو کنند پیغامبر ما محمد علیه السلام بوطالب
این شعر بگفت و بر ایشان خواند

والله لن يصلوا اليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا

فاصدع بامرك ما عليك غضاضة ابشر وقر بذاك منك عيونا

ودعوتني وزعمت انك ناصحي ولقد صدقت وكنت ثم امينا

وعرضت دينا لا محالة انه من خير اديان البرية دينا

لولا الملامة او حذاری سبة لوجدتنی سمحا بذاك مبینا

واندر خبر آمده است که پیغامبر علیه السلم ایمان بروی عرضه کردی
وی گفتی النار ولا العار آتش اختیار کنم و آن عار نیارم که بتو ایمان
آرم تا مردمان مرا بدان عیب کنند خدای تعالی فرود فرستاد

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ

وایشان همی بازدارند مردمانرا از گرویدن بمحمد و دور همی باشند از وی

يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

و هلاک نمی کنند مگر تنهای خویش را و نمی دانند که چنانست

و محمد بن الحنفیه با سدی و ضحاک گفتند که این آیت اندر
شان کفار مکه فرود آمده است و هم اندر صفت ایشان
می گوید که ایشان مردمانرا زجر همی کنند از مسلمانی و خود
نیز دور همی باشند از آن و آنگاه خطاب کرد با مصطفی علیه السلم اندر صفت

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا

و اگر تو بینی یا محمد آنگاه که بازدارند ایشانرا بر آتش یعنی در آتش دوزخ پس گویند

يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ

ایشانرا ای کاشکی که ما را باز گردانندی با دنیا و ما حجتهای
تکذیب نکنیم

رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَا

خدای ما را و باشیم از جمله مومنان بلکه آشکارا شد

لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ

ایشانرا آنچه می داشتندی پنهان از پیش

وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ

و اگر باز گردانند ایشانرا با دنیا باز شوند با آن چیز که نهی کرده اند

وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

اندر آنچه همی گویند اگر ما را با دنیا برند تکذیب نکنیم

ایشانرا یعنی کفر و ایشان دروغ زنان اند

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا

و گفتند که نیست این مگر زندگانی دنیا

وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

آنگاه یاد کرد مصطفی را علیه السلم

و ما نه ایم از آن که ما را زنده خواهند کرد

وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ

و اگر بيني اي محمد آنگاه كه بازداشته باشند ايشان را اندر دوزخ بر حكم خداي ايشان
وگرد ايشان را خازنان دوزخ بامر خداي

قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا

اي نه اين عذاب شما را حق است گويند آري بحق و خداي ما

قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

گويد ايشان را پس چشيد عذاب بآنچ شما كافر مي آورديد

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ

خود زيان كار گشت آنكسان كي و هلاك شدند كي تكذيب كردند بديدار خداي وگم اند بقيامت

حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً

تا آنگاه كي آمد ايشان را قيامت ناگاه

قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَّطْنَا

گفتند واي اندوها واي پشيمانا ما را بر آنچ كرده ايم از تقصير

فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ

اندر طاعت و ايشان مي بردارند گراني گناهان ايشان

عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ

بر پشتهاي ايشان آري نه بد است آنچ مي بردارند از بزه

و اندر خبر آمده است كي چون مومن از گور بر آيد صورتي
ببيش وي آيد سخت نيكو و خوش بوي وي را گويد مرا مي داني
مومن گويد نه ولكن خداي عز وجل ترا سخت نيكو و خوش
بوي آفريده است آن صورت مومن را گويد من آن عمل نيكوام
كي تو اندر دنيا مي كردي بسا كي تو مركب من بوده، در دنيا
يعني كي ترا مشغول بكرده ام بيا بر من نشين امروز كي من مركب
توام و تصديق اين آنست كي خداي عز وجل مي گويد يوم نحشر
المتقين الى الرحمن وفدا و چون كافران سر از گور بر آرند
مي صورت زشت و ناخوش بوي بيش ايشان مي آيد و مي
گويد ايشان را دانيد كي من چه ام كافر گويد نه ولكن خداي
عز وجل ترا سخت زشت صورت و ناخوش بوي آفريده است
آن صورت وي را گويد همچنين بود عمل تو اندر دنيا و تو
امروز مركب مني چنانك خداوند عز وجل گفت وهم يحملون
اوزارهم على ظهورهم بسا كي تو بر من نشستي اندر دنيا اكنون

انكاه خداى تعالى كافرانرا تكذيب كرد اندران كه ايشان
كفتند ان هى الا حياتنا الدنيا نيست اين مكر زندكانى ما اندر
دنيا خداى عز وجل ايشانرا جواب داد و كفت

وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ

ونيست زندكانى دنيا مكر بازى و فريفتنى

وَلَلدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ

وخود سراى انجهان يعنى بهشت بهتر انكسانى راكه مى بپرهيزند از شرك

ويدان كه مفسران كفتند
اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ
كه بوجهل اخنس بن شريق
اى مى دانيد [illegible] دنيا
را كفت كى من محمد راست كوى
است و هرکز دروغ نکفته است محمد ولكن جون ولاد قصى
سقايه وحجابت وندوه ولوا ونبوت ببرند ديكر قريشيانرا
جه ماند و ناجيه ابن كعب كويند كه بوجهل كفت محمد را عليه السلم
كه ما ترا بتهمت مى نداريم وترا تكذيب مى نكنيم ولكن انرا كه اورده
بتهمت مى داريم وتكذيب مى كنيم خداى تعالى فرو فرستاد

قَدْ نَعْلَمُ اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِيْ يَقُوْلُوْنَ

خود ما مى دانيم كه مى اندهكين كند ترا انج ايشان مى كويند

فَاِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُوْنَكَ وَلٰكِنَّ الظّٰلِمِيْنَ

خود ايشان دروغ زن مى ندارند ترا ولكن كافران

بِاٰيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُوْنَ

حجتهاى خداى را انكار مى كنند

وانكاه پند داد
پيغامبر را عليه السلم
و وبرا دل باز داد
بران معنى كه اكر اين مشركان ترا تكذيب مى كنند بس عجب نباشد
كه بسيارى رسولانرا قوم ايشان تكذيب كرده اند از بيش تو و كفت

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوْا

وخود منسوب كرده اند بدروغ رسولانرا كه از بيش تو بوده اند
بس صبر كردند ايشان

عَلٰى مَا كُذِّبُوْا وَاُوْذُوْا حَتّٰى اَتٰهُمْ

بر انج ايشانرا مى كفتند ورنجه مى داشتند ايشان تا انكاه كى بيامد بايشان

نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمٰتِ اللّٰهِ

نصرت ما وهيچ تبديل كننده نيست كلمات خداى را

يعنى وعدها وى را جنانك كفت انا لننصر رسلنا وان جندنا لهم الغالبون

وَلَقَدْ جَاۗءَكَ مِنْ نَّبَاِئ الْمُرْسَلِيْنَ

وخود امده است خبر از خبر انكسانى كه ايشانرا فرستاديم برسولى

و بدان که کلبی گوید که حارث بن عامر گفت پیغامبر را یا محمد
حجتی بیار ما را چنانک دیگر پیغامبران آوردند تا ما بتو ایمان آریم
خدای عز و جل بخواست کی اندر وقت سوال ایشان وی انبارد
پس ایشان اعراض کردند و پیغامبر را صلی الله علیه و سلم از صعب
آمد خدای عز و جل فرود فرستاد

كَانَ
وَإِن كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ
واگر صعب می آید بر تو اعراض کردن ایشان اگر

اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ
توانی که بجویی سوراخی که فرا گذر دهد اندر زمین

أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُم بِآيَةٍ
و یا نردبانی که فرا گذر دهد اندر آسمان تا بیاری که ایشان را

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ
واگر خواستی خدای جمع کردی ایشان را بر حق



فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ
پس تو مباش از جاهلان

إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
اگر عاصی شوم خدای خویش را از عذاب روز قیامت

مَن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ
هر کی را بگردانید ازان عذاب دوزخ آن روز خود رحمت کرده باشدش خدای بروی

وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَإِن
وان بود رستگاری ظاهر واگر

يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ
فرا رساند فرا تو خدای رنجی و سختی هیچ کس نتواند دفع کرد

لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ
آن را مگر او واگر فرا تو رساند خیری و نیکویی

فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
خود او بر همه چیزها که شاید بودن توانا است

ابن عباس گوید رضی الله عنه که پیغامبر علیه السلام بر اشتری
نشسته بود و ویرا هدیه فرستاده بود کسری و مرا از پس خویش

برنشاند وانگاه با من نگرست گفت یا غلام گفتم لبیک یا رسول ١٢٧
الله گفت نگاه دار خدای را تا نگاه دارد ترا. نگاه دار خدای تا یابی
ویرا اندر پیش خویش خدای را بشناس اندر حال رخا تا خدای ترا
بشناسد اندر حال سختی وچون چیزی خواهی از خدای خویش
خواه وچون یاری خواهی از خدای خواه که قلم برفته است
بدان چیزی که خواهد بود تا قیامت واگر جهد کنند همه خلق
خدای که ترا منفعتی کنند بانچ خدای عز وجل قضا نکرده
باشد نتوانند واگر خواهند که ترا زیانی رسانند بانچ خدای
بر تو نه نبشته باشد نتوانند واگر توانی که کار کنی بصبر
بیقین عمل کن واگر نتوانی صبر کن که اندر صبر بر آن چیزی
که تو آنرا کاره باشی خیری بزرگ باشد وبدان که نصرت
با صبر است وبا اندوه فرج است وبا سختی آسانی وپس ازین گفت

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ

وخدای قادر وغالب است زور بندگان خویش ووی

وبدان که کلبی گوید

الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ که اهل مکه آمدند بنزدیک

حکیم است اندر کار خویش ودانا است بکارهای بندگان

پیغامبر علیه السلم وگفتند
که خدای تعالی رسولی نیافت جز از تو ما هیچ کس را پیغامبر نه بینیم

ابن عباس گوید رضی الله عنه وضحاک که معنی حشر ایشان
مرگ ایشان بود وبو هریره گفت رضی الله عنه اندر معنی این
آیت که خدای عز وجل حشر کند همه خلق را روز قیامت از ستوران
وچرندگان ومرغان وانچ هستند از حیوانات وعدل کند
میان ایشان تا حق گوسپندی که سرو ندارد از انک سرو دارد
بستانند که یکدیگر را زده باشند انگاه ویرا گوید خاکی گرد
چون کافران بیبینند گویند یا لیتنی کنت ترابا کاشکی ما خاک بودمی
همچون ایشان وبوذر روایت کند از پیغامبر علیه السلم که وی گفت
ما را اندر دو گوسپند که با یکدیگر سروی زدند که شما دانید
که ایشان اندر چه سروی زدند گفتیم ندانیم پیغامبر علیه السلم گفت
ولکن خدای داند وحکم کند میان ایشان وپس ازین پدید کرد
که هرچند این کافران حجتهایی بینند ولکن راه نیابد کسی از ایشان
که خدای عز وجل ازوی ایمان نخواسته باشد وگفت

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ

وانکسانی که تکذیب کردند بحجتهای ما کران اند ونشنوند وگنگان اند

فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ

که اندر تاریکیهای کفر گرفتار اند هر کی خواهد خدای بیراه کرد اند ویرا

١٢٥

وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وهر كه خواهد بدارد ورا خداى بر راه راست بايسته

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَيٰكُمْ عَذَابُ اللَّهِ

بگوى اى محمد اى بى بينيد شما خويشتن را اگر بشما آيد عذاب خداى
جون روز بلند ورستخيز

أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ

ويا آيد بشما قيامت اى جز از خداى مى خوانيد كسى را كى
اعداى از عذاب دفع كند

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ

بگوييد اگر شما راست گويان ايد انگاه گفت بدان اگر خواهد بازدارد

فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ

تا دفع كند انج مى خوانيد بدان اگر خواهد

وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ وَلَقَدْ

وفراموش كنيد شرك خويش وخود

أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ

فرستاديم تا بامتان از پيش تو پس فرا گرفتيم ايشانرا

بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ

بسختى وبيمارى تا مگر ايشان زارى كنند وانابت كنند

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا

پس چه بودى اگر انگاه كه ما ايشان بد عذاب ما تضرع كردندى وانابت
اوردندى تا باز كردى عذاب را از ايشان

وَلَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ

ولكن سخت شده است دلهاء ايشان واراسته كرد ايشان

لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ايشان را ديو انج مى كردند از كفر ومعصيت

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا

پس چون فراموش كردند وبكذاشتند انج پند داده شده بود بدان بگشاديم

عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا

بر ايشان درهاى هر چيزى از مال ونعمت دنيا تا انگاه كه شاد گشتند

بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ

بانچ داده بودند ايشانرا فرا گرفتيم ايشانرا ناگاه پس انگاه ايشان

١٣٦

مُبْلِسُونَ ۝ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ
نومید گشتند ان همه نکوهی پس بریده شد اخر ان گروهی
الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
که ستم کرده بودند بر تن خویش و سپاس خدای را پروردگار همه خلق
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ
بگوی ای محمد ایشانرا که هیچ بینید که اگر فرا گیرد خدای شنوایی شمارا
وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ
و بینایی‌ها شمارا ببرد و انرا مهر برنهد بر دلهای شما
مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ
کیست خدای جز از خدای عالم که بازارد انرا بشما بنگر یا محمد
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ۝
چگونه می گردانیم ان هر سان سخنهای خویش را انگاه ایشان روی می گردانند ازان
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ
بگوی ایشانرا که هیچ بینید که اگر ایدتان شما عذاب خدای

بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ
ناگاه و ناپیدا یا پیدا که هیچ بینید و خود هم ای هلاک کنند بدان عذاب مگر گروهی را
ابدان آسان
الظَّالِمُونَ ۝ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ
که ایشان ظالم باشند و نفرستیم ما رسولان را
إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ
الا مگر ایشان بشارت دهندهٔ خلق را و بترساننده پس هر که ایمان آرد
وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
و با صلاح آرد کردار خویش هیچ بیم نبود بر ایشان و هیچ اندوه نبود
يَحْزَنُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
اندر دل ایشان حالم و انکسانی که تکذیب کردند بحجتهای ما
اهل دوزخ را
يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝
فرا رسد فرا ایشان عذاب با نچ می کردند از منع بیرون از کفر
قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ
بگوی ای محمد بایشان نمی گویم که بنزدیک منست خزینها روزی خدای



وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ١٣٧

ونه دانم اچ خدای پوشیده است از خلق ونه گویم شمارا که من ملکم

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

واین نه محال است ونه منکرست کی ایزرا انکار کی باید کرد

ومتابعت نکنم الا آنچه کی ذا که وحی می کنند بمن

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا

بگوی ای محمد ای برابر باشد نابینا و بینا یعنی مومن ای باز با کافر

تَتَفَكَّرُونَ وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ

نه اندیشند تا بدانند کی ایشان برابر نباشند و بترسان با این قران آنکسانی را

يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

کی بترسند از آنکی بدانند کی ایشانرا حشر کنند با خدای ایشان

لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ

ونبود ایشانرا از دون خدای ناصری ونه شفیعی

وبلال کی جماعتی از اشراف قریش بگذشتند برپیغامبر

لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

تا مگر ایشان بترسند وایمان آرند

علیه السلام ونشسته بود با وی صهیب وخباب وبلال وعمار
وسلمان با جماعتی از ضعفاء مومنان ولباس ایشان جبه‌ها پشمین
بود وقریشیان گفتند یا محمد راضی شدی بدین گروه که
گرد تو اندر نشسته‌اند ای ما بیاییم وتبع ایشان باشیم وایشان
بندگان ما اند وحلیفان ما اند ومزدوران ما اند ایشانرا از
خویشتن دور کن تا ما ترا متابعت کنیم واندر خبرها آمده است
کی گفتند تو اندر صدر مسجد بنشین تا ما گرد تو اندر نشینیم
وایشانرا از دور بنشانی تا ما را از بوی جبهاء ایشان رنج
نباشد پیغامبر علیه السلام گفت ما انا بطارد المومنین من مومنانرا بنه
رانم از بر خویشتن گفتند پس ما را مجلسی کن جداگانه تا عرب فضل ما
بدانند بنزدیک تو کی ما را برنه استند کی وفود عرب بیایند وما را
با این بندگان نشسته ببینند چون ما بیاییم ایشانرا برانگیز
وچون ما برخیزیم تو با ایشان بنشین پیغامبر علیه السلام گفت
آری گفتند پس ما را برین جمله نامه بنویس پیغامبر علیه السلام کاغذ
خواست وعلی را رضی الله عنه بخواند تا بنویسد خداوند تعالی
جبریل را فرود فرستاد با این آیت کی گفت ولا تطرد الذین
یدعون ربهم بالغدوة والعشی پیغامبر علیه السلام کاغذ بیفگند
سلمان فارسی گوید ما اندر گوشه مسجد نشسته بودیم تا این
آیت فرود آمد پس پیغامبر علیه السلام ما را بخواند وگفت سلام علیکم

١٣٨

كتب ربكم على نفسه الرحمة پس ما با وي بهم نشستيم و چون خواستي
كه برخيزد برخاستي و ما را بگذاشتي خداي عز و جل فرو فرستد
واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشي پس پيغامبر
عليه السلام بنشستي با ما چنانك زانوي ما با زانوي وي بهم رسيدي
چون بدان ساعت رسيدي كه وي را برپا بيستي خاست ما برخاستيم
و وي را بگذاشتيم تا وي برخاستي و وي بهم گفتي شكر مر خداي را
كه مرا نميراند تا آنگاه كه مرا فرمود كه صبر كنم با گروهي از
مومنان با شماست زندگاني من با شماست مرگ من و كلبي گويد
كه قريشيان گفتند پيغامبر عليه السلام كه ما را روزي نصيب كن
و ايشان را روزي پيغامبر عليه السلام گفت نكنم پس گفتند چون اندر
مجلس بنشستي روي با ما كن و پشت با ايشان و گروهي گفتند
كه اگر ترا با فرستاده اند ايشان را از پيش بران تا ما با تو بنشينيم
و گروهي گفتند كه نماز كنيم ما صف ايشان از پس صف ما بدار
و عكرمه گويد كه ايشان آمدند نزديك بوطالب و گفتند
چون مردمان ما را بينند با وي نشسته مطيع تر باشند و بگوي
تا اين بندگان را دور كنند تا ما با وي ايمان آريم پس بوطالب
اين پيغام بداد عمر خطاب گفت رضي الله عنه چنين كن يا رسول الله
تا بنگريم چه كنند از آنچ همي گويند پس چون اين آيتها فرود آمد
عمر خطاب بيامد و عذر خواست از آنچ گفته بود و اين آيتها آنست كه گفت

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
و مران آنكساني را كه همي خوانند خداي خويش را بامداد
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ
و شبانگاه كه همي خواهند بدان قصد طاعت خداي نيست بر تو
مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ
از شمار ايشان هيچيز و نيست از شمار تو
عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ
بر ايشان هيچيز پس آنگاه تو براني ايشان را تا باشي
مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا
از جمله ظالمان و همچنين فتنه كرديم
بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ
برخي را ببرخي بيازموده كرديم شريف را به ضعيف و غني را بفقير تا كه گويند اي ايشان اند
مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ
كه خداي فضل كرده است برايشان از ميان ما ضالي كه هم اي نه خداي
اندر جواب ايشان

بأعلم بالشاكرين ۞ وإذا جاءك

دانا ترست بانکساني که شاکر باشند خداي را   وچون بتواید

الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام

انکساني که ايمان اورده باشند بحجتها ما بگوي ايشانرا سلام

عليكم كتب ربكم على نفسه

بادا برشما که نبشته است خداي عزوجل بر ذات خويش خواستن نعمت

الرحمة انه من عمل منكم سوءا

يعني خير داده است از بي صفت که هرکه کند از شما بدي

بجهالة ثم تاب من بعده وأصلح

بنادانی بي بلخذ که عقوبت انگاه توبه کند از بس ان گناه وتا ملاح آرد کردار خويش را بدي چيست

فانه غفور رحيم ۞ وكذلك نفصل

خود خداي بسيار امرزش است ورحيم است وهمچنين

الآيات ولتستبين سبيل المجرمين

جدا کنيم حجتها را   وتا ظاهر گردد نزا راه   فاسقان وحيل ايشان مغانان

وازحسن بصري آمده است که ويرا گفتند يا باسعيد اين که
خداي عزوجل مي گويد ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي فما مراد مي خواهد بدين وي گفت نه بدانکه انکساني را
مي خواهد که محافظت باشند بر نمازها اندر جماعت وگروهي
گفتند که انکساني را مي خواهد که قرآن خوانند بامداد وشبانگاه
وپس خداوند سبحانه وتعالى گفت   محمد را علي اللم

قل اني نهيت ان اعبد الذين تدعون

بگوي که مرا نهي کرده اند که من بپرستم انچيزهاي را که شما مي دانيد

من دون الله قل لا اتبع اهواءكم

از دون خداي بگوي که متابعت نکنم مراد شما را اندر برستيدن بتان وراندن درويشان

قد ضللت اذا وما انا من المهتدين

خود بيراه گشته باشم ونباشم از راه يافتگان

قل اني على بينة من ربي وكذبتم به

بگوي اي محمد نضر بن الحارث را که من بر حجت روشنم وبر حجتهام از خداي خويش وتکذيب کرديد شما ان را

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ

نیست بنزدیک من آنچ شما شتاب میکنید بدان بی‌آوردن آن نیست حکم

إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ

مگر خدای را حکم کند حق را و وی بهترین کسانی است که فصل کند میان خصمان

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ

بگوی که اگر بودی بنزدیک من آنچ شما شتاب میکنید بدان از عذاب

لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

حکم کرده آمده بودی میان من و میان شما یعنی ... و خدای داناتر است
بودی از عذاب

بِالظَّالِمِينَ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ

به ظالمان از بیدادگران و بنزدیک ویست کلیدهای غیبها

یعنی انچ غایب است از چشم خلق وی بداند آن را چون روزی و اجل و ...

لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ

نداند آن را مگر وی و داند هرچه اندر دشت

وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا

و دریاست و نیفتد هیچ برگی از درختی مگر که وی

يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ

داند و نه دانه‌ای اندر تاریکی زمین یعنی اندر زیر آن

وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ

و نه از چیزی تر و نه از چیزی خشک مگر که آن اندر کتابی است
پیدا بود از نبات ... بود

مُبِينٍ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

ظاهر و او آنست که فرا گیرد

بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ

شب روحهای شما و داند آنچ شما کسب کرده باشید اندر روز

ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى

انگاه برانگیزد شما را اندر روز تا تمام شود اجلی که نام برده است
یعنی از خواب
یعنی اجل زندگانی

ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا

پس با وی بود بازگشت شما اندر آخرت انگاه خبر دهد شما را بانچ

كنتم تعملون ◦ وهو القاهر فوق
كرده باشيد پس مكافات كند ◦ ووى قادر و قاهر است ازبر
عباده ويرسل عليكم حفظة حتى
بندكان خويش ◦ ووى مى فرستد برشما نكاه بانانى يعنى فرشتكان تا
كه اعمال بندكان مى نويسند
اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا
چون بايد يكى از شما اجل مرك فراستانند روح وى رسولان ما
يعنى ياران ملك الموت كه روح وى قبض كنند و انكاه فرا ملك الموت دهند
وهم لا يفرطون ◦
و ايشان هيچ تقصير نكنند اندران ◦
ثم ردوا الى الله مولىهم الحق
انكاه باز كردانيده شوند بازكشتا بسوى خداى كه خداوند و مولاى ايشان است
و دارنده ايشان است و حق است نه چون بتان كه باطل اند
الا له الحكم وهو اسرع الحاسبين ◦
آكاه باشيد مرو راست قضا نه خلق را ◦ و وى زودترين شمار كنندكان است
ويرا هيچ حاجت نيست بفكرى يا بنكرى

بعير و وقوف نه بمكان و مسافت

قل من ينجيكم من ظلمات البر والبحر
بكوى يا محمد كه برهاند شما را از تاريكيها بر و بحر
انكاه كى نرسيد از ظلم كنيد
تدعونه تضرعا وخفية لئن
مى خوانيد ورا بزارى اندر سر اكر
انجيتنا من هذه لنكونن من
برهانى ما را ازين ظلمات خود باشيم از جمله
الشاكرين ◦ قل الله ينجيكم
شاكران ◦ بكوى اى محمد كه خداى مى برهاند
منها ومن كل كرب ثم انتم
شما را ازان تاريكيها و از هر اندوهى كه باشد انكاه شما شرك
تشركون ◦ قل هو القادر على
شرك مى آريد ◦ بكوى اى محمد وست كى قادر است بر انكه
ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم
بفرستد برشما عذابى از زبر شما چون صيحه و سنك
بارانى و طوفان و سلطان جابر كه بر كوه مى نشستند

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ ١٤٢

ويا از زير پايها شان چون خسف قارون ؟ ويا اندر پوشد الخلاف اهوا
ورنج بزرگان بد ... جيس

شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ

شمارا آميخته بكند ؟ وبچشاند برخي از شما بحرب ديگران
از هم جويي

انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ

بنگر يا محمد تا چون بيان كردانيم حجتها تا مگر ايشان بدانند

و در روايت آمده است از پيغامبر عليه السلام كه وي گفت مرا از خداوند
عز وجل سه چيز بخواستم دو چيز بداد ويكي نداد يكي آن خواستم
كه مسلط نكند بر امت من دشمني از بيرون ايشان مرا اجابت كرد
و ديگر آنك خواستم آن بود تا عذابي نفرستد با ايشان از فوق
ايشان ويا از تحت ايشان وقحط بر ايشان مسلط نكند يعني
بر عموم امت مرا اجابت كرد وآنك بداد آن بود كه خواستم كه
شمشير مختلف اندر ميان ايشان ننهد مرا اجابت نكرد ومرا
جبريل عليه السلام خبر داد كه فناء امت من بشمشير خواهد بود و پس
از اين پديد كرد وخداوند تعالى كه قوم مصطفى عليه السلام ويرا
تكذيب كردند بتر از آن با من عذاب كه ياد كرد وگفت

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ

وتكذيب كرد بدان قوم تو وان حق است بر خداي بگوي

لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ

كه نيستم بر شما نگاه دارنده مر همه خبري را وقت قرارگاهي
كه راست آيد دروغ پيدا شود ايشان را بغي اندر دنيا يا اندر آخرت

وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وَإِذَا رَأَيْتَ

وزود بود كه بشناسيد شما آنرا وچون بيني يا محمد

الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ

آنكساني را كه بخوض كنند اندر باب قرآن بر سبيل ؟ روي بگردان
استهزا وتكذيب

عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ

از ايشان تا اندر شوند ايشان اندر حديثي

غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ

شيطان ترا اين كه با از مجالست ايشان
ديگر . واگر فراموش كند

فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ

منشين پس از آنك ترا ياد آيد فرمان من با آن قومي كه ايشان

١٤٣ وچون خداوند سبحانه وتعالی مسلمانانرا نهی کرد از مجالست مشرکان
از بهر آنک چون مشرکان مومنان را دیدندی خوض کردندی اندر
باب قران و استهزا کردندی بدان مومنان گفتند چون ما با ایشان
نه نشینیم ترسیم که مارا بزه باشد که ایشان خوض کنند اندر باب
قران و ما ایشانرا زجر نکنیم ازان وگروهی گفتند چون ما با ایشان
نه نشینیم ما اندر مسجد حرام نتوانیم نشستن و طواف نتوانیم کرد
خداوند تعالی فرود فرستاد اندرین باب

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم
ونیست بر آن کسانی که بپرهیزند و خوض نکنند از شمار ایشان که خوض کنند

مِنْ شَيْءٍ وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ
از هیچ ولکن پند دهند ایشانرا تا مگر ایشان

يَتَّقُونَ ۝ وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
بپرهیزند از خوض وبگذار آن کسانی را که فرا گرفته اند

دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ
دین خویش را بازی باطل و شادی و غره کرده است ایشانرا
کردن اندر دنیا

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ
زندگانی این جهانی وپند ده ایشانرا بقران تا هلاک نشوند

نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ
تنی بدانچ ساخته باشد از بدیها یعنی هلاک نبود وبرا از دون
مشغول نشوند

اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ
خدای یاری و نه شفیعی واگر بدل کند همه

عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
فداها فرا نه گیرند ازوی ایشان باشند آن کسانی

أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ
که ایشانرا فضیحت کرده آمده باشند بانچ ساخته و ایشانرا بود شرابی
باشند اندر دار دنیا

مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا
از گرمای دوزخ و عذاب دردنای بانچ ایشان بی کردند

يَكْفُرُونَ ۝ قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ
از کفر بگوی ای محمد ای بخوانیم از دون خدای

مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى

از چیزی کی ما را سود ندارد اگر بپرستیم و زیان ندارد اگر نپرستیم و باز گردانیده شویم بر

أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّٰهُ كَالَّذِي

پسهای خویش هم پس از آنکه راه نموده است ما را خدای یعنی شرک چنانکی

اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ

کی از راه گردانیده باشند وی را دیوان اندر زمین

حَيْرَانَ

نا مانده باشد حیران

ابن عباس گوید چون کسی کی غول
وی را سرگردان کرده باشند اندر
بیابان وی متحیر مانده

لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا

وی را یاران اند کی وی را همی خوانند سوی راه کی بیا بنزدیک ما یعنی یاران محمد علیه السلام اندر زمانه باش



قُلْ إِنَّ هُدَى اللّٰهِ هُوَ الْهُدَى وَأُمِرْنَا

بگوی ای محمد کی راه نمودن خدای است کی راه بر حقیقت اوست و بفرموده اند ما را

لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَأَنْ أَقِيمُوا

کی مخلص گردیم مر خدای جهانیان را و فرموده اند ما را کی بپای دارید نماز را

الصَّلَوٰةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ الَّذِي

نماز را و بترسید از وی و وی آنست کی شما را

إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ

با وی حشر خواهند کرد بی گمان وی و وی آنست کی بیافریده است

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ

آسمانها و زمین بحق نه بلهو و یاد کن آن روز کی

يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ

گوید آنرا کی بباش بباشد گفتار وی صدق است و وی راست

الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ

پادشاهی آن روز کی اندر دمند اندر صور بی روز دانا است

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ

بهر چیز پوشیده و پیدا است و وی حکیم است دانا است بهرچ آفرید

الْخَبِيرُ ۝

و آگاه است

و بدانک مفسران گفتند چون ضحاک
و کلبی و محمد بن اسحق کی آزر پدر ابراهیم بود

ونام وی تارخ بود وآزر لقب وی بود ومعنی آزر بیاری آن بود
که پیر شده باشد   واز سواد کوفه بود از دهی که ویرا کوثی گویند
ومجاهد گوید آزر نام وی بود نه لقب وابرهیم خلیل فرزند وی
بود ومولد ابرهیم اندر روزگار نمرود بن کنعان بود ونمرود
بن کنعان اول کسی بود که تاج بر سر نهاد اندر زمین وخلق را
بعبادت خویش خواند وویرا کاهنان ومنجمان بودند ویرا
گفتند که اندرین سال درین شهر تو غلامی زاید که دین اهل
زمین بگرداند وزوال ملک تو وهلاک تو بر دست وی باشد
وچنین گویند که ایشان آن اندر کتب انبیا یافته بودند وسدی
گوید که نمرود اندر خواب دید که ستاره‌ای برآمد وروشنایی
ماه وآفتاب ببستد ازین خواب بترسید کاهنان ومعبران را گرد کرد
گفتند اندر ناحیت تو امسال مولودی بدید آید که هلاک تو واهل
بیت تو بر دست وی باشد پس وی بفرمود تا مردان از زنان
جدا شوند وبر هر زنی موکلی کرد تا هر گاه که وی پاک بودی
ویرا از مرد جدا داشتی وسدی گوید که نمرود مردان را همه
با لشکرگاه برد تا از زنان جدا کردند آنگاه ایشان را شغلی
بدید آمد که با شهر بایست آمدن هیچ کس را نیافت که ویرا امین
داشتی بر ایشان مگر آزر را ویرا بخواند وسوگند داد ویرا که نزدیکی
نکند با اهل خویش وویرا بفرستاد پس چون آن روز خواست

که از شهر باز گردد خواست که مادر ابرهیم را ببیند چون
بدید تن ویرا غلبه کرد پس نزدیکی کرد با وی وی بار برداشت
بابرهیم ابن عباس گوید که آن شب کاهنان گفتند نمرود را
که مادر آن کودک بار گرفت بدین فرزند نمرود بفرمود تا هر
غلامی که از مادر جدا شدی بکشتندی پس چون آن وقت
آمد که وی از مادر جدا گردد مادرش بگریخت از بیم آن کودک
وبار بنهاد اندر جویی وویرا پنهان کرد وبیامد پدر را خبر داد
پدرش بیامد وویرا از آنجا برگرفت ومغاکی بساخت نزدیک
آن جوی ودرگاه آن بسنگی فرو گرفت تا دد ودام بوی قصد
نکند ومادر ابرهیم بجای شدی وویرا شیر دادی تا وی
قوی شد ویک ساله چنان بود که گفتی سه ساله استی پس
وی قوی شد وبرنای شد آزر گفت پدران خویش را که مرا
پسری است بزرگ ویرا فرا پیش ایشان برد از بزرگی وقوت
وی ایشان عجب بداشتند که وی بیش از آن تاریخ بوده
است بمدتی بسیار   وابو روق مفسر گوید هر گاه که
مادر ابرهیم اندر نزدیک وی شدی ویرا دیدی که انگشتها
خویش می مزیدی گفتا مرا بباید نگریست تا این چیست که وی
می کند چون بنگریست از یک انگشت شیر می مزید واز یکی
آب واز دیگری انگبین واز دیگری خرما واز دیگر روغن

وجمله مفسران گفتند که چون ابرهیم بزرگ شد اندر آن مغاک
مادر را گفت خدای من کیست گفت منم گفت پس خدای تو کیست مادر گفت
پدرت گفت خدای پدرم کیست گفت خاموش باش چون بنزدیک
پدر وی شد گفت ان غلام که می گفتند که دین اهل زمین بخواهد
کرد اینک اینست و ویرا خبر داد بانچ گفته بود پس آزر بنزدیک
ابرهیم آمد ابرهیم گفت خدای من کیست گفت مادرت گفت خدای
مادرم کیست گفت منم گفت پس خدای تو کیست گفت نمرود گفت خدای
نمرود کیست آزر طپانچه بر روی وی زد و گفت خاموش باش
پس ابرهیم پدر و مادر را گفت که مرا بیرون برید ایشان ویرا
بیرون بردند چون گوسپند و اشتر و اسپ دید پدر را گفت
این چیست آزر گفت چون گو این انواع چهارپایان اند وی گفت
چاره نبود که اینرا آفریدگاری و خدای بود انگاه اندیشه
کرد اندر آفرینش آسمان و زمین انگاه گفت آنکسی که مرا آفرید
و روزی و طعام و شراب داد خدای منست و مرا جز از وی
خدای نیست انگاه بنگریست ستاره دید گروهی گویند
که مشتری بود و گروهی گویند زهره چنانک یاد کنیم و محمد بن
اسحق گوید که آزر پرسید مادر ابرهیم را از حمل وی گله
کرد گفت پسری زادم بمرد و ویرا پنهان کرده بود و روزی
که بر وی بر آمدی چون ماهی بودی و ماهی چون سالی پس ابرهیم

پس ابرهیم چون اندر بیابان پانزده روز مقام کرد وانگاه با
نزدیک مادر آمد و خبر داد مادر را که من پسر توام و مادرش پدر
ویرا بگفت انچ اندر باب وی ساخته بود وی شادی کرد از آن
پسر و بود از حال ایشان انچ بود و خدای قصه ابرهیم یاد کرد و گفت

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ

و یاد کن ای محمد انگاه که ابرهیم گفت پدر خویش را آزر ای تو می فرا گیری

أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ

بتانی را بخدایی من می بینم ترا و قوم ترا اندر

فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞ وَكَذَٰلِكَ نُرِي

بیراهی هویدا و همچنان فرا نمودیم

إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

فرا ابرهیم دین وی و فرا نماییم پادشاهیهای آسمانها و زمین

وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ۞ مجاهد گوید که اندران وقت که وی از

و نیز تا از جمله موقنان باشند یقین بیشک دارا وی راه باشند مغاک بیرون آمد

پیش از آنک شب اندر آمد و ستاره دید خدای عز و جل حجاب
برداشت تا جمله آسمانها بدید و جمله زمین بدید تا زمین زیرین
و بهشت را بدید و جایگاه خویش اندر وی و از آن نست که خدای
عز و جل همی گوید واتیناه اجره فی الدنیا یعنی جایگاه وی
فرا وی نمودیم از بهشت اندر دنیا و علی بن ابی طالب رضی الله عنه
روایت کند از پیغامبر علیه السلام که وی گفت اندر آن وقت که خدای عز و جل
ملکوت و آسمانها و زمین وی را بنمود ابرهیم علیه السلام مردی را دید
بر معصیتی از معصیتها بر وی دعا کرد خدای عز و جل وی را هلاک
کرد آنگاه یکی دیگر دید بر وی دعا خواند خدای تعالی وی را هلاک
کرد چون سدیگری را بدید هم خواست که بر وی دعا کند خدای
عز و جل بر وی وحی کرد یا ابرهیم تو مردی مستجاب الدعوه
نگر تا بر بندگان من دعا نخوانی که حال عاصی از سه وجه بیرون
نبود اگر توبه کند من وی را توبه دهم و یا تسبیحی کند وی را
بیامرزم و اگر با نزدیک من آید اگر خواهم وی را بیامرزم و یا خواهم
وی را عقوبت کنم آنگاه خدای تعالی صفت فکرت ابرهیم علیه السلام
خویشتن را اندر دین خویش و استدلال وی بر دانستن خدای
عز و جل پیدا کرد بر تفصیل تا مر کسی را از دلیل ممهد گردد اندر باب توحید

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا

چون تاریک شد بر وی شب بدید ستاره

قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ

وگفت اینست خدای من چون فرو شد گفت دوست ندارم آن چیزها
ابن عباس گوید وی آن را می پرستید

الْآفِلِينَ

که فرو شود یعنی متغیر گردد و از جایی بجایی شود

یعنی که متغیر گردد و از جایی بجایی
شود و چنین گفته اند اهل تحقیق که
اول کسی که خدای عز و جل از وی خبر داد
که وی استدلال کرد بتغیر بر حدوث جسم ابرهیم خلیل بود
علیه السلام و خدای عز و جل آن را حجت خواند و بر آن ثنا کرد چنانک
بگوییم آنگاه ماه برآمد ابرهیم آن را دید گفت خدای منست چون
فرو شد از آن نیز بیزار شد چنانک خدای عز و جل گفت

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا

پس چون دید ماه را بر آمده گفت اینست

رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي

خدای من و از آن می پرسیدم گفت اگر راه ننماید مرا پروردگار من
چون فرو شد

لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

خود باشم من از گروهی که ایشان گمراهان باشند

و از ماه نیز بیزار شد چون بدانست که این نیز متغیر است از حالی

بجائی بی گردد و متغیر آفریده باشد و هر که آفریده باشد
آفریدگار را نشاید پس از آن آفتاب برآمد گفت این خدای منست
که این مهترست و ویرا ترجیح کرد بر ماه و ستاره بدانکه مهتر
و روشن تر بود چنانکه ماه و ستاره را ترجیح کرد بر دیگر
اجسام بر روشنی و بلندی پس چون فرو شد گفت من بیزارم ازین
همه چنانکه خدای عز و جل گفت

فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا

پس چون دید آفتاب را برآمده گفت اینست

رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ

خدای من که این بزرگتر است و آنرا چون فرو شد گفت ای قوم من

إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ

من بیزارم از آنچ شما انباز می پرستید

و اهل معارف اندر صفت وی خلاف کردند در حال استدلال
گروهی گفتند که نه دانست متحیر بود و این تفکر بر سبیل
استرشاد می کرد اندر حال طفولیت و اندران حال بر وی
تکلیف نبود و کفر و ایمان اندر صفت وی محال بود و دلیل برین

که روایت کند ابو طلحه از ابن عباس رضی الله عنه که وی گفت
که چون ابرهیم ستاره دید گفت این خدای منست آنرا می پرستید
تا که فرو شد و همچنان کرد اندر باب شمس و قمر و گروهی گفتند
که محال بود که این سخن از وی نه بر سبیل اعتقاد بود و خدای
عز و جل اندر صفت وی می گوید ولقد آتینا ابرهیم رشده من قبل
و جای دیگر می گوید اذ جاء ربه بقلب سلیم و چون بود این بر
سبیل تحقیق و خدای عز و جل می گوید اندر صفت وی وکذلک
نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین
و این از پیش آن بود که اندر ستاره نگریست پس محال بود که از
موقنان بود و چون ستاره بیند گوید هذا ربی و آنرا معتقد
باشد پس پدید آمد برین جمله که وی این سخن نه بر سبیل
اعتقاد گفت و لکن بر سبیل استدراج آن قوم گفت که اندر
میان ایشان بود که موافقت فرا نمود فرا ایشان نه دران
چیزی که ایشان آنرا می پرستیدند و عادت ایشان آن بودی
که ستاره پرستیدندی و بدان حکم کردندی و آنرا بزرگ داشتندی
پس چون دل ایشان با وی قرار گرفت بسبب آن موافقت
که فرا نمود و نقص معبود ایشانرا فرا ایشان نمود
تا بدانند که بر خطا ایستاده اند و گروهی گفته اند که آن
بر سبیل استفهام و توبیخ گفت و معنیش آنست که أهذا ربی

اي ابنيست خداي من يعني كه اين خداي منيست چنانك اندر آيتي
ديگر مي گويد افاين مت فهم الخالدون يعني افهم واندر آيتي ديگر
مي گويد وتلك نعمة تمنها علي يعني اوتلك وگروهي گفتند كه
اندرين آيت اضماري است وتقديرش آنست كه گويي يقولون هذا
ربي اي كه ايشان مي گويند كه اين خداي است آنگاه گفت لا احب
الافلين من دوست ندارم چيزي را كه از حالي بحالي گردد يعني بپرستم
وطاعت ندارم چيزي را كه بدين صفت بود ومثال اين چنان است
كه خداي عز وجل مي گويد واذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت
واسمعيل ربنا وقول اندران مضمر است وتقديرش آنست
كه گويي ويقولان ربنا تقبل وپس از آنك اين نظر بكرد گفت

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي

من نهادم روي خويش بعبادت آنكس كه

فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا

آفريده است آسمانها وزمين پاكيزه شده از شرك

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝

ومن نه ام از جمله مشركان

واندرين آيت چنين آمده است كه آزر بتان مي كردي چون
ابرهيم را با نزديك خويش بردي بتي بكردي وفرا ابرهيم
دادي تا بفروشد ابرهيم آنرا مي گردانيدي ومنادي مي كردي
كه كي خرد ازين چيزي را كه زيان ندارد وسود ندارد هيچ كس بنه
خريدي چون كس بنه خريدي آنرا بلب جوي بردي وسر او اندر
آب مي زدي وي گفتي آب بخور استهزا مي كردي بر قوم خويش
وفرا ايشان مي نمود كه بت را مي اندازند تا آنگاه كي معروف
شد اندر ميان ايشان كه وي عيب مي كند بتان را وبا ايشان استهزا
مي كند قوم وي با وي خصومت كردن گرفتند چنانك خداي عز وجل گفت

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي

وخصومت كرد با وي قوم وي اندرين گفت اي خصومت مي كنيد با من

فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا

شما اندر توحيد خداي وخود خداي مرا راه نموده است ومي نترسم از آنچ

تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا

شما شرك مي آريد بدان مگر آنك خواهد خداي من چيزي كي بمن رسد يعني بتان ... وي را خواهد

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ۝ ١٥٠

وعلم خداي من محيط است همه چيزها را اي شما پند نه پذيريد

وابن [illegible] آن گفت که ايشان ويرا گفتند تو خدايان ما را

عيب كني نترسي كه ايشان بدي فرا تو رسانند وترا ديوانه كنند

وي جواب داد كه من از ايشان نترسم مگر خداي من چيزي خواسته

باشد ونيز گفت

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ

يعني بتان را از فرا نبينند ونشنوند وسود ندارد وزيان

وچون ترسم آنچه که شما شرك آورده ايد بعبادت آن

وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ

ونمي ترسيد كه شما شرك آورده ايد بخداي

مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ

آنچه كه فرو نفرستاده است بر شما حجتي پس كدام

الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ

گروه اولي تر بايمني اگر هستيد كه شما مي دانيد

تَعْلَمُونَ ۝ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ

علم كرد ميان ايشان وگفت آنكساني باشند كه ايمان آورده اند ونه

حق برين كسي نامي

يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ

آميخته اند ايمان خويش را بستمي ايشان اند ايشان را است

الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۝ وَتِلْكَ

ايمني وايشان اند راه يافتگان اند وان حجت ما است

حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ

عطا داديم آن ابرهيم را بر قوم وي

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ

تا برداشته كنيم درجات آنكي كه خواهيم بعلم كه خداي تو

حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

حكيم است ودانا وداديم ويرا اسحق

وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا

ويعقوب هريكي را از ايشان راه نموديم ونوح را

151

هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ

راه نمودیم ازپیش ابرهیم واز فرزندان نوح راه نمودیم این هامرا که یاد کردیم داود

وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى

وسلیمان وایوب ویوسف وموسی

وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

وهارون وچنین جزا دهیم مانیکوکارانرا

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ

وزکریا ویحیی وعیسی والیاس

كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ

هریکی ازجمله شایستگان اند واسمعیل والیسع

وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى

ویونس ولوط وهریکی را ازیشان فضل نهادیم ما بر

الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

جمله خلقان اند روزگار ایشان وازپدران ایشان وفرزندان ایشان

وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ

وبرادران ایشان واختیار کردیم ایشانرا وراه نمودیم ایشانرا

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَى

براه راست بایسته است دین

اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

خدای راه نماید بدان انرا که خواهد ازبندگان خویش

وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

واگر شرک اوردندی م ایشان اند انسانی که داده ایم ایشانرا این هامه ان که یاد کردیم

يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ

می کردندی ایشان اند انکسانی که بدادهایم ایشانرا

الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ

کتابها وحکمت ونبوت اگر

يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا

کافر گردد بدان این گروهی خود ما وداشتیم مکافات ان

قوما ليسوا بها بكافرين

قومی را که ایشان نه‌اند بدان کافران نیی

اهل مدینه و انصار قتاده گوید یعنی این هژده پیغامبر که یاد کرد

اولئك الذين هدى الله فبهداهم

ایشان‌اند آنکسانی که راه نموده است ایشان را خدای پس تو ای محمد بسیرت و سنت ایشان

اقتده قل لا اسئلكم عليه اجرا ان

اقتدا کن بگوی ای محمد که من نخواهم از شما بر آن مزدی نیست آن نبی محمد و قرآن

و سعید بن جبیر

هو الا ذكرى للعالمين

گوید مردی

مگر پندی من خلقان را

از جهودان که

نام وی مالک بن الصیف بود و گروهی گفتند فنحاص بن عازورا
بود که خصومت کرد با پیغامبر علیه السلام پیغامبر علیه السلام سوگند بر وی
داد بآن کس که توریت فرو فرستاده است که تو می نیابی اندر
توریت که خدای عز و جل دشمن دارد حبر سمین و معنی حبر عالم
و زاهد بود و این کس حبر سمین بود گفت خدای تعالی هرگز هیچ
بر هیچ بشر فرو نفرستاده است آن یاران که با وی بود نه گفتند
و نه بر موسی نیز فرو نفرستاد گفت نه خدای تعالی فرو فرستاد و گفت

وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا

وصف نکردند خدای را بحقیقت صفت وی آنگاه که گفتند

ما انزل الله على بشر من شيء قل من

فرو نفرستاده است خدای بر هیچ کس از بشر هیچ چیز بگوی ای محمد ایشان را

انزل الكتاب الذي جاء به موسى

فرو فرستاده آن کتاب که بیاورد موسی نوری بود

نورا وهدى للناس تجعلونه قراطيس

و راه نمودنی خلق را که شما آنرا صحیفها می کنید

تبدونها وتخفون كثيرا وعلمتم

و پیدا می کنید و پنهان می کنید بسیاری از آن و بیاموختند شما را

ما لم تعلموا انتم ولا اباؤكم قل

آنچه ندانستید شما و نه پدران شما اگر جواب دهند بگوی

الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون

خدای پس بگذار ایشان را اندر خوض ایشان تا بازی می کنند

وهذا كتاب انزلناه مبارك مصدق

واين قران كتابي است كه فرو فرستاديم مبارك باور دارنده

الذي بين يديه ولتنذر ام القرى

انك از پيش وي بودست از كتابها و تا بترساني اهل مكه را و انكساني كه

ومن حولها والذين يؤمنون بالآخرة

كرد بر كرد ان اند از شرق و غرب و انكساني كه ايمان مي ارند بقيامت

يؤمنون به وهم على صلاتهم يحافظون

ايمان ارند بقران و ايشان بر نماز خويش مداوم باشند

وعلى بن ابي طلحه روايت كرده است از ابن عباس رضى الله عنه
كه اين ايت اندر جمله كافران فرود امده است كه انكار كردند
قدرت خداي عز وجل بر ايشان پس هر كه اقرار دهد كه خداي
عز وجل قادرست بر هرچه شايد بودن و ويرا صفت كرده باشد
حقيقت صفت وي و از ان جمله نباشد كه خداي عز وجل كفت
وما قدروا الله حق قدره پس كفت

ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا

و كيست ستمكارتر از انكس كه فرا بافد بر خداي دروغي

او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء

و يا كويد كه بمن وحي كرده اند و بوي وحي نكرده اند هيچ چيز

ومن قال سانزل مثل ما انزل الله

و انكسي كه كويد بلى من نيز فرو فرستم همچنانك خداي فرو فرستاده است

خبر عبد الله بن سعد بن ابي سرح

ولو ترى اذ الظالمون في غمرات

و اكر تو بيني يا محمد انكاه كه ظالمان اندر سكرات

الموت والملائكة باسطوا ايديهم

مرك باشند و فريشتكان كستراننده باشند دستها خويش

عذاب و زخم

اخرجوا انفسكم اليوم تجزون

بيرون دهيد جانها بكره كي جان بيرون دهيد كه كويند امروز شما را جزا دهند

بطوع بدهد كافر بكره

عذاب الهون بما كنتم تقولون

عذاب خواري بانچ كه كفتيد شما

على الله غير الحق وكنتم عن آياته

بر خداي ناسزا و بي كرديد از قبول حجتهاي خداي

تَسْتَكْبِرُونَ ۝ وبدان که مسیلمة الکذاب
ترفع وتعظم
از بنی حُنَیفه بود و سجعها
کفتی و کهانت کردی و دعوی نبوت کردی و کفتی که
خدای عز وجل بر من وحی می فرستد و دو رسول بنزدیک
پیغامبر فرستید پیغامبر علیه السلام کفت ایشانرا که شما کواهی دهید
که مسیلمه پیغامبرست کفتند آری پیغامبر علیه السلام کفت اکر نه
آنستی که رسولانرا نکشند من کردن شما بزدمی و نبشته
بود پیغامبر علیه السلام اما بعد فان الارض نصف لی ونصف لک
معنی آنست که زمین نیمی مرا و نیمی ترا پیغامبر علیه السلام فرمود تا جواب
باز نبشتند اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین و معنیش آنست که زمین مرا و ترا نیست
زمین خدای راست عز وجل آنرا دهد که خواهد و عاقبت نیکو
پرهیزکارانراست که پرهیزند از دروغ کفتن بر خدای
عز وجل وبدان که عبدالله بن سعد بن ابی سرح القرشی
وحی پیغامبر علیه السلام می نبشتی و تبدیل کردی چون بر وی املا
کردی سمیعا علیما علیما حکیما نبشتی و چون علیما حکیما بودی
غفورا رحیما نبشتی پس چون فرود آمد تفصیل خلقت مردم
اندر قول خدای عز وجل ولقد خلقنا الانسان من سلالة من
طین پیغامبر علیه السلام بر وی املا کرد وی عجب بماند از نیکویی

آن تفصیل و کفت تبارک الله احسن الخالقین پیغامبر علیه
السلام کفت بنویس این چنین فرود آمدست عبدالله بن سعد
اندر شک افتاد و کفت اکر محمد راست کویست اندر آنکه می
کوید آنکه می کوید بمن وحی می آید و اکر دروغ زنست
اندر آنکه می کوید آنکه من نیز کفتم چنانکه وی می کوید و مرتد
شد و از مسلمانی بر کردید و بنزدیک مشرکان شد و کفت
من از شما بهتر دانم که محمد چکونه مردیست وی بر من املا
می کردی من آن می کرداندمی چنانکه خواستمی آنکاه با مسلمانی
آمد از پیش فتح مکه آنکاه که پیغامبر علیه السلام فرود آمده بود
بمر ظهران و پس از این خداوند تعالی خبر داد از صفت
ایشان روز قیامت و کفت

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
وخود آمدید با تنها مجرد از خویش و پیوند چنانکه آفریدیم شمارا
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ
اول بار وبکذاشتید آنچ داده بودیم شمارا از مال و فرزند
وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ
از پس پشت شما اندر دنیا و همی نه بینیم با شما

شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ

از شفیعان شما را که همی گفتید بنادانی که ایشان

فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ

اندر شما انبازان اند با خدای خود بریده شد پیوند شما

وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

و گم شد از شما آنچ شما همی گفتید بنادانی

و روایت کرد بو هریره رضی الله عنه از پیغامبر علیه السلام که وی گفت
چون اندر دمند اندر صور بر انگیختن خلق را روحهای خلق بیرون
آید هم چون نحل و میان آسمان و زمین فرو گیرد خدای عز و جل
گوید بعزت و جلالت من که هر روحی با تن خویش شود پس
روحها با تنها شوند و بینیها فرو شود و اندر تن برود
چنانک زهر اندر تن مار گزیده برود آنگاه زمین بشکافند
و اول کسی که از زمین بر آید من باشم و خلق از زمین بر آیند بزودی
همه برستن بی سالگی سر اندر پیش افکنده تن برهنه
و پای برهنه و ایشان را بدارند اندر موقف هیبت و حکم
نکنند با ایشان پس همه خلق بگریند تا آنگاه که دمع ایشان
برسد و همه خلق اندر عرق گرفتار آیند از قدم تا آنگاه که

عرق نزدیک لب ایشان رسد همچنان که لجامی بود ستور را
و عایشه رضی الله عنها همی خواند قول خدای عز و جل ولقد
جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة پس گفت یا رسول الله
زنان و مردان را حشر کنند برهنه و فرا عورت یکدیگر
همی نگرند پیغامبر علیه السلام گفت لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه
آن روز هر کسی را شغلی باشد که وی را مشغول دارد تا مرد فرا
زن ننگرد و زن فرا مرد ننگرد و چون خداوند سبحانه و تعالی
بر انگیختن خلق یاد کرد اح برهان آن باشد از عجایب فعلها وی
یاد کرد چون آفریدن درختها گونا گون و نباتها مختلف
که بیافرید از دانه و خسته و صبح که پدید آورد از پس تاریکی
و پدید کرد مرده را زنده کند چنانک از دانه نباتی آفریند
و روشنایی روز که تاریکی ترا ببرده باشد باز آرد و گفت

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ

خود خدای همی بشکافد دانه را و استه را و بیرون آرد

الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ

زنده را از مرده و بیرون آرد مرده را از زنده

ذلكم الله فأنى تؤفكون فالق

آنست خداي شما چون همي باز گردانند شما را از حق وي است شكافنده

الإصباح وجعل الليل سكنا

عمود صبح را و انبار يكي شب وي است كننده شب آرامیدن را و ي

والشمس والقمر حسبانا ذلك

و آفتاب را و ماه را از بهر شمار وقتها آنست

تقدير العزيز العليم وهو الذي

تقدير خداي عزيز همه دانا بهمه چيزها و وي است آنكه

جعل لكم النجوم لتهتدوا بها

آفريده است شما را ستارگان تا راه يابيد بدان

في ظلمات البر والبحر قد فصلنا

اندر تاريكيها دشت و دريا خود پيدا كرديم

الآيات لقوم يعلمون وهو الذي

حجتها از گروهي را كي بدانند حقيقت آن و وي است كه

أنشأكم من نفس واحدة فمستقر

آفريده است شما را از يك تن يعني آدم عليه السلم پس آرام شما يعني مستقر گشت

ومستودع قد فصلنا الآيات

و بعضي وديعت گشت اندر صلب پدران خود پيدا كرديم حجتها آن

لقوم يفقهون وهو الذي

گروهي را كه بشناسند حقيقت آن و وي است كه

أنزل من السماء ماء فأخرجنا به نبات

فرو فرستاده از آسمان آبي پس بيرون آورديم بدان آب رستنيها

كل شيء فأخرجنا منه خضرا

هر چيزي پس بيرون آورديم از آن سبزه اي

نخرج منه حبا متراكبا ومن

و بيرون آورديم از سبزه دانها برپيچيده يكي بر نشسته چون خوشه گندم و از

النخل من طلعها قنوان دانية

درخت خرما از بيخ آن خوشهاء نزديك كه دست فرا رسد

وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ ١٥٧

و بیرون آریم بستانها از انگور و زیتون

وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ

و انار بعضی ازان با یکدیگر مانند و بعضی ازان مختلف با یکدیگر ماند

انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ

فرا نگرید فرا میوه آن آنگاه که میوه برآرد و فرا رسیدن آن

إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

خود اندران است نشانها بسیار گروهی را که ایشان ایمان آورده اند

و این نشانها بر توحید خدای است

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ

و نهادند خدای را انبازانی از پریان

وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ

و خدای آفریده است ایشان را و فرا نهادند دروغ و برا پسران و دختران

بی بریا [?] آن را

بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ

بی دانشی بدان پاکا خدایا و برترا خدایا از آنچه ایشان صفت می کنند

و برا بدان

ونه ازان کار می کنند بر جهودان که گفتند عزیر بن الله

و بر ترسایان که گفتند المسیح بن الله و بر مشرکان عرب

که گفتند الملایکه و الاصنام بنات الله پس چون خداوند

تعالی خویشتن را تنزیه کرد از این کافران و برا بدان صفت

می کردند صفت خویش یاد کرد و گفت

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ

هست کننده آسمانها و زمین است برابتدا چون شاید بود

لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ

و برا فرزند و سودن و نبوده است و برا هرگز جفتی

و نبوسانی [?] بروی نشاند

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

و وی بیافریده است هر چیزی را و وی به همه چیزی داناست

عَلِيمٌ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ

است خدای که پروردگار شماست نیست خدای

بر حقیقت

إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ

مگر او که آفریدگار همه چیزها است بپرستید و برا

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَا تُدْرِكُهُ

و وی بر همه چیزی کارساز است محیط نگردد بوی

الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ

دیدارها و دیدار وی محیط گردد بهمه دیدارها و اوست

اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

ابن عباس گوید رضی الله عنه معنی آنک لا تدرکه الابصار آنست کی چشمها

کی لطیف است کارها کند و داناست بر بارها بسر چیزها

وی را نه بیند اندر دنیا واما اندر آخرت بیند چنانک گفت
وجوه یومئذ ناضرة مقید بکرد بان روز و گروهی گفتند
معنیش آنست کی چشمها کافران وی را نه بیند چنانک خدای
عز وجل اندر صفت ایشان گفت کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون و چشمها مومنان وی را بیند چنانک خدای عز وجل
گفت الی ربها ناظرة و نیز گفت تحیتهم یوم یلقونه سلام
و گروهی از محصلان گفته اند کی ادراک نباشد مگر چیزی
را کی بتو اندر حال دیدن آن علم باشد بدانک از حد
و نهایت باشد و علما ادراک از دیدن محل احاطت است
از علم بسر دانستن بر خدای شاید و احاطت بروی نشاید
چنانک گفت ولا یحیطون به علما همچنان دیدن بروی شاید

چنانک گفت وجوه یومئذ ناضرة وادراک بروی
نشاید چنانک گفت لا تدرکه الابصار و انگاه این جمعها را
بیاد کرد ست صفت کرد و گفت

قَدْ جَاءَكُم بَصَائِرُ مِن رَّبِّكُمْ

خود آمده است بشما حجتهای روشن از خدای شما کی فضل او پدید بداند حق از باطل

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ

هر کی بداند از عقوبت و امان ار بدان از بهر خویش و گویند و هر کی از آن نه بینا شد باشد و از آن کور گردد

فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ

خویشتن را تباه کرده باشد و من نیستم بر شما نگاه بان بلکی رسولی ام

وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا

و همچنان بیان می کنیم حجتهای را و تا بگویند کافران

دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

کی تو این از جایی می برخوانی و تا بیان کنیم قران آن گروهی را که ایشان بدانند

اِتَّبِعْ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا اِلٰهَ

متابعت کن انچیزی را کی وحی کرده اند بتو ای محمد از خدای تو نیست خدای

اِلَّا هُوَ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ

برحقیقت مگر او و روی بگردان از مشرکان

وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَآ اَشْرَكُوْا وَمَا جَعَلْنٰكَ

واگر خواستی خدای شرک نیاوردی و نکردیم ترا

عَلَيْهِمْ حَفِيْظًا وَمَآ اَنْتَ عَلَيْهِمْ

بر ایشان نگاهبان و نیستی تو بر ایشان

یعنی بر تو آنست که تبلیغ کنی و ایمان آنکسی

بِوَكِيْلٍ

نگاهبان

آرد که خدای عز و جل خواسته باشد و شمار ایشان

با خدای باشد تو با ایشان خصومت مکن

و ایشانرا عقوبت مکن انگاه این آیت اعراض منسوخ گردید بآیت

سیف انجا کی گفت واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ابن

عباس رضی الله عنه گوید چون این آیت فرود آمد انکم وما تعبدون

من دون الله حصب جهنم مشرکان گفتند باز ایستی ای

محمد از دشنام دادن خدایان ما را و الا ما هجا کنیم خدای ترا

خداوند سبحانه و تعالی نهی کرد مسلمانانرا از انک چیزی گویند

ایشانرا افزون از انکه اندر قران باشد و گفت

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ مِنْ

و دشنام مدهید انچیزهارا کی ایشان همی پرستند از

دُوْنِ اللّٰهِ فَيَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَيْرِ

دون خدای که انگاه ایشان خدا گویند خدای را بجهل و نا

عِلْمٍ كَذٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ

دانی همچنان مزین کردانیده بودیم هر امتی عمل ایشان

ثُمَّ اِلٰى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ

انگاه با خدای ایشان باشد بازگشت ایشان پس انگاه خبر دهد ایشانرا

بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ

بانچ ایشان می کنند و کرده باشند و سوگند یاد کردند بخدای

جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَآءَتْهُمْ اٰيَةٌ

بغایت طاقت خویش اندر سوگندها اگر بیاید بایشان معجزه

لَا يُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ

خود ایمان آرند بدان بگوی ای محمد نه خود حجتها همه نزد خدای است

وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ

وچه دانا کرد شما را اندرین ای مؤمنان خود چون حجتها بیاید ایشان ایمان نیارند
آنگاه خبر داد از حال ایشان و گفت

کلبی گوید کی این آیت اندر شان قریشیان فرود آمد
کی ایشان گفتند ای محمد تو ما را خبر دادی از موسی
کی وی عصا داشت بر سنگ زد دوازده چشمه بگشاد و از
عیسی کی وی مرده زنده کردی و از ثمود کی خدای ایشان را
ناقه فرستاد تو نیز کوه صفا از بهر ما را زر گردان یا کسی را
از مردگان ما زنده گردان تا ترا گواهی دهد کی تو صادقی
و یا خدای را و فریشتگان را بیار بیاری خویش و اگر چنین
کنی ما ایمان آریم بتو جملگی مسلمانان گفتند پیغامبر را
صلی الله علیه وسلم کی بخواه از خدای عز وجل این کایشان همی گویند
تا ببینند و ایمان آورند پس پیغامبر علیه السلم برخاست و دعا کرد
تا خدای عز وجل کوه صفا را زر گرداند جبرئیل علیه السلم
فرود آمد و گفت اگر خواهی تا کوه را زر گردانم با آن شرط
کی اگر ایمان نیارند ایشان را عقوبت کنم و اگر خواهی ایشان را بگذارم
تا توبه کنند از ایشان آنکسی کی اهل توبه باشد پیغامبر علیه السلم گفت

آن خواهم کی بگذاری ایشان را تا توبه کند آنکسی کی توبه
خواهد کرد پس از این تمامی آنک همی گوید چه دانید کی اگر آنک همی
گویند از آیتها بیاید ایمان نیارند و گفت

وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ

و بگردانیم دلهای ایشان و چشمهای ایشان چنانک

يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ

ایمان نیاوردند بدان اول بار و فرو گذاریم ایشان را

فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وَلَوْ أَنَّنَا

اندر ضلالت ایشان تا متحیر باشند و اگر ما

نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ

فرو فرستیم با ایشان فریشتگان را و اگر سخن گوید با ایشان

الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ

مردگان و اگر جمع کنیم بر ایشان همه چیزی

قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
گروه گروه رویاروی ونه بودند ایشان که بگروند مگر کی خواهد

اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ
خدای وجزکی بیشتر ایشان همی نداند

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا
وهمچنین بکردیم ما مرهر پیغامبری را دشمنان

شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي
دیو مردمان را و دیوان را راه نمون بعضی ایشان

بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ
سوی بهری آراسته سخنان

غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ
فریفتن را واگر خواستی خداوند تو نه کردندی آنرا

فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ
دست بدار ایشان و آنچ می بافند

عکرمه گوید کی ابلیس علیه اللعنه لشکر خویش را دو فریق
کرده است گروهی را بجن فرستد و گروهی را بانس فرستد
تا ایشانرا بی راه کنند و بود کی این شیاطین فرا یکدیگر رسند
آن شیطان کی بانس شده باشد آنرا کی بجن شده باشد گوید من
فلانرا بیراه کردم چنین و چنین تو نیز همچنان کن و آن دیگر
نیز همچنان گوید ویرا اینست کی می گوید یوحی بعضهم الی بعض
و آن کس کی این قول گوید گوید از جمله انس شیاطین نباشد
و گروهی از مفسران گفتند کی شیاطین الانس گروهی از مردمان
باشند کی از ایشان عاصی و متمرد باشند و گفتند کی چون
شیطان عاجز گردد از بیراه کردن کسی یکی را از شیاطین
الانس بر مومن گمارد تا و برا فتنه کند چنانک پیغامبر گفت
علیه السلام بوذر غفاری را یا بوذر هیچ استعاذت کردی بخدای
از شر شیاطین جن و انس گوید گفتم یا رسول الله و از جمله
مردم بود شیاطین پیغامبر علیه السلام گفت آری و ایشان بتر باشند
از شیاطین الجن و پیغامبر علیه السلام گفت هیچ کس نیست از شما
کی نه موکل است بر وی قرین وی از جن گفتند تو یا رسول الله
گفتی و نه من ولکن خدای عز وجل مرا بر وی یاری داده است
تا بر دست من مسلمان شده است نفرماید مرا الا به نیکویی
و اندر روایتی آمده است از مالک بن دینار کی وی گفت

١٦٢

شیطان انس بتر بود از شیطان جن از برا که هرگاه کی گویم
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم شیطان جن از من دور شود و شیطان
انس باید و معاینه با من بنشیند و مرا بی کشد بمعصیتها انگاه
گفت ان تمامی ان سخن یکی گفت فذرهم وما یفترون

وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
و تا میل کیرد بدان دلهای انکسانی کی ایمان نیاوردند

بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا
بقیامت و تا بپسندند انرا و تا کسب کنند

مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ أَفَغَيْرَ اللَّهِ
انچه ایشان کسب خواهند کرد از شر و فتنه بر خویشتن ای جز از خدای

أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
حکیم کیری تا حکم کند میان من و شما و اوست کی فرو فرستاده است

إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ
بشما کتاب جدا کرده حق از باطل و انکسانی کی دادیم
ایشانرا

آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ
داده ایم ایشانرا توریت و انجیل می دانند کی این

مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
فرو فرستاده است از نزد خدای براستی مه باش یا محمد از

الْمُمْتَرِينَ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ
جمله انکسانی کی اندر شک باشند و تمام شد وعده خدای یعنی فرو فرستادن قران خدای تو

صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ
بصدق یعنی راستی و عدل هیچ کس نتواند کی بگرداند حکمها و برا

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَإِنْ تُطِعْ
و اوست شنوا مر سخن ایشانرا و دانا بهمه احوال ایشان و اگر فرمان داری تو
ای محمد

أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ
بیشترک کسانی را کی اندر زمین اند بیفکنند ترا از

سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
دین خدای و متابعت می نکنند مگر پنداشتن را

وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

ونيستند ايشان مكر ايند دروغ مي كويند خود خداي تو ايشان

أَعْلَمُ مَن يَضِلُّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ

داند آنكسي را كه شود از راه وي بي بركرد از دين وي و او داناست

ابن عباس كويد رضي الله عنه كي مشركان

بِالْمُهْتَدِينَ ۝ كفتند مومنان را شما مي كويند كه ما

بان كساني كه راه يابنده باشند حق

خداي را مي برستيم بس چرا است كي مي

نخوريد از انچ شما كشته باشيد و بخوريد از انچ خداي بكشد خداوند

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن

بخوريد از انچ ياد كرده باشند نام خداي بران اندرون كشتن اكر

و اين از هر آن

كُنتُم بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ۝ كفت كه ايشان

هستيد شما بحجتهاي خداي مومنان حرام مي كردند

نوعها از حيوان و حلال مي بكردند مردار ايشان بس كفتند
ايشانرا حلال انكسيد كه خداي تعالى حلال كرده است و حرام آن
كسيد كه خداي حرام كرده است و پس از اين خداي عز و جل كفت

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ

وچه بود است شما را كه شما مي نخوريد از انچ ياد كرده اند نام خداي

عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ

بران و خود جدا كرده اند شما را انچ حرام كرده اند بر شما اندر بهـ حالي

إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا

مكر اندر حال اضطرار كه روا باشد خوردن آن و خود بسيار كه از مردمان

لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ

بي راه مي كردند بمراد خويش بي علمي كه مردمانرا خوردن مردار مي خوانند

رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ۝ وَذَرُوا

خداي خداي تو داناترست با انكساني كه از حد حلال و فرو كذاريد

مي اندر كذريد

ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ

ظاهر كناهان و باطن آن خود انكساني كه

يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا

كسب كنند كناه را زود بود كي جزا دهد ايشانرا اندر خرف هاي ايشان

يقترفون وضحاك گويد كه اهل جاهليت
كسب مى كردند اندر دنيا زنا كردندى پنهان و گفتندى
هرچه بدين صفت بود حلال بود و هرچه ظاهر بود حرام بود
خداى تعالى گفت وذروا ظاهر الاثم وباطنه وگروهى گويند
كه اشراف عرب زنا پنهان كردندى و فرودستان ايشان زنا
بعلانيه كردندى پس اين آيت فرود آمد اندر حكم ايشان وكلبى
گويد ظاهر الاثم آن بودى كه مردان طواف كردندى بروز
برهنه وزنان طواف كردندى بشب برهنه وپس ازين گفت

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ
ومخوريد ازانچ ياد نكرده باشند نام خداى
عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ
بران كه خوردن آن فسق است و ديوان
لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ
وسوسه مى كنند اوليا خويش را از مشركان تا با شما خصومت كنند با شما
وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ
واگر طاعت داريد ايشان را اندر خوردن حرام شما مشركان باشيد
مردار

أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا
اى آنكسانى كه بود مرده پس زنده كرديم ما او را و كرديم
لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ
و برا روشنائى كه مى رود بدان اندر ميان مردمان سى بود
مسلمانى
مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ
چون كسى كه بود مثال وى اندر تاريكيها بود كى بيرون آيندش
نه تاريكى كفر وضلالت
باشد
مِنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا
ازان و همچنان آراسته كرده اند كافرانرا آنچ
كَانُوا يَعْمَلُونَ ابن عباس رضى الله عنه
گويد اومن كان ميتا
ايشان مى كردند از كفر و معصيت فاحييناه حمزه بن عبد
المطلب را مى خواهد كمن مثله فى الظلمات ابوجهل بن هشام را
مى خواهد وقصه آن چنان بود كه بوجهل چيزى اندر پيغامبر
انداخت وحمزه ايمان نياورده بود هنوز وكمانى اندر دست
وى بود قصد بوجهل كرد بدان بوجهل گفت يا حمزه مى نه بينى
كه وى چه مى كند آلهه مارا دشنام مى دهد وپدران مارا

خلاف همی کند و ما را نادان همی دارد حمزه گفت کیست نادان تر
از شما که سنگ را همی پرستید و خدای هفت آسمان و زمین را نپرستید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس خدای
عز و جل این آیت اندر شان ایشان فرود فرستاد و پس از این یاد
کرد که همچنانک کافران را مزین کرده ایم اعمال ایشان همچنان
کرده ایم اندر هر جای بزرگ ترین زنان ایشان را فاسقان ایشان

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ

و همچنان کردیم اندر هر دهی بزرگ تران ایشان

مُجْرِمِيهَا

یعنی آن دهی را که خواستیم که آنرا هلاک کنیم

فاسقان

لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ

تا مکر سازند اندران دیهها و نه سازند مکر

إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

مگر با تنهای خویش از بهر آنکه وبال آن هم با ایشان گردد و نه دانند که آنچ ایشان میکنند

مقاتل گوید که بو جهل بن هشام گفت که بنو عبد مناف

با ما منازعت کردند اندر شرف تا آنگه چون برابر گشتیم
اندران گفتند که از ما پیغامبری است که خدای عز و جل
بروی وحی همی فرود فرستد بخدای که ما ایمان نیاریم مگر
که ما را نیز وحی آید چنانک وبرا همی آید خداوند سبحانه و تعالی گفت

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

و چون بیاید بایشان حجتی گویند که ایمان نیاریم

حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ

تا بدهند ما را چنانک بداده اند رسولان خدای را از نبوت

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

خدای گفت که خدای بهتر داند که کجا باید نهاد رسالتها خویش را از بهر آن
بود که محمد را بدان مخصوص گردانید

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ

و رسد بود که اندر رسد آنکسانرا که مجرم باشند ذلی و خواری

عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا

از نزد خدای و عذابی سخت بانچ همی کردند

يَمْكُرُونَ فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ اَنْ يَهْدِيَهُ

از مکر و حیلت وهرکه خواهد خدای که راه نماید ویرا

يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاَسْلَامِ وَمَنْ

روشن بکند دل ویرا بمسلمانی وهرکه خد

يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا

خواهد که ویرا بیراه کرداند بکند دل ویرا تنگ سخت چنانک

حَرَجًا كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاۤءِ

ایمان بوی اندر نیاید ناکوئی که ایمان بروی دشخوار است بر آسمان بر شدن چنانک بروی دشخوار باشد

كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ

همچنین بکند خدای عذاب را بر آن کسانی که

لَا يُؤْمِنُونَ

ایمان نیارند

واندرین آیت ظاهر ترین دلیلی
است بر آنک هدایت و ضلالت
خدای آفریند خلاف آنکه معتزلیان
کفتند که بنده خود را آفریند این صفتها و بدان خلاف اجماع

مسلمانان کردند که جمله مسلمانان کفتند لا خالق الا الله
چنانک کفتند لا اله الا الله پس ایشان بیامدند و صدهزار خالق اثبات
کردند بر خلاف قول مسلمانان اندر اعصای پیشین

وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا

واین است راه راست خدای تو باینده بی مسلمانی

قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

بحقیقت پیدا کردیم حجتهای خود را کروهانی را که پند پذیرند

لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ

ایشان راست بهشت که اینجا سلامت بود از همه آفتها نزد خدای ایشان یعنی اندر آخرت

وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و وی یار ایشان بود بانچه میکردند از طاعتها

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ

و یاد کن آن روز که حشر کنیم همه جن و انس را و کویم یا جماعت

الجن قد استكثرتم من الانس ١٦٧

پریان بسیار بگردید از بیراه بگردن مردمان

وقال اولياؤهم من الانس ربنا

وگفت کسانی که ایشان را طاعت داشته بودند از جمله مردمان ای پروردگار

استمتع بعضنا ببعض وبلغنا

برخوردار کرده برخی را از ما برخی ورسیدیم بان

اجلنا الذي اجلت لنا قال النار

اجل ما چنو نهد بر کرده ما را سی مرکم گفت که دوزخ ورا نکیی

مثويكم خالدين فيها الا ما

جایگاه شماست جاودان باشید اندران مگر انکه

[illegible]

شاء الله یعنی مدتی که میان آن باشد که خلق از گوری برخیزند تا انگاه که اندر بهشت شود و گفته الا انکی

خواسته باشد خدای

ان ربك حكيم عليم وكذلك نولي

کی خدای تو حکیم است اندر و دانا است با سرار شما و همچنان مسلط کرد اند

افعال خویش

بعض الظالمين بعضا بما كانوا

برخی را از ظالمان بر برخی بانچ ایشان

يكسبون

کسب می کردند از ظلم

وبدان که برخی از مفسران گفتند که استمتاع انس و جن با یکدیگر انست که مردمان گروهی از جنیان از جادویی وکاهنی بیاموزند و از ایشان ار لجیف فرا گیرند واستمتاع جنیان با انس آن بود که ایشان را منابت کنند و فرمان ایشان برند و گروهی گفتند استمتاع ایشان بیکدیگر انست که یک دیگر را طاعت دارند انگاه خداوند سبحانه و تعالی ایشان را گوید

يا معشر الجن والانس الم ياتكم

ای جماعت پریان وآدمیان ای بیامد بشما

رسل منكم يقصون عليكم اياتي

رسولانی از شما که می خوانند بر شما حجتهای من

وينذرونكم لقاء يومكم هذا

ومی ترسانند شما را از دیدار این روز شما

ابن عباس گوید رسولان جن آن گروهی بودند که بیامدند و قرآن

از سامبر عا اللهم فراشنيدند وبقوم خويش رسانيدند

قالوا شهدنا على انفسنا وغرتهم

گفتند گواهى داديم بر تنهاى خويش وغره كرد ايشانرا

الحيوة الدنيا وشهدوا على انفسهم

زندگانى دنيا واقرار دادند بر تنهاى خويش

انهم كانوا كافرين ۝ ذلك ان لم

كه ايشان بودند كافران وان ازبهران بود كه

يكن ربك مهلك القرى بظلم واهلها

نبد خداى تو هلاك كننده شهرها يعنى اهل آن به ستمگى ازيشان حاصل آيد واهل

غافلون ۝ با ايشان رسولى نا آمده بل عذاب

اگاه كنند كه مخالفت كنند رسول را

اندرها غافل

كه با ايشان آيد چنانك گفت وماكنا

معذبين حتى نبعث رسولا واين دليل است برانك بركس چيزى

واجب نگردد تا اگاه كه رسولى نيايد ويفرمايد خلاف قول

معتزله كه گويند كه بعضى ازچيزها واجب شود دانستن از مجرد عقل

وبرنادانستن ازعقل عقوبت باشد آنگاه خداى تعالى گفت

ولكل درجات مما عملوا وما

وهر كسى را درجتها است از ثواب وعقاب از جهت آنك كرده باشند اندر دنيا ونيست

ربك بغافل عما يعملون ۝ وربك

خداى تو غافل از آنچ ايشان مى كنند از طاعت ومعصيت وخداى تو

الغنى ذو الرحمة ان يشا يذهبكم

بى نياز است از خلق وبا است رحمت بر بندگان اگر خواهد ببرد شما را يعنى هلاك كند

ويستخلف من بعدكم ما يشا

وبيافريند خليفتى از پس شما آنچ خواهد از خلق خويش بطرز

از شما

كما انشاكم من ذرية قوم

چنانك بيافريد شما را از فرزندان گروهى ديگر يعنى اهل

آخرين ۝ انما توعدون لآت وما وشما

كشتى نوح خوداى شما را وعده مى كنند كه خواهد بود يعنى

قيامت

أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا

عاجز كننده‌اند خداي را بكو اي محمد ايشان را اي قوم كنيد آنچه مي‌كنيد

عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ

بر امكان خويش آنچ توانيد كه من نيز كنم اندر كار خويش شما را هلاك كنم زود بود

يَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۝

بدانند كيست آنك او را بود سرانجام كار بهشت

إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ۝

رستكاري نيابند كافران

معتبران كفتند كه عادت مشركان آن بودي

كه برخي از كشت و از چهارپاي و از ميوها و از هر چيزي از مالها

جدا كردندي و كفتندي اين نصيب خداي است و برخي جدا كردندي

و كفتندي اين نصيب بتان است پس آنچ نصيب بتان بودي

بر وي نفقه كردندي و آنچ نصيب خداي بودي بر درويشان

نفقه كردندي و فرا مهمانان دادندي و از هر دو هيچ نخوردندي

و اكر چيزي از نصيب خداي اندر نصيب بتان افتادي همچنان

بكذاشتندي و كفتندي كه خداي ازين بي‌نياز است و اكر

چيزي از نصيب بتان اندر نصيب خداي افتادي بيرون كردندي

و كفتندي بت درويش است و اكر از زميني كه اندر نصيب

خداي بودي آب اندر زمين بتان شدي نه بستندي و اكر از زمين

بتان اندر زمين خداي شدي بستدندي و اكر آنچ بتان را بودي

هلاك شدي كفتندي بتان را چاره نيست از نفقات از آن خداي

وي را عوض دادندي و اكر آنچ خداي را بودي هلاك شدي كفتندي

خداي را بدين حاجت نيست و اين آنست كه خداي عز و جل مي‌كويد

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ

وكرده‌اند خداي از آنچ آفريده است از كشت

وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ

و چهارپايان نصيبي پس كفتند اين خداي راست

بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا

بكمان ايشان اندر حال و اين بتان ماراست پس آنچ

كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ

بتان ايشان را بودي فرا نرسيدي فرا خداي

وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلَى ۱۷۰

بران چ خداي را بودي آن فرا رسيدي فرا

شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

بتان ايشان بد آنك حكم مي كنند

يعني از خلق خداي چيزي از ملك وي مي بيرون نيارند و بتان

خداي اندر ملكوت وي حكم مي كنند. كلبي كويد كي عادت عرب

آن بودي كي نذر كردندي هرانگاه كي يكي را از ايشان جند پسر

پسر آيد آخر ايشانرا قربان كردندي جزانك عبد المطلب سوكند

خورده بود بر پسر خويش عبد الله پدر محمد عليه السلام وازين معني ايشانرا

خادمان بتان كردندي كي ايشانرا سدنة الاصنام خواندندي

واين در دل ايشان بزين كردندي تا ايشان اين نذر كردندي

وبرين سوكند خوردندي چنانك خداي تعالى كفت

وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

وهمچنان آراسته بكرد بسياري را از مشركان

قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ

كشتن فرزندان ايشان وانبازان ايشان يعني شيطانهم تا هلاك كنند ايشانرا

ديوان شياطين

وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ

وتا بر آميخته كنند بر ايشان دين ايشان تاهي از ما طلبم و اكر

باز نمانند

شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا

خواستي خداي ايشانرا توفيق دادي تا آن نكردي وليكن بگذار ايشانرا و آنچ

بجهد

اندر باب حرث وچهار پاي وكشتن

يَفْتَرُونَ

اولاد بر خداي تعالى ايشانرا مكافات كند

ايشان مي بر سازند از دروغ

وَقَالُوا هَٰذِهِ اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ

وكفتند اين مشركان كي اين چهار پايانيست وكشتنيست حرام

يعني آنچ ياد كرديم از پيش چون وصيله وسايبه وبحيره وحام

لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ

نخورد آنرا مكر آنكسي كي ما خواهيم بزعم ايشان يعني مردان دون زنان

وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَاَنْعَامٌ

وچهار پاياني كي حرام بكرده پشتهاء ايشان وچهار پاياني

لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا

که نام خداي نبرندي بران حانك ياد كرديم

وكفته اندچ نكردندي بآن وبي كشندي خداي فرموده است

افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا

از بهر دروغ ساختن بر خداي زود بود كي جزا دهد ايشانرا بان

يَفْتَرُونَ ۝ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ

دروغها كي همي كنند بروي وكفتند اچ اندر شكمهاء

هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا

اين چهارپايانست كي پيش ياد كرديم خالصست مردانرا وحرام

وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ

حرامست بر زنان ما واكر

مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ

مرده بود ايشان اندران مرده شريك باشند زود بود كي جزا دهد

بين مردان و زنان ايشانرا

وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝

براي وصفي كه ساز دروغ بر خداي كي حكيم است ودانا

ومفسران كفتند كي ربيعه ومضر وبسياري از عرب دختران را

زنده دركور كردندي از بيم درويشي مكر بني كنانه كي ايشان نكردندي

خداوند تعالى فرود فرستاد اندر مذمت ان كساني كي كردندي وكفت

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ

حقا زيان كردند انكساني كي بكشتند فرزندان خويش را

سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا

از نادانی بي علم وحرام بكردند اچ

رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ قَدْ

روزي كرده بود خداي دروغ كفتن بر خداي خود

ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝

كمراه كردند ونبودند كي هركز راه يافتكان

وپس ازين خداوند تعالى بديد كرد ان نعمتها كي بندكانرا آفريده

است تا بدانند كي همه آفريده اوست واورا رسد كي بران حكم كند

۱۷۲

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ

واوست کی بیافریده است بهشتهاي چفته لبسته چون رز

وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ

وبي چفته چون درختهاء دیگر وبیافریده است درخت خرما

وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ

وکشتها رکوناکون میوه آن وطعام آن وافریده است انار زیتون

وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ

ودرخت انار برخي ازان مانند یکدیگر وبرخي ازان مختلف

وبود که مانند بود بهیئت بطعم مختلف بود چون انار ترش

وانار شیرین که بهیئت یکی است وبطعم مختلف انکاه خداي تعالي

فرمود مومنانرا که بخوریدا نرا وحرام مکنید انکاه خداي

تعالي فرمود که برخویشتن انرا حرام نکنید مشرکان کردند و برخي

ازان اندر فرمان خداي تعالی بکار برید بخلاف انکه مشرکان کردند

كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا

بخورید از میوه آن انکاه کی میوه بیرون آید وبدهید

حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ

حق خداي ازان روز درودن آن یعني خوشه که برچینند وعشر وزکوه کي واجب است بدهید

وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ

واسراف مکنید که خداي دوست ندارد کراوکارانرا

ابن عباس کوید رضي الله عنه کی کروهاني بیکفتندی کی ما هیچ سایل را منع نکنیم تا انکاه کی ثابت بن قیس بن شماس با صد درخت خرما باز کرد وهمه تفرقه کرد بر درویشان و اهل خویش را هیچ باز نکذاشت خداي تعالی این آیت فرود فرستاد ولا تسرفوا وزهري کوید معنیش انست کی نفقه مکنید اندر معصیت ومجاهد کوید اکر کوه بوقبیس زرین بودي وکسي را بودي کی انرا نفقه کند اندر خیر مسرف نبود واکر یک درم اندر معصیت بکار برد مسرف بود وحاتم الطائي را کفتند خیر نبود اندر اسراف حاتم کفت اسراف نبود اندر خیر وکفت خداوند تعالی

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا

وبیافرید چهارپاي ای بار نهند وبرنشیند واز خرد ولطیف بخورید ودو جرین کوسپند

مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا

ازانج روزي کرده است شمارا خداي وساي مکنید

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ

اثارى دیو را که وی شما را دشمنی است ظاهر

انگاه خداوند تعالی پیدا کرد تفصیل حموله و فرش از انعام و گفت

ثَمَانِيَةَ اَزْوَاجٍ مِنَ الضَّاْنِ اثْنَيْنِ

اوبدیم هشت صنف از میش جفتی نر و ماده

وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ

واز بز جفتی نر و ماده بگوی ای محمد که این دو نر را

یعنی ماده، بزینه را و ماده، میشینه را یعنی نر بز کشش را و بز ماده را

حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ

حرام بکرده است ویا این دو ماده را

اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ

ویا انرا که رحم این دو ماده بران مشتمل کردیده باشد

یعنی انرا که اندر شکم این دو باشد بزینه و میشینه از نر و ماده

نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

خبر دهید مرا بدانش اگر شما راست که گویید که این حرام بکرده است خدای

٥

وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ

واز اشتر جفتی نر و ماده واز گاو

اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَيَيْنِ

جفتی نر و ماده بگوی این دو نر را حرام بکرده است خدای

یکی اشتر و دیگر گاو ویا این دو ماده را یکی اشتر و دیگر گاو

اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ اَرْحَامُ الْاُنْثَيَيْنِ

ویا انچه اندر رحم ماده گاو بود از نر و ماده یا اندر رحم ماده اشتر از نر و ماده

و تقدیر این جمله انست که یعنی گوید تراست که حرام بکرده است و یا ماده و یا جمله

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ وَصَّيكُمُ اللّٰهُ

ای بودید شما حاضر ان وقتی که بفرمود شمارا خدای

بِهٰذَا فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى

بدین کیست بیدادگرتر و ظالم‌تر از انکسی که فرا بندد بر

اللّٰهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ

خدای دروغی و تا بیراه گرداند مردمان را بی انکه ایشان را دانشی بود

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

خود خداي راه ننمايد گروهاني كه ايشان ظالمان باشند

يعني كافر باشند اندر سابق علم وي وبران كه مشركان چيزهاء
از حيوانات حرام مي كردند چنانك خداي عز وجل خبر داد از ايشان
كه ايشان گفتند هذه انعام وحرث حجر ودیگر كه گفتند ما
في بطون هذه الانعام خالصة لذكورنا وچنانك ياد كرديم از قصهء
بحيره وسايبه ووصيله وحام پس چون قدم اسلام ثابت شد
واحكام اسلام پيدا شد ايشان بيامدند كه اندرين باب مناظره
كنند با سامبر عليه السلم وخطيب ايشان مالك بن عوف الجشمي بود
وگفت يا محمد تو حرام مي كني چيزي را كه پدران ما مي كردند
سامبر عليه السلم گفت كه شما حرام مي كنيد اصنافي را از حيوانات
بي اصلي كه از ان مي ولجب كند و يا بنيا سي كي از ان مي انتفا كند وخداي
عز وجل اين هشت صنف را از حيوانات بيافريده است انتفاع
خلق را افريده است نشايد كه اين را محظور ومحجور گرداني تا
انتفاع خلق از وي بريده شود ومرا بگوي تا از كجا حرام گرديد
ذكر اين حيوانات را بر زبان خويش دون مردان از جهت نر و يا
از جهت ماده يا از جهت نر حرام كرديد از را واجب كردي تا ماده
نيز حرام كنيد كه نحل را اندر وي حظي باشد يعني كه ماده از
آب نر باشد چنانك از اب ماده باشد واگر گويند كه از ان از جهت

ماده حرام كرديم واجب كردي تا حرام بكنيد نر را از بهر
انك ماده اندر وي برخي است كه وي از اب هر دو باشد واگر
گويند كه تحريم از ان از بهر انست كي اب نر وماده گرد امده است
اندر رحم واجب كند تا هم نر حرام كنيد وهم ماده وهم زنده حرام
كنيد وهم مرده كه اب نر وماده درين هر يكي ازين مجتمع باشد
پس چرا است كي يكي را حرام مي كنيد وديگر را حرام مي نكنيد
چون مالك بن عوف اين سخن بشنيد متحير شد وخواست كي بر خداي
دروغ گويد وگفت ما را خداي فرموده است اينست كي خداي
تعالي مي گويد ام كنتم شهداء اذ وصيكم الله بهذا اي حاضر بوديد
انگاه كه خداي عز وجل شما را بدين فرمود واين انكار است بر ايشان
يعني نفرمود هرگز وپس ازين خداوند سبحانه وتعالي بديد كرد
كه ان چيست كه خداي حرام كرده است بر خلق تا پيدا شود دروغ
گفتن ايشان كه مي گويند خداي تعالي ما را بدين فرموده است

قُلْ لَا أَجِدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ

بگوي اي محمد من مي نيابم اندانچ بر من وحي كردهاند چيزي حرام بر

طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً

خورندهٔ كه بخورند انرا مگر انك مردار بود

أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ ١٧٥

یا خونی ریخته و یا گوشت خوک

فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ

زیرا که آن پلید است و حرام یا معصیتی که جز از نام خدای برو یاد کرده باشند

بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ

پس هر که مضطر گردد و نه [illegible] و نه جوینده معصیتی بی از حد

فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ

از آن بخورد خدای تو آمرزگار است و رحیم است بر آن کسانی

هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ

که جهود گشته اند حرام بکردیم هر چه ناخن دارد از مرغان و هر چه [illegible] دارد

الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا

و از گاو و گوسپند حرام بکردیم بر ایشان پیه ایشان [illegible]

إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا

مگر آنکه بر پشت و پهلوهای گرفته باشد اندرون شکم و یا بسته [illegible] باز گرفته باشد

أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ

و یا آمیخته باشد با استخوانی چون سرین و دنبه این حرام بکردن بر ایشان جزای بود

بِبَغْيِهِمْ

[illegible] قتلهم الانبیا وصدهم عن سبیل الله

کی کردیم ایشان بر ستم کردن ایشان

وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

خبر داده ایم این جهودان وان تحریم بر ایشان

و ما راست گوی ایم اندر آن

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ

اگر ترا بدروغ زن کنند بگوی یا خدای شما را رحمتی است تمام

وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ

بر کسی را فرا رسد از مومنان و رد نکند عذاب او از گروهانی که ایشان

الْمُجْرِمِينَ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

گناه کاران اند [illegible] و زود بود که گویند آنکسانی که شرک آورند

[illegible] لازم کرد بر ایشان

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا

اگر خواستی خدای شرک نیاوردی ما و نه پدران ما از پیش

و نه ستانیدی

وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ

وحرام نکردیمی از حیوانات کی وی نام زشت م همچنین دروغ گفت
بیمارا ازان باز داشتی

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا

انکسانی کی از پیش ایشان بودند از امتان تا آگاه کی بچشیدند عذاب ما
دیگر

قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ

بگوی ایشانرا هست نزدیک شما حجتی از دانش تا بیرون آرید از بهر
برانکی می گویید

لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ

انرا خود متابعت نکنند مگر بپنداشت را و نیستید شما مگر چیزی

إِلَّا تَخْرُصُونَ

مگر دروغی کی می گویند

و بدان کی ایشان گفتند
کی اگر خدای خواستی ما شرک
نیاوردمی و نه پدران ما و ما را
از عبادت بتان باز داشتی جون بی باز نداره دانستیم کی این جه ما
می کنیم پسندیده است از ما خدای عز وجل گفت همچنین دروغ گفتند
انکسانی کی از پیش ایشان بودند ایشانرا تکذیب کرده بدانند را ن
کی ایشان گفتند کی اینجه ما براییم خدای از ما پسندیده است
نه اندرانک گفتند لو شاء الله ما اشرکنا نه بینی کی از پس این می

گوید فلو شاء لهدیکم اجمعین وجای دیگر می گوید ولو شاء الله
ما اشرکوا ودیگر جای می گوید وما کانوا لیؤمنوا الا ان یشاء الله
ومشرکان این سخن بجهل گفتند و بر سبیل جدل واستهزا
وخدای عز وجل را بی ندانستند و از بهر ان بودکی ناپسندیده
بود از ایشان چنانک اندر دیگر آیات می گوید ولو شاء الرحمن ما
عبدناهم ما لهم بذلک من علم واما مؤمنان کی گویند لو شاء الله لکان
از علم و معرفت گویند لاجرم از ایشان پسندیده باشد ومذموم نباشد

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ

بگوی ای محمد خدای راست حجت تمام برهان اگر خواستی

لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءَكُمُ

راه نمودی شمارا همه بگوی ای محمد بیارید گواهان شمارا

الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ

کی گواهی دهند کی خدای حرام کرده است این

هَٰذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ

این حیوانات اگر چنان بود کی ایشان گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان

وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا ١٧٧
ومتابعت مكن مراد انكساني را كه تكذيب كردند بحجتهاء ما
وَالَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَهُمْ
وانكساني را كه ايمان نياوردند بقيامت وايشان
بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُوْنَ قُلْ تَعَالَوْا اَتْلُ مَا
بخداي خويش شرك مي آرند بگوي كه بيايد تا برخوانم بر شما انچ
حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلَّا تُشْرِكُوْا
حرام بكرده است خداي شما بر شما است كه شرك نياريد
بِهٖ شَيْـًٔا وَبِالْوَالِدَيْنِ اِحْسَانًا وَلَا
بخداي چيزي وبا مادر وپدر نيكويي كنيد نيكويي كردني
تَقْتُلُوْا اَوْلَادَكُمْ مِنْ اِمْلَاقٍ نَحْنُ
ومكشيد فرزندان خويش را از بيم درويشي ما
نَرْزُقُكُمْ وَاِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا
روزي دهيم شما را وايشان را ونزديك مشويد

الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا
بفعلهاء فاحش يعني زنا انچ ظاهر باشد ازان وانچ
بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِيْ
باطن باشد يعني سر ومكشيد تن را انچ
حرام
حَرَّمَ اللّٰهُ كشتن آن يعني مومن ومعاهد وذمي وخون ناحق
بكرده است خداي
اِلَّا بِالْحَقِّ كه خداي مباح كرده است كشتن آن چون رجم وردت وقصاص
مگر بحق چيزي كه
ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ
اين است كه وصيت كرده است شما را بدان تا مگر
تَعْقِلُوْنَ وَلَا تَقْرَبُوْا مَالَ
بدانيد ونزديك مشويد بمال
الْيَتِيْمِ اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ حَتّٰى
يتيمان مگر بدان وجهي كه نيكوتر بود چون

يَبْلُغَ أَشُدَّهُ تا آنگاه که فرا رسد فرا آن که نیکی و بدی
(باشد)
چون چیزی که اندران سودی و صلاحی بروی ببینند

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ
وتمام بکنید بپیمودن و بترازو سختن بعدل

لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا
تکلیف نکنیم تنی را مگر اندر خور طاقت وی باشد اندرم وچون
(عرف و عادت)

قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
سخن گویید راست گویید اندر حکم و گواهی و اگر چه آنکس که بروی حکم کنید خویش شما باشد

وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ
و بعهد خدای وفا کنید اینست که شما را وصیت کرده است

بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ وَأَنَّ
بدان تا مگر شما پند فرا پذیرید وصیت کرد شما را

هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ
که این که یاد کرد اندرین دو آیت راه منست راست متابعت کنید آنرا
بایسته

وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ
و متابعت مکنید راهها پراکنده بکند شما را

عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ
از راه وی یعنی از دین وی که یاد کردیم اینست که وصیت کرده است شما را

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ و بدانکه اعدای دین اسلام
دو گروه اند گروهانی اند
بدان تا مگر بپرهیزید از شرک
که با مسلمانان بیامیخته اند
و شتهء ایشان اندر دولت اسلام بدید آمده است و خویشتن را
از مسلمانان شمارند ولکن ایشان را کید سازند اندر رسم ایشان
باشند و اندر ظاهر خویشتن را از ایشان نمایند و آن هفتاد
و دو فریق اند که ایشان مخالف فرقهء ناجیه اند از جملهء فرق
اسلام چنانک یاد کردیم تفصیل آن بر جمله و بسیاری از ملحدان
خویشتن را برین هفتاد و دو گروه بندند و لقب یکی از ایشان
بر خویشتن نکنند تا بدان سبب اندر میان مسلمانان بیامیزند
چون سبائیان و غرابیان و بیانیان و مغیریان و منصوریان
و جناحیان و خطابیان و غالیان از جملهء روافض و چون
سبعیان که ایشان را باطنی خوانند خویشتن را برا ما میان نهند
تا مگر ایشان از جملهء فرق اسلام شمارند و چون حلولیان و مقنعیان

ومبيضه، ماورا النهر ومحمره، آذربيجان ومحمره، طبرستان ١٧٩
وان گروهاني كه بتناسخ ارواح گويند وحايطيان معتزله ويزيديان
خوارج وگويند كه شريعت مسلماني منسوخ گردد بپيغامبري
كه از عجم بيايد وچون ميمونيان وخوارج كي نكاح دختران
روا دارند وچون كامليان كه تكفير صحابت كنند بدانك علي
رضي الله عنه بيعت نكرد وتكفير علي گويند كه رضي الله عنه
بدان كه علي با ايشان حرب نكرد وديگر گروهاني اند كه از پيش اسلام
بودند چون گروهي كه بت مصور پرستيدندي وچون گروهي كه
سنگ پرستيدندي چنانك قوم جمشيد ويرا پرستيدند
وانك نمرود بن كنعان را پرستيدند وانك فرعون را پرستيدند
وانچ با ايشان ماند وچون گروهي كه عادت ايشان آن بودي
كه هرچيزي كي بچشم ايشان نيكو آيد از صورتها مختلف آنرا
پرستيدند وايشانرا حلوليان گويند وگروهي كه آفتاب وماه
وستارگانرا پرستند وگروهي كه برخي از ستارگان پرستند
چون شعري وجوزا وچون گروهي كه فرشتگان را پرستند
وايشانرا بنات الله خوانند وايشانند كه اندر ايشان
خداي عز وجل مي گويد ان الذين لا يؤمنون بالاخرة
ليسمون الملائكة تسمية الانثى وچون گروهي كه شيطان
را پرستند وچون گروهي كه گاو را پرستند وچون

وچون گروهاني كه از پيش اسلام بودند ايشانرا سوفسطاييان
خوانند حقايق چيزها انكار كنند وچون گروهي كه ايشانرا
سمنيان خوانند نظر واستدلال انكار كنند وقدم عالم گويند
وچون گروهاني كه ايشانرا دهريان خوانند بقدم عالم گويند
ونفي صانع گويند وچون گروهي كه ايشانرا اصحاب هيولي خوانند
بقدم اصل عالم گويند وبحدوث اعراض اقرار دهند وچون گروهي
كه ايشانرا فلاسفه گويند بقدم عالم گويند وانكار صانع گويند
وچون گروهي از فلاسفه كي اقرار كنند باثبات صانع ولكن
عالم نيز با وي قديم گويند واين مذهب ابرقلس بودي
وچون گروهي از فلاسفه كه ايشان گويند چهار طبع قديم است
وگويند چهار عنصر قديم است زمين وآب وآتش وهوا
وچون گروهي ديگر كه اين چهارا قديم خوانند ونيز افلاك وكواكب
را قديم خوانند وچون گروهي از ايشان بطبيعت خامس گويند
وانرا نيز قديم گويند وچون گروهي كه ايشانرا مجوسي خوانند
وايشان چهار فريق اند گروهي را زروانيان خوانند وگروهي را
مسخيان وگروهي را خرم دينيان گويند وگروهي را به آفرينيان
واين همه از اهل مجوس اند وچون گروهي كه ايشانرا صابيان
ومذهب اصحاب هيولي خوانند وچون گروهي كه ايشانرا براهمه
خوانند كه پيغامبرانرا انكار كنند وحدوث عالم و توحيد

صانع گویند وچون گرومی را ایشانرا یهودی و نصاری
وسامره خوانند ومذهب ایشان معروف است وچون گروهی
را ایشانرا ثنویان خوانند وایشان سه گروه اند مانویان
ودیصانیان ومرقونیان وایشان بنور وظلمت گویند وخیر
وشر ونفع وضر ازان بینند وجمله این گروهان را یاد کردیم
کافران اند وحکم ایشان اندر کتب فقه یاد کرده اند وحکم
جمله این گروهانی که ازبیش یاد کردیم حکم مرتدان باشد وبالله التوفیق

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى
انگاه عطا دادیم موسی را توریة واو تمامی نعمت بود بر
الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ
انکسانی کی ایمان نیکو کرد بنیکویی وبیان هرچیزی کردن وی
وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
وراه نمودنی ورحمتی تا مگر ایشان بقیامت وبدیدار خدای
يُؤْمِنُونَ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ
ایمان ارند واین قران کتابیست که ما فرو فرستدیم انرا
مبارک ونیکویی اندروی ثابت

فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
متابعت کنید انرا وبپرهیزید از مخالفت تا مگر بر شما رحمت کنند
أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى
وبپرهیزید از انک گویند خود فرو فرستیده امد کتاب اخدای بر
طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ
دو گروه ازبیش ما بسی جهودان و ترسایان وخود بودیم ما از
دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا لَوْ
خواندن ایشان انرا غافل وبپرهیزید ازانک گویند اگر
أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى
فرو فرستیدندی بما کتابی ما بودیمی راه یافته تر
مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
از ایشان پس خود امد شما حجتی ظاهر از خدای شما
وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ
وبیانی ورحمتی وسمی قران را بود ظالمی تر از انکسی که تکذیب کند

بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي ١٨١

بحجتهاى خداى واعراض كند ازان زود بود كه جزا دهيم

الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ

انكسانى را كه اعراض مى كنند از حجتهاى ما سختى عذاب

بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ

بان اعراض كه ايشان مى كردند اى انتظار مى كنند

إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ

مگر انك بايشان آيد فريشتگان بجان ايشان و يا بايد بايشان امر خداى

فرا كرد

أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا

و يا بايد بايشان برخى از علامات قدرت خداى سود ندارد تن را

إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ

ايمان وى كه ايمان نياورده باشد از پيش آن و يا كسب نكرده باشد

فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ

اندر حال ايمان خويش نكويى بگوى اى محمد ايشانرا انتظار كنيد كه ما هم انتظار مى داريم

هلاك شمارا

يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ

[illegible]

و بدان كه بوهريره رضى الله عنه روايت كرده است از پيغامبر
عليه السلام كه وى گفت قيامت برنخيزد تا انگاه كه افتاب از مغرب
برايد پس چون آفتاب از مغرب برآيد همه خلق ايمان آورند
وانست كه خداى تعالى مى گويد لم تكن آمنت من قبل الآيه
و روايت كرده است ابن عباس رضى الله عنه از پيغامبر عليه السلام كه وى
گفت چون افتاب فرو شود اورا برد ارند و باسمان هفتم برند همچنان
زود كه بريدن فريشتگان و ويرا بازدارند اندر زير عرش
پس دستورى مى خواهد تا ويرا دستورى دهند تا برايد
براهل دنيا از سوى مشرق و يا از سوى مغرب انگاه ويرا دستورى
دهند و نور وى اندر پوشند و وى مى فرود آيد يك يك از آسمان
زودى چون باسمان زيرين برسد ان وقت باشد كه صبح برايد
و روز روشن گردد و همچنين باشد حال افتاب و ماه تا انگاه كه
در ايان وقت كه اخر توبه باشد معصيتها بسيار شود و امر
معروف برخيزد و منكر بسيار شود و نهى از ان برخيزد
پس چون چنين كنند افتاب را بازدارند زير عرش مقدار شبى
پس وى سجود كند و دستورى خواهد كه انجا برايد جواب نيابد
تا كه ماه نيز اندر وى رسد و سجود كند با وى و دستورى
خواهند كه انجا برايند جواب نيابند و همچنين محبوس مى
باشند افتاب تا مقدار سه شب و ماه تا مقدار دو شب

وشب دراز گردد بر اهل دنیا بدان سبب وکس نداند درازی
آن شب الا آن گروهانی که شب بی‌خواب باشند اندر زمین
وبعبادت مشغول باشند واندران وقت ایشان اندک باشند
اندر هر شهری از شهرهای مسلمانان وخوار باشند اندر میان
مردمان یکی از ایشان شب بخسبد هم چندانک همی خسبد هر شبی آنگاه
برخیزد ودست وروی بشوید وبنمازگاه رود وورد خویش
بگزارد صبح بر نیاید وشب را بر حال خویش بیند وستارگان را
بیند بر حال خویش همچنانک اندر اول شب ایشان را انکار کند وازان
بترسد واندیشد که مگر قران زودتر خوانده باشد ویا نماز
کوتاه‌تر کرده باشد ویا وقت برخاستن باشد پس برخیزد
وبنمازگاه بازشود ونماز بکند هم چندانک هر شب کردی
پس فرا آسمان نگرد صبح نه بیند وشب بر حال خویش بیند
بیم وی زیادت گردد ودیگر اندیشد که مگر قران سبک‌تر
خواند ویا نماز کوتاه می‌کند بیم وی بیفزاید باسر ورد شود
وسیم بار ورد خویش بجای آرد بنگرد همچنان شب وستاره
بر حال بیند بترسد ترسیدنی سخت آنگاه یک دیگر را بانگ کنند
انج باشند اندر شهری از مجتهدان اندر یک مسجد گرد آیند
وزاری می‌کنند ونیاز می‌خواهند ومی‌گریند وبانگ
می‌کنند پس چون مقدار سه شب تمام بگذرد بر آنتا جبریل علیه السلام بیاید

وماه وآفتاب را گوید که خدای عز وجل شما را می‌فرماید که بمغرب
شوید وازانجا بر آیید وشما را بنزدیک ما نور وروشنایی نه ایشان
بگریید از آن وازبیم وهول قیامت گریستنی که ایشان را بشنوند
حملة العرش وفرشتگان هفت آسمان وزمین ومی‌گریند بگریستن
ایشان از بیم مرگ وقیامت پس ماه وآفتاب از مغرب بر آیند وآن
مجتهدان زمین می‌گریند وتضرع وزاری می‌کنند وآنک
غافلان باشند اندر غفلت خویش باشند پس منادی بر آید که ماه
وآفتاب از مغرب بر آمد مردمان بنگرند ماه وآفتاب را بینند بی
روشنایی چنانک اندر وقت کسوف باشند آنست که خدای تعالی
می‌گوید وجمع الشمس والقمر ودیگر جای می‌گوید اذا الشمس کورت
وایشان بالای می‌گیرند چون دو اشتر واهل دنیا بایشان می‌نگرند
وخروش می‌کنند ومادران از کودکان مشغول گردند ودوستان
از دوستان نیز همچنین مشغول گردند وهر کسی را اندوه تن خویش
گیرد وبانگ وگریستن از میان ایشان برخیزد فاما آنک پارسایان
باشند آن گریستن ایشان را سود دارد وازیشان عبادتی شمارند
واما آنک فاسقان باشند ایشان را گریستن سود ندارد وبر ایشان
بدان سبب گریه، ننبیسند پس چون ماه وآفتاب بمیان آسمان
رسد جبریل علیه السلام بیاید وایشان را با مغرب برد وبمغرب
فرو نبرد ولکن ایشان را بباب توبه فرود برد عمر خطاب رضی الله عنه

گفت یا رسول الله در توبه چه باشد پیغامبر علیه السلام گفت یا عمر
خدای عزوجل در توبه بیافریده است از پس مغرب دری او را دو
مصراع از زر مرصع بجواهر میان این مصراع تا آن مصراع چندانک
سواری زود براند یک سال آن در گشاده است از آن وقت که
خدای عزوجل خلق را آفریده است تا بامداد آن شب که ماه و آفتاب
از مغرب برآید و هیچ بنده از بندگان خدای عزوجل توبه نصوح
نکرد از آن روز که خدای عزوجل آدم را آفریده است تا آن روز
که نه آن توبه بآن در اندر شود آن وقت آنرا بفرمان خدای عزوجل
بردارند و معاذ بن جبل گفت یا رسول الله توبه نصوح کدام
باشد گفت آنک پشیمانی خورد بر گناه و عذر خواهد از آن فرا ایزد تعالی
و با سر آن نشود چنانک شیر از پستان گوسپند بیاید و با پستان
نشود پیغامبر گفت علیه السلام آنگاه جبریل علیه السلام ایشان را بدر توبه
فرود برد و در توبه فراکند و هر دو در فراهم شود چنانک
گویی یک طبق بوده است و هرگز اندر میان ایشان هیچ فرجه
نبودست چون در توبه ببسته شد نیز توبه هیچ کس فرا نپذیرند
و هیچ کس را هیچ نیکویی سود ندارد که کند ولکن کسی که نیکوکار
بوده باشد کار وی و برانک از پیش رفته باشد بیم را ندانست
که خدای عزوجل می گوید یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا
ایمانها ابی بن کعب گفت یا رسول الله چون باشد حال ماه و آفتاب

و چون باشد حال مردمان با دنیا پس از آن گفت ماه و آفتاب را نور باز دهند
و از منزل خویش می برآیند و بمغرب می فرود شوند چنانک از پیش
بودی و اما مردمان با سر دنیا شوند و گناهان می کنند و درختها
می کارند و جویها می رانند و سخت حریص باشند بدان و اما دنیا
چنان باشد که اگر کسی را اسب کره نزاید هنوز برنه نشسته باشد
که قیامت برخاسته باشد این بود مدت میان آنک ماه و آفتاب
از مغرب برآید و میان آنک اندر صور دمد و بدانک البراء بن
عازب و حذیفه بن اسید گفتند که ما اندر باب قیامت مذاکرت
می کردیم پیغامبر علیه السلام پدید آمد گفت چه می گویید گفتیم
مذاکرت می کنیم اندر قیامت پیغامبر علیه السلام گفت که قیامت
برنخیزد تا آنگاه که ببینند از پیش آن ده نشان دخان
و دابة الارض و خسفی بمشرق و خسفی بمغرب و خسفی بجزیره
عرب و دجال و یاجوج و ماجوج و آتشی که بیرون آید از زیر
عدن و فرود آمدن عیسی علیه السلام و برآمدن آفتاب از مغرب
و گفته اند که این علامتها از پس یکدیگر اندر آید سال تا سال
و نیز گفته اند حکمت اندر آن که آفتاب از مغرب برآید آنست
که ابراهیم علیه السلام گفت نمرود را فات بها من المغرب فبهت الذی
کفر و تا ملحدانی و منجمانی که آن انکار کنند آنرا ببینند
و اقرار دهند که آفتاب خلقی است از جمله خلقانی خدای عزوجل

از هر جاي كي خواهد انرا برارد و بس ازين كفت

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا

خود انكساني براكنده بكردند دين خويش را وكرديدند

شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ

بجند كروه نيستي تو از ايشان بر هيج جيز اين كي خود كار ايشان
وانرا نسخ كرد ايت القتال

إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

با خداي است اكاه كرده ايشان را باج ايشان مي كردند

سنامبر كفت عليه السلم كي جون جهودان هفتاد ويك فرقت بيراكندند
وترسايان هفتاد ودو فرقت بيراكندند وامت من هفتاد
وسه فرقت بيراكنده همه اندر دوزخ باشند مكر يكي كفتند
يا رسول الله ان كدام است كي رستكاري يابد كفت انك من
واصحاب من برانيم و اندر روايتي ديكر امده است كي ويرا كفتند
ناجي كدام است كفت ره سنت وجماعت بس خداوند عز وجل بديد كرد
ثواب انكسي كي دين را مفارق نكرده اند و توحيد بجاي آرد وكفت

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا

هر كي ماي آرد نيكويي وبرا جزا دهيم ده جندان

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا

وهر كي بيارد بدي ندهند جزاي وي مكر

مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

مانندان يعني بجندان وبر ايشان ستم نكنند جز عدل

وسفيان الثوري كويد جون اين آيت فرود آمد سنامبر عليه السلم كفت
يا رب بيغزاي خداي عز وجل فرود فرستاد مثل الذين ينفقون
اموالهم في سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل
سنبلة مائة حبة مثل انكساني كي مال نفقات كنند اندر سبيل خداي
جون مثل كسي باشد كي از يك دانه و برا هفت خوشه برايد اندر هر
خوشه صد دانه سنامبر عليه السلم كفت يا رب بيغزاي امت مرا
خداوند عز وجل فرود فرستاد من ذا الذي يقرض الله قرضا
حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة وسنامبر عليه السلم كفت يا رب
بيغزاي خداوند تعالى فرود فرستاد انما يوفى الصابرون اجرهم
بغير حساب بس خداي عز وجل كفت بكوي اي محمد انكساني را كي
ايشان بركرديده اند از توحيد وراههاي مختلف كرفته اند وكفت

قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ

بكوي اي محمد خود راه نموده است مرا خداي من براه

مستقيما دينا قيما ملة ابرهيم

راست دين راست ملة ابرهيم

حنيفا وما كان من المشركين

يكسوى شده از شرك و نبود ابرهيم از جمله مشركان

قل ان صلاتي ونسكي ومحياي

بگوى كه نماز من وحج و عمره من و زندگانى من

ومماتي لله رب العالمين

و مرگ من همه خداى راست مر الله را كه پروردگار جهانيان است

لا شريك له وبذلك امرت وانا اول

هنباز نيست ويرا و بدين فرموده اند مرا و من اول

المسلمين قل اغير الله ابغي ربا

مسلمان ام اين امت بگوى اى جز خداى جويم خداوندى

وهو رب كل شيء ولا تكسب

همه چيزها است ونه كند كسب



كل نفس الا عليها ولا تزر وازرة

هيچ تن گناه مگر بر خويشتن يعنى عذاب آن و بر نگيرد هيچ بار ديگرى

وزر اخرى ثم الى ربكم مرجعكم

يعنى هر كسى را گناه خويش گيرند پس با خداى شما بود بازگشت شما

فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون

پس خبر دهد شما را بآنچ شما اندران خلاف مى كرديد

وهو الذي جعلكم خلائف الارض

و اوست كى شما را خليفت كرد اندرين زمين

ورفع بعضكم فوق بعض درجات

و برداشته گروهى را بر گروهى اندر درجها

از توانگرى و درويشى و شرف

ليبلوكم فيما آتيكم

تا آزمايش كند شما را اندرانچ داده باشد شما را

ان ربك سريع العقاب وانه لغفور رحيم

كه خداى تو شتابان است عقوبت را و او آمرزگار است

١٨٦ وازخواص این سورت آنست کی ابتدا، این سورت بحمد کرده است
وختمش بمغفرت ورحمت چنانک سورت المومنین را ابتدا بفلاح
کرده است وختمش برحمت ومغفرت



وجمله، ابیات این سورت دویست وشش آیت است اندر عدد
مدنی وپنج عدد اندر کوفی وکلماتش سه هزار وهشتصد وبیست
وپنج کلمه است وحروفش سیزده هزار وهشتصد وهفتاد وهفت
حرف است وروایت کند ابی بن کعب از پیغامبر علیه السلام کی وی
گفت هرکی سورت الاعراف برخواند خدای عزوجل میان وی
وابلیس ستری کند وادم علیه السلام روز قیامت شفیع وی بود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای مهربان وبخشاینده

الٓمٓصٓ كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ

منم خدای عز وجل ... این کتاب فرو فرستیده آمد بتو مبادا

فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ

اندر دل تو تنگی وشکی ازان تا بترسانی بدان
خلقانرا

وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ اتَّبِعُوا مَا

وپندی است مومنانرا ... متابعت کنید آنچه

أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا

فرو فرستیده آمدست بشما از خدای شما ومکنید متابعت

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ

از دون خدای یارانی دیگررا واندکی بود ای شما پند گیرید

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا

وچند از شهرها کی ما ایشانرا هلاک کردیم بیامد بایشان

بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ

عذاب ما بشب ویا روز اندر حالت قیلوله ایشان

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا

پس نبود گفتار ایشان ودعاء ایشان آنگاه کی آمد بایشان عذاب ما

إلا أن قالوا إنا كنا ظالمين

مگر آنک گفتند که ما بودیم بر تن خویش ستمکاران

فلنسألن الذين أرسل إليهم ولنسألن

پس خود ما بپرسیم امتان را تا چون اجابت کردند رسولان را وخود بپرسیم رسولان را

المرسلين فلنقصن عليهم بعلم

تا چون رسالتها برسانیدند پس خبر دهیم ایشان را بدانک ما دانا بدان علم است

وما كنا غائبين والوزن

ونباشیم ما از داستان آنک غایب بودیم از ایشان حال رسولان و امتان و وزن آن

يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه

روز ترازو راستی باشد هرکه گران گردد ترازوی نیکیهای وی

فأولئك هم المفلحون ومن خفت

ایشان باشند رستگاران وهرکه سبک گردد

موازينه فأولئك الذين خسروا

ترازوی وی نیکویها وی ایشان باشند آنکسانی که زیان کرده باشند

أنفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون

بر تنهای خویش هلاک شده باشند بآنچه بودند حجتهای ما را از انکار

وبدانک حقیقت وزن اندر قیامت آن بود که خدای عز وجل بفرماید
تا بیاورند روز قیامت ترازوی که ازاد و کفه باشد و زبانه بود
و بدان بسنجند صحیفه حسنات و سیئات هر که حسنات وی سبک
گردد نشان هلاک وی بود و هرکه را جانب حسنات گران آید
نشان نجات وی بود حذیفه گوید که صاحب الموازین روز قیامت
جبریل باشد علیه السلام خداوند تعالی ویرا گوید یا جبریل بسنج کارهاء
ایشان و باز ده حق هر کسی با وی و الجاذد وسیم نباشد اگر
ظالم را حسنات باشد از حسنات وی فرا گیرند و فرا مظلوم
دهند و اگر حسنات نباشد از سیئات خصمان فرا گیرند و بر
وی نهند تا بر وی بار بسیار گرد آید چند کوهها و میزان را
جمع کرده است و مراد بدان جمع اعمال آنست کی بدان بسنجند
و فایده سنجش اعمال آن بود که بندگان بحقیقت بدانند اهل سعادت را
از اهل شقاوت هرچند که خدای تعالی میداند حقیقت آن
و نیز حجت قایم شود بر بندگان چنانک خدای تعالی گفت انا
کنا نستنسخ ما کنتم تعملون وخدای عز وجل بی کتاب
عالم بود بدان ولکن آن کتاب از بهر حجت باشد بر بندگان

وَلَقَدْ مَكَّنّٰكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا ١٨٨
وخود شمارا ملکت داديم اندر زمين وکرديم شمارا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ
اندر زمين اسباب زندگاني [illegible] و اندک شکر کنيد شما
[illegible]
وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ
وخود بيافريديم شمارا يعني پدر شما آدم آنگاه صورت کرديم ويرا وشمارا از کل
ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
آنگاه کفتيم فريشتکانرا سجده کنيد آدم را
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ
سجود کردند مکر ابليس نبود از
السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا
جمله آنک سجده کردند کفت خداي چه باز داشت ترا
تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ
که سجود نکني چون فرمودم ترا کفت ابليس من بهترم ازو که
يعني از آدم

خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ
بيافريدي مرا از آتش وبيافريدي ويرا از کل
وآتش فاضل تر و روشن تر از کل وان غلط بودي ازوي
از براک سکينت و وقار اندر کل باشد وخفت وطيش
واضطراب اندر آتش باشد وآتش فرا خاک محتاج است کي ويرا
از جاي چاره نيست وخاک از آتش مستغني است واندر بهشت
خاکي باشد از مشک وهيچ آتش نباشد اندر بهشت
قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن
کفت فرو رو از اين بهشت بزمين که نيست ترا که
تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ
تکبر کني اندر بهشت [illegible] بيرون شو که تو از جمله
الصَّاغِرِينَ قَالَ أَنظِرْنِي إِلَىٰ
خواران وذليلان کفت مهلت ده تا
يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ
آن روز که خلقانرا بر انگيزي از کور کفت خداي تو از جمله مهلت دادکان

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ

پس بدان که تو مرا ازین راه نگردی بنشانم ایشان را راه راست

الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ

تو باز پیش سوی طریق اسلام آنگاه بیایم با ایشان از پیش دمی ایشان

وایشانرا نا امید کنم بهشت و دوزخ و نیست و قیامت نیست

وَمِنْ خَلْفِهِمْ

یعنی دنیا را در چشم ایشان آراسته کنم

وایشانرا از درویشی بترسانم

و از پس پشت ایشان

وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا

و از دست راست ایشان یعنی ... و از دست چپ ایشان ...

تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ قَالَ

و نیابی تو بیشتری را از ایشان شاکر یعنی موحد گفت خدای ابلیس را

اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا

بیرون شو ازینجا یعنی از بهشت نکوهیده و عیب ناک ... رانده از رحمت ...

لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ

خود هر کی متابعت کند ترا از ایشان پر کنم هر اینه دوزخ از شما

أَجْمَعِينَ وَيَا آدَمُ اسْكُنْ

جمله وای آدم بیارام

أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ

تو با جفت تو اندر بهشت و بخورید از

حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ

اینجا اج خواهید و نزدیک مشوید بدین

الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ

درخت که آنگاه ارسید از ان باشید یعنی از عاصیان

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ

پس وسوسه کرد ایشانرا ابلیس تا پدا کند

لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا

ایشانرا اج پوشیده کرده اند از ایشان از عورتهای ایشان

وَقَالَ مَا نَهيكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ ١٩٠

وگفت ابلیس اندر حال وسوسه نهی کرد شمارا خدای شما از این

الشَّجَرَةِ اِلَّا اَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ اَوْ

درخت الا از بهر انکه چون نخورید باشید دو فرشته و یا

تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا

باشید از آن کسانی که جاودان باشند وسوگند یاد کرد بایشان

اِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ

که من هستم شمارا از جمله نصیحت کنندگان

قتاده گوید که ابلیس سوگند خورد بخدای تا ایشانرا بفریفت ومومنرا بخدای تعالی بتوان فریفت وسنا مبر علیه السلم گفت مومن غر وکریم باشد وفاجر فریبنده ولئیم باشد

فَدَلّٰيهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ

وا وکند ایشانرا بباطلی پس چون چشیدند از آن درخت

بَدَتْ لَهُمَا سَوْاٰتُهُمَا جامه از ایشان فرو ریخت تا عورت یکدیگر بدیدند

گشت پیدا ایشانرا عورتهاء ایشان

وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ

و فرا ایستیدند ویی دوختند برخویشتن هردو تن از

وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادٰيهُمَا رَبُّهُمَا

برگ انجیر تا چون جامه گشت وندا کرد ایشانرا ای نه

اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ

نهی کرده بودم شمارا از آن درخت

وَاَقُلْ لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا

وگفتم شمارا که ابلیس شمارا

عَدُوٌّ مُبِينٌ

دشمنی است ظاهر

محمد بن قیس گوید که خداوند عزوجل آدم را گفت یا آدم چرا خوردی از درخت کنلم ومن ترا از آن نهی کرده بودم آدم علیه السلم گفت ای بار خدای مرا حوا داد حوارا گفت چرا دادی ویرا گفت مرا مار فرمود مار را گفت چرا دادی گفت مرا ابلیس فرمود خدای عزوجل گفت ای حوا جزای تو آنست که هر ماهی اثر خون تو بر تو پیدا شود وای تو ای مار که دست وپای از تو باز استدم تا بر شکم همی روی

١٩١ وهرک ترا ببیند سرت بکوبد وای ابلیس تو خود ملعونی
باش ودانده از رحمت خدای ابن عباس رضی الله عنه کوید کی خداوند
سبحانه وتعالی آدم را علیه السلام کفت این همه نعمت بهشت ترا مباح
کرده بودم چرا کرد این درخت کردیدی کفت ندانستم کی کسی بتو
سوکند بدروغ خورد خداوند تعالی کفت بعزت من کی ترا فرود
آرم اندر زمین وانکاه آنجا ترا عیش نبود الا بدشواری چون ویرا
بزمین آورد ویرا صنعت آهن بیاموخت وویرا برزکری فرمود
پس آدم علیه السلام کشت کرد واب داد چون فرا رسید بدرود چون
بدرود نرم کرد چون نرم کرد بباد برداد انکاه آس کرد انکاه
خمیر کرد انکاه نان بپخت انکاه بخورد انکاه ببود اندر تن وی
رنج بود پس چون خداوند تعالی ایشانرا ندا کرد وبا ایشان عتاب کرد کفتند

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ

کفتند ای بار خدای ما ستم کردیم ما بر تن خویش واکر نه

تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

آمرزی مارا ورحمت نکنی برما خود باشیم ما از

مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ قَالَ اهْبِطُوا

زیانکاران وهلاک شدکان کفت فرو شوید فرو زمین

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي

برخی از شما برخی را دشمن یعنی آدم ومردم وابلیس وشمارا است اندر

الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ۝

زمین قرارکاه ومنفعتی تا هنکام روز قیامت

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ

کفت اندرین زمین باشید زندکانی شما واندرین زمین باشید مرک شما

وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ۝ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ

وازین زمین باشید بیرون آرند شمارا ای فرزندان آدم جود

أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ

فرو فرستادیم بر شما لباسی کی بپوشد عورتهای شمارا

وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى

ومایه جامه وجامه پرهیزیدن از دشمن

چون حدیث ومغفرو آنچ بدان زماند وکروهی کفتند
لباس ترسیدن از خدای یعنی لباس انبیا وهو الصوف

ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ

این بهتر است   از جمله آیتهای خدای است تا مگر ایشان

يَذَّكَّرُونَ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ

با یاد آرند نعمتهای خدای   ای شما ای پسران آدم باید فتنه مکناد شمارا

الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ

شیطان   چنان بیرون کرد پدر و مادر شمارا

مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا

از بهشت   تا ای کشید   از ایشان   لباس ایشان

لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ

تا فرا ایشان نماید   عورتهای ایشان   کی شیطان همی بیند شمارا او

وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ

و اتباع او   از آنجا که   کی شما نه بیند ویرا

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ

خود ما کرده ایم   دیوانرا   یاران ایشانی

لَا يُؤْمِنُونَ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً

کی ایمان نیارند   و چون بکنند فاحشه یعنی برهنه طواف کنند

قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا

گویند   یافتیم   بران   پدران خویش را و خدای فرموده است مارا

بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ

بدان بگو ای محمد کی خدای   نفرماید   بکارهای فاحش ای همی گویید

عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي

بر خدای   آنچه نمی‌دانید شما   بگو ای محمد فرمود خدای من

بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ

بعدل   و روی خدای آرید باخلاص   نزدیک

كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ

هر   مسجدی بوقت هر نماز کردن و بخوانید ویرا بران حال کی خالص کرده باشید

الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا

دل در دین خویش را   چنانک ابتدا کرد شمارا باز گردید با حکم آن   گروهی را باید داشت

هدى وفريقا حق عليهم الضلالة

راه نمود و گروهی را ثابت شد بریشان بی راهی

انهم اتخذوا الشياطين اولياء من

که ایشان فرا گرفتند دیوان را خدایگان از

دون الله ويحسبون انهم مهتدون

دون خدای و همی پندارند که ایشان راه یافتگان اند

وبدان که عادت بنی اسرائیل آن بودی که طواف کردندی مردان
برهنه بروز و زنان بشب و اگر کسی از ایشان جامه اندر پوشیدی
اندر حال طواف ویرا بزدندی و جامه از وی بکندندی و اندر
حال و ایام حج هیچ چیز نخوردندی مگر مقداری قوتی و گوشت
نخوردندی که خداوند تعالی فرو فرستاد

يا بني آدم خذوا زينتكم عند

یا پسران آدم فرا گیرید زینت خویش یعنی جامه هم بنزدیک
مقدار آنکه عورت بپوشد

كل مسجد وكلوا واشربوا

هر مسجدی که باشید و بخورید و بیاشامید

ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين

و اسراف مکنید اندر خوردن که خدای دوست ندارد مسرفان را

و اندر حکایتها آمده است از هرون الرشید که ویرا طبیبی
بود ترسا سخت استاد و ماهر و حاذق علی بن الحسین بن واقد را
گفت اندر کتاب شما هیچ چیز از طب نیست علی بن الحسین جواب
داد که خدای عز و جل جمله طب ما را جمع کرده است اندر نیم آیت
و این آیت را بروی خواند وكلوا واشربوا ولا تسرفوا انه
لا يحب المسرفين ترسا گفت از رسول شما هیچ چیز از طب یاد نکنند
علی بن الحسین گفت رسول ما علیه السلام جمله طب جمع کرده است
اندر لفظی چند و آنست که گفت

المعدة بيت الادواء والحمية راس كل دواء

معده خانهٔ بیماریهاست و پرهیز کردن از خوردنی سر همه داروهاست

واعط كل ذي بدن ما عودته پس ترسا گفت کتاب

و بده هر تنی را آنچه عادت کرده باشد بدان

شما و رسول شما هیچ
طب باز نگذاشته است جالینوس را و بدانکه رسول ما علیه السلام گفت

كل وانت تشتهي وامسك وانت تشتهي

بخور آنگاه که ترا آرزو کند و از خوردن باز ایست آنگاه که هنوز همی آرزو کند

و هر چه اندر باب حمیت و ریاضت و حفظ و صحت بکار باید

اندر یک سخن مجموع است و هرکه برین عادت مواظبت کند از
بیماری سلامت یابد و بیان آیه مفسران گفتند که گروهی بودند
که جون حج کردندی و عمره کردندی گوسپند بر خویشتن حرام
کردندی و هرچه از وی بیرون آید چون شیر و روغن و گوشت
و پیه و دنبه خدای عز و جل فرود فرستید

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ

بگوی که حرام کرده است زینت خدای آنکه بیرون آورده است

لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

بندگان خویش را و حلالها از روزی

قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ

بگوی آنکسانی راست که ایمان آورده باشند اندر دنیا نه مشترک که [illegible]

الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ

با دیگران خالص ایشان را روز قیامت همچنان

نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

مبین بکنیم حجتها مرگروهی را که بدانند

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا

بگوی خود حرام کرده است خدای من فواحش را آنچه

ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ

ظاهر است چون طواف برهنه و آنچه پوشیده است چون زنا و معصیت و ظلم و کبر

بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ

بناحق و آنکه همباز گیرید بخدای آنچه نه [illegible]

يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى

اندران فرو فرستیده است حجتی و آنکه همی گویید بر

اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ

خدای آنکه ندانید اندر تحریم انعام و لباس و طعام و هر امتی را مرگروهی را

أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ

اجلی است مرگروه را و عذاب را که چون اندر رسد اجل ایشان نتوانند که باز پس افگنند

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ يَا بَنِي

یک ساعت و نتوانند که فراپیش شوند ای مسترکان عرب یعنی مغانکان

١٩٥

آدم إما يأتينكم رسل منكم

اگر بیاید بشما رسولانی از شما یعنی محمد

يقصون عليكم آياتي فمن اتقى وأصلح

برخوانند برشما کتاب مرا هر که بپرهیزد و عمل نیک کند

فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون

هیچ بیم نبود بریشان ونه ایشان اندوهگن شوند

والذين كذبوا بآياتنا واستكبروا

وان کسانی که تکذیب کنند حجتهای ما و تکبر کنند

عنها أولئك أصحاب النار هم فيها

از ایمان ایشان اند اهل دوزخ وایشان اندران آتش

خالدون فمن أظلم ممن افترى

جاودان کیست بستمکارتر از آن کسی که فرا نهد

على الله كذبا أو كذب بآياته

بر خدای دروغی ویا تکذیب کند حجتهای وی

أولئك ينالهم نصيبهم من الكتاب

ایشان اند که رسد فرا ایشان بهره ایشان از کتاب یعنی از لوح محفوظ

از هرچه ایشان را نبشته اند از خیر و شر

حتى إذا جاءتهم رسلنا يتوفونهم

انگاه که بیاید بایشان فرستادگان ما فرا گیرند روح ایشان

قالوا أين ما كنتم تدعون من دون

گویند ایشان را کجااند انچه شما همی خواندید از دون

الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا على

خدای گفتند گم شدند از ما و فرا دادند بر

أنفسهم أنهم كانوا كافرين

تنها خویش که ایشان بودند کافران

قال ادخلوا في أمم قد خلت من

خدای گوید ایشان را در روید اندر میان امتانی که گذشته از

قبلكم من الجن والإنس في النار

پیش شما از پری و آدمی اندر دوزخ

١٩٦

كلما دخلت امة لعنت اختها

هرگاه كه اندر شود گروهي لعنت كند از هم دين خويش را از يشان

حتى اذا اداركوا فيها جميعا

تا آنگاه كي فراهم رسند اندر دوزخ همه

قالت اخريهم لاوليهم ربنا هولاء

گويند اتباع ايشان كي باز پسترند ايشان را اندر دوزخ كنيد با خداي ايشان سران ايشان را كي پيشتر اندر دوزخ شوند

اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من

ما را بي راه كردند بده ايشان را عذابي مضاعف از

النار قال لكل ضعف ولكن لا

دوزخ گفت همه را عذاب مضاعف بود و لكن همي ندا

تعلمون ۝ وقالت اوليهم لاخريهم

ندانيد شما آني ببينيد و گفت سران ايشان اتباع ايشان را

فما كان لكم علينا من فضل فذوقوا

نبود شما را بر ما هيچ فضل بچشيد

العذاب بما كنتم تكسبون ۝

عذاب را بانچ شما مي گرديد از كفر

ان الذين كذبوا باياتنا واستكبروا

انكساني كي تكذيب كردند حجتهاء ما را و تكبر كردند

عنها لا تفتح لهم ابواب السما

بدان نگشايند ايشانرا درهاي آسمان

يعني جانها و عملهاء ايشان باسمان نه برند بلكه بسجين برند اندر زير سنگي سبز

ولا يدخلون الجنة حتى يلج الجمل

و نه شوند كافران اندر بهشت تا اندر شود اشتر

في سم الخياط وكذلك نجزي

اندر سوراخ سوزن و چنين جزا دهيم

يعني هرگز نبود

المجرمين ۝ لهم من جهنم مهاد

ناسزايانرا ايشانراست از دوزخ فراشي

وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَٰلِكَ

و از زبر ایشان از دوزخ پوششها وچنان

نَجْزِي الظَّالِمِينَ

جزا دهیم ظالمانرا

وبراء بن عازب گوید که پیامبر
علیه السلام گفت کافر را در پوشند
اندر گور لباسی از آتش چنانکه
می گوید لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش آنگاه ابتدا کرد در
صفت مومنان و گفت

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وآنکسانی که ایمان آوردند وکارها شایسته کردند

لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا

نکنیم تکلیف تنی را مگر اندر طاقت وی و ایشان برادرانی که چون
تصدیق آن پیغامبر کنند اندر باید

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

ایشان باشند اصحاب بهشت که ایشان اندر بهشت جاودان باشند

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ

و بیرون کرده باشیم آنچ اندر دلهای ایشان باشد از کینه برکه دلها
تا حسد نکنند

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا

می رود از زیر ایشان جویها وگویند

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا

سپاس خدای را آن خدای که راه نمود مارا بدین بهشت و نبودیمی

لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ

ما راه یافتیمی اگر نه آن بودی که راه نمود مارا خدای خود

جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا

آمد پیغامبران خدای ما بحق وآواز دهند

أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا

که آنست بهشت که شمارا میراث داده اند بآنچ

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

شما می کردید اندر دار دنیا

و اندر خبر آمده است که
هیچ کس نبود از مومنان
که نه ویرا اندر بهشت منزلی
باشد و هیچ کس نبود از کافران که نه ویرا اندر دوزخ منزلی باشد
وچون اهل بهشت را اندر منزلها خویش فرو آرند شکر کنند و گویند

الحمد لله الذي هدينا لهذا ونداكنند ايشان را بادرست باشيد
هرگز شما را بيماري نه باشيد نعمت باشيد هرگز شما را درويشي نه
جوان باشيد هرگز پيري نه جاودان باشيد هرگز مرگ نه وكافر را
مطلع كرده اند بران منزلت مومن وگويند وي را اگر تو آن كردي
بدوي كرد تو بدان يا فتيكي وي يافت تا زيادت حسرتي باشد وي را ان دیدن

وَنَادَىٰٓ أَصْحَابُ ٱلْجَنَّةِ أَصْحَابَ ٱلنَّارِ
وندا كنند اهل بهشت مر اهل دوزخ را
أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا
ما خود يافتيم انچ وعده كرده بود ما را خداي ما درست
فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا
اي شما يافتيد انچ وعده كرده بود شما را خداي شما درست
قَالُوا۟ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌۢ بَيْنَهُمْ أَن
گفتند اري بيرون كرد منادي ميان ايشان كه از عذاب
لَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ٱلَّذِينَ يَصُدُّونَ
لعنت خداي بر ظالمان بادا ان كساني كه ايشان باز دارند

عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا
از راه خداي وي مي جويند اندران كژي
وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ كَٰفِرُونَ وَبَيْنَهُمَا
وايشان بقيامت كافر باشند وميان ايشان
حِجَابٌ وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ
حجابي بود وبر اعراف مرداني باشند باز دانند
كُلًّۢا بِسِيمَٰهُمْ وَنَادَوْا۟ أَصْحَابَ
هر گروهي را بنشانه روي ايشان وندا كنند اهل
ٱلْجَنَّةِ أَن سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا
بهشت را كي سلام باد بر شما واندر بهشت شده باشند
وَهُمْ يَطْمَعُونَ
وايشان طمع مي دارند
وان طمع از بهر ان دارند كه از خداي عز وجل بود انما نفقان باز استده
باشد واين گروه باز بسته باشد لاجرم ايشان را طمع
بهشت بي باشد وبدان كه اعراف ديواري است كشيده بر داشته

میان بهشت و دوزخ حسین بن الفضل گوید که از صراط بود
ابن عباس گوید رضی الله عنه اصحاب الاعراف گروهی باشند که برابر
شده باشد حسنات و سیئات ایشان سیئات ایشان را از بهشت
باز دارد و حسنات از دوزخ باز دارد خداوند تعالی ایشان را بر اعراف
باز دارد چندان که خواهد انگاه ایشان را بفضل و رحمت خویش اندر
بهشت فرود آرد و بدان که دو گروه دیگر از اهل اعراف باشند یکی
انکس که اندر فترت بمیرد و دعوت هیچ پیغامبری بوی نرسیده بود
و دیگر اطفال مشرکان که خدای تعالی ایشان را از اعراف فرود آرد
و اندر عرصات قیامت آتشی برافروزد و ایشان را گوید شما
چه خواستی کردن اگر بالغ شدی شما ایشان گویند طاعت
تو داشتیمی و فرمان رسولان تو کردیمی خداوند عز وجل ایشان را
گوید پس بدین آتش اندر روید پس هر که ایزد سبحانه و تعالی
دانسته باشد از وی که اگر وی بالغ شدی ایمان آوردی آنکس
بدان آتش اندر رود و از آنجا به بهشت رسد و هر که خداوند تعالی
از وی دانسته باشد که اگر وی بالغ شدی ایمان نیاوردی
وی بدان آتش اندر نرود خدای عز وجل ویرا گوید که تو اکنون
من پیغامبری با این احوال که بدیدی فرمان رسولان من چون
خواستی بردن و ایشان را بدوزخ فرستد ابن عباس رضی الله عنه
گوید که چون خداوند تعالی خواهد که اهل اعراف را به بهشت فرستد

ایشان را بجویی برند که آن را نهر الحیوة گویند که کنارهای آن جوی
از زر بود مرصع بمروارید و خاکش مشک بود ایشان را اندران
جوی افکنند تا گونهای ایشان با صلاح آید و اندر سینهء ایشان
همچون خالکی سپید پیدا شود ایشان را بهشت برند خدای عز وجل
گوید بخواهید ایشان بخواهند هر چند که بتوانند تا همت
ایشان برسد خداوند تعالی ایشان را هشتاد چندان که خواسته
باشند بدهد و ایشان را بان نشان سپید از جمله دیگر بهشتیان
باز دانند و ایشان را مساکین اهل الجنة خوانند و بدان که این
موافق است انرا که عایشه رضی الله عنها گفت پیغامبر را علیه السلام
تا حال اطفال مشرکان چون باشد اندر آخرت پیغامبر علیه السلام
گفت ایشان خدم اهل بهشت باشند یعنی منزلت ایشان دون
منزلت دیگران باشد که ایشان را اعمالی نبوده باشد که بدان منزلت
دیگران برسند و گروهی گفتند که اهل اعراف کسی باشد
که وی غزا کند بی فرمان پدر و مادر و شهادت یابد پس
روز قیامت آن شهادت ویرا به بهشت برد وی کشد و از مخالفت
پدر ویرا بدوزخ می کشد و همچنان اگر کسی کاری کند که فرمان
پدر بی فرمان مادر گفته اند این کس نیز از اهل اعراف
باشد که این فعل وی از وجهی طاعت است و از وجهی معصیت
تا انگه خدای تعالی برحمت خویش ویرا بان بهشت برد و این دلیل است

۲۰۰ اندران جمله کی از ابن عباس روایت کردیم کی اهل اعراف کروهانی
باشند که حسنات وسیات ایشان برابر باشد وپس از ین بدکرد
خداوند تعالی که اهل اعراف چون روی بدوزخیان اندجه کویند وکفت

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ
وچون بازکرداند چشمهای ایشان با برابری اهل
النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
دوزخ کویند ای باز خدای ما مکن مارا با کروه
الظَّالِمِينَ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ
ستمکاران اندر دوزخ وندا کنند اهل اعراف
رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا
مردانی را کی ایشان‌را بدانند از اهل دوزخ بسیمای روی ایشان کویند ایشانرا
بودند
مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ
چه سود داشت شمارا جمع کردن شما دنیارا وانچه شما

تَسْتَكْبِرُونَ کلبی کوید چون ایشان بدوزخ
نکرند بوجهل وبولهب واشراف
از تکبر بر مومنان
مکه‌را ببینند وچون بهشت نکرند سلمان وصهیب وضعفا ومساکین
را بینند ندا کنند ایشان را

أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ
ای ایشان اند انکسانی که شما سوکند میخوردید که نرساند
اندر دنیا
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ
خدای هیچ رحمت وایشان آگاه کویم درروید در بهشت
اهل اعراف
لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
هیچ بیم نیست برشما ونه باشید شما اندهکن
وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ
وندا کنند اهل دوزخ اهل
الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
بهشت را که فرو ریزید بر ما چیزی از آب و

أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ٢٠١

ویا ازانچ روزي کرده است خداي گويند اهل بهشت کی خدای

حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ

حرام کرده است آن هر دو را بر کافران آن کسانی

اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا

کی فرا گرفته اند دین خویش را بلهو و بباطل

جون بحیره و سایبه و مکا و تصدیه ان وقت کی اندر کعبه خواستندی شد

وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ

و فریفته کرده است ایشان را زندگانی دنیا پس امروز

نَنْسٰيهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ

فراموش کنیم یعنی فرو گذاریم ایشان را در دوزخ چنانک فراموش کردند دیدار این روز ایشان

هٰذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

یعنی قیامت و چنانک بودند کی حجتهای ما را انکار می کردند

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ

و خود آوردیم بایشان کتابی یعنی قرآن کی مبین کردانیده بودیم آنرا

عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ

بر دانش ما و بیانی و رحمتی آن گروهانی را کی ایشان

بعاقبت انکار کنند آنرا
باقبول کنند آنرا

يُؤْمِنُونَ

ایمان آرند

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ

یعنی انک اندیشان
رسد عقابی
که ایشانرا وعده کرده اند در دنیا

ای چشم می دارند مکر عاقبت آن

يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ

آن روزی کی باید تاویل آن کوید آنکسانی کی

نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ

فراموش کرده اند آنرا از پیش خود آمد رسولان

رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ

خدای ما بحق ای هست مارا شفیعانی

فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ

تا شفاعت کنند ما را و یا باز برند باد نیا تا عملی کنیم ما

غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا

جز ازان کی می کردیم خود زیان کردند

أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

با تنهای خویش وگم شد از ایشان اچ می

يَفْتَرُونَ

بیاختند

یعنی از شرکت بتان کی می گفتند ایشان شفیعان ما باشند

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

خود پروردکار شما خدای است آن خدای کی آفرید است آسمانها

وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

و زمین اندر شش روز

و قادر بود کی اندر یک لحظت بیافریدی

و لکن خواست کی خلق را رفق و آهستگی اندر کارها بیاموزد

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

آنگه قصد کرد با فریدن عرش و آفتاب کرد بر آن و گروهی عرش را بر معنی ملک نهادند

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا

و اوست کی بر پوشد شب را بروز خوانند و را می جوید زود

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ

و ساخت آفتاب و ماه و ستارگان

مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ

رونده بفرمان وی آگاه و برا است آفریدن

وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

و فرمان دادن بزرگا خدا یا کی همه جهان و برات و پروردگار همه خلقان است

و بدان کی خدای عز و جل اندرین آیت فرق کرده است
میان خلق و میان امر و پیدا کرده است کی خلق و امر مر
خدای را است عز و جل هر که گوید کی مار الخلق است و باچیزی را
از کارها تا ثیری است از بنده در آن و یا گوید کلام خدای
تعالی مخلوق است خلاف کرده باشد این آیت را از بهر آنک خداوند

عز و جل فرق کرده است میان خلق و امر پس هر که جمع کند
میان ایشان مخالفت این آیت کرده باشد و پیغامبر علیه السلام گفته است
هر که خدای تعالی را حمد نکند بر کاری نیکو که بکند و خویشتن را
بستاید بدان عمل وی باطل شود و هر که گوید که خدای عز و جل
چیزی از کار بندگان خویش کرده است کافر شده باشد
بانچ خدای تعالی بر پیغامبران خویش فرو فرستاده است و برخواند
الا له الخلق والامر

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً

بخوانید خدای شمارا بتضرع و تواضع اندر سر یا خدای

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ

دوست ندارد کسانی را که

تجاوز کنند از حد اندر دعا و گروهی گفتند تجاوز از حد آن
بود که چیزی خواهد که آنرا وجه نباشد چنانک محل انبیا جوید
و یا بر موسان لعنت کند ابن جریج گوید معنی تجاوز اندر
دعا آن بود که بانگ بر دارد چنانک از حد بیرون برد و بوموسی
روایت کرده است از پیغامبر علیه السلام که وی بغزایی شود فرا
وادی رسیدند مردمان بانگ بر داشتند و تکبیر و تهلیل

می کردند پیغامبر علیه السلام ایشانرا گفت شما کری را نمی خوانید
و نه غایبی را شما آنرا می خوانید که سمیع است و قریب است و با
شما است و حسن بصری رحمة الله علیه گوید میان دعا سر
و میان دعا علانیه هفتاد درجت است مسلمانان اجتهاد می
کردندی هیچ کس نشنیدی آواز بانگ الا اندک از بهر آنک
خداوند تعالی فرموده بدان و گفت ادعوا ربکم تضرعا وخفیه
و نیز خداوند عز و جل بنده شایسته را یاد کرد و از وی
خشنود شد و گفت اذ نادی ربه نداء خفیا

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ

و فساد مکنید اندر زمین پس از آنک

إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا

خدای با صلاح آورد بفرستادن پیغامبران و بخوانید خدای را ایم عذاب و امید ثواب

إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

که رحمت خدای نزدیک است از نیکوکاران بهی ثواب

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا

و اوست که می فرستد بادها را تا پراکند چیز

بين يدي رحمته حتى إذا أقلت

از پیش رحمت وی یعنی از پیش باران تا چون ما بر دارد

سحابا ثقالا سقناه لبلد ميت

میغها را گران شد باران بار راندیم اورا سوی شهری مرده سی حالک انگاشت باشد

فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من

پس فرو فرستیم بدان شهر باران پس بیرون آریم بدان سبب از

كل الثمرات كذلك نخرج الموتى

همه میوها همچنان بیرون آریم مردگان را از گورها روز رستخیز

لعلكم تذكرون

تا مگر شما پند گیرید

ابن عباس رضی الله عنه اول دمیدن که اندر صور بدمد خداوند عزوجل چهل سال باران بیارد بر خلق از آبی که اندر زیر عرش بود که آنرا آب حیوان خوانند تا تنهای خلق بدان برویند همچنانکه کشت بروید آنگاه چون تنهای ایشان تمام شده باشد روح اندر دمند اندر تنهای ایشان آنگاه خوابی بر ایشان افکند تا آنگاه که دوم نفخت اندر صور بدمد ایشان بدان زنده کردند

وطعم خواب اندر سر و چشم خویش همی یابند چون کسی که از خواب اندر آید سر اندران وقت گویند یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا ای که برانگیخت ما را ازین خوابگاه ما ندای شنوند هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون اینست آنکه وعده کرده است شما را خداوند عزوجل و راست گفتند رسولان

والبلد الطيب يخرج نباته

و زمین خوش بیرون آرد نبات خوش

بإذن ربه والذي خبث لا يخرج

بفرمان خدای خویش و آنکه خبیث باشد بیرون نیاید ازوی

إلا نكدا كذلك نصرف الآيات

مگر اندکی برنج همچنین برگردانیم نشانها و حجتها

لقوم يشكرون

گروهی را که شکر کنند ایشان خدای را

و بدان که این مثلی است که خداوند عزوجل یاد کرده است [illegible] را و کافر را مومن چون زمینی خوش باشد که آب و تخم فراوان بدو رسد بر دهد و هر روزی اندر زیادت باشد

مچنان مومن رسولان را تصدیق کند و با ایشان ایمان آرد
وهر روزی طاعات و عبادات اندر زیادت باشد و کافر
هم چون زمین شوره باشد که نم و آب اندر وی ضایع باشد هم چنان
سد رسولان اندر کافران اثر نکند و دعوت ایشان سود ندارد
و بدان که خداوند عز وجل صفت کمال قدرت خویش اندرین آیتها
یاد کرد و نعمت خویش بر خلق یاد کرد و نشان درستی قیامت
بدید کرد و پس ازین یاد همی کند رسولان خویش را که فرستاده است
از فرزندان آدم علیه السلام اول نوح را علیه السلام یاد کرد و ویرا شیخ
الانبیا خوانند و فرزند زاده ادریس النبی بود علیه السلام و از
فرزندان شیث بن آدم بود علیهما السلام و اول پیغامبری از پس
ادریس علیه السلام وی بود و پنجاه ساله بود که خداوند عز وجل
ویرا بقوم فرستاد و خدای عز وجل از قصه وی خبر داد و گفت

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ

فرستادیم نوح را بقوم وی پس وی گفت

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ

ای قوم من بپرستید خدای را کی نیست شما را خدای

غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ

جز از وی من بترسم بر شما اگر ایمان نیارید از عذاب

يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ

روز بزرگ یعنی روز قیامت گفتند جماعتی بزرگان از گروه وی

إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالَ

ما همی بینیم ترا اندر بیراهی پیدا گفت

يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَٰكِنِّي

ای قوم من نیست با من هیچ بیراهی ولکن من رسولم

رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

از خدای همه عالم

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ

تا همی رسانم بشما رسالتهای خدای خویش و نصیحت همی کنم

لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

شما را و همی دانم از کار خدای آنچ شما همی ندانید

۲۰۷

أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ

ویا شگفت همی دارید کی آمد بشما یادی از خدای شما

عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا

بر مردی از شما تا بترساند شما را از عذاب خدای وبپرهیزید

وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ فَكَذَّبُوهُ

وتا مگر بر شما رحمت کنند پس بدروغ زن داشتند ویرا

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ

پس برهانیدیم ویرا وآن کسانی کی باوی بودند اندر کشتی

وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

وغرقه کردیم آن کسانی را کی بدروغ داشتند نشانهای ما

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ وَإِلَىٰ عَادٍ

کی ایشان بودند گروهی کوران دل وبفرستادیم بقوم عاد

أَخَاهُمْ هُودًا

برادر ایشان هود را

اندر نسب نه اندر دین وهو هود
بن رباح بن الخلود بن عاد

قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ

گفت ای قوم من بپرستید خدای را کی نیست شما را

مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ

خدای جز او ای نترسید از خدای گفت آن

الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا

گروه کی کافر بودند از گروه وی ما

لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ

همی بینیم ترا اندر نادانی وما همی پنداریم ترا کی تو از

الْكَاذِبِينَ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي

دروغ زنانی گفت هود ای قوم نیست با من

سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ

هیچ نادانی ولکن من رسول ام از خدای

الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي

همه عالم تا همی رسانم بشما رسالتهای خدای من

وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ۝ أَوَعَجِبْتُمْ ٢٠٧

ومن شمارا نصيحت كننده‌ام ومانتي اندر رسالتي وا ابليد پيام من بود سخن اوين اي شكفت همي امد شمارا

أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى

كي امد شما دستوري وياد كردي از خداي شما بر

رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا

مردي از شما تا بترساند شمارا وياد كنيد

إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ

ان وقت كي كرد شمارا خليفتاني اندر زمين از پس هلاك قوم نوح

وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً

و بيفزود شمارا اندر خلق شما بالاي ونيروي

كلبى كويد هركه دراز بودي از ايشان صد ارش بودي وهركه كوتاه
بودي شست ارش بودي وكروهي كفتند هفتاد ارش بودندكي
مقاتل كويد هريكي از ايشان دوازده ارش بودي

فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ ۝ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

بر ياد كنيد نعمتهاء خداي تا مكر شما فلاح يابيد

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ

كفتند اي امدي نزديك ما تا ما بپرستيم خداي را بيكانكي

وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا

وفرو كذاريم انچ همي پرستيدند بدران يعني بتان بيار بما

بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝

بدانچ وعده همي كني ما را از عذاب اكر تو از راست كويا ني

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

كفت هود خود واجب شد بر شما از خداي شما

رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي

عذابي و خشمي اي خصومت همي كنيد با من اندر

أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ

نامهاء كي شما نهاده ايد ايشانرا يعني بتان را شما و بدران شما ساخته اند

مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا

و فرو نفرستاده است خداي بود سخن ان از هيچ حجتي برحم داريد عذاب خداي را

إِنِّي مَعَكُم مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فَأَنْجَيْنَاهُ

کی من با شما از جمله چشم دارندگان عذاب را بس برهانیدیم ما هود را

وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا

و آنکسانی با وی بودند از ایشان برحمتی از ما و ببریدیم اخر

دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا

آنکسانی کی تکذیب کرده بودند بحجتهای ما و همی نبودند

كَانُوا مُؤْمِنِينَ

باور دارنده دلیل مارا

وبدان کی مفسران
واصحاب تواریخ گفتند
کی قوم عاد نشست ایشان
بیمن بودی بحد شحر و احقاف و اندیکهاء است کی انرا رمل
عالج خوانند میان عمان و حضرموت وایشان اهل زمین دار بودند
کرده بودند از ان قوت کی خداء عزوجل ایشان را داده
بود و مردمانی بت پرست بودند وایشان را بتی بود کی انرا صمود
خواندندی و یکی بود کی انرا هتار خواندند ودیگری بود کی
انرا صداف خواندندی خداء عزوجل هود را علیه السلام بایشان
فرستاد و وی از بزرگترین ایشان بود اندر حسب و نسب
ایشانرا فرمود تا خداء را عزوجل بیگانگی بدانند واز بت

پرستیدن وستم کردن بر مسلمانان باز ایستند ایشان ویرا
تکذیب کردند و تکبر کردند و گفتند کراست این
قوت کی مارا است خداوند تعالی باران از ایشان باز گرفت
تا ایشان جهد و بلا بسیار رسید و عادت ایشان ان بودی
کی حاجت خواستندی بمکه خواستندی بنزدیک کعبه
بس ایشان جماعتی را از بزرگان قوم خویش تا تمامی اندران
هفتاد مرد بمکه فرستادند تا باران خواهند و مهتر
مکه اندران وقت معویه بود و وی را اندر میان
قوم ایشان اخوال و اصهار بود و از جمله عمالقه
بود و اهل مکه را ان وقت عمالیق خواندندی کی پدر
ایشان عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح بود چون ایشان
بنزدیک مکه رسیدند ویرا بیرون مکه یافتند ایشانرا فرود
اورد و گرامی داشت و یکماه بنزدیک وی بودند و یکماه ایشانرا
اندر راه شده بود معویه اندیشید کی ان قوم ایشان انجا
هلاک شوند و شرم داشت کی فرا ایشان خویش اشارت
کند تا از پس شغل خویش شوند و وی را دو کنیزک بود
مطربه ایشان را جرادتان خواندندی وی ایشانرا فرمود
تا بیتی برخوانند اندر مجلس بران معنی کی شما اینجا بلهو
مشغول گشتید و قوم اندر قحط و بلا گرفتار اند

پس ایشان گفتند بد کردیم ما که قوم خویش را ضایع کردیم و ایشان
ما را فرستادند تا ایشان را باران خواهیم خود ما از ایشان غافل گشتیم
برخیزید تا اندر حرم شویم و باران خواهیم قوم خویش را و اندر میان
ایشان مهتری بود نام وی مرثد بن سعد بن عفیر و وی ایمان آورده بود
بهود علیه السلام اندر سر ایشان را گفت شما را سود ندارد دعا شما مگر کی
بپیغامبر خویش را طاعت دارید تا شما را باران دهند و اسلام خویش پیدا
کرد ایشان آمدند بنزدیک معویه بن بکر و گفتند که ویرا از ما باز
دار تا بمکه نیاید با ما که وی از دین ما بیرون شده است و خود برفتند
سوی مکه چون ایشان بشب برگردانیدند مرثد از سرای معویه بیرون
آمد چنانک ایشان را اندر یافت بمکه پیش از آنک ایشان دعا کنند
چون آنجا رسید برخاست و دعایی کرد و قوم عاد دعایی کردند مرثد
همی گفت یا رب حاجت من بده و مرا ازین قوم جدا کن و اندر جمله
آن قوم مهتری بود کی ویرا لقمن بن عاد بن صد بن عاد الاکبر
خواندندی از ایشان باز پس ایستاده بود تا ایشان از دعا بپرداختند
وی برخاست گفت یا رب من بحاجتی آمده ام حاجت من بده و از خدای
تعالی درازی عمر خواست خداوند تعالی ویرا عمر هفت کرکس بداد
و مهتر این گروه قیل بن عنز بود وی برخاست و دعایی کرد و جمله
قوم همی گفتند ما را بده آنچ قیل بن عنز همی خواهد قیل دعا کرد
و گفت یا رب اگر هود راست گوی است ما را باران ده خدای عز و جل

سه میغ پدید آورد یکی سپید و یکی سیاه و یکی سرخ آنگاه قیل
بانگی شنید از آن میغ که ویرا گفت یا قیل قوم خویش را اختیار کن
ازین سه میغ یکی وی گفت اختیار کردم میغ سیاه را کی آب آن بیشتر
باشد منادی شنید که ویرا بلا کردی که اختیار کردی خاکستری سیاه را
که نگذارد از قوم عاد هیچ کس را مگر فرزندان لودیه را و ایشان
قومی بودند از قوم عاد بمکه نشستندی و ایشان را عاد الاخیر
خواندندی آنک بماندند از عاد از نسل ایشان بود و خدای عز و جل
آن میغ سیاه را براند تا چون بنزدیک قوم عاد رسید ایشان شادی
کردند و گفتند چنانک خدای تعالی حکایت کرد هذا عارض ممطرنا
این میغیست کی ما را باران خواهد داد خدای تعالی گفت بل هو ما
استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شیء بامر ربها بل اینست کی شما
بشتاب همی خواستید بادی اندر وی عذابی الیم هلاک کند هر چیزی را
که بر آن برود بامر خدای عز و جل و آن را بر ایشان مسخر کردند هفت
شب و هشت روز دایم تا هیچ نگذاشت از قوم که نه آن را هلاک
کرد و هود علیه السلام از ایشان جدا شده اندر حظیره با آنکسانی که با وی
ایمان آورده بودند و ایشان را از آن هیچ رنج نرسید و قوم عاد
از مکه بیرون آمدند بنزدیک معویه بن بکر فرود آمدند مردگان را
دیدند شبانگاه سیم که ایشان را خبر داد از هلاک قوم ایشان
و چنین گفته اند که اندر آن وقت کی بمکه دعا کردند مرثد و قیل

ولقمن ایشانرا کفتند بخواهید انچ خواهید که شمارا همه چیزی بدهند
مکر جاودانی اندر دنیا که هیچ کسرا از اهل دنیا از مرک چاره نیست
مرثد کفت یا رب مرا طاعت و راستی روزی کن ویرا ان بدادند
ولقمن کفت یا رب مرا عمر دراز روزی کن ویرا عمر هفت کرکس بدادند
عمر هر کرکسی هشتاد سال نام اخر کرکس لبد چون لبد بمرد لقمن با وی
بمرد واما قیل کفت مرا انچ خواهم که هرانچ قوم مرا رسد مرا برسد ویرا
کفتند قوم ترا هلاک خواهد رسید کفت مرا شاید و مرا از پس
ایشان زندکانی نخواهم پس ان عذاب که فرا قوم وی رسید بوی
نیز برسید و وی هلاک شد وسفیان الثوری روایت کرده است
از عطا از عبد الرحمن بن سابط که میان رکن ومقام وزمزم کور
نود و نه پیغامبر است ازجملهٔ ان کور هود وشعیب وصالح واسمعیل
است و اندر روایتی دیکر امده است که هر پیغامبری را که قومش
هلاک شدی وی با ان کسانی که با وی بودندی خدای عزوجل را
همی پرستیدندی بمکه تا باخر عمر وپس ازین خدای عزوجل
یاد کرد قوم ثمود را ووی ثمود بن غاثر بن ارم بن سام بن نوح بود
برادر جدیس وثمود اندر لغت اب اندک بود واینجا قبیلهٔ
ویرا همی خواهد وایشانرا اب اندک بود خدای عزوجل صالح را
علیه السلم بایشان فرستاد ازجملهٔ ایشان وصالح از فرزندان
ثمود بود چنانک خدای تعالی کفت

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا
وبفرستادیم بثمود برادر ایشان را صالح کفت ای
قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ
قوم من بپرستید خدای را نیست شمارا جز ازوی
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ
خدای امد بشما حجتی از خدای شما
هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا
این ناقهٔ خدای است شمارا حجتی بکذارید ویرا
تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا
تا همی خورد اندر زمین خدای وفرا وی مرسانید
بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
هیچ بدی که انکه فرا کیرد شمارا عذابی درد نمای
وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ
و یاد کنید انکاه کرد شمارا خلیفتانی از

بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ ٢١١

بس قوم عاد وفرود آورد شمارا اندر زمين

تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا

تا همي كنيد اندر زمينهاء هامون كوشكهاي

وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا

وهمي تراشيد كوهها خانهاء يادكنيد

آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

نعمتهاء خداي ومكنيد فساد اندر زمين كي اندر تباه كاران باشيد

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ

گفتند مهتراني كي استكبار همي كردند از

قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ

قوم وي آنكساني كي ضعيف بودند تبعان را

آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ

كي ايمان آورده بودند از ايشان اي هيچ دانند كي صالح فرستاده ايست

مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

از خداي خويش بشما گفتند ما انچ وي فرستاده آيد بدان مومنانيم

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي

خود جواب دادند آنكساني كي استكبار همي كردند كي ما بدانك شما

آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ فَعَقَرُوا

ايمان آورده ايد بدان كافرانيم بي بكشتند ناقه را

النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا

وسر بپيچيدند از فرمان خداي ايشان وگفتند

يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ

اي صالح بيار بما انچ مارا همي وعده كنيد اگر هستي

مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

تو از جمله رسولان بي فرا گرفت ايشان را زلزله

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

بي بامداد در خاستند اندر زمين ايشان افتاده وهلاك شده

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ

بس برگشت از ایشان صالح وگفت ای قوم من خود

أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ

برسانیدم بشما بیغام خدای خویش ونصیحت کردم

لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

شما را ولکن شما دوست ندارید کسانی را که نصیحت کنند

وبدان که مفسران گفتند واهل تواریخ که بس از ان که خدای
عز وجل عاد را هلاک کرد ثمود را عمر دراز داد تا بسیار شد
وعمر ایشان چنان دراز بودی تا یکی از ایشان سرایی کردی
از گل چندان بزیستی که سرای ویران شدی و وی
زنده می بودی بس گفتند که ما را اندر سنگ مسکن باید
کرد تا از ابقا باشد با عمر ما بس برفتند ومیان کوه
بکندند ومسکن ساختند تا محکم باشد وخدای
تعالی نعمت بر ایشان فراخ کرد ایدون بود طاغی گشتند
واندر زمین فساد بسیار کردند وبت می برستیدند خداوند
تعالی صالح را علیه السلام بایشان فرستاد وایشان از عرب بودند
وصالح از شریف ترین ایشان بود اندر نسب وجوان بود

که خدای عز وجل ویرا بفرستاد وخلق را همی خواند با خدای
عز وجل تا انگاه که کهل شد وبزرگ گشت وهیچ کس
ویرا متابعت ناکرده بود مگر اندکی که از ضعفاء ایشان بس چون
وی الحاح کرد بر ایشان وایشان را بترسانید بسیار از عذاب
گفتند فرا ما نمای نشانی که دلیل کند بر بیغامبری تو گفت
ایشان را چه خواهید گفتند انک بدین عید ما بیائی و تو خدای
خویش را بخوانی وما خدایان خویش را بخوانیم اگر ترا اجابت
کند ما ترا متابعت کنیم واگر ما را اجابت کنند تو ما را
متابعت کنی بس روز عید بیرون شدند وبتان خویش را
بیرون بردند واز ان بتان بخواستند وگفتند حاجت ما
آنست که دعا صالح مستجاب نباشد اندر هر چه خواهد انگاه
مهتر ایشان جندع بن عمرو بن جداس گفت یا صالح بیرون آر ما را
ازین سنگ خاره شتری وان سنگی بود منفرد اندر ناحیت
الحجر نام ان صخره بود کاثبه ایشان گفتند بیرون آر ما را
ازین سنگ اشتری ماده بزرگ شکم بسیار موی وگفتند اگر
این بیاری ما بتو ایمان آریم صالح علیه السلام بر ایشان عهد بگرفت
ودو رکعت نماز کرد ودعا کرد کوه بجنبید وبشکافت واز انجا
ناقه بیرون آمد باردار بصفت عظیم با آن صفت که ایشان گفته
بودند وایشان همی نگریستند انگاه بار بنهاد چون جندع آن بدید

ایمان
اورد بوی و مهتران ثمود خواستند که همه ایمان آرند پس ایشانرا
ازان باز داشت مردی که نام وی ذؤاب بن عمرو بن لبید بود
و دیگری که بتخانه بدست وی بودی نام وی حُباب و چون
ان ناقه بیرون آمد صالح علیه السلام گفت یک روز آب شمارا و یک روز
این ناقه را ان روز که نوبت وی بودی سر بر نهادی و همه
آب بخوردی چنانک یک قطره نماندی و بایستادی تا ایشان
شیر وی بدوختندی چندانک خواستندی و چون آب بخوردی
بازگشتی و بشعبی دیگر بیرون شدی کی از راه که ازان
آمده بودی تنگ شده بودی و بوموسی اشعری گوید رضی
الله عنه که بارض ثمود شدم و بپیمودم آن راه که وی بدان
بازگشتی بیست ارش برآمد پهنای آن و آن روز که نوبت
مردمان بودی آب بخوردندی چندانک خواستندی
و بنهادندی چندانک دیگر روز بایستی و چون اشتر بدشت
شدی که چرا کردی از بزرگی که بودی گوسپندان از وی
بگریختندی و چرا نتوانستندی کردن تا همه نزار شدند
و زنی بود اندر میان ایشان که ویرا ام غنم عنیزه بنت غنم
گفتندی و دختران نیکو داشت و زن ذؤاب بن عمرو بود
و زن دیگر بود که ویرا صدوف خواندندی سخت با جمال
بود و بسیار مال داشت و این مرد و زن را اشتر و گوسپند

بسیار
بود و از بهر آن دشمنی داشتند با صالح علیه السلام تدبیر
ساختند اندر کشتن ناقه، صالح صدوف ابن عم خویش را بخواند
و گفت زن تو باشم اگر تو ناقه را بکشی ویرا اجابت کرد و نام
ابن عم وی مصدع بن مهرج بن محیا بود و عنیزه قدار بن
سالف بن جدع را بخواند و ویرا گفت اگر تو ناقه را بکشی هر کدام
که خواهی از دختران من ترا دهم و این قدار مردی بود سرخ ازرق
و کوتاه و چنین گویند که حرامزاده بود و اندر میان قوم خویش
مردی عزیز بود ایشان هر دو برفتند قدار و مصدع و هفت
مرد دیگر با ایشان برفت جمله نه مرد بودند و قصد ناقه
کردند و سدی با جماعتی از مفسران گفتند که خداوند عز و جل
وحی کرد بصالح علیه السلام که قوم تو این ناقه را بخواهند کشت
صالح علیه السلام فرا ایشان بگفت گفتند ما این نکنیم صالح گفت
اندرین ماه غلام زادند اندر میان شما که ویرا بکشند و هلاک
شما بر دست وی باشد گفتند هر پسری که مارا بود اندرین
ماه همه را بکشیم پس نه تن را اندران ماه از ایشان هر یکی را
پسری آمد ایشان پسر خویش را بکشتند چون دهم را پسری
آمد ایشان پسر خویش را بکشتند چون دهم را پسری آمد گفت
من پسر خود را نکشم که ویرا پیش ازان هرگز پسر نبوده
بود و آن پسری بود سرخ و ازرق و زود همی بالید

هرگاه که بران نه تن بگذشتی ایشانرا اندوه آمدی و گفتندی
اگر پسران ما نیز زنده بودندی همچنین بزرگ شدندی پس بدان
سبب خشم گرفتند بر صالح علیه السلام و گفتند سبب کشتن پسران ما
وی بود فتقاسموا بالله لنبیتنه واهله پس سوگند خوردند
با یکدیگر که ایشان ویرا بکشند گفتند بیرون شویم و فرا مردمان
نماییم که ما بسفر همی شویم و اندر غار بنشینیم تا کی صالح بمسجد آید
ویرا بکشیم انگاه بان غار شویم روزی چند انگاه باز اییم و گوییم
ما شهدنا مهلک اهله وانا لصادقون ما حاضر نبودیم و نه هلاک
وی و ما اندرین راست همی گوییم و تا کس نداند که کشتیم ویرا
و عادت صالح علیه السلام آن بودی کی اندر ده با ایشان نبودی بشب
بلکه بامداد نزدیک ایشان آمدی و ایشان را پند همی دادی و چون
شبانگاه بودی اندر مسجدی شدی مسجدی کی انرا مسجد صالح
خواندندی پس ایشان رفتند با آن غار و اندران بودند تا شب
اندر آمد چون قصد کردند که از ان غار بیرون ایند از غار فرود
آمد و ایشان کشته شدند پس گروهانی که چهار داشتند
از مردمان ده شدند بطلب ایشان ایشان را کشته یافتند
باز گردیدند و بانگ همی کردند اندر ده و همی گفتند که صالح را که
بس نبود که پسران ایشان را بکشت و همه مردمان ده گرد امدند
بر آنک ناقه را ویرا بکشتند و محمد بن اسحق بن یسار گوید که این قصد

کردن نه تن بکشتن صالح علیه السلام از پس ان بود که ایشان ناقه را بکشتند
و صالح گفت اکنون عذاب اندر شما رسد و از ان بود که گفتند
که ما ناقه بکشیم صالح را نیز بکشیم اگر راست همی گوید که عذاب
خواهد بود تا ما ویرا از پیش کشته باشیم و اگر دروغ همی گوید
تا شغل وی کفایت اید پس ایشان امدند بخانه وی بقصد
کشتن وی فرشتگان ایشانرا سنگسار کردند تا کشته
شدند چون دیر همی باز شدند با قوم خویش ایشان آمدند
از پس مردمان خویش ایشانرا کشته یافتند گفتند صالح
کشته است ایشانرا و قصد کردند که ویرا بکشند پس اهل بیت
صالح گرد امدند و گفتند ویرا مکشید که وی شما را عذاب
وعده کرده است اگر دروغ همی گوید انگاه ویرا بکشید و اگر
راست همی گوید خشم خدای عز و جل بر خویشتن زیادت مکنید
و سدی همی گوید که پسران مردم چون برنای شد و قوی
شد بنشست با گروهی کی همی خوردن ایشانرا حاجت افتاد بآبی
که با شراب بیامیزند و ان روز نوبت اب ناقه را بود ایشان
هیچ اب نیافتند گفتند ما چه خواهیم کرد این ناقه را و شیر
ویرا اگر این اب که وی همی بخورد ما را گشت و چهارپایان
خویش چهیم بهتر باشد آن پسر دهم گفت اگر خواهید من ویرا
بکشم گفتند آری و ان بیشین قول معروف تر است اندر میان

اهل تواریخ که اندر اخبار و آثار همه چنانست که کشندهٔ ناقه
قدار بن سالف بود پس چون قدار و مصدع با آن هفت تن
دیگر قصد کردند بکشتن ناقه قدار اندر سر سنگی بنشست
بر راه ناقه، صالح و مصدع اندر سر سنگی دیگر چون ناقه پدید
آمد مصدع تیری بینداخت بر عضله، ساق وی زد و قدار بشمشیر
حمله برد شمشیری بر ساق وی زد ناقه بیفتاد و بانگی بکرد
تا بچه، وی بازرسید و برفت و مردمان ده گوشت آن ناقه
قسمت کردند و بخوردند و آن بچه، ناقه بگریخت و بر کوهی
شد بلند که و برا صنو خوانندی چون خبر بصالح علیه السلم
شد که ناقه را بکشتند وی بیرون آمد و مردمان بی گناه
پیش وی بی شدند و عذر می خواستند که ما نکشته ایم و مارا
اندران گناهی نیست صالح علیه السلم گفت بنگرید تا مگر بچه،
ویرا اندر یابید تا مگر بدان سبب عذاب دفع افتد پس بیرون
آمدند بطلب وی و ویرا دیدند بر کوهی چنانکه دست کس
بوی نرسد آن بچه، ناقه سه بانگ بکرد و صالح علیه السلم بگریست
و گفت هر بانگی ازین بانگها بچه ناقه نشان اجل روزی است
تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب بباشید
اندر زمین سه روز آن وعده، است راست و گروهی گفتند
که بچه را نیز بکشتند صالح علیه السلم گفت ایشانرا نشان عذاب آنست

که روز پنج شنبه برخیزید و رویها، زرد شده و روز آدینه
برخیزید و رویها، سرخ شده و روز شنبه برخیزید و همه
رویها سیاه شده آنگاه روز یکشنبه عذاب اندر شما رسد
پس چون روز پنج شنبه بود برخاستند رویها، ایشان همه
زرد خرد و بزرگ و زن و مرد بر یک حال چنانک بنداشتی که
خلوق اندر رویها ایشان مالیده است بیقین بدانستند که عذاب
است گفتند ویرا باید کشت صالح علیه السلم بگریخت بنزدیک
قبیله، شد از ثمود که ایشانرا بنو غنم گفتندی و ایشانرا
مهتری بود نام وی نفیل و مشرک بود و ویرا پنهان کرد و اتباع
اصحاب صالح را عذاب می کردند تا ایشانرا بر وی دلالت
کنند ایشان گفتند صالح را که مارا عذاب می کنند
صالح علیه السلم گفت ایشانرا بر من دلالت کنید و گفتند که وی
بنزدیک نفیل است ایشان آمدند بنزدیک نفیل نفیل گفت
صالح بنزدیک منست ولکن شمارا فرا وی هیچ راه نیست ایشان
ویرا بگذاشتند و مشغول گشتند باندوه آن عذاب
و یکدیگر را خبر می دادند باخ اندر روی یکدیگر می دیدند
چون روز شنبه آنگاه رسید همگان بانگی کردند که آه که روزی
گذشت از اجل چون روز دوم بود برخاستند و رویهای
ایشان سرخ گشته چنانک بنداشتی که خون اندر روی ایشان

مالیده اند بانگ می کردندی و می گریستندی بدانستند بحقیقت
کی عذاب خواهد بود چون شبانگاه بود بانگ کردند کی از اجل دو
روز گذشت چون روز سیم برخاستند رویهاء ایشان همه
سیاه گشته بود چنانک گفتی قار اندر رویهاء ایشان
مالیده اند و بانگ می کردند کی آمد عذاب آمد چون شب یکشنبه
اندر آمد صالح علیه السلام از میان ایشان بیرون شد با آن کسانی
کی ایمان آورده بودند بوی و می رفت تا بشام رسید بنزدیک
فلسطین فرود آمد چون روز یکشنبه بود آن قوم برخاستند
و کفن اندر پوشیدند و حنوط بر خویشتن کردند و کفنهاء
ایشان نطعها اديم بودی و حنوط ایشان لواء بودی و خویشتن
بر زمین افکندند و چشم اندر آسمان و زمین می گردانیدند و ندانستند
کی عذاب از کجا خواهد آمد چون روز یکشنبه بچاشتگاه رسید
بانگی آمد عظیم از آسمان و دلهاء ایشان همه بگسست و بجملگی هلاک
شدند مگر زنی مقعد کافره کی نام وی ذریعه بنت سلق بود کی
آن عذابها همه بدید و هلاک نشد و خداوند عز و جل پای وی
با وی داد تا هرچند زودتر بوادی القری آمد و خبر ایشان
بداد انگاه آب خواست چون آب بخورد بمرد و پیر از آن وفات صالح
بود بر سر پنجاه و هشت سال از عمر وی و اندر میان قوم خویش
بایستاده بود بیست سال و پیر از این خداوند سبحانه و تعالی



یاد کرد قصه لوط علیه السلام و آن لوط بن هاران بن تارخ برادر
ابرهیم علیه السلام بود خداوند عز و جل وی را باهل سدوم فرستاد
و از جهان بود کی لوط بنی خویش ابرهیم علیه السلام ایمان آورده بود
و با وی از بابل بشام هجرت کرده بود ابرهیم علیه السلام فرود آمد
بفلسطین و وی را فرود آورد اندر اردن خدای تعالی وی را
رسول کرد باهل سدوم چنانک گفت

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ

و بفرستادیم لوط را انگاه کی گفت قوم خویش را می کنید

الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا

فاحشه را یعنی لواطت کی سبقت نکرده است بر شما بدان

مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ أَئِنَّكُمْ

هیچ کس از جهانیان ای شما خود هم

لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ

آیید بمردان بقصد شهوت از دون

النِّسَآءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ

زنان بل يا شما گروهى مسرفان ايد كه از حلال بحرام مى شويد

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّآ أَنْ قَالُوٓا

پس نبود جواب قوم وى مگر آنك گفتند

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ

بيرون كنيد لوط واهل دين وى را از ده خويش كايشان مردمانى اند

يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ

كه تحرج مى كنند از بدكارى پس برهانيديم لوط را واتباع اورا

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ

مگر زن اورا كوى بود از جملهء باز پس ماندگان

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ

وفرو بارانيم بر ايشان باراني از سنگ بنگر

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ

تا چون بود عاقبت آن مفسدان

و محمد بن اسحق گويد اندر ناحيت ايشان ميوها بسيار
بود ودرختها بسيار چنانك اندر زمين جهان نبود ومردمان
بسيار قصد شهر ايشان مى كردند وايشانرا مى رنجانيدند
ابليس لعنه الله بنزديك ايشان آمد بر صورت پيرى وگفت
اگر آن كنيد كه من گويم شما از ايشان برهيد وفعل خبيث
ايشانرا بياموخت پس چون مردمان قوت بر ايشان كردند
ايشان غلامان نيكو انتخاب مى كردند وبا ايشان فساد مى كردند
تا بران مستمر گشتند حسن بصرى گويد رحمة الله عليه
نكردندى آن فعل الا با غريبان يعنى تا قصد ديار ايشان
نكنند وكلبى گويد ابليس عليه اللعنه بيامد بر صورت برنايى
نيكو وايشانرا با خويشتن خواند تا آن فعل با وى بكردند
چون آن فعل اندر ميان ايشان بسيار شد زمين بخداى بناليد
وآسمان بفرياد آمد وعرش بنالد براورد وبخداى تعالى
بناليد خداوند تعالى سنگها بفرستاد تا ايشان را بزمين
فرو برد ابن عباس رضى الله روايت كند از پيغامبر عليه السلم
كه وى گفت هر كرا يابيد كه عمل قوم لوط كند بكشيد فاعل را
ومفعول را وتمامى قصهء ايشان گفته شود پس از ين
انشا الله تعالى و پس خداوند تعالى ازين ياد كرد قصهء شعيب
عليه السلم با اهل مدين وايشان [illegible] اهل مدين بودند پس

پسران ابرهیم خلیل الرحمن وایشان را اصحاب الایکه خوانند و شعیب
النبی علیه السلام از اولاد مدین بود شعیب بن ثوبه بن مدین بن ابرهیم
علیهم السلام و شعیب نابینا بود و وی را خطیب الانبیا خواندندی
از نیکویی مناظره کی با قوم خویش کرده بود و قوم وی کافر بودند
وعادت ایشان آن بودی کی اندر کیل و وزن خیانت کردندی کمتر
سختندی و کمتر پیمودندی خداوند سبحانه و تعالی شعیب را
با ایشان فرستاد چنانک گفت

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ

و بفرستادیم بمدین برادر ایشان اندر نسب شعیب را گفت

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ

ای قوم بپرستید خدای را کی نیست شما را

إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

خدایی جز از وی خود آمد شما حجتی یعنی رسولی از

رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ

خدای شما تمام پیمایید مکیال و ترازو را

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

و کم مدهید مردمان را چیزهای ایشان

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

و مکنید فساد و تباهی اندر زمین پس از آنک صلاح آورد بفرستیدن پیغامبر

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

آنک یاد کردیم بهتر شما را اگر هستید شما مومنان

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ

و بهم منشینید بر سر هر راهی تهدید همی کنید

و آن چنان بودی کی ایشان نشسته بودندی بر راهها
تا هر کی قصد شعیب کردی وی را منع کردندی و گفتندی کی وی کذاب است
و گروهی گفتند عادت ایشان آن بودی کی راه زدندی و گروهی گفتند
عشاران بودند باژ بستدندی اندر راهها

وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ

و منع همی کنید از دین خدای آن کسی را کی ایمان آورد بدان

وتبغونها عوجا واذكروا اذ كنتم

و میجوئیدان را کژی و یاد کنید آن وقت که بودید شما

قليلا فكثركم وانظروا كيف

اندکی یعنی اندک قوم بود پس بسیار کرد عدد شما را و بنگرید که چگونه



كان عاقبة المفسدين وان كان

بود عاقبت مفسدان یعنی قوم ثمود را و اگر

طائفة منكم امنوا بالذي ارسلت

گروهی از شما ایمان آوردند بدانک فرستاده اند

به وطائفة لم يؤمنوا فاصبروا

بدان و گروهی که ایمان نیاورده اند صبر کنید



حتى يحكم الله بيننا وهو خير الحاكمين

تا حکم کند خدای میان ما و وی بهترین حکم کنندگان است

قال الملا الذين استكبروا

گفتند مهتران آنکسانی که استکبار کردند

من قومه لنخرجنك يا شعيب

از قوم وی خود بیرون کنیم ما ترا ای شعیب

والذين امنوا معك من قريتنا

و آنکسانی که ایمان آورده اند با تو از ده ما

او لتعودن في ملتنا قال اولو

و یا باز گردید اندر ملت ما ابد گفت شعیب ای اگر

كنا كارهين قد افترينا

ما آنرا کاره باشیم شما را بجبر برادرانه خود فرا ساختیم

على الله كذبا ان عدنا في ملتكم

بر خدای دروغی اگر باز گردیم و اندر ملت شما آییم

بعد اذ نجانا الله منها وما يكون

پس از آنک برهانید ما را خدای از آن و نه روا بود

لنا ان نعود فيها الا ان يشاء الله

ما را که باز گردیم با ملت شما و دین و مگر خواسته باشد خدای

و بدین قوم خویش خواست که وی بدین ایشان بود به هیچ حال

وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ ٢٢٠

ومحيط است علم خداي ما بر هرچ بود خواهد بود بر خداي

تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ

توكل كرديم اي بارخداي ما حكم كند ميان ما وميان

قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ

قوم ما بحق وتو بهترين انكساني كه حكم كنند

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ

وگفتند آن مهتراني كه كافر بودند از

قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ

قوم وي اگر متابعت كنيد شما شعيب را شما آنگاه ازجمله زيانكاران باشيد

إِذًا لَخَاسِرُونَ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ

زيانكاران باشيد پس فراگرفت ايشانرا زلزله

فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ

پس بامداد كردند اندر سرايهاي خويش همه امرده وهلاك شده



وابو عبدالله البجلي گويد كه ابوجاد وهوز وحطي وكلمن وسعفض وقرشت نامهاي ملوك مدين بود وان روز كه عذاب يوم الظلة اندر ايشان رسيد در وقت شعيب عليه السلم كلمن بود وان عذاب چنان بود كه خداوند تعالى دري از درهاي دوزخ بر ايشان بگشاد تا گرما ايشانرا غلبه كرد ونفسشان فرو گرفت اندر خانها خويش كه بخيند از بهر ان گرما آب وسايه ايشانرا سود نداشت وان گرما ايشانرا چنان بكرد چون پخته پس خداي تعالى بادي بفرستاد بر ايشان خوش وميغي خنك چون ازان راحت يافتند همه يك ديگر را بخواندند مرد از وزنان وكودكان همه گرد آمدند بدشت اندر زيران ميغ همه انجا مجتمع گرديدند خداوند تعالى زلزله اندر زمين افكند وازان ميغ آتشي بفرستاد تا ايشانرا بسوخت همه چون خاكستري گرديدند اينست كه خداي تعالى مي گويد عذاب يوم الظلة وپس ازين خداوند تعالى مي گويد

اندر صفت ايشان

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا

انكساني كه تكذيب كردند شعيب را گوي كه هرگز مقام نكرده بودند

فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا

اندرانجاي انكساني كه تكذيب كردند شعيب را ايشان بودند

هُمُ الْخَاسِرِينَ ۞ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ ۲۲۱

ایشان زیان کاران اند نه المکان تی و برا لبس روی بر کرداند از ایشان شابعت کردند

شعیب جون عذاب آمد بدیشان وازمیان ایشان بیرون آمد

وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ

وگفت ای قوم من خود برسانیدم بشما رسالتهای

رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى

خدای خویش ونصیحت کردم شما را جون اندهکن باشم بر

قَوْمٍ كَافِرِينَ ۞ وَمَا أَرْسَلْنَا

گروهی کافران نه مکذب هیچ کس را ونه فرستیده ایم

فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا

اندر هیچ ده از سا پیغمبری ما که فرا گرفتیم ما اهل آن ده را تکذیب کردند

بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ ۞

بسختی ودرویشی تا مگر ایشان تضرع کنند وباز گردند بعذاب

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ

انگاه بدل کردیم بجای شدت نعمت

حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا

تا بیشتار گشتند وبامال شدند وگفتند خود رسیده است پدران ما را

الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً

سختی وشادی چنین کارها رسید لبس فرا گرفتیم ایشان را ناگاه

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۞ وَلَوْ أَنَّ

وایشان هیچ نداستند آمدن عذاب را واگر

أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا

اهل ان دهها ایمان آوردندی وپرهیز کردندی باز گشادیمی

عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَلَكِنْ

برایشان برکتها از آسمان بی باران ولکن

كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا

تکذیب کردند فرا گرفتیم ایشان را بعقوبت آنچ همی ساختند

ماية من الاعراف

بدين



يكسبون ۝ أفأمن أهل القرى أن
تن خويش را   اي ايمن گشته است اهل دهها
يأتيهم بأسنا بياتا وهم نائمون ۝
بايد بايشان عذاب ما بشب وايشان خفته باشند
أوأمن أهل القرى أن يأتيهم بأسنا
ويا ايمن گشته است اهل دهها كه بيايد بايشان عذاب ما
ضحى وهم يلعبون ۝ أفأمنوا
بوقت چاشت وايشان بازي ميكنند بغفلت اي ايمن گشته اند
مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا
از مكر خداي وايمن نگردد از مكر خداي مگر
القوم الخاسرون ۝
ومكر خداي با كافران آن بود كه ايشان را مال دهد وتندرستي دهد بر سبيل استدراج
گروهاني زيان كاران باشند
أولم يهد للذين يرثون الأرض
اي نموده است راه آنكساني را كه خليفت زمين گرديده اند

من بعد أهلها أن لو نشاء أصبناهم
از پس هلاك ديگران   با آنكه اگر ما خواهيم هلاك كنيم ايشان را
بذنوبهم ونطبع على قلوبهم فهم
بگناهان ايشان ومهر نهيم بر دلهاي ايشان تا ايشان
لا يسمعون ۝ تلك القرى نقص
نمي شنوند وپند نپذيرند   آگاه ياد كرديم دهها است يا محمد كه ميخوانيم
عليك من أنبائها ولقد جاءتهم رسلهم
بر تو   از خبرهاي آن   وخود آمد بايشان رسولان ايشان
بالبينات فما كانوا ليؤمنوا بما
بحجتها   نبودند كه ايمان آوردندي بدانچ
كذبوا من قبل ۝
بيني اند معلوم خداي ودر روز ميثاق اظهار كردند ايمان واضمار كردند تكذيب
تكذيب كرده بودند از پيش
كذلك يطبع الله على قلوب الكافرين
همچنان مهر نهد خداي بر دلهاي كافران
دانسته بايستادكي بايمان نيايند

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ
ونيافتيم مبشتر ايشانرا عهدى

وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ
وخود يافتيم مبشترى را از ايشان بيرون آمده از عهد

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا
انگاه فرستاديم از پس ايشان موسى را بحجتهاء ما

إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا
بنزديك فرعون وگروهي وى لس انكار كردند وكافر شدند بدان

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
بنگراي محمد تا چون بود عاقبت آن مفسدان

وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ
وگفت موسى اي فرعون

وگروهي گفتند نام فرعون قابوس بود وهب بن منبه

گويند الوليد بن المصعب بن ريان بود وعمر وى صد واند سال بود
وميان آن روزگار يوسف عم اندر مصر شد وآن روزگار موسى عم
اندر مصر شد چهارصد سال بود

إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
من رسولى ام بتو از خداى همه عالميان

حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ
سزاوارم برسالت كى خداى مرا بوان صفت كى نه گويم بر خداى
با اهلى آن كرده است

إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ
مگر حق خود آوردم بشما حجتى از

رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ
خداى شما بفرست با من بنى اسرائيل را وباز دار دست از ايشان گفت

إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ
اگر آورده‌اى نشانى بياد آنرا اگر تو هستى

مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ
از راست گويان لس انگاه بيفگند موسى عصا خويش را پس درحال

ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ
مارى گرديد ظاهر وبيرون آورد دست از جيب خويش سپيد ون درحال

بَيْضَاۤءَ لِلنَّاظِرِينَ سدي گويد يا چون موسى عليه السلام عصا از دست

سپيد شده آنکساني را که بدان مي نگريستند بيفکند ماري گرديد بزرگ دهن باز کرده

ميان دهن او هشتاد ارش بود لب زيرين بر زمين داشت و لب

زبرين بر کنگره کوشک داشت روي بفرعون نهاد تا ويرا بگيرد

فرعون از تخت بجست و از بيم حدث کرد و پيش از آن حدث

نکردي خلق مردمان را از آن خبر بودي و مردمان همه بگريختند

و مار حمله برد بر ايشان و بيست و پنج هزار خلق خويشتن بر يک ديگر

افکندند و کشته شدند از بيم وي و فرعون درمانده شد و بانگ

کرد يا موسى اين را فرا گير تا من ايمان آرم بتو و بني اسرائيل را اطلاق

کنم پس موسى عليه السلام او را فرا گرفت عصايي گرديد اندر دست وي

چنانک بود فرعون گفت يا موسى حجتي ديگر داري گفت آري و دست

وي سياه چرده بودي اندر جيب کرد پس بيرون آورد روشن

چنانک شعاع آفتاب را همي غلبه کرد آنگاه دست در جيب کرد باز

بيرون آورد با لون خلقت خويش شد

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا

گفتند اشراف از قوم فرعون خود اين

لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ

جادويي است دانا فرعون گفت مي خواهد تا بيرون کند شما را

مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

از زمين شما چه فرماييد

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي

گفتند تاخير کن ويرا و برادر ويرا و بفرست اندر

الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ

شهرها جادوان تا بيارند بتو هر جادويي دانا

عَلِيمٍ و عکرمه گويد ايشان هفتاد هزار جادو بودند و محمد بن

المنکدر گويد هشتاد هزار و مقاتل گويد سران

جادوان شمعون بود ابن جريج گويد يوحنه بود

دانا باشد آمدان

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا

و بيامدند جادوان فرعون گفتند

إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

اي ما را مزدي هست اگر ما باشيم غلبه کنندگان وي

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

فرعون گفت آري و نيز باشيد شما از نزديکان بمن

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ

گفتند ای موسی یا تو بیفگنی و یا ما باشیم که بیفگنیم

نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا

عصاها و رسنها موسی گفت بلکه شما بیفگنید

أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْ

چون بیفگندند جادوی کردند چشمهای مردمانرا و بترسانیدند

هَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ

ایشانرا و بیاوردند جادویی بزرگ

وان آن بود که رسنها ایشان همه چون مار کردید

وَأَوْحَيْنَا

و چند کوهی فراهم آمدند ان بر یکدیگر نشسته و جنبان

و ما وحی کردیم

إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ

بموسی که بیفگن عصای خویش بیفگند پس همیدون در حال

تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ از عصاها

فرو برد آنچ ایشان بدان تزویر کردند از عصاها و رسنها و از جمله

نیست گشت ایشان گفتند اگر این سحر بودی رسنها و عصاهاء

ما بماندی هرچند که صفتش بگردیدی

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

پس ظاهر شد حق و باطل شد آنچ ایشان می کردند

فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ

پس غلبه کردند ایشانرا آنجا و برگردیدند خوار و مقهور

وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ

و اندر افگندند آن جادوانرا بسجود کردن

خدای را چون بدانستند که آن کار آسمانی است

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

گفتند ایمان آوردیم بخدای همه خلق فرعون گفت مرا میخواهید پس گفتند

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ قَالَ فِرْعَوْنُ

خدای موسی و هارون ایشان پس گفت فرعون جادوانرا

آمنتم به قبل أن آذن لكم إن هذا ۲۲۶
ای ایمان اوردید بوی پیش ازان که دستوری دهم شمارا این
لمكر مكرتموه في المدينة لتخرجوا
مکری است که شما ساخته اید اندرین اندر مصر تا بیرون کنند
منها أهلها فسوف تعلمون
اهل مصر را از مصر و زود بود که بدانید که رنج کنم با شما
لأقطعن أيديكم وأرجلكم من
خود ببرم دستهای شما و پایهای شما از
خلاف ثم لأصلبنكم أجمعين
هر جانبی پس بردار کنم شمارا همه
قالوا إنا إلى ربنا منقلبون وما
گفتند فرعون را با خود ما با خدای خود گردیده ایم و چه
تنقم منا إلا أن آمنا بآيات ربنا
کینه داری بر ما مگر آنکه ایمان آوردیم ما بحجتهای خدای خویش

لما جاءتنا ربنا أفرغ علينا صبرا
چون بیامد بما و گفتند ای بار خدای ما فرو ریز بر ما صبری
وتوفنا مسلمين وقال الملأ من
و سپری کن جانهای ما بر مسلمانی و گفتند اشراف فرعون
قوم فرعون أتذر موسى وقومه
مر قوم فرعون را ای بگذاری موسی را و قوم وی را
ليفسدوا في الأرض ويذرك
تا فساد کنند اندر زمین مصر و بگذارد موسی ترا
وآلهتك
و خدایان ترا

ابن عباس رضی الله عنه گوید که ایشان فرعون را
می پرستیدندی و هرکاوی را که نیکو
بودی می پرستیدندی و اصنام را می
پرستیدندی و فرعون می گفتی که من خدای شما ام و خدای ایشان

قال سنقتل أبناءهم
فرعون گفت ما بکشیم پسران ایشان را
چنانکه از پیش می کشتیم بدان سال که مولد موسی بود

وَنَسْتَحْيِ نِسَآءَهُمْ وَاِنَّا فَوْقَهُمْ

وزنده نكذاريم زنان ايشانرا وما بذارد وفوق خويش ايشانرا

قَاهِرُونَ ۝ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ

قهر كنيم كفت موسى قوم خويش را

اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا اِنَّ

يارى خواهيد وياد كرديد باخداى وصبر كنيد كى زمين يعنى

الْاَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَآءُ مِنْ

مصر خداى راست ميراث دهد انرا كى خواهد از

عِبَادِهِ ۝ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

بندكان خويش وعاقبه بر هيزكاران بود يعنى نصرت در دين جهان و بهشت در ان جهان

ابن عباس كويد رضى الله عنه كى جون جادوان ايمان اوردند
بموسى عم الله شش صد هزار از بنى اسرايل ويرا متابعت كردند
پس كفتند موسى را اندرين حال كى مارا برنجا ميدند بيش
ازانك تو آمدى برسولى پسران مارا مكشتند ودختران
مارا خدمت فرمودند وبجادوى مارا برنجا ميدند وآن ازان

كفتند كى فرعون شهرها داشتى كى همه جادوان بودندى
وچون ويرا شغلى بد پيد آمدى ايشانرا بخواندى وفرعون بنى
اسرايل را چندين صنف كرده بودى هر كروهى را كارى سخت
مى فرمودى افوبايرا فرمودى تا ستونها از كوهها بياوردندى
تا بشتها وكردنهاى ايشان هموار ريش ومجروح بودى
وكروهى را فرمودى تا سنك وكل مى اوردندى وويرا كوشكها
بنا مى كردندى وكروهى را فرمودى تا خشت مى زدندى
وپخته مى كردندى وكروهى را درودكرى واهنكرى
ودباغى وكارهاى خسيس مى فرمودى وهر كه ازيشان
ضعيف بودى ويرا كزيت بر نهادى هر روزى را درمى
كى اكر افتاب فروشدى ووى ان بنه داده بودى يكماه
دست وى غل بر نهادى وبا كردن ببستى تا هيچ كار نتوانستى
كردن پناه زيران كفتند قوم موسى انكه خداى ايشانرا خبر داد وكفت

قَالُوا اُوذِينَا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَاْتِيَنَا

كفتند قوم موسى مارا رنجه داشتند از پيش رسالت تو كى امدى با

وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى

واز پس انكه امدى با رسالت كفت موسى بود

٢٢٨

رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ يعني على حال هلاك برادرد ازيشان

خداي شما هلاك بردارد از دشمن شما

وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ

وخليفت كند شمارا اندر زمين تا بنگرد

كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ

كه چون كار كنيد بطاعت وي وخود فراگرفتيم قوم

فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ

فرعون را بسالها قحط از پس يكديگر وكم شدن از

الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ۝

ميوها وآفت برايشان مسلط كردم تا مگر ايشان ياد كنند وپند پذيرند

فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا

چون بايشان آمدي نيكوي وفراخي نعمت گفتندي از ما است

هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا

واگر فرا رسيدي فرا ايشان بدي تا سالي اختر كردندي

بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ

بموسي وبقوم وي وكسانيكه ابا وي بودند شومي وي است اي نه اختر ايشان برايشان

عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

از نزد خداي بود ولكن بيشتري از ايشان

لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَقَالُوا مَهْمَا

نداند بدانچ با ايشان مي رسيد از خدا است انگاه گفتند قبطيان موسى را هرگه

تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا

تو بما آري چيزي را از علامتها تا بركردي ما بدان از دين

فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝ فَأَرْسَلْنَا

ما نيستيم بتو ايمان آرنده پس بفرستاديم

عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ

برايشان طوفان سيل آب و ملخ وسوس اندر طعام ايشان آمد

وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

وبزغ كه برايشان ... وخون ... نشانها پيدا در روشن ... ايشان بديد آمد

فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ

بس تکبر کردند و برگردیدند و بودند گروهی جرم کاران

وسبب این علامتها و این عذابها که خداوند تعالی بریشان کماشت
آن بود که چون ان جادوان ایمان اوردند بموسی علیه السلام فرعون
برگردید مغلوب بخواست کی و برامتا بعت کند موسی علیه السلام دعا کرد
که یارب ایشان برگردیدند عذابی بریشان بگمار که ایشان عبرتی
گردند امتانی را که از پس ایشان باشد خداوند تعالی بفرستید
بریشان طوفان و ان ابی بود که از اسمان همی آمد تا غلبه گرفت
برخانهای ایشان چنانکه چون بنشستندی غرق شدندی
و چون برخاستندی تا گردن اندر اب بودندی و خانها
ایشان با خانها بنی اسرایل امیخته بود یک قطره از ان آب
اندر خانهای بنی اسرایل نشد و ان اب امدن هفت روز برداشت
پس موسی علیه السلام را گفتند دعا کن خدای را تا خدای این بلا
از ما باز دارد تا بتو ایمان اریم و بنی اسرایل را با تو دهیم
موسی علیه السلام دعا کرد تا اب باز ایستاد و ایمان نیاوردند
و بنی اسرایل را با وی ندادندی خداوند تعالی ایشانرا از سال
نعمت بسیار بدید اورد از کشت و میوه و گیاه ایشان گفتند
نبود این باران مارا مگر نعمتی برما و چندین سال بودکه ما
اندر روزی چنین باران بودیم که چندین نعمت بدید آید

بدان یک ماه آن نعمت بدیدند خداوند تعالی ملخ بفرستاد
تا کشتها و میوها ایشان بیشتری بخورد تا برگ درخت و چوب
و در و هرچه همی یافت نیست همی کرد و یکی از ان ملخ بهیچ خانه
بنی اسرایل اندر نشد پس قوم فرعون عاجز گردیدند و گفتند
یا موسی دعا کن اگر این عذاب از ما اندر گذرانی ما بتو ایمان
آریم و بنی اسرایل را با تو دهیم موسی علیه السلام دعا کرد پس
از ان که هفت روز ان ملخ بریشان مسلط بود از روز شنبه
تا روز شنبه پس موسی علیه السلام بیرون آمد و بدان عصا خویش
اشارت کرد از سوی مشرق و مغرب و جنوب و شمال تا آن
ملخ همچنانکه آمده بود باز گردید و ایشانرا برخی از غله
که مانده بود ایشان گفتند موسی را مارا این غله کی مانده است
تمام است و ما بر خویش دست باز نداریم و بتو باز ندهیم بنی
اسرایل را و ان عهد که با وی کرده بودند نقض کردند و با
سرکارها خویش شدند خداوند تعالی قمل بریشان بگماشت
یعنی سوسرا تا باقی طعامها ایشان بخورد و موی بر تن
ایشان چون ابرو و مژه همه پاک بخوردند و هیچ نماند
و قصد پوستها ایشان کردندی که فرا خوردن گیرند و بر تن
ایشان نشستندی سپید همی چون ملح تا ایشان عاجز
گشتند و خواب و قرار از ایشان بشد و فریاد خواندند

یا موسی دعا کن تا خدای تعالی این بلا از ما باز دارد تا ما بتو
ایمان آریم و این عهد را نقض نکنیم موسی علیه السلام دعا کرد پس از آنک
یک هفته آن بلا بریشان مسلط بود خداوند تعالی آن بلا ازیشان
برداشت ایشان با سر کار خویش شدند و ایمان نیاوردند تا یک
ماه بر آمد خداوند سبحانه و تعالی برغ را بریشان مسلط کرد
تا سرایها و خانها و طعامها ایشان همه پر از برغ شد تا اگر
کسی خواستی ازیشان که سخن گوید برغ اندر دهن وی شدی
و هر آتشی و چراغی که بر افروختندی همه بکشتندی و اندر دیگ
جوشان و تنورهای پر از آتش می جستندی و باک نداشتندی
چون آن دیدند بگریستند و گفتند یا موسی خدای تعالی را بخواند
تا توبه کنیم و بتو ایمان آریم و مخالفت نکنیم موسی علیه السلام دعا کرد پس
از آنک یک هفته آن عذاب بریشان مسلط بود از شنبه تا شنبه
تا خدای تعالی آن عذاب ازیشان برداشت یک ماه بعافیت بزیستند
آنگاه با سر کفر و تکذیب شدند خداوند تعالی خون بریشان بگماشت
تا رود نیل جمله خون گشت و هیچ آبی برنه کشیدندی از چاه یا
از جوی که نه خون سرخ بودی بفرعون گله کردند آن بهر آب
فرعون یکی را از بنی اسرائیل و یکی را از قبط فرمود تا آب
خوردندی از یک جای تا مگر آن آب خون نگردد خداوند عز و جل
آن جانب که با قبطی داشت خون کرداندی و آن جانب که با اسرائیلی داشتی

آب روشن بودی و همچنین اگر از یک جوی آب بر کشیدندی
قبطی را خون بر آمدی و اسرائیلی را آب و بودی که زنی قبطی
از بنی اسرائیل زنی را گفتی مرا آب ده وی آب اندر اینه وی
کردی خون گردیدی و اگر از دهن خویش در دهن وی کردی خون
رسیدی و فرعون چنان گردید از تشنگی درخت تر می خاییدی
و تری آن بچشیدی آن تری اندر دهن وی تلخ و شور گردیدی
و اندرین بلا بماندند یک هفته آب نخوردند الا خون گفتند
یا موسی دعا کن تا خدای این بلا از ما ببرد اند تا ایمان آریم و بنی
اسرائیل را با تو بفرستیم موسی علیه السلام دعا کرد خدای عز و جل
آن بلا ازیشان برداشت پس نقض عهد کردند خداوند تعالی ایشان را
غرقه کرد اندر دریا چنانک خبر داد و گفت فارسلنا علیهم الطوفان

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا

و چون فرو آمد بریشان عذاب سوم طوفان و ملخ و بازو گفتند

يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ

ای موسی بخوان از بهر ما خدای خویشرا بانچ خدای ترا ندا دان وعده کرده است

لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ

اگر بازبری تو از ما عذاب را خود باور داریم

لك ولنرسلن معك بني اسرائيل ۲۳۱

ترا و بفرستیم با تو بنی اسرایل را

فلما كشفنا عنهم الرجز

پس چون کشف کردیم از ایشان عذاب سخت

الى اجل هم بالغوه اذا هم ينكثون

تا اجلی که ایشان بان خواستند رسید پس ایشان نقض می‌کردند عهد را

فانتقمنا منهم فاغرقناهم في

پس داد بستدیم ما از ایشان و غرقه کردیم ایشان را اندر

اليم بانهم كذبوا باياتنا وكانوا

دریا بانچ ایشان تکذیب می‌کردند حجتها ما و بودند

عنها غافلين واورثنا

ازان غافل و میراث دادیم ایشان را آن گروه را

القوم الذين كانوا يستضعفون

که ایشان بودند مقهور یعنی بنی اسرایل

مشارق الارض ومغاربها التي

زمین مشرق و مغرب یعنی مصر و شام که ما

باركنا فيها وتمت كلمة ربك

بدیدار کرده ایم برکات از آب و درخت و میوه و تمام شد وعده خدای

الحسنى على بني اسرائيل

ان وعده نیکو بر بنی اسرایل یعنی ملک ایشان را وعده کرده بود نصرت

بما صبروا ودمرنا ما كان

بان صبر که ایشان کردند بر دین و هلاک کردیم آنچ

يصنع فرعون وقومه وما

خراب می کردند فرعون و قوم وی و آنچ

كانوا يعرشون

میوه‌ها را و روزها را و بسی ازین علامت یاد کفتیم می ساختند از چفته

وجاوزنا ببني اسرائيل البحر

بگذرانیدیم بنی اسرایل را بدریا

[?] از آن روز شکر خدای را

یعنی روز عاشورا وان روز غرقه کرد فرعون را و موسی روزه داشت

فأتوا على قوم يعكفون

پس بیامدند بر قومی که ایشان مقیم می‌بودند

على أصنام لهم قالوا يا موسى

بر پرستیدن بتانی که ایشان را بود بر صورت گاو پس گفتند یا موسی

اجعل لنا إلها كما لهم آلهة

ما را بکن یکی تا ما او را می پرستیم چنانکه ایشان را بتان است که ایشان او را می پرستند

قال إنكم قوم تجهلون

گفت موسی شما گروهی اید که می ندانید عظمت خدای و نعمتهای [illegible] شما

إن هؤلاء متبر ما هم فيه وباطل

چون دانستن ایشان را هلاک کرده است آنچه ایشان اندر آن اند و باطل است

ما كانوا يعملون قال أغير الله

آنچه ایشان می کردند گفت آیا جز از خدای

أبغيكم إلها وهو فضلكم

جویم شما را خدای دیگر و وی تفضیل کرده است شما را

على العالمين وإذ أنجيناكم

بر جمله خلقان اندر زمان شما و یاد کنید آنگاه برهانیدیم شما را

من آل فرعون يسومونكم

از آل فرعون تکلیف می کردند شما را

سوء العذاب يقتلون أبناءكم

سختی عذاب و بسیاری می کشتند پسران شما را

ويستحيون نساءكم وفي

و زنده می کردند زنان شما را از بهر خدمت و اندر آن

ذلكم بلاء من ربكم عظيم

بود شما را نعمتی بزرگ از خدای شما

وواعدنا موسى ثلاثين ليلة

و وعده کردیم موسی را سی شب سی ماه ذی القعده

وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ

و تمام کردیم انرا بده شب از ذی الحجه پس تمام شد وعدهٔ

رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى

خدای چهل شب وگفت موسی

لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي

برادر خویش را هارون خلیفت من باش اندر قوم من

وَأَصْلِحْ ایشان را یعنی بر طاعت خدای عز وجل بدار ایشان را

و باصلاح آر

وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ

و متابعت مکن راه مفسدان

واین حال چنان بود که از پیش یاد کردیم که خدای عز وجل موسی را
علیه السلام وعده کرده بود که دشمنان وی را هلاک کند و قوم وی را
از دست ایشان برهاند و کتابی بروی فرود فرستاد چون
خداوند عز وجل دشمنان وی را هلاک کرد موسی علیه السلام از خداوند
عز وجل کتاب خواست خدای تعالی وی را فرمود تا روزه دارد

سی روز ذی القعده چون وی روزه بداشت مسواک کرد
تا بوی دهن وی خوشتر شود فرشتگان وی را گفتند که ما
از دهن تو بوی مشک همی شنیدیم و تو آنرا هلاک کردی
بدین مسواک پس خداوند تعالی وی را فرمود که روزه دارد
ده روز دیگر از ماه ذی الحجه و وی را گفت تو ندانستی که
بوی دهن روزه دار نزدیک من خوشبوی تر از بوی مشک
واین ده روز اندر وعده وی افزون شد قوم موسی اندرین
ده روز فتنه شدند چنانک یاد کردیم وچون میعاد وی
تمام شد چهل شب موسی علیه السلام تن خویش را پاک بکرد و جامهای
پاک در پوشید و امد تا بطور سینا بر وعده خداوند عز وجل
خدای عز وجل با وی مناجات کرد و وی را نزدیک کرد نزدیکی
کرامت چنانک جبریل قلم بشنید و کلام خداوند سبحانه و تعالی
بشنید و وی را ارزو امد بدیدار خدای تعالی وطمع آن بناد
وگفت رب ارنی انظر الیک خدای عز وجل وی را گفت
تو مرا نه بینی یعنی که طاقت نگریستن نداری بمن اندر دنیا که هرک
اندر دار دنیا بمن نگرد هلاک شود موسی علیه السلام گفت ای بار
خدای کلام تو بشنیدم و ارزومندم بدیدار تو همی باشم که من
ترا ببینم و بمیرم وان دوست تر دارم از انک همی زیم و ترا
نه بینم خداوند سبحانه و تعالی وی را گفت فرا کوه نگر وان کوه

بزرگ‌ترین کوههای مدین بود که وی را زبیر خوانندی چون
کوهها این سخن بشنیدند همه سر بر آوردند تا مگر نظر ایشان را
بود و کوه زبیر تواضع آورد خدای عز و جل را پس خدای تعالی
وی را مخصوص گردانید بدان نظر و سدی گوید آنگاه خدای
عز و جل سخن بیخواست گفت با موسی علیه السلام ابلیس اللعین بزمین
فرود شد و آنجا که دو قدم موسی بود از آنجا برآمد و گفت خدای
با تو مناجات کند تو از وی دیدار خواه چون وی دیدار خواست
خداوند تعالی گفت لن ترانی تو مرا نه بینی اندر دار دنیا بینی
از پیش محمد و امت وی بدانکه بینی با ایشان بینی چنانکه گفت
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و معتزله گفتند که چون
گفت لن ترانی دانستیم که هرگز وی را نتوان دید نه اندرین جهان
و نه اندر آن جهان از بهر آنکه گفت لن ترانی و لن تابیدا را بود
گفتیم لن تابیدا را بود ولکن دار دنیا را بود نه آخرت را چنانکه
خدای عز و جل از جهودان خبر داد و گفت لن یتمنوه ابدا
ایشان مرگ تمنی نکنند هرگز و این دنیا را بود نه آخرت را نه بینی
که خبر داد از ایشان جای دیگر که ایشان مرگ تمنی کنند اندر
آخرت و گفت و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک بمیراناد
ما را خدای تو تا برهیم از عذاب دوزخ و اندرین آیت که گفت
لن ترانی از پنج گونه دلیل است بر آنکه خدای تعالی را بشاید دیدن

دلیل اول آنست که موسی علیه السلام از خدای تعالی دیدار
خواست و اگر دیدن وی محال بودی نخواستی چنانکه نشاید
که کسی مؤمن باشد و پیغامبر باشد و از خدای عز و جل زن
و فرزند خواهد خدای را از بهر آنکه این معنی محال است بر خدای تعالی
و دلیل دوم آنست که گفت لن ترانی مرا نه بینی و اگر نشایستی
دیدن گفتی مرا نه بینند چنانکه اگر کسی شمشیری دارد دیگری وی را
گوید بیاد تا چیزی ببرم وی گوید که نبرد دلیل باشد بر آن
که شمشیر برّان است ولکن وی از بریدن ممنوع است اندر آن
وقت و اگر گوید که نبرد دلیل باشد بر آن که آن شمشیر بران نیست
و دلیل سیم آنست که خدای عز و جل گفت فان استقر
مکانه فسوف ترانی اگر کوه قرار گیرد زود بود که تو مرا
ببینی دیدن خود را تعلق بشرطی کرد که قرار گرفتن روا بود
پس دانستیم که دیدن وی رواست که اگر دیدن روا نبودی
تعلق بشرطی کردی که وجود آن محال بودی چنانکه چون
نخواست بود اندر بهشت شدن کافران آن را تعلق بشرطی کرد
و گفت لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط یعنی کافر
اندر بهشت نشود تا آنگاه که اشتری بسوراخ سوزنی بیرون
نشود و هر دو برحال خویش اندر بزرگی و خردی محال بود
و دلیل چهارم آنست که گفت فسوف ترانی و نگفت ترانی

پس دانستیم که آنک بر استقرار کوه اوبخته شد زودی
دیدار بود اندر حال نه اصل دیدار بر جمله وازدلیلی ظاهر است
بر انک دیدار بر جمله روا است ودلیل نجم کی گفت فلما تجلی
ربه للجبل جعله دکا پس چون نظر خدای عزوجل پیدا شد بر کوه
این واجب کند که تا آن کوه را بپیدا شدن نظر خدای عزوجل
ویرا خاصیتی بود که دیگر کوهها را نباشد واین کوه را نیز
از پیش از حال نبوده باشد وان نبود مگر انک کوه را حیوة
وادراک افریده باشد تا ویرا ببیند وبدین صفت ممیز گردید
آن کوه از کوههای دیگر تا زلزله اندر وی افتاد ویرا کنده
گشت واگر نه برین معنی بودی تجلی ویرا با کوه هیچ معنی نبودی
که آن کوه از دیگران ممیز گردد والا فرق نبودی میان آن
کوه ودیگر کوهها وگروهی از مفسران گفتند که تجلی
ربه للجبل معنیش آنست کی نور خدای متجلی گردید بر کوه ویا گویند
امروز خدای عزوجل پیدا شد بر کوه یعنی فرمان وی
بتکوین زلزله واین زیادتی است بر ظاهر آیت وهیچ تعلق
ندارد برویت خدای عزوجل اندر حقیقت ونور نیز نه بیند
کوه الا بدان که ویرا حیوة وادراک حاصل شود بافریدن
خدای عزوجل وهب بن منبه گفت که چون موسی علیه السلام از خدای
عزوجل رویت خواست خداوند سبحانه وتعالی نزم وتاریکی

ورعد وبرق وصواعق را بفرستاد تا گرد بر گرد آن کوه
که موسی علیه السلام بر آن بود اندرا ببستند وفرشتگان آسمان
دنیا را فرمود تا بیامدند هر یکی از ایشان بر صورت گاوی
بزرگ وایشانرا فرمود تا بر چهار فرسنگ از هر سوی آن
موسی علیه السلام بایستادند وتسبیح وتقدیس می کردند
خداوند تبارک وتعالی را بانگی چون بانگ رعد انگاه بفرمود
فرشتگان آسمان دوم را تا فرود آمدند هر یکی از ایشان بر
صورت شیری وبانگ می کردند بتسبیح وتقدیس خدای عزوجل
چون موسی علیه السلام آن شنید بترسید از آن وپشیمانی خورد
از آن سوال که کرده بود وگفت که معجزمرا ازین برهاند
سران فرشتگان یعنی مهتر ایشان ویرا گفت یا موسی بر آن
که تو خواسته، این که تو دیدی اندکی است اندر آن که خواهی
دید انگاه فرود آمدند فرشتگان آسمان سیم هر یکی بر صورت
کرکسی وبانگ می کردند چنانک آتش از دهن ایشان بیرون
می آمد بتسبیح وتقدیس خدای عزوجل انگاه فرود آمدند
فرشتگان آسمان چهارم ولون ایشان همچون لون آتش
وخلقت ایشان همچون برف وبانگ می کردند بتسبیح
وتقدیس خدای عزوجل بانگی هول تر از آن فرشتگان
که از پیش دیده بود انگاه فرود فرستاد فرشتگان

اسمان پنجم را برهفت لون موسی علیه السلام طاقت نداشت که اندر ایشان
نگریستی و هرگز اوازی نشنیده بود صعبتر ازان اواز و تسبیح
ایشان موسی علیه السلام بترسید ازان ترسیدنی عظیم و بسیار
بگریست از بیم انگاه فرود فرستاد فریشتگان اسمان ششم و گفت
ایشانرا فرود شوید و عرضه کنید خویشتن را بران بنده
که می خواست کی مرا ببیند ایشان امدند و بدست هر یکی چیزی
دراز چون درخت خرما از اتش روشن تر از افتاب و جامه
ایشان از اتش و تسبیح و تهلیل می کردندی و هر که پیش ایشان
بود ایشان را بتسبیح و تهلیل جواب می دادندی و تسبیح
ایشان ان بود که می گفتندی بابانگی بلند سبوح قدوس
رب الملایکة والروح رب العزة ابدا لا یموت و هر فریشته را
از ایشان چهار روی بود چون موسی علیه السلام ایشانرا بدید بانگ
بر داشت و با ایشان تسبیح می کرد و می گریست و گفت یارب
مرا یاد کن و بنده را اندرین باب بمه گذار یارب اگر ازمیان
این بیرون شوم بسوزم و اگر بایستم بمیرم پس مهتران فریشتگان
وی را گفت تو سزاواری یا بن عمران که بیم تو سخت شود و دل
تو از من بیرون شود صبر کن انرا کی خواسته انگاه خدای
تعالی فرمود فریشتگان هفتم اسمان را که حمله عرش وی بودند
تا عرش فرا وی نمودند چون نور عرش کوه را پیدا شد کوه



پراکنده گشت و بازمین راست شد و موسی علیه السلام بیفتاد بروی
اندر امد از بیم خداوند سبحانه تعالی ان سنگ را که وی بران بود
برگردانید تا از زبر وی همچنان گشت چون قبه تا وی سوخته
نیامد چون موسی علیه السلام با هش امد برخاست و تسبیح می کرد
و گفت ایمان اوردم که تو خدای منی و هر که ترا ببیند اندرین جهان
زنده نماند و هر که فریشتگان ترا ببیند دل وی از جای بشود
بزرگا خدایا که توی و بسیارا فریشتگان که تراهست انت
رب الارباب واله الالهة ورب الملوک تبت الیک والحمد لک
لا شریک لک و پیغامبر علیه السلام گفت فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا
ان بود که کوه از عظمت خداوند عز وجل بشش پاره گشت
سه ازان پاره بمدینه افتاد وان کوه احد است و ورقان
و رضوی و سه بمکه افتاد وان کوه ثور است و ثبیر و حری
ابن عباس رضی الله عنه گوید که چون موسی علیه السلام بکوه طور سینا
شد میقات را خداوند عز وجل وی را گفت چه می جویی یا موسی
گفت راه حق گفت یافتی یا موسی گفت موسی یارب کدام است
از بندگان تو که دوست تر است بنزدیک تو گفت انکه مرا یاد کند
و فراموش نکند گفت موسی علیه السلام کدام است از بندگان تو که داناتر است
گفت انکه علم دیگران بخواند و با علم خویش جمع کند و اندر طلب ان
باشد که بشنود کلمتی که وی را راه نماید بهدی و باد ورکندش

وبادورکندش ازهلاک وردی ابن مسعود گوید که موسی علیه السلام
بنده دید ازبندگان خدای عزوجل اندرسایه عرش خدای گفت
یارب این کیست گفت این بنده است که حسد نکند مردمانرا برانچ
ایشانرا خدای تعالی داده باشد ونمامی نکند میان خلق واو قرسی
گوید که ان وقت که موسی علیه السلام بیوفتاده بوده اندرصعقه
فریشتگان اسمان گفتند ابن عمران راچه کار بود با سوال رویت
وگروهی گفتند که فریشتگان اسمان برموسی علیه السلام بگذشتند
اندران وقت وپای فراوی بزدند ومی گفتند
یا ابن النسا الحیض اطمعت فی رویة رب العزه ای پسر زنانی
که ایشانرا حیض افتد تو طمع کردی اندر دیدار رب العزة وخدای
عزوجل جمله این حالها یادکرد برسبیل اختصار وگفت

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ

وچون امد موسی بمیعاد ما وسخن گفت با وی

رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ

خدای وی گفت موسی ای خدای من بنمای مرا دیدار خویش تا بنگرم

قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ

خدای گفت نه بینی مرا ولکن بنگر سوی آن کوه

عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ

ازان ده که بنزدیک ایشان بدریا بود

الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ

بنی آنگه آنگاه که تعدی کردند اندر حکم شنبه آنگاه

تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ

می آمد بایشان ماهیها روز شنبه ایشان

شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ

روی با دیدار دستا وآن روزی که شنبه نکردندی نیامدی بایشان ماهی

كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ

همچنان میازماییم ایشانرا بانچ ایشان بیرون میشدند از فرمان

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ

ویاد کن آن وقت که گفتند گروهی از ایشان چرا پند می دهید

قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ

گروهی را که خدای هلاک خواهد کرد ایشانرا ویا عذاب خواهد کرد

عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَى ٢٢٥

عذابی سخت کفتند تا عذری باشد

رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ

عذای شما وتا مکر ایشان بپرهیزند از کرفتن ماهی

ویدان که اهل آیله سه کروه کردیدند کروهی فساد ومخالفت
می کردند وماهی می کرفتند وکروهی ازان نهی می کردند وکروهی
می کفتند ایشانرا چرا پند می دهید قومیرا که خدای تعالی
ایشانرا هلاک خواهد کرد

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا

وچون بکذاشتی آنچ ایشانرا بدو پند دادند بدان برهانیدیم

الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا

آن کروه را که ایشان نهی کردند از معصیت وفراکرفتیم

الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ

آنکسانی را کی ستم کردند بعذابی سخت

یعنی برنایان ایشانرا کپی کردانیدیم و پیران ایشانرا خوک

فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا

اندر زمین بناحق تا ابرانبوی کنند واکر ببینند

كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا

هر علامتی کی تواند بود ایمان نیارند بدان واکر ببینند

سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا

راه راست فرانکیرند انرا براه خویش

وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ

واکر ببینند راه ضلالت فراکیرند انرا و

سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

براه خویش آن از بهر انست کی ایشان تکذیب کردند بحجتهای ما

وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَالَّذِينَ

وبودند ازان غافل یعنی هیچ فکرت نکردند اندران وانکسانی

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ

کی تکذیب کردند بحجتهای ما وبدیدار انجهان

۲۳۹

حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا

باطل شد عملهای ایشان ای جزا دهند ایشان را الا

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَاتَّخَذَ قَوْمُ

بانچ بیع کردند و فرا گرفت قوم

مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ

موسی از پس رفتن وی بکوه از پیرایها ایشان که عاریت بستده بودند از قبطیان

عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ

بانکی هم چون بانگ گاو
نه بانگ بیع شنید ندی
از وی و نه جنبیدی

گوساله تنی بی روح وبرا بانکی

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ

ای بیع نه بینند که آن گوساله با ایشان سخن بیع نگوید و نه راه نماید ایشان را

سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ

راههای فرا گرفتند او را بخدایی و گشتند بخدای خویش

وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ

وچون پشیمان شدند و آن اندر دست ایشان بکیست و دیدند که ایشان

قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا

شدند بیراه گفتند اگر رحمت نکند برما

رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

خدای ما و نه آمرزد ما را خود ما باشیم از جمله زیان کاران

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ

وچون باز گردید موسی باز آمد با قوم خویش خشم گین

أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ

و اندهگن گفت بد آنک شما خلیفت کردید مرا از

بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى

پس من بشتابیدید بر فرمان خدای شما و بیفکندیان

الْأَلْوَاحَ

و نبشکست آن لوحهای خدای تعالی نخ کرد از آن شش
هفتیک دیگر اندر آن بود تفصیل کل شیء و هدی ورحمة
و باند از آن هفت یکی اندر آن بود

لوحها از خشم

وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ

و بگرفت دوابه و محاسن برادر خویش و می کشید و بیا بخویشتن

وهارون از موسی علیه السلام مهتر بود بسه سال و بنی اسرائیل وی را
دوست تر داشتندی کی خشم کمتر گرفتی

قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي

پس هارون گفت ای پسر مادر من و مادر گفت از بهر آن تا خشم وی زودتر بنشیند خود این قوم قهر کردند مرا

وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ

وقصد کردند کی مرا بکشندی پس شاد کامه مکن

بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ

بمن دشمنانرا ومکن مرا باگروه

الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي

ظالمان کی گوساله پرستیدند برابر اندر خشم خویش برداشت گفت موسی عذر برادر ای خدای من بیامرز مرا

وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ

وبرادر مرا وفرود آر مارا اندر رحمت خویش وتو

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا

رحیم تری الکسانی کی رحمت کنند خود الکسانی کی فرا گرفتند

الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ

گوساله را خدای زود بود کی رسد بایشان خشمی از خدای ایشان

وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ

وخواری اندر دنیا همچنین کنیم

نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ وَالَّذِينَ عَمِلُوا

جزا دهیم کافرانرا والکسانی کی کردند

السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا

بدیها انگه توبه کردند از پس آن وایمان آوردند

إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

خود خدای تو از پس آن آمرزیدگار است وبخشاینده

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ

وچون بنشست از موسی خشم

أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى

فرا گرفت آن لوحها واندر نسخت آن راه نماینده بود
اندر ضلالت

وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ

و رحمتی از عقوبت آنکسانی را که ایشان از بهر خدای بترسند و بدان کار کنند

وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ

و برگزید موسی از قوم خویش هفتاد مرد

رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ

مرد از بهر وعده ما را چون فرا گرفت ایشان را

الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ

صاعقه همیدون بجنبیدند گفت موسی ای بار خدای من اگر خواستی تو هلاک کردی ایشان را

مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ

پیش از این و مرا نیز یعنی بسبب آنکه بکشتی ای هلاک کنی ما را بدانچه کردند

السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ

این نادانان از جمله ما نیست این مگر عذاب تو و آزمایش تو گمراه کنی آنکسانی را که بدان گوساله بپرستیدند

تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ

تو بیراه کنی بدان از آنکه خواهی و راه نمایی آنرا که
سزه صفت خویش شاید

تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا

که خواهی تو ای ناصر ما بیامرز ما را و رحمت کن بر ما

وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ وَاكْتُبْ

و تو ای بهترین آمرزگاران و فریضه بکن

لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي

ما را اندرین دنیا عملی نیکو و اندر

الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي

آخرت بهشت معرفت ما توبه کردیم و با تو آمدیم خدای گفت عذاب خویش

أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي

فرا رسانم آنرا که خواهم و رحمت من علم است
از خلق خویش

وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا

فرا رسد هر چیزی را واجب بکنم نعمت خویش

لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

آنکسانی را که بپرهیزند از ناکسی و بدهند زکوة را

والذين هم بآياتنا يؤمنون ٢٤٧

وانكساني كه ايشان بحجتهاء ما ايمان آرند

الذين يتبعون الرسول النبي الامي

انكساني راكي متابعت كنند آن رسول را آن پيغامبري امي را

الذي يجدونه مكتوبا عندهم

كه مي‌يابند صفت ويرا نبشته بنزديك ايشان

في التورية والانجيل يامرهم

اندر توريت وانجيل فرمايد ايشانرا

بالمعروف وينهيهم عن المنكر

بايمان ونهي كند ايشانرا از منكر يعني از كفر

ويحل لهم الطيبات ويحرم

حلال كند ايشانرا چيزهاء پاك باشد وحرام كند

عليهم الخبائث ويضع عنهم

بر ايشان پليديها خون وخوك ومردار وبرداند از ايشان

اصرهم والاغلال التي كانت

آن عهدها كي بر ايشان كرفته بود وتكليفهاء سخت كي اندر كردن كي تورات كار كنند

عليهم فالذين آمنوا به وعزروه

ايشان بود همچون غل پس آنكساني كه ايمان آوردند بوي وتوقير كردند ويرا

ونصروه واتبعوا النور الذي

ونصرت دادند ويرا ومتابعت كردند آن نوررا كي فروفرستاده است

انزل معه اولئك هم المفلحون

باوي ايشان اند كي رستكاران اند

قل يا ايها الناس اني رسول الله

بكوي اي محمد اي مردمان من رسول خداي ام

اليكم جميعا الذي له ملك السموات

بشما همه آنكه ويراست ملك آسمانها

والارض لا اله الا هو يحيي ويميت

وزمين نيست هيچ خداي مكر او كه زنده كند ومرده كند

فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ٢٤٣

پس ایمان آرید بخدای ورسول وی آن پیغامبر امی

الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ

آنک ایمان آرد بخدای وسخنهاء وی ومتابعت کنید ویرا

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ

تا شما راه یابید واز قوم موسی

أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

گروهی اند کی راه می نمایند بحق وبدان انصاف می دهند

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا

وبپاره کردیم ایشانرا دوازده قبیله هر سبطی

أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ

گروهی ووحی کردیم بموسی آنگاه

اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ

آب خواست قوم وی از وی آنکه بزن

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا

عصاي خویش بر سنگ پس آب بیرون آمد از آن سنگ دوازده

عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ

چشمه تا معلوم بودی هر گروهی را

مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ

آبخورگاه ایشان وسایه بان کردیم بر ایشان میغ را اندر تیه

وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ

وفرو فرستادیم بر ایشان من وسلوی را

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا

وگفتیم بخورید از پاکیهاء آنچ روزی کرده ایم شمارا

ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

وستم نکردند بر ما کی بان مخالفت ما کردند ولکن ایشان بر تن خویش

يَظْلِمُونَ وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا

ستم کردند وياد کن آنگاه کی گفتند ایشانرا کی آرام گیرید



لَهٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ

بدين ده وعوريد ازان نعمت انجا هركجا

شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا

كى خواهيد وبكويد كى فرونه از ما كناهان ما واندر شويد

الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ

اندان ده بتواضع تا بيامرزم شمارا كناهان شما

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ

وبيفزايم نيكوكارانرا نعمتها بس بركرداند انكسانى

ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ

كى ظلم بودند ازيشان قولى جز ازان كى لفته بودند

لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ

ايشانرا بس فرو فرستاديم برايشان عذابى از

السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ وَسْئَلْهُمْ

اسمان باغ بيع كردند از ظلم وبيرس يا محمد ايشانرا

فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ

اكر بايستيد بر جاى خويش بس زود بود

تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ

كى تو بينى مرا بس چون بيدا شد نظر خداى وى كوه كرداند

دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا

پاره پاره برابر وبيوفتاد موسى ازهش شده بس

أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا

چون بازهش آمد كفت موسى منزه ام تو از همه نقصها توبه كردم بتو ومن

أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

اول مومنانم

كلبى كويد صعقهء موسى عليه السلم روز پنج شنبه بود روز عرفه وخداوند تعالى توريت فرو فرستاد روز آدينه وروز عيد نحر

قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى

كفت خداى اى موسى من بركزيدم ترا بر

النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا

مردمان برسالتهاء خويش و بكلام خويش فراگير انچ

آتَيْتُكَ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

ترا داده ايم و باش از جمله ان کسانی که شکر کنند خدای را

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ

و نبشتيم موسی را اندران ده لوح از تورية از هر چيزی

شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ

پندی مرچیزی را از حلال و حرام و بیانی

فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا

فراگیر انرا بجد تمام و بفرمای قوم خویش را تا فراگیرند

بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ

بنیکوترین ان یعنی محکم ان و زود بود که وا نمایم شما را جای ... نوافل و فرائض ... از کفر

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ

باز گردانم از دانستن علامتهاء خویش انکسانی که تکبر کنند

بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فَلَمَّا عَتَوْا

بانچ بی کردند از فسق پس چون سر باز زدند

عَمَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا

از انچ ایشان را ازان نهی کردند ما گفتیم ایشان را بباشید

قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذْ تَأَذَّنَ

کپیانی دوران رحمت خدای و یاد کن و نــ که خبر داد

رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

خدای تو که خود بفرستند بر ایشان تا روز قیامت کسانی را

مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ

که تکلیف بی کند ایشان را عذاب بد

یعنی اسلامیان تا ودولت اسلام را بر ایشان مسلط
کرد اند تا گزیت بی ستانند از ایشان تا روز قیامت

إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ

که خود خدای تو زود عقوبت کند دشمنان خود را و او

لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي ۲۴۶

آمرزگار است و رحمت کننده و پراگنده بکردیم ایشان را اندر

الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ

زمین جماعتها از ایشان گروهانی اند شایسته که ایمان آوردند بعیسی و محمد و از ایشان

دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ

دون آن اند بیکاران و آزمون کردیم ایشان را بنعمت و عافیت



وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝

و بلا و سختی تا مگر ایشان باز گردند باطاعت

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا

پس پدید آمد از پس ایشان گروهی بد میراث بانند

الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى

توریت را می فرا گیرند متاع این دنیا ناچیز

وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ

و می گویند زود بیامرزد ما را یعنی باطل و اگر بیاید بایشان

د[illegible] کوشت بود و مثال دود آکنده [illegible] و هیچ قرار نیافت از دود

[illegible] آمد و گفت او را من فریشته و توام و از آسمان آمدم ترا چه حاجت است تا من بسازم

در کنیم ضحاک گفت مرا حاجتی نیست جز آنکه این دو ریش را که در دو کتف است کنت این را معز سر

مردم باید بود که این جهان همه خلق شدگان نتوانند ایشان بیمی کنت و هیچ دیگر نبود

و ضحاک [illegible] داد و هر روز دو مرد بکشتی و معز سر ایشان بر آن ریشها نهادی تا آرام گرفتی

شدی پس دیگر باره درد بگرفتی تا هیچ بولایت وی خلق نبود جهان تهی گشت تا خلق محمد

وی بجای شدند و مردی بود که او را کاوه گفتندی برادر و پسر بود از هر دو پسر را بکشتند

این کاوه برخاست و خلقی بر خویشتن گرد کرد و همه جهان با او یار گشتند و بیامدند

ضحاک را بکشتند افریدون را بیاوردند و بنشاندند و ملک بوی داد این همی بود چون

فرمان ابلیس کرد خلق را بکشتن گرفت کاوه وی را بدید و بگرفت و درد از هلاک شد [illegible]

بر جهان این همه جهان را داشت از شوم فرمان بردن ابلیس و برا گفت آدمی نیستی

خدای را فرمان ابلیس کرد و از هلاک شد چنانکه یاد کنیم در سورة نوح انشاء الله عز و جل

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ

بگوی یا محمد مشرکان را خوانید آنهایی را که گمان می برید که ایشان خدایان اند از دون خدای ملک ندارند همسنگ ذره

فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ

در آسمانها و نه در زمین و نیست ایشان را در آسمان و زمین هیچ انبازی

وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۝ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ

و نیست او را از ایشان هیچ یار و سود ندارد شفاعت نزدیک او مگر کسی را که دستوری داده باشد

و این دو است بر مشرکان که گفتند ما ایشان را می پرستیم تا ایشان ما را شفاعت کنند

حتى اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا

الحق وهو العلي الكبير

حق راست و اوست برتر بزرگ

وابن کیسان [illegible] شنیدند فرشتگان که چون خدای عزوجل سخن بگوید بوحی اهل آسمانها صلصله
شنوند چون صلصله سلسله و سر بسجود نهند دانیم و از هوش بشوند تا آنگاه که از دل
ایشان بیم گوید چه گفت خدای شما گویند حق بیش از این تا تفصیل از که گفته باشد
تا آنکه بگویند و گروهی گفتند این حال ایشان را ادبهران باشد که بترسند از آن ملک بدادش
که قیامت است و کلبی گوید میان عیسی و محمد صلوات الله علیهما پانصد سال بوده که وحی
نیامده بود از آسمان و هیچ رسول از پیشان بگذشته بود چون محمد را علیه السلام بفرستاد خدای تعالی
آن رسالت با جبرئیل [illegible] صلصله [illegible] آمد [illegible]
که قیامت است [illegible] شنیدند آنگاه جبرئیل [illegible] آسمان [illegible] بگذشت
و ایشان [illegible] یک دیگر را [illegible] کنند ماذا قال ربکم [illegible] ندانستند که چه گفت
ولکن [illegible] کنند الحق وهو العلي الكبير و از آن [illegible] بود که فرستاد از محمد صلوات الله علیه
بنزدیک اهل آسمان از علامت قیامت است چون [illegible] شنیدند بنداشتند که قیامت [illegible] خاست

قل من يرزقكم من السموات والارض قل الله وانا

او اياكم لعلى هدى او في ضلال مبين

و این سخن بر سبیل انصاف گفت در مناظره و حجت آوردن چنانکه کسی گوید و همی داند که وی بر
کرده است مر خصم خویش را یکی از ما دروغ زن است بر معنی این باب است که نزدیک و نزدیک شما
چنانست که یکی از ما مهتدی است و یکی در ضلالت است پیغامبر علیه السلام و اصحاب او بر
هدایت اند و مشرکان بر ضلالت اند و گروهی گفتند این کلمه که گویند او فی ضلال مبین او بمعنی
واو است چنانست که همی گوید من و شما بر هدایتیم و بر ضلالت یعنی ما بر هدایت و شما بر ضلالت

قل لا تسألون عما اجرمنا ولا نسأل عما تعملون قل يجمع

بيننا ربنا ثم يفتح بيننا بالحق وهو الفتاح العليم

قل اروني الذين الحقتم به شركاء كلا بل

هو الله العزيز الحكيم وما ارسلناك

الا كافة للناس بشيرا ونذيرا ولكن

اكثر الناس لا يعلمون

بیشتر مردمان اند که [illegible] ندانند

و گروهی گفتند معنی کافه آنست که ترا فرستادیم [illegible] تا منع کنی ایشان را از [illegible] کلمت
از بهر مبالغت است چنانکه گویند علامه و نسابه و [illegible] و لکن [illegible]

ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ٣٤٨

قل لكم ميعاد يوم لا تستأخرون عنه ساعة

ولا تستقدمون وقال الذين كفروا لن نؤمن

بهذا القرآن ولا بالذي بين يديه

ولو ترى اذ الظالمون موقوفون عند ربهم

يرجع بعضهم الى بعض القول يقول الذين

استضعفوا للذين استكبروا لولا انتم لكنا

مؤمنين قال الذين استكبروا للذين استضعفوا

انحن صددناكم عن الهدى بعد اذ جاءكم بل كنتم مجرمين

وقال الذين استضعفوا للذين استكبروا بل مكر

الليل والنهار اذ تأمروننا ان نكفر بالله ونجعل

له اندادا واسروا الندامة لما رأوا العذاب

وجعلنا الاغلال في اعناق الذين كفروا هل

يجزون الا ما كانوا يعملون وما ارسلنا في قرية

من نذير الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به كافرون

وقالوا نحن اكثر اموالا واولادا وما نحن

بمعذبين قل ان ربي يبسط الرزق

لمن يشاء ويقدر ولكن اكثر لا يعلمون

وما اموالكم ولا اولادكم بالتي تقربكم عندنا

زلفى إلا من آمن وعمل صالحا فأولئك لهم جزاء الضعف

نزدیک مگر کسی که ایمان آورد و کار نیکو کرد ایشانرا بود جزا الضعف یکی ده.

بما عملوا وهم في الغرفات آمنون والذين يسعون

بدانچه کردند و ایشان در درجات بهشت ایمن باشند و آنکسانی که سعی کنند

في آياتنا معاجزين أولئك في العذاب محضرون

در باطل کردن آیاتهای ما پیش شوندگان ایشان باشند در عذاب حاضر کرده.

قل إن ربي يبسط الرزق لمن يشاء من عباده ويقدر

بگوی خدای من گسترانیده روزی از بهر آنکه خواهد از بندگان خویش و تنگ میکند

له وما أنفقتم من شيء فهو يخلفه وهو خير الرازقين

او را و آنچه نفقه کنید از چیزی او خلف آن باز دهد و وی بهترین روزی دهندگانست

خلق را یعنی خرج نفقه کنید ده خیر خلف آن بیابید اما عاجل در دنیا و اما آجل در آخرت
و این آنجنان گفت که ده عادت گویند رزق الامیر جنده و رزق الرجل عیاله
و در خبر است که پیغامبر علیه السلام گفت خدای عز و جل گفت مرا
انفق انفق علیک گفت نفقه کن تا نفقه کنم بر تو و انس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت
منادی ندا کند هر شب و گوید اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا
یا رب بده هر آن کسی را که نفقه کند خلفی و هر کسی را که از نفقه فرو دارد تلفی و جابر گوید
که پیغامبر علیه السلام گفت هر نیکوئی که کنی صدقه بود و هر چه مرد عرض خویش بدان نگاه
دارد صدقه بود و هر نفقه که مومن کند خلف آن بر خدای تعالی است و بر خدای تعالی
ادا ضامن است مگر از نفقه‌ای که در بنائی کند یا در معصیتی و پیغامبر علیه السلام گفت

اسراف مکنید در مال و نفقه و اقتصاد کنید که هر که در دین نکو دار آن کسی که اقتصاد
کند و اقتصاد آن بود که عدل کند میان اسراف و تقتیر

ويوم يحشرهم جميعا ثم يقول للملائكة أهؤلاء إياكم

و آن روز که گرد کنیم ایشانرا همه پس گوئیم فریشتگانرا ای ایشان شما را می پرستیدند

كانوا يعبدون قالوا سبحانك أنت ولينا من دونهم

گویند پاکی تراست تو ای خداوند ما نه ایشان

بل كانوا يعبدون الجن أكثرهم بهم مؤمنون فاليوم

بلکه می پرستیدند دیوان را بیشتری از ایشان بدیشان گرویده بودند امروز

لا يملك بعضكم لبعض نفعا ولا ضرا ونقول

نتواند برخی از شما برخی را هیچ سود و هیچ زیان و گوئیم

للذين ظلموا ذوقوا عذاب النار التي كنتم بها

آنکسانی را که ستم کردند بچشید عذاب دوزخ که بودید بدان

تكذبون وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا

دروغ زن میداشتید و چون بر ایشان خوانند آیتهای ما هویدا گویند

ما هذا إلا رجل يريد أن يصدكم عما كان يعبد

نیست این مگر مردی که میخواهد که باز دارد شما را از آنچه می پرستیدند

آباؤكم وقالوا ما هذا إلا إفك مفترى وقال

پدران شما و گفتند نیست این مگر دروغی فرا ساخته و گفتند

الذين كفروا للحق لما جاءهم إن هذا إلا سحر مبين

آنکسانی که کافر شدند حق را چون بدیشان آمد نیست این مگر جادوئی هویدا

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ ٢٥٠

قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا

مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا

لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ

مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ

شَدِيدٍ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ

أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ

حسن گوید که هر معبودی که دون خدای بود آنست باطل نه بجای عابد خویش درین جهان چیزی که

تواند کرد و نه در آن جهان. ابن مسعود: پیغامبر علیه السلم در مکه شد و گرد و اگرد مکه

سیصد و شصت بت بود نهاده. و پیغامبر علیه السلم عودی در دست تا ایشان همی زد و

همی گفت جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ

فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ

فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا

آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ

بِالْغَيْبِ

مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ

بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ

بعاز که این کی بینا ذ فزعوا فلا فوت واخذوا یعنی بمردند ایشان خواهند دید قول ضحاک کلبی گوید ٢٥١

واخذوا من مکان قریب یعنی این اندام ایشان و حذیفة بن الیمان روایت کردست از پیغامبر

علیه السلام که وی یاد بیمه کرد فتنه که بود میان مشرق و مغرب و گفت ایشان دران باشند سپاه

بیاید و بیرون آید از وادی خشک و در بیشتر فرود آید و لشکر خویش را دو گروه

بکند گروهی را بمشرق فرستند و گروهی را بمدینه اما آنک بمشرق شود بشهر بابل فرود آیند

از شهر ملعون و از زمین خبیث بکشند بیشتر از سه هزار خلق و بسیار زنان ببرند

و بضعت از بنی العباس بکشند آنگاه بکوفه شوند و هر چ گرداگرد است خراب

بکنند آنگاه روی بشام نهند آنچ از کوفه بیرون آید بشام بر ایشان رسند و ایشان را بکشند چنانک

هیچ کس از ایشان نماند که خبری بدهد و آنچ بغارت برده باشند مال و زنان را باز استانند و آنک

آنکه از سوی مدینه رفته باشند بمدینه فرود آیند سه شبان روز و انرا غارت کنند و آنگاه روی بمکه

نهند تا آنگاه ملک آسمان خدای تعالی جبریل را بفرستد علیه السلام و گوید یا جبریل

برو و ایشان را نیست کن در جبریل علیه السلام پای بر ایشان زند خدای تعالی ایشان را بزمین فرو برد

و هیچ کس از ایشان بنه نجهد مگر دو تن یکی بشیر و یکی نذیر و ایشان هر دو از جهینه

باشند و ازین گفته اند و عند جهینة الخبر الیقین آنگاه بر خواند و لو تری اذ فزعوا

فلا فوت الایه این حدیث سفیان را وایت را دو اسناد مختلف است و در احادیث

نیز مذکورست در جمله و خدای تعالی بهتر داند در سخن این جمله و تفصیل که در تفصیل

این بسیار خلاف است بیان را باز و بالله التوفیق ۵

و این سورت مکی است و آیهاء وی چهل و پنج است در عدد کوفی و مصری و مدنی و چهل و شش

در عدد اسمعیل و کلمات وی هفتصد و هفتاد و هفت است و حروف وی سه

هزار و بیست است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر خواند

سورة الملیکة بهشت را هشت در است انهر دری او را از بهر در که در آی از انک خواهد در شود

الملائکة اربعون و خمس آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل

سپاس خدایرا آفریدگار آسمانها و زمین آنک گرداند

الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع

فریشتگان رسولان خداوند پرها دو دو و سه سه و چهار چهار

یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر

در افزاید در خلق آنچ خواهد در خدای بر همه چیزی که زیادت و نقصان بود قادرست که زیادت و نقصان کند

پیغامبر علیه السلام روزی از جبریل علیه السلام خواست که خویشتن را وی نماید

بران صورت اصلی جبریل علیه السلام گفت نتوانی که ان ببینی پیغامبر علیه السلام گفت خواهم

که حاجت من روا کنی وی بر فرابین مصطفی صلی الله علیه بر صورت اصلی

در شب روشن که ماهتاب بود بیامد پیغامبر علیه السلام چون بدید او مدهوش شد

آنگاه باهوش آمد جبریل را دید که دست بر سینه وی نهاده بود و یکی بود گفت و گفت

سبحان الله نپنداشتم که چیزی بود چنین از خلق خدای جبریل گفت بر چه بعد آنگاه اسرافیل را ببینی

مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ

فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا النَّا

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللّٰهِ

يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى

اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ

فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُ

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا

حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا

فَإِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا

تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ

إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَاللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ

فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا

بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ

نبودن که بد کی پیغامبر علیه السلام گفتیم علامت احیا الموتی چیست گفت هیچ ٢٥٣

گذشته‌ای وبزمین خشک انگاه ازو دیده‌ای سبز گشته گفتم آری گفت این علامت احیا خلق است

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا

هرکه خواهد که بداند که عزت کراست عزت خدایراست همه بتمامی

چنانکه گفت ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا وهرکه خواهد که عزیز باشد

در دو جهان طاعت دارد خدایرا که عزت ویراست

إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ

در محل حکم بر شود سخنهای پاک و خوش و کردار نیکو برداشته بکند آنرا

یعنی انجا که بی دیگر را هیچ حکم نبود چنانکه گوید الامر الی القاضی قتاده گوید الکلم الطیب

ذکر خدای عز وجل و العمل الصالح اداء فرایضها پیغامبر صلوات الله علیه وبر آله گفت

که کسی که گوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چون بنده این بگوید بر نشینه

بر آسمان برد تحیتی بود این خدا مدرا سبحانه وتعالی و چون عمل نیکو شود فرا بندد بود

ذکر نیکی کنند بونعه آنست که ازو بیم منزلت کرداند

وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

و آنکسان که مکر سازند وبدیها کنند ایشانراست عذابی سخت

یعنی آنکسانی که در دار ندوه مکر ساختند مصطفی را صلوات الله علیه وسلم دوب

گویان کسانیکه نیلی کند بیاه وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ

و مکر ایشان که هم بود لیکی کالبعد کلبه بجست بود در آخرت

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ

و خدای او بود آنست شما را آفرید از خاک انگاه از نطفه انگاه ازیشان ازو

أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا

اصناف جفت جفت وبار بر ندارد هیچ ماده و بنهد مگر بعلم وی و ندهند

يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ

عمر هیچ کرا که دراز عمر باشد و نقصان نکنند از عمر وی مگر در کتاب

إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ یعنی این آنست که هرکه عمر وی که

کاری بر خدای آسان است کوتاه بود یا دراز بود خدای عز وجل

ازداند و هر روزی که از عمر وی بکذرد از دو کتابان مثبت بود

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ

و برابر نبود دو دریا این خوش بحق خوش دو آن

شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا

شراب آن واین شور سخت و از هر دو شما میخورید گوشتی

طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا

تازه یعنی ماهی و بیرون می آرید از شور حلیه که آنرا بپوشید یعنی لؤلؤ و گوهر که شما می پوشید

وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ

و کشتیها بینی آنجا از هر دو سوی مخالف همی شوند تا جویید از فضل خدای یعنی بتجارت کردن

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و بو هریره گوید از پیغامبر صلوات الله علیه

تا مگر شما شکر کنید بر نعمتهای وی که گفت مردی گفت یا رسول الله بدریا اندر اکر بشام است گفت یا

دریا بسر تا ما بیایم و آب بسیار در یقوی با ما بود و من همکان بخویش یا بی خواهیم داشت

در تو بر ایم و ایشان ترا تسبیح کنند و تهلیل و تحمید و تکبیر تو چه گوئی با ایشان

گفت مر ایشان را عزته نگم گفت من ایشان را اعلم کنم برطریق و شریعت تو بر کنارها او کنم

وایشان را نگاه دارم انگاه از دریا را که بیمن است گفت من ترا یا ایشان دانیم داب بیاد

در تو جمع آورده‌ام و بندگان خویش را بود داشتم بو بت ایشان تسبیح کند و تهلیل و تحمید

و تکبیر تو جی که با ایشان گفت من نیز تسبیح ی کنم و تحمید و تکبیر با ایشان ایشان را

بر شکم خویش نگاه بی دادم گفت من تو انتفضیل کنم بر ایشان دو باب دیگر بحلیت یعنی

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ

لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ

مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا

دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ

الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ

خَبِيرٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ

الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى

وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ

ذَا قُرْبَى فضیل بن عیاض گوید در این است که مادر فرزند خویش را بیند در قیامت

خو... باشد و گوید ای فرزند شکم من ترا وعا بود و پستان من ترا سقا و کنار من ترا پناه

گوید بر گناهان بر گران یکی از گناهان من بردار گوید ای مادر من در کار خویش

مشغولم

إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ

وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ

وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ

وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ

مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ

[illegible]

إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا

[illegible]

وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ

[illegible]

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

[illegible]

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ

[illegible]

الْمُنِيرِ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ

[illegible]

نَكِيرِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا

[illegible]

بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ

[illegible]

بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ

[illegible]

وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ

[illegible]

كَذَٰلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ

[illegible]

عَزِيزٌ غَفُورٌ

[illegible]

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ

[illegible]

وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

[illegible]

يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ

[illegible]

أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ

[illegible]

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا

[illegible]

٢٥٦

لما بين يديه إن الله بعباده لخبير بصير ۝

آنچ از پیش آنست خود خدای بندگان خویش دانا است و بینا

ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من

برترین کتابهای ایشان از خود فرستادیم این کتاب بر تو و این میراث دادیم آنکسانی را که اختیار کردیم از

عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم

بندگان خویش یعنی محمد علیه السلم از ایشان کس است که ستم کار بود بر تن خویش گناه کار و ستمکار بر خویشتن و وی از اهل اصطفا بود و از ایشان کس است

مقتصد ومنهم سابق بالخيرات بإذن الله

مقتصد بر میانه رفتار و از ایشان کس است که سابق است بر خیرها بفرمان خدای

ذلك هو الفضل الكبير ۝

آنست کآن فضل بود که است که خدای با ایشان کرده است از بهر آنکه میراث متأخر باشد

از ثوروث بنه و معنیش آنست که این کتاب تأخیر کردیم از دیگر امتان تا ایشان را اهل کردیم
این داشتیم و شما را اصطفا کردیم و از اهل این کتاب داشتیم و در فرستادن این کتاب تأخیر
تا در دل کار شما را اهل آن داشت کنند بپیشینیکان ما گفت اینا هم الکتاب اعطیناهم را این است تا
گفت اورثنا و این زیادت نیست این است از حضرت خداوند سبحانه و تعالی که میراث لازم بود از بهر آنک
انا نبتغوا لحاجت بود و قطع نپذیرد و اگر دگین بنه او نیز و رجوع در در روا باشد
و عطا از قبول باید رجوع بپذیرد و اگر خواهد بر ابتدا منع کند تواند بر پذیرد دلیلات
که این کتاب این امت را لازم ترست و دایم ترتیبی تا نیابت ماند و نسخ در وجهه کتاب
روا باشد و هرگز نبود که مسلمانی قایم بود و حق ثابت بود تا قیامت چنانک پیغامبر
صلوات الله علیه گفت لا یزال طایفة من امتی ظاهرین بالحق لا یضرهم من ناواهم

و بدانک اهل معرفت در تقدیم ظالم بر مقتصد و مقتصد بر سابق سخنهای بسیار گفته
اند جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه گوید ظالم را تقدیم کرد تا نومید نگردد
انگاه مقتصد را یاد کرد تا میان خوف و رجا باشد انگاه سابق را تا از مکر وی ایمن بود
گرویدن کنند روا بود که از چیزی که درجت کمتر بود در لفظ مقدم باشد چنانک گفت
یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور و گفت خلق الموت و الحیوة
چنانک گفت یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و چنانک گفت انه
لشدید العقاب و انه لغفور رحیم چنانک گفت بیع و صلوات و مساجد و گویند
گفت ظالم را تقدیم کرد که وی بصحیح اعتماد ندارد از اعمال خویش و لکن و رحمت خدای
دارد اعتماد و مقتصد را از بن وی یاد کرد که وی اعتماد دارد بر حسن ظن خویش
بر خدای عز و جل و سابق اعتماد دارد بر حسنات و طاعات خویش و این وجه هیچ
تحقیق ندارد از بهر آنک سابق که اعتماد بر افعال خویش دارد نه سابق باشد و سابق
حقیقت آن بود که طاعات و حسنات بسیار دارد و بر آن هیچ اعتماد ندارد بلک
اعتماد بر فضل خدای عز و جل دارد و بو بکر وراق گوید احوال بندگان سه است
تحت غفلت باشد و معصیت انگاه توبه و انگاه اقبال کلی بر طاعات خدای
سبحانه و تعالی این سه را یاد کرد بر ترتیب وجود حال ایشان و از پیغامبر علیه
الصلوة و السلام آمده است که وی گفت سابق آن بود که در بهشت شود بی شمار
مقتصد آن بود که با وی شماری کنند شماری آسان و ظالم آن بود که وی را باز دارند بر مقدار
گناه وی انگاه وی را در بهشت کنند و ایشان آن باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و عایشه گوید رضی الله عنها و عن ابیها که پیغامبر علیه السلم

بوسیوندم انبر آیت کتم یا رسول الله این هرسه دد بهشت باشند کنت آری اما سابق
بالخیرات از کسابسز باشند که بو عند پیغامبر علیه السلام دا بهشت کوکلی دا دو اما مقتصد
آز کنچی دا اصحاب دیکه باشدی بو دنیا انکاه که ازین جهان بارسند و اما ظالم
جون ظالم سند جوینشا حسن نمری که بنظالم آن بود که از اصحاب مشامه بود و مقتصد
آن بود که از اصحاب میمنه بود و سابق آن بود که از سابقان بود و هرسه کروه را
خدا تعالی بو سرکنان یاد کرده است ابن عباس کوید سابق مومن مخلص
بود مقتصد آن بود که یعصی لا تعلما بریا کند ظالم آن بود که نعمت خدای تعالی
و نیندمن نا سپاسی کند و هرسه کروه از اهل بهشت باشند هر کاه که ایمان
بالیشان باشد عایشه صدیقه بنت الصدیق رضی الله عنهما کوید سابق آن بود که
اسلام دا ازبیش بجرت بود مقتصد آن بود که اسلام دا یکر ان بجرت بود و ظالم
تا باشیم سهل بن عبد الله کوید سابق عالم و مقتصد متعلم و ظالم جاهل و کفته
اند که سابق آن بود که شغلی آن جهانی بود مقتصد آن بود که شغلی بو جهت
آن جهانی بو جهتی این جهانی بود و ظالم آن بود که شغل وکن همه این جهانی بود و کفته
اند ظالم آن بود که طالب دنیا بود و مقتصد آن بود که طالب عقبی بود و سابق
آن بود که طالب مولی بود و کفته اند که ظالم آن بود که دنیا را اکره از حلال و حرام
نبقصد جمع بود د نطلب حلال و سابق آن بود که دنیا بجملکی بکذارد و عمر الخطاب رضی
الله عنه دو دا این آیت بو منبر بر خواند انکاه کنت که پیغمبر علیه السلام کنت سابقنا سابق
و مقتصدنا ناجی و ظالمنا مغفور له و کفته اند که ظالم آن بود که ظاهرش نیک بود
از باطن و مقتصد آن بود که ظاهر و باطنش برابر بود و سابق آن بود که باطنش از ظاهرش

نیک بود و کفته اند ظالم آن بود که جزع کند که بلا بد بیاید و مقتصد آن بود که صبر کند بو بلا
و سابق آن بود که از بلا لذت یابد و ذا از بر اکی بنتلی ابتیند بلا را شکر ده و کفته اند ظالم آن
بود که وی برا نعمت دهند منع کند و مقتصد آن بود که وی برا نعمت دهند بذل کند و سابق آن بود
که نعمت ادوی منع کند شکر کند و کفته اند که سابق آن بود که از بیش بانک نماز در مسجد شود
و مقتصد آن بود که از بس بانک نماز در مسجد شود و ظالم آن بود که از بس فایت در مسجد شود
و کفته اند ظالم آن بود که انصاف بستاند و ندهد مقتصد آن بود که انصاف بدهد
و بستاند و سابق آن بود که انصاف بدهد و نستاند و کفته اند ظالم آن بود که خدای
تعالی را یاد کند بزبان و مقتصد آن بود که یاد کند بدل و سابق آن بود که خدا را هرکز فراموش
نکند انکاه خدای عز و جل این هرسه کروه را یاد کرد و جمع کرد و بهشت ایشانرا وعده کرد و کنت

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ

مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ وَقَالُوا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ

بو هریره ... رضی الله که پیغامبر صلوات الله علیه کنت ...
اهل بهشت ... اهل دنیا کوید ...
اندوه ... دوزخ ... پیغامبر صلوات الله علیه
کوید که ... اهل لا اله الا الله ... ایشان ...

٢٥٨ از سر بدی ایشان خدای بی شود و ایشان بی گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن

إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ

که خدای ما آمرزگار است سپاس پذیرنده آنک فرود آورد ما را در سرای اقامت

مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ

از فضل خویش فرا نرسد ما را اندر آنجا رنج و فرا نرسد ما را اندر آنجا هیچ ماندگی

و ضحاک بن مزاحم گوید معنی این آیت چون اهل بهشت در بهشت خواهند شد

دار و خدم پیش ایشان باز آیند که ایشان لؤلؤ مکنون و خدای تعالی فریشته بفرستد

از فریشتگان با هدیه بود از خدای رب العالمین از کسوت بهشت تا بپوشند

بر خواهند که در بهشت شوند که بر باب بهشت بایستند با فریشته بود ده انگشتری

از انگشتریهای بهشت که بر وی نبشته بود هدیه خدای است تا بر یکی نبشته طبتم فادخلوها

خالدین و بر دیگر نبشته ادخلوها بسلام آمنین و بر سیم نبشته رفعت عنکم الاحزان

و الهموم و بر چهارم نبشته زوجناکم الحور العین و بر پنجم نبشته ادخلوها بسلام ذلک یوم

الخلود و بر ششم نبشته انی جزیتهم الیوم بما صبروا و بر هفتم نبشته انهم هم الفائزون

و بر هشتم نبشته صرتم آمنین لا تخافوا ابدا و بر نهم نبشته رافقتم النبیین والشهدا

و الصدیقین و بر دهم نبشته سکنتم فی جوار من لا یؤذی الجیران آنگاه فریشته ایشان را

گوید ادخلوها بسلام آمنین چون در شوند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن الی آخره

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا

و آن کسانی که کافر شدند ایشان را بود آتش دوزخ ... حکم کرده نشود بر ایشان تا بمیرند

وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ

و سبک نکنند از ایشان هیچ از عذاب دوزخ چنان جزا دهیم

كَفُورٍ وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا

ناسپاس را و ایشان بانگ می‌کنند و فریاد می‌خواهند اندر آنجا خدای ما بیرون آر ما را از دوزخ

نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ

تا کار نیکو کنیم جز از آنک همی کردیم خدای تعالی گوید ایشان را نه عمر بدادیم شما را چندان

مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ

علی گوید ... سال ... حسن بصری گوید

... بود ... پند بود ... گوید چهل سال ابن عباس گوید شصت سال

و ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که خدای عز و جل وی را عمر داد شصت

سال عذر خود ظاهر کرد بنزدیک وی در باب عمر و نیز پیغامبر گوید علیه السلام اعمار امت

من میان شصت بود تا هفتاد وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ

و آمد بشما ترساننده یعنی پیغامبر و گفت اند قرآن و گفت اند پیری

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ

بچشید عذاب که نیست ظالمان را هیچ نصیر و خدای عالم است

غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

بغیب آسمانها و زمین خود عالم است بآنچه

الصُّدُورِ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ

در دلهاست او آنست که کرد شما را خلیفتان در زمین

فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ

هر که کافر شد بر وی بود کفر وی و بنفزاید کافران را

كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ

کفر ایشان نزد خدای ایشان مگر خشم و بنفزاید کافران را

كفرهم الا خسارا قل ارايتم شركاءكم الذين تدعون

كفر ايشان مكر زيان كاري بگوي پيغمبر بينيد ابنعمبازان انبازاك همي خوانيد

من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم

از دون خداي فرا من نماييد تا چي آفريده اند از زمين يا ايشان را

شرك في السموات ام اتيناهم كتابا

شركتي است در آسمانها يا داده ايم ايشان را كتابي كه ايشان از ان بحجت دارند تا شركت همي آورند

فهم على بينات منه بل ان يعد الظالمون

و ايشان در آن برحجتها هستند ظاهر از خداي وعده همي نكند ظالمان

بعضهم بعضا الا غرورا ان الله يمسك

بكي ديگري را مگر غروري خود خداي همي نگه دارد

السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا

آسمانها را و زمين را تا زايل نگردند و از جايي برويد و اگر برويد

ان امسكهما من احد من بعده انه كان حليما غفورا

كي بود نگه دارد از ايشان كسي بود از پس اوست آسمانها را بود دارنده خداي حليم بود عقوبت بشتاب نكند غفور بود معصيت مومنان بيامرزد

مردي از اصحاب عبدالله بن مسعود بخدمت بنزديك كعب شد كه از ان علم ري ياد بود

چون باز آمد عبدالله وي را گفت هيچ خبري يافتي بنزديك وي گفت يافتم شنيدم از

كعب كه همي گفت اين آسمان همي گردد در قطبي همچون قطب آسياء در گردد

بر دوش فرشته عبدالله وي را گفت كذب كعب دروغ گفت كعب هنوز

بلند اشنتد چنو دك خويش خداي عز وجل همي گويد ان الله يمسك السموات

والارض ان تزولا و بر زمين گردد كه آسمان از جاي خويش بجنبند و زايل گردد و اگر همي گردي

زايل بودي اين كه ابن مسعود گفت رضي الله عنه ظاهرترين دليليست بر مذهب اهل

سنت كه ايشان همي گويند كه آسمانها ايستاده است بقدرت خداي عز وجل نه جنبد از جاي

و برخي كواكب در وي متحرك است خلاف قول منجمان كه گويند افلاك همي گردد و كواكب را

بي گرداند

و اقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءهم

٥ م ٥

سوگند ياد كردند بخداي غايت سوگندها ايشان اگر بديشان آيد

نذير ليكونن اهدى من احدى الامم فلما جاءهم نذير

رسولي ايشان راه يافته تر باشند از جهودان و ترسا آن جهود امو بديشان رسولي

ما زادهم الا نفورا سبب نزول اين آيت آن بود كه قريش باز همي گفتند كه

بيفزود ايشان را مگر نفور بودني كه لعن اليهود والنصارى كه رسولان آيد بديشان

و ايشان تكذيب كردند اگر بما رسولي آيد ما تكذيب نكنيم خداوند تعالى چون مصطفى

صلوات الله عليه را بديشان فرستاد تكذيب كردند خداي تعالى اين آيت فرستاد

استكبارا في الارض ومكر السيء ولا يحيق

از تكبر كردن در زمين و مكر بد ساختن و فرو نيايد

المكر السيء الا باهله فهل ينظرون

مكر بد مكر بد كسي كه اهل آن از بايشد از او ازنير دك و فرو نيايد ايشان ما بكنند ايا جز همي ندانند

الا سنة الاولين فلن تجد لسنة الله تبديلا

مگر اينك بديشان اي سنت پيشينگان در عذاب و نيابي بدلي سنت خدايرا بدلي

ولن تجد لسنة الله تحويلا اولم يسيروا في الارض

و نيابي سنت خداي را بر گشودن اي نه برويد در زمين

فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَکَانُوا
تا ببینند که چون بود عاقبت آن کسانی که از پیش ایشان بودند
أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا کَانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ مِنْ شَیْءٍ
سخت تر بودند از ایشان در قوت و نبود خدای را در صفت که عاجز تواند کردن او را هیچ چیز
فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ عَلِیمًا قَدِیرًا
در آسمانها و در زمین وی دانا بود باحوال ایشان قادر بر مکافات ایشان
وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا کَسَبُوا مَا تَرَکَ
و اگر بگیرد خدای مردمان را بدانچه کرده اند نگذاشتی
عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ هیچ کس نماند بر پشت زمین که از کسی ماند
بر پشت زمین هیچ جنبنده چنانکه در روزگار نوح علیه السلام که در کشتی بود ابن عمر رضی الله عنه گوید
که پیغامبر علیه السلام گفت خدای عز و جل چون عذاب خواهد کرد گروهی را از عذاب
نا ار کسی رسد که در میان ایشان باشد انگاه روز قیامت ایشان را برانگیزاند هر کسی در حکم
کردار خویش باشد یحیی بن ابی کثیر گوید که مردی امر معروف پیش کرد و دیگری ویرا گفت
که بخویشتن مشغول باش که ظالم هلاک نکند مگر خویشتن را ابو هریره گفت دروغ گوی
بآن خدای که جان من بفرمان اوست که مرغ در آشیان هلاک شود بظلم ظالمی
وَلَٰکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ
ولکن تاخیر کند ایشان را تا اجلی نام برده چون اجل ایشان بیاید
فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِعِبَادِهِ بَصِیرًا
خدای به بندگان خویش بصیر بوده است هر کس را بوی دهد جزای اعمال او

و این سورة مکی است و آیاتها وی هشتاد و سه است در عدد کوفی و دو در عدد بصری
و مدنی و کلمات وی هفتصد و بیست و هفت است و حروف وی سه هزار است
گوید و روایت کند از پیغمبر علیه السلام که وی گفت هر چیزی را دلی است و دل قرآن
یاسین است و هر که یاسین برخواند ویرا بخواندن آن ده بار خواندن قرآن بنویسند ابن عباس
رضی الله عنهما گوید که پیغامبر علیه السلام گفت در قرآن سورتی است که شفاعت کند خوانندهٔ
او را و بیامرزد شنوندهٔ او را و این سورة یاسین است و ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت
کرد از پیغامبر صلوات الله علیه که وی گفت سورة یاسین را معمه خوانند گفتند یا رسول الله
معمه چه باشد گفت عام بکند بر خواننده خیر دنیا و آخرت فاما دافعه خوانند و قاضیه
خواننده دفع کند ازو هر بلا و روا کند حاجتها هر کی این برخواند چنان باشد که بیست حج کرده باشد
و هر کی این را بخواند چنان باشد که هزار دینار در سبیل خدای نفقه کرده باشد و هر کی این را
بنویسد و آبش بخورد چنان بود که هزار دارو در شکم وی شده باشد و هزار یقین و هزار برکت
و هزار رحمت و ازو بیرون شود هر بیماری و هر علتی که در وی بود و ابی کعب بود که پیغامبر
صلوات الله علیه گفت هر کی یاسین برخواند و بدان قصد طاعت خدای دارد عز و جل
خدای تعالی ویرا بیامرزد و چندان مزد دهد که همه قرآن دوازده بار برخوانده باشد و هر
بیماری که یاسین نزدیک وی برخوانند فرو آید بوی بعدد هر حرفی ده فرشته در پیش وی صف شوند
صفها زده دعا کنند بروی و استغفار کنند و برو حاضر باشند بقبض و غسل و دفن وی
و با جنازه وی همی شوند و بروی نماز کنند و هر بیماری که سورة یاسین برخواند و وی در سکرات
مرگ باشد ملک الموت جان وی را نگیرد تا آنگاه که رضوان خازن بهشت شربتی آب بیارد

برای او بهشت تا یکی از بخورد وی به فراش خویش باشد آنگاه جان از وی جدا شود و دیگر
وی روز قیامت بر خیزد سیراب و با یکی شمار کنند وی را سیراب و وی را حاجت نبود به
هیچ حوض از حوضهای پیغامبران تا آنگاه که در بهشت شود وی سیراب و بو هریره گوید
که پیغامبر علیه السلام گفت هر که در گورستان شود و این سورت یاسین برخواند عذاب تخفیف کند
از ایشان آن روز و ویرا نیکو بها بنویسند بعدد هر که در آن گورستان بود و یحیی ابن کثیر گوید
ما را رسیده است که هر که سورت یاسین برخواند بامداد شادان باشد تا شبانگاه و اگر شبانگاه
برخواند شادان باشد تا بامداد و گفت این از کسی شنودم که آزموده بود و اول این سوره



یس ثمانون و ثلث آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

یس

ابن عباس گوید یا انسان ... عطا گوید یا ایها الانسان ... و گروهی گفتند نامی است از نامهای قرآن

والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین علی

بقرآن حکیم که تو از پیغامبرانی بر راه

صراط مستقیم تنزیل العزیز الرحیم

راهی راست فرو فرستاده است از خدای ...

لتنذر قوما ما انذر آباؤهم

تا بترسانی تو گروهی را که نترسانیده اند پدران ایشان یعنی در وقت فترت و گروهی گفتند تا بترسانی ایشان را آنچه بترسانیدند پدران ایشان

فهم غافلون لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون

و خود ایشان غافلانند واجب شد عذاب بر بیشترین ایشان و ایشان ایمان نیارند

گفتار که بوجهل ملعون سوگند خورد که اگر محمد را ببیند که وی نماز همی کند سر وی بکوبد بر ...
پیغامبر علیه السلام نماز همی کرد وی سنگی بر گرفته بود تا بر سر وی زند چون خواست که آن
سنگ را بالای دهد دست وی با گردن بماند و سنگ بر دست وی گرفته چون آمد با نزدیک
قوم خویش ایشانرا خبر داد از آنچه دیده بود سنگ از دست وی بیفتاد یکی از بنی مخزوم گفت
من ویرا بکشم بدین سنگ سنگ بر داشت و آمد به پیغامبر صلوات الله علیه نماز همی کرد چون
که بدان سنگ ویرا بزند خدای عز و جل چشم او کور کرد چنانک آواز وی همی شنود و ویرا ندید
و شد باز نزدیک اصحاب خویش ایشانرا ندید ایشان ویرا آواز دادند گفتند چه کردی گفت ویرا
ندیدم آواز وی همی شنیدم و حایلی میان من و آن وی بیچون اشتری که دنبال همی زد که اگر
نزدیک وی شدمی مرا بخوردی خدای عز و جل فرو فرستاد در شان بوجهل و دیگران و گفت

انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان

ما کردیم در گردنهای ایشان غلها تا بزنخهای ایشان

فهم مقمحون و مقمح آن بود که سر بر داشته بود و چشم فرا کرده و این ...
بر ایشان مغلول گشتند مثل همی یاد کند و معنی وی آنست که ما ... ایشان را
گردانیدیم که چنان ماند بود که ایشانرا غلها بسته آمدی فا از ایمان همی باز داشتندی و عکرمه گوید
معنی اغلال درین آیت نارسیدنها و ضلالتها بود که بر ایشان مسلط گشته بود ۞

وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا

و بکردیم از پیش ایشان سدی و از پس ایشان سدی

فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَسَوَآءٌ عَلَيْهِمْ

و پوشانیدیم بر دیدها ایشان را تا ایشان نبینند و برابرست بریشان

أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

اگر بیم کنی ایشان را و یا بیم نکنی ایشان را ایمان نیارند

زهری گوید که عمر بن عبد العزیز غیلان القدری را گفت که بمن رسیده است که تو در قدر سخن همی گویی
گفت دروغ همی گویند بر من گفت یا غیلان بخوان اول یاسین تا آنجا کی همی گوید سواء علیهم آانذرتهم
ام لم غیلان گفت یا امیر المؤمنین بخدای که گویی هرگز نشنوده ام این را پیش ازین و تو گواه
کردم از آنچ همی گفتم از قدر عمر بن عبد العزیز گفت یا رب اگر راست همی گوید بروی ببخشای و اگر
دروغ همی گوید بروی مسلط بکن مردی کسی که بروی رحمت نکند و عبرت کند وی را
برای مسلمانان پس هشام وی را بگرفت و هر دو دست و هر دو پای وی ببرید

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ

در خور بیم کردن تو کسی است که متابعت کند قرآن را و بترسد از خدای بنادیده

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ

خبر ده وی را بآمرزش و مزد با کرامت ما آنیم که زنده کنیم مردگان را

وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ

و بنویسیم آنچ از پیش فرستادند و آثار ایشان یعنی آنکی پس ایشان اقتدا کنند و هرچه کرده باشند

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

و هر چیزی احصا کرده ایم و بدانسته و شمرده در کتاب ظاهر یعنی در لوح محفوظ

و گفته اند معنی آثار ایشان رفتن مؤمنان راست بجمعه و جماعت و مجالس که وی بدان آیت در شان

بنی سلمه فرو آمده است که سراهای ایشان از مسجد دور بود بجماعت آمدن دشوار بود بر ایشان
خدای عز و جل فرو فرستاد و نکتب ما قدموا و آثارهم جابر بن عبد الله گوید که سراهای ما دور بود
از مسجد گفتیم اگر در مسجد جای خالی بود خواستیم که انتقال کنیم و با جوار مسجد شویم پیغمبر
صلوات الله علیه آمد بنزدیک ما و گفت یا بنی سلمه بمن رسید که شما انتقال خواهید کرد با مسجد
گفتیم یا رسول الله مسجد از ما دور است و جایگاه کرده اگر در مسجد خالی است پیغامبر
صلوات الله علیه گفت دیارکم انما یکتب آثارکم سرای خویش نگاه دارید که اثرهای شما بنویسند
شما را یعنی گامهای شما که بمسجد همی شوید جابر گوید پس از آن هرگز نخواستیم که سرای ما نزدیک
مسجد بودی از بهر آن سخن که پیغامبر صلوات الله علیه گفت

وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ

و یاد کن ایشان را مثل اهل دیهی یعنی انطاکیه که آمد بدیشان رسولان از عیسی علیه السلام

و آن از آن بود که عیسی علیه السلم دو رسول را از حواریان با انطاکیه فرستاد چون ایشان بنزدیک
شهر رسیدند پیری را دیدند که گوسفندکی چرانید و آن حبیب بود صاحب یاسین ایشان را
سلام کردند گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی ایم شما را از عبادت اوثان بعبادت رحمن
همی خوانیم گفت با شما هیچ حجتی هست گفتند آری که ما بیمار را شفا دهیم و اکمه و ابرص را درست کنیم
آن پیر گفت مرا پسری است بیمار و صاحب فراش از چندین سال باز گفتند ما را بخانه خویش بر تا حال
وی ببینیم ایشان را بخانه برد دست بپسر فرو آوردند در وقت درست شد بفرمان خدای تعالی
و خبر ایشان باز گشت در شهر بسیاری از مردمان بسیاری از بیماران شفا یافتند
بر دست ایشان و ایشان را ملکی بود نام وی شلاحین از ملوک روم بود و بت پرستیدی خبر ایشان
بوی برداشتند ایشان را بخواند گفت شما کیستید گفتند ما رسولان عیسی ایم گفت نشان شما چیست گفتند

اکمه و ابرص و بیماران را شفا دهیم گفت چرا آمده اید گفتند تا ترا از عبادت آن چیزی
که نبینند و نشنوند با عبادت آن کسی خوانیم که بیند و شنود ملک گفت و ما را خدای است
جز این خدایان ما گفتند ای ملک ترا و خدایان ترا گفت بروید تا در کار شما بنگرم ایشان برخاستند
و بیامدند و مردمان از پس ایشان در ایستادند چون فرا بازار رسیدند ایشان را فرو گرفتند و بزدند
در بازار و گفتند که بیازرده و رسولان این فرستاده عیسی علیه السلام بانطاکیه انجا امدند و با ملک ایشان
راه نیافتند مدت مقام ایشان دراز گشت روزی ملک بیرون آمد ایشان برخاستند و تکبیر کردند
و خدای را یاد کردند ملک بر ایشان خشم گرفت و فرمود تا ایشان را بگرفتند و بازداشتند
و هر یکی را صد تازیانه بزدند چون این خبر بعیسی علیه السلام آمد سر حواریان شمعون الصفا را
بفرستاد مر ایشان را شمعون در شهر شد متنکر و با حاشیت ملک عشرت همی کرد تا آن
وقتی که با وی انس گرفتند و او را پیش ملک بردند تا نگاه یک روز گفت ایها الملک شنوده ام که تو دو مرد را
بازداشته و بزده که ترا بدینی دیگر همی خوانند چه باشد اگر تو هیچ سخن گفتی با ایشان و هیچ
شنودی که چه گویند ایشان گفت مرا خشم من بازداشت از آنکه سخن ایشان بشنوم گفت اگر ملک بیند
ایشان را بخواند تا چون سخن ایشان بشنویم بدانیم تا چیست نزدیک ایشان ملک ایشان را بخواند
شمعون گفت کی فرستاده است شما را گفتند آن خدای که همه چیزها او آفریده است و ویرا
شریک نیست شمعون گفت صفت وی بگوئید و مختصر گوئید گفتند انه یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید شمعون گفت نشان شما چیست گفتند آنچه ملک خواهد ملک فرمود تا غلامی
بیاوردند چشم وی برسته شده چون پیشانی وی گشته ایشان دعا کردند تا انگاه
که جایگاه چشم وی بشکافت ایشان دو بندقه از گل برگرفتند و بر جای چشم وی
نهادند دو دیده گشت که آن غلام بدان همی دید شمعون گفت اگر تو بفرمائی از خدای

تا این چنین کاری بکند شرف ترا باشد و اله ما بکوهی ما شفاعت کند گفت ترا ازو چیزی پنهان نیست
این خدای که ما او را همی پرستیم نه بیند و نشنود و هیچ گزند و هیچ سود ندارد و هیچ زیان
ندارد و شمعون را از ملک در آن زمان شدی و بسیار تضرع و دعا کردی همچون ایشان
تا ایشان ندانستندی که وی بر ملت ایشان نیست ملک گفت آن رسولان را ملک اگر خدای شما تواند که
مرده زنده کند ما ایمان آریم بوی پس همه گفتند خدای ما بر همه چیز قادرست ملک گفت اینجا
مردی است هفت روز است که مرده است پسر دهقانی من و ویرا تاخیر کرده ام تا که از سفر باز آید
که ویرا دفن کنند که پدر وی غایب بود ایشان آن مرده را بیاوردند بوی گرفته بود
و تباه شده و ایشان دعا همی کردند بظاهر و شمعون دعا همی کرد بسر آن مرده زنده
شد و برپای خاست و گفت ایشان را من هفت روز است مرده ام از هفت روز باز و مشرک بودم و در هفت
وادی از وادیهای دوزخ کردند مرا و من شما را همی بترسانم از آنچه شما در اید ایمان آرید
بخدای انگاه گفت درهای آسمان بگشادند مرا تا من نگریستم برنائی را دیدم نیکو
روی شفاعت همی کرد این هر سه را ملک گفت این هر سه که اند گفت شمعون و این دو دیگر
اشارت کرد فرا ایشان ملک تعجب بماند چون شمعون بدید که این سخن ملک اثر کرد حال وی
باز نمود و ویرا دعوت کرد ملک ایمان آورد با قومی و قومی کافر شدند و انکه گفته است که
ملک کافر شد و وی و قوم وی همه اتفاق کردند بر کشتن رسولان این خبر بحبیب شد
و او بر در شهر بود از جانب دورتر بیامد بدیشان و همی دوید و خلق را همی دعوت کرد و ایشان را
بطاعت رسولان همی خواند اینست که خدای عز و جل همی گوید در کتاب کریم

اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما

انگاه که ما بفرستادیم بدیشان دو تن تکذیب کردند ایشان را نام این دو تن

فعززنا بثالث فقالوا انا اليكم مرسلون ٢٦٤

پس قوی کردیم ایشان را بسیومی یعنی شمعون گفتند اهل انطاکیه ما را فرستادند بشما

قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن

گفتند نیستید شما الا مردمی همچون ما و نفرستاده است خدای

من شيء ان انتم الا تكذبون قالوا ربنا يعلم

هیچیز نیستید شما الا دروغ زنان گفتند خدای ما داند

انا اليكم لمرسلون وما علينا الا البلاغ

که ما بشما فرستادگانیم و نیست بر ما مگر رسانیدن

المبين قالوا انا تطيرنا بكم

ظاهر گفتند ما تطیر کردیم بشما

لئن لم تنتهوا لنرجمنكم وليمسنكم منا

اگر باز نه ایستید سنگسار کنیم شما را و برسد بشما از ما

عذاب اليم قالوا طائركم معكم ائن ذكرتم

عذابی دردناک گفتند شومی شما با شماست

بل انتم قوم مسرفون وجاء من اقصى المدينة

بلکه شما گروهی مسرفان اید و آمد از کناره شهر

رجل يسعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين

مردی که میدوید گفت یا قوم متابعت کنید رسولان را

اتبعوا من لا يسألكم اجرا وهم مهتدون

متابعت کنید کسی را که نمی خواهد از شما مزدی و ایشان راه یافتگان اند

وهب منبه گوید که وی مردی بود بیمار جذام در شهر او فتاده خانه وی بکناره شهر بود و
مومن بود و صدقه بسیار دادی و از کسب خویش جمع کردی هر روز که نیمی بعیال
خویش نفقه کردی و نیمی بصدقه بدادی چون بوی رسید که ایشان قصد کشتن رسولان
کرده اند بیامد و رسولان را گفت شما از هیچ مزد می خواهید گفتند نه انگاه وی این سخن
بگفت یا قوم اتبعوا المرسلین و بر ایشان گفتند تو دین ما مخالف دین ما ایمان آورده گفت

وما لي لا اعبد الذي فطرني واليه ترجعون

و چه بوده است مرا که نپرستم آنکس را که بیافرید مرا و شما را بوی خواهید گردانید

اتخذ من دونه الهة ان يردن الرحمن بضر لا تغن

آیا فرا گیرم از دون وی خدایانی اگر خواهد رحمن مضرتی که نکند از من

عني شفاعتهم شيئا ولا ينقذون

از من شفاعت ایشان هیچیز و نرهانند مرا

اني اذا لفي ضلال مبين اني امنت بربكم فاسمعون

من انگاه در گمراهی ظاهر باشم من ایمان آوردم بخدای شما بشنوید از من

چون وی این بگفت ایشان همه روی فراوی نهادند و بر او بکشتند سدی گوید سنگ میزدند
اندا ختندی و وی میگفت اللهم اهد قومی
در بازار انطاکیه است و خدای عز و جل وی را بهشت خویش فرستاد چنانکه گفت

قيل ادخل الجنة قال يا ليت قومي يعلمون

گفتند بهشت در رو چون او را بکشتند گفت کاشکی قوم من دانستندی

بما غفر لي ربي وجعلني من المكرمين

آنچه بیامرزید مرا خدای من و کرد مرا از گرامیان

عذاب ایشان بیجی کرد که شیرت خود در ایشان بسایید و جبریل را فرمود تا یک بانگ بر ایشان
زد تا همه بمردند مر او را بعلم الهی خبر آنست که خدای عز و جل همی گوید در کتاب کریم

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ

و نفرستادیم بر قوم وی از پس وی لشکری از آسمان ۵

وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً

و نبودیم ما فرو فرستادگان نبود ایشان را مگر یک بانگ

فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ

در حال ایشان مرده بودند ای دریغا بر بندگان

یعنی این یکی از گفتار ایشان بشنیدند که چه بود دعاتان ایشان تا ایمان نیاوردند ۵
و گروهی گفتند این از قول ملائکه است بر خویشتن حسرت خوردند تا چرا ایمان نیاوردند
و گروهی گفتند این قول کافران است حسرت خوردند بر آن پیغامبران که کشتند و ایمان نیاوردند
و دو نفی کی بود نبود و دلیل بود در سخن این تا دلیل آنست که همی گوید ۵

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

نیامد بدیشان هیچ رسول مگر بودند بوی استهزا همی کردند

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ

ای نمی بینند که چند هلاک کردیم پیش از ایشان از قرنها که ایشان

إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا

با ایشان نمی آیند و نیست همه مگر همه بنزدیک ما

مُحْضَرُونَ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ

حاضر کرده اند ... و علامتی است ایشان را زمین مرده ۵

أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ

زنده کردیم آن را و بیرون آوردیم از آن تخم پس از آن همی خورند ۵

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا

و کردیم در آن بوستانها از خرما و انگورها و بگشادیم

فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ

در زمین چشمها تا بخورند از میوه آن و آنچه کرده اند

أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ سُبْحَانَ

دستهای ایشان آیا شکر نکنند پاکی

الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ

آن خدای که بیافرید همه جفتها همه از آنچه رویاند زمین

وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ

و از تنهای ایشان و از آنچه ایشان ندانند

پیغامبر علیه السلام گفت الله تعالی اعددت لعبادی الصالحین فی الجنة ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب احد

وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ

و نشانی است ایشان را شب بیرون آریم از وی روز پس ایشان در حال

مُظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا

در تاریکی شوند و آفتاب همی رود بآرامگاه خویش

پیغامبر صلوات الله علیه گفت ...

ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

آن تقدیر خدای است ...

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ

حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ لَا الشَّمْسُ

يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ

وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ

فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَآيَةٌ

لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ

الْمَشْحُونِ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ

اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا

عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا

رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ

إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ

يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ

باز نگردند و دمیده شود در صور پس ایشان از گورها بسوی ... آیند

إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

بسوی حکم خدای خویش بشتابند یعنی دوند گویند ای وای بر ما که برانگیخت ما را

مِنْ مَرْقَدِنَا ابن عباس گوید ایشان از بهر آن گویند که ما بین النفختین عذاب از ایشان

از خوابگاه ما برگرفته باشند و خواب یافته باشند و گروهی از اهل معانی

گفتند چون ایشان اهوال القیامة و عذابهای دوزخ ببینند آن خواب دیده باشند از عذاب گور

در جنب آن شان چون خوابی آید هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ

این است آنچه وعده کرده است خدای و راست گفتند

الْمُرْسَلُونَ مجاهد گوید کافران گویند من بعثنا من مرقدنا

رسولان مؤمنان گویند ایشان را هذا ما وعد الرحمن لا بل

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ

نبود آن مگر یک بانگ پس ایشان همه در حال

لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ

نزد ما حاضر کرده باشند پس امروز ستم نکنند هیچ تن هیچ چیز و جزا داده نشوید

إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي

مگر آنچه کردید بدرستی اصحاب بهشت امروز در

شُغُلٍ فَاكِهُونَ کلبی گوید ایشان را مشغول کرده باشند بنعمت

شغلی باشند شادان و شاد باشند بهشت از آن بلا که اهل دوزخ باشند در آن

تا ایشان را ... بسبب ایشان هیچ اندوه نرسد و از ایشان یاد نکنند و گفته اند که

ایشان در بهشت بده چیز مشغول باشند یکی آنکه امراض بود جوانی که از پس آن پیری

نرسد و تندرستی که از پس آن بیماری نبود و عزی که از پس آن خواری نبود و راحتی که از پس آن رنجی نبود

و نعمتی که از پس آن محنت نبود و بقایی که از پس آن فنا نبود و حیاتی که از پس آن مرگ نبود

و رضای خدای عز و جل که از پس آن سخط نبود و انس با خداوند عز شانه که از پس آن وحشت

نبود و گفته اند که هشت عضو از اعضای مردم مشغول بود هشت نوع از ثواب (یعنی قلب) ثواب

پای است که همی گوید ادخلوها بسلام آمنین و ثواب دست است که همی گوید یتنازعون

فیها کاسا و ثواب فرج است که همی گوید و حور عین و ثواب شکم است که همی گوید کلوا واشربوا

هنیئا و ثواب زبان است که همی گوید و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و ثواب گوش

است که همی گوید لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما الا قیلا سلاما سلاما و ثواب چشم است که همی گوید

و تلذ الاعین و انتم فیها خالدون و ابو سعید خدری گوید که پیغامبر علیه السلام گفت

هر گاه که اهل بهشت با زنان خویش باشند زنان ایشان را انکار کردند و یحیی معاذ را

پرسیدند که از آوازها کدام خوشتر گفت ... انس ... و کوشهای ... بالحان تمجید

در ... بعد ... عند ملیک مقتدر و طاوس گوید اگر اهل بهشت بدانستی که

از چه مشغول گشته اند بدان نعمتها هیچ راحت نیافتندی از آنچه بدان مشغول گشته اند بحقی

حکما بوسید ندا آنکه پیغامبر علیه السلام همی گوید اکثر اهل الجنة البله بشری اهل

بهشت ابلهان باشند گفت ابله بود آن کسی که بنعمت مشغول گردد از منعم و هر که بهشت رضا

دهد ابله بود

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ

ایشان و جفتان ایشان در سایه بیاد نعمتها باشند

عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا

بر تختهای آراسته در حجلها تکیه زده باشند ایشان را آنجا میوه بود و هرچه خواهند ایشان را بود از نعیم

يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

تمنی کنند سلام بود ایشان را گفتاری از خدای رحیم مهربان

و اینجا سلام را بمعنی تحیت بکردند بدان که این تحیت عظیم است و آنچه معنی

تمنی است جابر بن عبد الله روایت کند از پیغامبر صلوات الله علیه که وی گفت اهل

بهشت در آن نعیم باشند که نوری بدیشان آید در بالای ایشان از آن ندای شنوند که خدای عز و جل ایشان را

گوید سلام قولا من رب رحیم و بدیشان نگرد و ایشان نیز بوی نگرند و با هیچ

چیز از نعمت ننگرند تا دام بوی می نگرند چون از نگرستن باز دارند آن نور

ایشان نماند و خدای عز و جل جزای کار از مومنان ایشان یاد کرده گفت

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ

و جدا باز شوید امروز یا شما که مجرمان اید از همه خیرها

ضحاک گوید هر یک را از کافران خانه باشد در دوزخ و بر ایشان در دوزخ آن خانه کند

و در بازگردانند چنانکه دیگر هیچ چیز باشد که کسی را نبیند نه وی کس را او گوید ایشان را

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا

ای عهد ننمودم شما را یا فرزندان آدم که مپرستید

الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا

شیطان را وطاعت مدارید و بدرستی که وی شما را دشمنی است ظاهر و مرا بپرستید اینست

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا

راه راست و هر آینه بیراه کرده است از شما خلقی بسیار

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ

ای هیچ در نیافتید این است دوزخ که شما را

تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

وعده میکردند بیایید در نشینید امروز با آنچه بودید که کافر می بودید

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ

امروز مهر بر نهیم بر دهنهای ایشان و سخن گویند با ما دستهای ایشان

وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

و گواهی دهند پایهای ایشان با آنچه بودند که میکردند

بو سعید خدری گوید که پیغامبر صلوات الله علیه گفت روز قیامت چون کافر

کردار خویش برخواند و جزای آن بشناسد انکار کند و خصومت کند وی را گویند اینک همسایگان

تو گواهی میدهند بر تو گوید دروغ میگویند گویند اینک اهل بیت و عشیرت تو گواهی می

دهند بر تو گوید دروغ میگویند ایشان را گویند پس سوگند خور بر آنکه نکردی

ایشان سوگند خورند که نکرده اند خدای عز و جل ایشان را خاموش کرد و انبیا و شهود خود

هیچ سخن نتوانند گفت و زبانهای ایشان پیش از گواهی دهد و ایشان را در دوزخ کند

و عقبه بن عامر است از پیغامبر علیه السلام گفت اول استخوانی که از آدمی باز سخن گوید ران

چپ بود هر وی گواهی دهد در قیامت و آن ران باشد از پای چپ

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ

و اگر خواهیم مطموس گردانیم چشمهای ایشان

چنانکه نور آن نیست کنند و گوی آن با دید نماند و ما چشمهای ایشان طمس کرده باشیم

ابن عباس گوید یعنی چشمهاء ضلالت ایشان کور کردانیم تا راه هدایت نبینند

فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ

پس شتابند بر راه [illegible] بگذرند دیگر چون بینند ضلالت ایشان طریق حق را [illegible] هدایت [illegible]

وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ

اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را بجای ایشان دمنازل یا دایشان [illegible]

فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ

پس نتوانند که بروند در طریق و نتوانستند که باز گردند [illegible]

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ

و هر کرا ما او را عمر دراز دهیم [illegible] در صفت خلق [illegible] ایشان را [illegible]

سفین بن عیینه گوید یعنی وی انت که هیچ نبینند که هر که [illegible]

[illegible] از انجا که از بیش بود باشد سستر باشد

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ

و نیاموختیم او را شعر و نسزد او را [illegible] او [illegible]

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ

نیست آن مگر پندی و یاد کردن و قرآن ظاهر

و پیغامبر صلوات الله علیه خواست که مثل بگوید عباس بن مرداس

اتجعل نهبي ونهب العبيد   بين عيينة والاقرع

پیغمبر صلوات الله علیه برخواند بین الاقرع و عیینه گفتند یا رسول الله بین عیینه

والاقرع گفته است پیغامبر صلوات الله علیه خواست که باز خواند نتوانست

بين الاقرع وعيينة ابو بكر صديق رضي الله عنه برخاست [illegible] پیغامبر علیه الله داد

برخواند وما علمناه الشعر وما ينبغي له و پیغامبر علیه الله مثل [illegible] بیت

كفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا   گفت كفى بالاسلام والشيب للمرء ناهيا

ابو بکر صدیق گفت رضي الله عنه شاعر چنین گفتست یا نبی الله بل گفتست کفى الشيب والاسلام للمرء ناهيا

زبان پیغامبر علیه الله بران [illegible] بو بکر و عمر رضي الله عنهما گفتند [illegible]

که تو پیغامبر [illegible] وما علمناه الشعر وما ينبغي له و عایشه را رضي الله عنها پرسیدند که

[illegible] علیه الله بشعر مثل [illegible] شعر دشمن‌تر بر حدیث بودی [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

ستبدي لك الايام ما كنت جاهلا   وياتيك بالاخبار من لم تزود

و پیغامبر علیه الله گفت ویاتیک من لم تزود بالاخبار و ابو بکر صدیق رضي الله عنه [illegible]

[illegible] یا رسول الله کنت من شاعر [illegible] بیامد مرا شعر

لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ

تا بیم کند [illegible] عاقل و مومن [illegible] و واجب گردد عذاب بر کافران

[illegible] يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا

[illegible] بینند که ما [illegible] ایشان را [illegible]

أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ

چهارپای ایشان را [illegible] یعنی [illegible] [illegible]

[illegible]

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ

و مسخر کرده ایم [illegible] ایشان را [illegible] از آن [illegible]

٢٧٠ ولهم فيها منافع ومشارب افلا يشكرون

وايشانرا در آن منفعتهاست يعني بشم و پشت و مشاربها يعني شير اي شكر نكنند

واتخذوا من دون الله آلهة لعلهم ينصرون

و فرا گرفتند از دون خداي خدايانى تا مگر ايشانرا نصرت كنند يعني از عذاب ما باز دارند

لا يستطيعون نصرهم وهم لهم جند محضرون

نتوانستند نصرت دادن ايشانرا و ايشان ايشانرا لشكرى اند حاضر آورده اند در دوزخ

فلا يحزنك قولهم انا نعلم ما يسرون

و اندوهگين مكناد ترا گفتار ايشان كه ما ميدانيم آنچه نهان ميدارند

وما يعلنون اولم ير الانسان انا خلقناه

و آنچه آشكارا ميكنند اي نبيند آدمي كه ما بيافريديم او را

من نطفة فاذا هو خصيم مبين

از نطفه و انگاه وي خصمى است ظاهر خصومت پيچ كند بباطل

ابن عباس گويد سبب نزول اين آيت عبدالله بن ابي است و سعيد بن جبير گويد كه عاص بن وائل السهمي

بنهاده گويد بلا اينه خلف است كه استخوانى كهنه شده آورد نزديك پيغامبر عليه السلم

و آنرا بدست بماليد و گفت يا محمد تو پندارى كه خداى اين را زنده باز خواهد كرد پيغامبر

عليه السلم گفت آرى اين را زنده باز كند و ترا بميراند و زنده باز كند و در دوزخ با آتش بسوزد

خداى عز و جل فرو فرستاد اين آيت كه ياد كرديم انگاه گفت

وضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيي العظام

و بزد مارا مثلى و فراموش كرد آفرينش خويش گفت كى زنده كند استخوانها

وهي رميم قل يحييها الذي انشاها اول مرة وهو

و آن ريزيده شود بگو زنده كند آنرا آنكه بيافريد آنرا اول بار و او

بكل خلق عليم

و اين حجت است ظاهر بر آن كس كه نظر و تفكر انكار كند

و بهمه آفريدها داناست اي قياسهاي عقلي يا شرعي انكار كند ميبيني كه خداى سبحانه

چگونه طريق قياس كرد بر حجت ديگر ... دين آيت و بيان كرد

كه خلق اول است و خلق ثاني انكه توانست كه اول از بي هيچ چيزي بيافريد و عمارت خلقت

تواند كه ديگر بار او بيافريند كه نيستي بي هيچ بايد كرد و نيستي انكه بي هستي باشد كرد

بلكه اين دوم اولى تر است كه در اين حال چيزكي از اجزاي وي موجود است كه در حال پيش

از ترکيب و تصوير كه و صفتهاي او صفات زندگانى نبود بلكه ميتوانست

بيش بود ذات بود و نه صفات آن بود از خالق هيچ چيز نبود توانست از بين در حال

ذات است صفاتي مي بايد افريد اولى تر و بدانكه اين ... استنباط ميكردند

و از آنست كه گفتند در استخوان حيوة بود كه اگر حيوة نبودى نگفتى قل يحييها الذي انشاها

اول مرة و اين مذهب جمله اصحاب حديث است و اصحاب بوحنيفه رحمة الله گويند كه در

استخوان حيوة نباشد و غافل اند از معنى اين آيت و نيز غافل اند از آنكه استخوان را درد

ميدارد كه همه عقلا بدان متفق اند كه اگر شيشه بشكند درد باشد و اگر اين حيوة نبودى

درد نشناختى انگاه خداوند سبحانه و تعالى حجتى ديگر بر ايشان اظهار كرد و گفت در صفت

الذي جعل لكم من الشجر الاخضر نارا فاذا

آنكس كه كرد شما را از درخت سبز آتش وانگاه

انتم منه توقدون

ابن عباس گويد ... درخت مرخ را از آن آتش بر افروزيد

٢٣١ مرخ و عفار درخت سبز از یکدیگر می زدند مرخ بر عفار تا آتش بیرون آمدی و عفار را ماده

است از نیا از ایشان بیرون آید بفرمان خدای تعالی و از بهر این گفتند عرب فی کل الشجر

نار و استمجد المرخ و العفار و حکما گفته اند در همه درختی آتش بود مگر در درخت عناب

انکار حشر دیگر باره کردند و گفت **أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ**

نیست آنکس که آفریده است آسمانها را

وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ

و زمین قادر بر آنکه چون شما آفرید جواب داد و گفت بلی و اوست

الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا

آفریننده دانا بهر چیز کی هرچه خواهد جز فرمان وی انگاه که خواهد که چیزی بود آن

أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ

که گوید او را باش باشد پاکا خدایا آنکه بدست وی است ملک

مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

ملکوت همه چیز و بازی بوی شما را

و این سورت مکی است و آیتهای وی صد و هشتاد و دو آیت در عدد کوفی و مدنی

و یکی در عدد بصری و کلمات وی هشتصد و شصت و حروف وی سه هزار و

هشتصد و بیست و شش است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلم گفت هر که

بخواند والصافات ویرا بعدد هر کی از جن و شیاطین ده حسنت بدهند و دور گرداند

از وی مرده شیاطین را و از شرک دور کند و گواهی دهند برای آن دو فرشته که بوی موکل باشند

روز قیامت که وی مومن بود و بحمله بر رسول از دوازده این سورت اینست

الصافات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا

این عبارت کی بر فریشتگان بیخ خواهد که ایشان صف باشند در آسمان چون صف های خلق در دنیا

و معنی صف در زبان تازی آن بود که جماعتی را بر یک خط ایستاده داری و گویی کشند بر فریشتگانست

فریشتگان می خواهد که بر صف ایستاده باشند در هوا ایستاده تا خدا وند تعالی فرماید

ایشانرا امر خواهد و گویی کنند بر مرغان می خواهد که در هوا بال زده باشند

فَالزَّاجِرَاتِ

فریشتگان باشند که می بیخ هی رانند و تا رانند کی مرادیمن در آسمان

زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ

فرا راندن بیخ ابرها کی گنه خلق را از آیت هیت برتر تنها خوانند چون زجر کرده آن خدای تعالی می خواند در کتاب

ذِكْرًا

کتاب الله فرا خواندنی بیخ خواهد بر ز خبرها که کنیم سوگند می یاد کند

و گویی کنند خدای این چیزها سوگند می یاد کند جانست که گوید در والصافات

إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ

خدای عز و جل می گوید سوگند یاد کرد که خدای شما یکی است آنکه دانا نیست و گفت در خلق را که ایشان گفتند اجعل الالهة الها واحدا

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ

خدای آسمانها و زمین و آنچه در میان ایشان خدای آن جایها که آفتاب بر آید

وان آنست که خدای تعالی اثبات والصّافّات ... مشرق ... است که جهت مشرق
مغرب هر روزی مشرق دیگر بود و مغربی دیگر ابن عباس گوید هیچ روز نباشد که
برنیاید که نه کار به بود و گوید بیایند مرا بنده و بندگان را می بینم که ایشان انکار
معصیت همی کنند و کرنی همی کنند هر جای که ... اثبات بر او دو فرشته
خوانند و هر ج اثبات بران ... شود اما مغرب خواست ... که سوگند همی یاد کند
آن جزیکی که اثبات بران برآید

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ

ما آراستیم آسمان نزدیک‌تر را به آرایش

الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ

ستارگان یعنی بود آسمان را و نگاه داشتیم از هر شیطانی ستنبه

لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ

تا نیوشند سخن جماعت بر آسمان و بیندازند شیاطین را از

كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ

هر سوی آسمان تا رانده شوند و ایشان را عذابی دایم

إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ

مگر کسی از ایشان که بربایند چیزی ... او را بر پی وی رود ستاره سوزنده

و دیگران بیرون همی شوند آنرا که سلامت یابند چون کسی که آدم که دور ... شوند
هلاک شوند دیگران بیرون همی شوند سلامت را

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا

بپرس از اهل مکه را ایشان سخت‌تر آفرینش اند یا آن کسها که ما آفریدیم

إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ

ما آفریدیم ایشان را از گل چسبنده بلکه عجب آمد ترا و ایشان افسوس می‌کنند

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ

و اگر پند دهند ایشان را پند نپذیرند و اگر خوانند بل عجبتُ بالضم
جانک کسائی و حمزه رحمهما الله خوانند

رو ابو دانیم آنک معنی عجب آمد که کسی چیزی بیند برخلاف عادت آنچه
بود و منکر باشد اما از بهر آن روا بود که خدای تعالی چیزی بیند بندگان که ایشان
انکار کنند و ایشان را بود که دارد و هم بدین معنی است آنک در خبر آمده است که پیغمبر
علیه السلام گفت عجب ربکم من الکم ... عجب دارد خدای عز و جل از تضرع و زاری
شما و نومیدی شما یعنی که زاری کنند و ظن بد برند که شما را اجابت نکند و در خبری
دیگر آمده است ان الله لیعجب من شاب لیست له صبوة و خدای عجب دارد از جوانی که ویرا
میل نبود ... یعنی از وی ... که خلاف عادت مردم باشد و ایشان از وی دیگر

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا

و چون بینند علامتی چون انشقاق قمر بیکدیگر را همی خوانند به افسوس کردن را و گویند نیست این

إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا

مگر جادویی ظاهر آیا چون بمیریم و گردیم خاک و استخوانها

أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ

ما برانگیختگانیم و پدران ما پیشینیان بگوی آری و شما

دَاخِرُونَ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ

خوارانید انگاه ... بانگی یکی ... ناگه ایشان ... ایشان ...

يَنظُرُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ هَٰذَا

[illegible]

يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ احْشُرُوا

[illegible]

الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ

[illegible]

مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ

از دون خدای تنیوم(?) کنند ایشان را دراه نمایند براه دوزخ

کلبی گوید ... [illegible]

و اهل زنا با اهل زنا ... [illegible]

... [illegible]

جمع کنند ... [illegible]

ایشان را ... وَقِفُوهُمْ

که از هر ... کرده اند و کفته اند

إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ

[illegible]

مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ

[illegible]

بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

[illegible]

عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا

[illegible]

عَنِ الْيَمِينِ قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

[illegible]

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ

[illegible]

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ

[illegible]

فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ

[illegible]

فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ

[illegible]

بِالْمُجْرِمِينَ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ

[illegible]

لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا

[illegible]

لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ

[illegible]

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ

[illegible]

إنكم لذائقوا العذاب الأليم وما تجزون إلا ما كنتم

تعملون إلا عباد الله المخلصين أولئك لهم رزق

معلوم فواكه وهم مكرمون في جنات

النعيم على سرر متقابلين يطاف عليهم بكأس

من معين بيضاء لذة للشاربين

لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون

وعندهم قاصرات الطرف عين كأنهن

بيض مكنون

وأقبل بعضهم على بعض يتساءلون

اىكا. خبر داد از حال فطروس كافر و يهوذاى مومن كه قصه ايشان در سورة الكهف

قال قائل منهم إني كان لي قرين يقول أئنك

لمن المصدقين أإذا متنا وكنا ترابا وعظاما أإنا

لمدينون قال هل أنتم مطلعون فاطلع

فرآه في سواء الجحيم

قال تالله إن كدت لتردين ولولا نعمة ربي

لكنت من المحضرين

أفما نحن بميتين إلا موتتنا الأولى وما نحن بمعذبين

إن هذا لهو الفوز العظيم لمثل هذا فليعمل

العاملون

أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ۞ و زقوم میوه درختی بود

آیا این بهتر دوزخ ... درخت زقوم ۵ که منزل خورد و ... بو کراهیت

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ۞ و این آن بود که ایشان زیبی کنندی

ما گردانیدیم آن را ... ظالمان را ... فتنه‌ای ۵ درخت چون باشد در آتش و آتش

درخت را بسوزد این بود فتنه ایشان و چون این آیت فرود آمد ابن الزبعری گفت مر آن

قریش را محمد ما را بقوم بیم می‌ترساند و زقوم بزبان بربر و افریقیه زبد و خرما باشد

بهم چنانکه یاد کردیم خداوند تعالی تفسیر زقوم یاد کرد و گفت

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ طَلْعُهَا

بدرستی که آن درختی است که بیرون آید از قعر دوزخ شکوفهای او ... دوزخ

كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ

و طلع آن چنان بود چون سرهای شیاطین یعنی بزشتی

و هیچ آن زشت بود عرب او را بشیطان تشبیه کند و گوییی گفتند شیاطین ما را باشد

و عرب ماری را که زشت باشد و سبک حرکت شیطان خوانند

فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ

خورندگان ایشان ... پر کنند ... شکمهای خویش را ... از آن ۵

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ

آنگه ایشان را ... آمیختنی باشد از آن ... گرم که اعضای ایشان بشود از گرمی ... آنگاه ... ایشان ...

لَإِلَى الْجَحِيمِ ۞ و گرمی کنند ثم اینجا یعنی قبل است چنانستی که همی گوید دوزخ باشد

و بیش از آن مرجع ایشان با دوزخ است و آن چنان است

که شاعر گوید ان من ساد ثم ساد ابوه ثم قد ساد قبل ذلک جده ۵

یعنی ثم درین بیت یعنی قبل است همچنین درین آیت یعنی قبل است و بدان که اگر این گروه

که انکار کردند درخت در دوزخ ... نگرندی دانستندی که این نه در عادت باشد

دور نیست که خدای تعالی قادر است بر آنکه رطوبت و حرارت در یک جمله ترکیب

کند چنانکه در جمله حیوانات چیزی یابیم که در آتش ... چنانکه در آتش

که در آتش ... استخوان ...

معده روی ... استخوان ... دو

که معده از حیوان ... آتش ...

... درخت در آتش ... در آتش ...

و اگر خدای عز شانه را ... بر آنکه خواهد

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ

بدرستی که ایشان ... یافتند پدران خویش را بیراه پس ایشان بر ... ایشان ...

يُهْرَعُونَ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ

می‌شتابند و ... بیراه شدند پیش از ایشان بیشتر پیشینگان

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ

و ... فرستادیم در میان ایشان بیم کنندگان پس بنگر چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَلَقَدْ نَادَانَا

عاقبت کافران یعنی هلاک ... مگر بندگان خدای ... خالص کرده ... و بدرستی که خواند ما را

نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ

نوح یعنی آنگاه که ... اجابت کنندگان ... چنانکه

گفت إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ ۵

ونجيناه واهله من الكرب العظيم وجعلنا

ذريته هم الباقين پیغامبر علیه السلم کوید ذریت وی سه پسر

ذریت وی را ... ایشان ... بود که بماندند سام و حام و یافث سعید بن المسیب

کوید سام پدر عرب و فارس و روم و حام پدر سیاهان از مشرق تا مغرب و یافث

پدر ترک و غوز و یاجوج و ماجوج ابن عباس کوید چون نوح علیه السلم از کشتی بیرون آمد

هر کی با وی بودند زنان و مردان همه بمردند و هیچ کس را نسل نماند مگر پسران وی

زنان ایشان بر جمله و خلق اکنون از نسل نوح اند از بهر آن وی را آدم کهین خوانند

وتركنا عليه في الآخرين سلام على نوح في

العالمين انا كذلك نجزي المحسنين انه من

عبادنا المؤمنين ثم اغرقنا الآخرين وان من

شيعته لابرهيم اذ جاء ربه بقلب سليم

اذ قال لابيه وقومه ماذا تعبدون

ائفكا آلهة دون الله تريدون فما ظنكم برب العالمين

فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقيم

و کروهی کفتند یعنی بیمار خواهم شد کروهی کفتند بیمارم از پرستش آلهها که اینها می پرستم

و گفته اند بیمار نبود و نه بیم که پیغامبر علیه السلم گوید ابرهیم سه دروغ بگفت

در سه ابریم خود بگفت انی سقیم و گفت بل فعله کبیرهم و ساره را گفت هذا اختی و قصه

هذا اختی و قصه این باستقصا بر گفت

فتولوا عنه مدبرين فراغ الى آلهتهم فقال

الا تأكلون ما لكم لا تنطقون

فراغ عليهم ضربا باليمين

فاقبلوا اليه يزفون قال اتعبدون ما تنحتون

والله خلقكم وما تعملون

خدای عز وجل همی آفریند و دلیل است بر درستی قول ایشان و اثبات کسب بندگان
بر دو بر آن دلالت همی کند بر تدبیر ایشان و جبریان نه بینی که خدای عز وجل خلق را عمل اثبات او
انگاه همی کند که آن آفریده وی است و تصدیق این دو خبر رسول علیه السلم است
که گفت ان الله خلق کل صانع وصنعته خدای آفریننده است هر عمل کننده را و کردار او
و بر او اگر کسی از تدبیر آن گوید و ما تعملون بمعنی و کید بت عین اصنام را میخواهد
این یادی بود در کتاب خدای عز وجل افزوده باشد بشنود این لا بر تهاب فی
طایه بانک این اصنام در نظر بن نحو و لغت روا باشد با نفاق نحویان و سماه

فَقَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ فَأَرَادُوا

گفتند بنا ای بر وی بنا کنید و درا کنید و بر او درنیان آتش خواستند

بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ه

که باوی کید کنند ما ایشان را از ... ایشان نخواستند که ... زود برهانم

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ

و گفت ابرهیم من همی شوم بخدای چون بفرمان آنجا که مرا فرموده است بهجرت زود بود که مرا راه نماید

و آن انگاه بود که خدای عز وجل ویرا از آتش خلاص داد وی هجرت کرد بشام جانگه یاد کرده اند

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ

یا رب ده مرا ... از نیکان بشارت دادیم ویرا بپسری

حَلِيمٍ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ

بردبار چون برسید با وی بکار ... گفت یا پسرک من همی بینم

فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ قَالَ يَا أَبَتِ

در خواب که من ترا ذبح کنم بنگر تا چه بینی گفت یا پدر



افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ

کن آنچ فرمایند ترا یابی مرا اگر خدای خواهد از صبر کنندگان

و آن آن بود که ابرهیم الخلیل علیه السلم بخواب دید یک شب که کسی ویرا همی گوید که خدای
عز وجل ترا همی فرماید که پسر خویش را ذبح کن چون روز دیگر بامداد برخاست ترویه کرد یعنی اندیشه
همی کرد لاجرم آن روز را ترویه نام کردند و آن اندیشه از آن همی کرد تا بداند که این خواب از
شیطان است یا از خدای تعالی چون شب دیگر همان بار بخواب دید چون برخاست دانست که آن
از خدای است تعالی لاجرم آن روز را عرفه نام کردند و معنا آنکه دید که ابرهیم علیه السلم
همی شناخت آن خواب همی دید بعد از آن که علما خلاف کرده اند اندر ذبیح که بود جماعتی
از صحابه و تابعین بر آن اند که اسحق بود علیه السلم و جماعتی بر آن اند که اسمعیل بود
و از پیغامبر علیه السلم خبر آمده است در حدیث صحیح آنست که روز شفاعت گفت
که اول کسی که شفاعت کند از پس من و پیغامبران اسحق باشد گوید یا رب صدقت نبیک
وجدت نفسی للذبح خدای عز وجل ویرا شفاعت دهد و جماعتی نزدیک معاویه بودند
مناظره همی کردند تا ذبیح که بود اسمعیل یا اسحق معاویه گفت بنزدیک مصطفی علیه السلم
نزدیک بودم و گفت یا رسول الله مرا خبر ده از آنکه خدای عز وجل مرا خبر داده است
از فواید الذبیحین پیغامبر علیه السلم بخندید گفت معاویه را این دو ذبیح کیاشند گفت عبد الله بن عبد المطلب
و آن آن بود که عبد المطلب چاه زمزم همی کند نذر کرد که اگر خدای عز وجل این کار و بر او سهل
کند او را ده پسر بدهد از ایشان یکی را ذبح کند پس قرعه زد قرعه بر عبد الله برآمد خلاص ویرا بکشتند
ویرا ملکش ... صد اشتر ویرا بها کرد و دیگر اسمعیل علیه السلم و دلیل از قرآن بر آن
که ذبیح اسمعیل بود علیه السلم است که خدای عز وجل اندکی که قصه مذبوح تمام یاد کرد گفت

آنچه ایشان گویند خدای عز و جل گفت اما ابرهیم هیچ کس را بامر ما ابتلا نکرد و مرا همچنان اختیار
کرد و اما اسحق جان خویش فدا کرد و ذبح را استسلام کرد و اما یعقوب هر که بلا ابتلا کردند
زیادت نکردم که نه وی حسن ظنی بمن زیادت کرد و نیز گویند که یوسف علیه السلام ملک را
گفت تو رغبت میکنی از طعام خوردن با من و من پسر یعقوبم پیغامبر خدای که پسر اسحق بود
ذبیح خدای که پسر ابرهیم بود خلیل خدای و نیز گویند که اسحق را آن بود که ابرهیم آن
خواب معلوم خویش کرد یک ماهه راه بیک روز تا بمنحر برد و شبانگاه یک ماهه راه باز
آورد تا بخانه رسید و این جمله که یاد کردیم همه آنست که در نص کتاب خدای نیز
دلیلی نیست و این را اسنادی متصل نیست و آنچه از پیغامبر علیه السلام اندر این است که وی
ابن الذبیحین است و نیز قول اهل کتاب چون اعتماد کنیم که ایشان از حسد مصطفی
صلوات الله علیه صفت وی از کتاب خویش بیرون کردند چنانکه دلیل کردیم در این باب
بر چیزهای حکایت کنند خلاف حقیقت حسد مصطفی را علیه السلام تا پسر ابن ذبیح باشند
و این تکلیف یا ابتی وی مخصوص باشند و از کسانی که با اسحق گویند هیچ برنا قصدی از قرآن
که دلیل کند بیان نکرده اند که گفتند خدای عز و جل خبر داده است که ابرهیم علیه السلام
چون از آتش خلاص یافت هجرت کرد از سوی شام و در آن هجرت ساره بود و زن وی پسر
بخواست و دعوت کرد رب هب لی بود که وی را هاجر نبود مادر اسمعیل در آن حال دعا کرد
اجابت یافت و بغلام حلیم بشارت داد و از پس این خبر ابرهیم علیه السلام ذبح آن غلام
یاد کرده است چنانکه آن غلام از ساره بود اسحق علیه السلام و این تعلق ضعیف است لیکن
بشارت باسحق خداوند تعالی در جایهای دیگر بسیار یاد کرده و هر جای ازان وصفی نیست
کردانید و اجتناب نکنند که وی که گوید این همان بیرون شود بجای گفت و بشرناه باسحق

وبشرناه باسحق نبیا من الصالحین و دانستیم که ذبیح از پیش ولادت اسحق بود و دیگر دلیل آنک
از قرآن است که گفت فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب وی را بشارت داد باسحق
انگاه از پس اسحق یعقوب بشارت داد و برابر و بپسران پسر اگر چنان بودی که
ذبیح وی بودی ابرهیم گفتی مرا چون ذبح کنم و تو مرا بشارت داده بپسر وی
وی و عمر بن عبد العزیز انگاه که خلیفه بود از مسلمانی جهودی که در پیش وی گفت پرسید
تو دیگر جهود که از اهل شام که مسلمان گشته بود و مسلمانی نیکو بود و از علما جهودان
بوده بود و از وی پرسید که از دو پسر ابرهیم ذبیح کدام بود گفت اسمعیل انگاه گفت یا امیر المؤمنین
جهودان دانند که اسمعیل بود ولکن عرب را حسد کنند بدانکه پدر ایشان ذبیح بوده بود
و از آن انکار کنند و گویند اسحق بود از بهر آنکه پدر ایشان اسحق بود و دلیل بزرگ است
که دو قرن آن کبش فدا از کعبه بیاویخته بود در دست فرزندان اسمعیل بود علیه السلام
تا انگاه که خانه بسوخت در روزگار ابن الزبیر و حجاج ثقفی گوید من دیدم از دو قرن را
از کعبه میراث بود فرزندان اسمعیل را از پدر ایشان و اولاد اسحق را میان که ایشان اولاد
عیص بودند و بنی اسرائیل که از اولاد یعقوب بودند ایشان را هیچ نزاعت نکردند با
و ایشان مختص بودند و ... بودند تا معروف دانستیم که ذبیح اسمعیل بود و دلیلی دیگر
و آن آنست که اصمعی گوید از ابو عمرو بن العلا شنودم که ذبیح که بود اسمعیل یا اسحق گفت ای اصمعی
این عقل تو کجا شد اسمعیل بود بمکه و وی کرد بنا خانه چنانک گفت و اذ یرفع
ابرهیم القواعد من البیت واسمعیل و ذبح بمکه بود و اسحق چون باشد ذبیح و وی بشام بود
و ناقبات منحر بمکه بود و بدانک اهل کتاب نیز نصرانیان گویند که ذبیح اسحق بود و جماعتی
از علماء اسلام با ایشان اند بدلیل آنکه دیدند که موسی علیه السلام در مناجات گفت یا رب مرا یاد کن
باآل ابرهیم و اسحق و یعقوب

پیدا بید کرد که وی پیغامبری خواهد بود و دیگر گفت وبشرناه باسحق ومن وراء اسحق یعقوب
وی را بشارت داد باسحق و از پس اسحق بیعقوب از نسل وی و این نیز دلیل است بر آنک
این پاینده بود از هلاک زیرا که انگاه که وی را فرزند بود و با درستی ببشارت کرد و بنوید کرد
ببلای حلیم و انگاه وی را فرمود بذبح این غلام که وی را حلیم خوانده بود اگر چنان بودی که
بدین آخر مراد همان بودی که بدان اول اجب نکردی تا وی در آن حال که دیدار [illegible]
کردی و انان را مشغول بودی یا اگر فرزندانشان تسلیم کرد واجب نکردی که وی را [illegible]
بودی نیز از انک کشتنی از آن بیم بر آن کرد که وی دانسته بود که آن پس هلاک
نشود اعتماد بر آن داشت از بهر آن بود که استسلام کرد بدین طریق تا بدین بلیت
که پیچ کوید فبشرناه بغلام نشاید که اسحق باشد زیرا این ذبیح وی را بود باشد نبی که وی را
حلیم خواند یعنی صبور و فرمان خدای تعالی دانکاه در کتاب پیشینگان دار اخوال ایشان
تا حکایت کردیم اگر چنان بودی که طریق اسناد درست بودی متصل چنانکه داود [illegible]
نامدی واجب بودی جمع کردن میان دلیل و میان این که تا یاد کردیم از کتاب خدای و حجت آن
بودی که اگر حکم فرا اسحق داد و با وی منسوب کرد انجا که یاد کردیم از بهر دو چیز یکی آنک
هر چند ذبیح اسمعیل بود و او بود که شرف آن بجان وی بر او بود برادر وی را نیز بود آن نوع
منسوب کرد انجاک یاد کردیم از بهر دو چیز یکی آنک هر چند ذبیح اسمعیل بود و او بود
چنانک کوی وی را بوده است و دیگر سخن آن بود که بر آن بینی بود که اگر وی را بود ذکر خدای تعالی
دانستن منت وی که وی را بر آن جان احتمال کند که بعاد رش ایست طریق مسئله که یاد کردیم والله اعلم
ومحمد بن اسحق بشار گوید که چون ابرهیم علیه السلام خواستی که زیارت کند هاجر و اسمعیل را وی را بود
بر براق بامداد از شام بیامدی وقت قیلوله را بمکه بودی و باز نماز پیشین را بیامدی و اندر شب با شام
بودی تا چون اسمعیل بزرگ شد

فلما بلغ معه السعی وابرهیم علیه السلام امید همی داشت از وی تا بر بیمه داشت از عبادت خدای تعالی
و تعظیم حرمات وی بخواب دید که وی را همی ذبح کند بفرمان و امیر گفت رسن و کارد برگیر تا بشعب ثبیر
و هیزم کنیم وی را ببرد بشعب هر چون وی را خبر داد با خدای عز و جل وی را فرمان بود گفت
یا پدر بکن آنچ ترا فرموده اند چون خواست که وی را بکشد گفت دست و پایم سخت ببند و جامهای
خویش فرا هم گیر تا خون من بر جامه تو نرسد و مادر من ببیند اندوهگن شود و تیز او [illegible]
کم بود و کارد تیز بکن تا بر من آسان تر بود که مرگ سخت است و اگر خواهی که بر من نیکو کردی
مادر مرا بر من سلام رسانی تا شد ابرهیم گفت علیه السلام نعم العون انت یا بنی علی امر الله پس کارد بادکه
تو نیز یا پسر بر فرمان خدای تعالی انگاه فرا وی افتاد پس از آنک وی را ببسته بود و وی را بر
بجه داد و مرد و بیش کریستند تا انگاه که جامهای ایشان تر گشت انگاه کارد بر گلوی وی نهاد نه
برید سدی گوید خداوند سبحانه و تعالی صحیفه نحاس بر گلوی وی نهاد تا نبرید پس گفت
یا ابت روی من بر زمین نه که مهر تو را عنان بپیچ آید که روی من بنگری و نتوانی تو فرمان کار خدای
ابرهیم علیه السلام چنان کرد و کارد بر قفاء نهاد کارد برگردید و ندائی شنید که یا ابرهیم
قد صدقت الرویا اینست فدی تو قربان پسر تو بگیر آن بره را از ابرهیم علیه السلام
بنگریست جبرئیل را دید علیه السلام کبشی با وی سپید بگرفته و جبرئیل علیه السلام تکبیر کرد آن
کبش تکبیر کرد ابرهیم علیه السلام تکبیر کرد پس ذبیح ابرهیم علیه السلام آن کبش را فرا گرفت
و بجای وی را ذبح کرد ابن عباس گوید رضی الله عنه که باز خدای که جان من بدست اوست که در اول
اسلام سر آن کبش با دو قرن او بود از ناودان کعبه خشک شده وسدی گوید تا که چون ابرهیم
علیه السلام کبش را فرا گرفت از جبرئیل علیه السلام دست از پسر بداشت و بگشاد وی را و بوسه همی داد
و پس گفت خدای عز و جل فرا ابرهیم داد با پسر چون بانزدیک ساره شد وی را خبر داد

وی جزع کرد و گفت یا ابرهیم خوابی که پسر را ذبح کنی مرا آگاه نکنی ورنه ابو دکه شاید که پسر خود ۲۸۰
خوابانیدی از آنک پسر ابرهیم بود و پسر ابرهیمی شفقت فرزندان بود و در قصها آمد که ابرهیم
علیه السلام بهجرت شد دعا کرد تا خدای عز شانه ویرا پسری دهد شایسته از شایستگان
و گفت رب هب لی من الصالحین چون آن فریشتگان بیامدند ویرا بشارت دادند بغلامی
حلیم ابرهیم علیه السلام گفت اکنون خدای عز وجل مرا این پسر بداد من ویرا قربان کنم چون این غلام
بزرگ شد و بلغ معه السعی گشت ویرا یاد آمد آن نذر که کرده بود لاجرم آنگاه ویرا فرمود
بذبح پسر خویش شیطان گفت بخدای این امروز آل ابرهیم را فتنه نکنم هرگز نتوانم کرد خود را
بر صورت پیری بیاراست آمد نزدیک مادر غلام ویرا گفت دانی که پسرترا کجا برد گفت
نه گفت ببرد تا ویرا قربان کند بخدای گفت که ویرا مهربانتر بود از وی است الا که تا ذبح کند گفت
گفت ابرهیم ویرا دوستر دارد از آنک ویرا ذبح کند ابلیس گفت که همی گوید مرا خدای فرموده
گفت اگر ویرا فرموده است نیکو کرد که طاعت خدای داشت و ما تسلیم کردیم ویرا از
خدای شیطان از وی نومید شد آمد نزدیک پسر وی و پیش وی بیستاد گفت یا پسر دانی
که پدر ترا کجا می برد گفت نه دانم گفت ترا ذبح خواهد کرد گفت بر من شفقت است گفت همی گوید
مرا خدای فرموده گفت اگر ویرا خدای فرموده است بباید کرد لسمع وطاعة چون از وی
نومید شد آمد نزدیک ابرهیم گفت ایها الشیخ کجا می شوی گفت بدین شعب میروم بحاجتی
که مراست گفت بخدای که من همی بینم که شیطان نزدیک تو آمده است در خواب و ترا
فرموده است که پسر خویش را بکش ابرهیم علیه السلام ویرا بدانست گفت دور شو از من یا دشمن
خدای که بخدای که من فرمان خدای را هیچ خلاف نکنم شیطان را از کردن بکشتن هیچ بازداشت ابرهیم
علیه السلام و از آن گاه در روایت کنند ابو الفضل از ابن عباس رضی الله عنه که چون ابرهیم علیه السلام

فرموده بکشتن پسر خویش شیطان ویرا بدید بیامد بنزدیک شعب و پیش وی بیستاد ابرهیم علیه السلام
از پیش وی بشد تا آنگاه که بجمرة العقبه رسید شیطان ویرا باز پیش آمد ابرهیم علیه السلام
هفت سنگ بوی انداخت تا بشد اینست که ترا یاد کردیم قصه ذبح از هر وجهی که آمد
اعتماد بر آن بود که دلالت کتاب خدای عز وجل بران نزدیک بود تمامی این قصه در کتاب خدای تعالی

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ
چون گردن نهادند هر دو و ویرا بر جبین افکند ندا کردیم ویرا یا ابرهیم

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
تو تصدیق کردی خواب و خوابدیدن ما چنین پاداش کنیم نیکوکاران

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ
اینست آزمودن هویدا و ویرا فدا کردیم بذبحی بزرگ که ذبح آن گوسپند از بهشت آمده بود

سعید بن جبیر گوید در روایت که از ابن عباس رضی الله عنه که این کبش آن بود که پسر آدم قربان
کرده بود از بهر این بود که ویرا عظیم خواند سعید بن جبیر گوید که سزاوار بود که ویرا عظیم خواندی
که چهل سال چرا کرده باشد در بهشت و مجاهد گوید از بهر آن ویرا عظیم خواند که آن پذیرفته بود
بو بکر وراق گوید از بهر آن عظیم خواند که آن نه از نسل بود ولکن خدای تعالی ویرا ابتدا
آفریده بود باش تکوین و گفته اند چون از زیر بنده عظیم بود او را عظیم خواند و درست
آنست که آن کبشی بود از جنس گوسپند و بیشتر مفسران بر آن رفته اند و عبید بن عمیر از
حسن بصری روایت کند که آن بزی بود کوهی و علی عظیم که از کوه ثبیر فرود آورده بودند

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَلِكَ
و بگذاشتیم بر وی ذکر نیکو و ثنا جمیل در آخر الزمان تا بر وی باشند سلام باد بر ابرهیم و همچنان

نجزي المحسنين انه من عبادنا المؤمنين وبشرناه

جزا دهیم محسنانرا که او از بندگان ما بود گرویده مومنان و بشارت دادیم ویرا

باسحق نبيا من الصالحين

باسحق پیغمبری از شایستگان دادند ویرا باسحق که باز بولادت وی پیغام دادند

وباركنا عليه وعلى اسحق ومن ذريتهما

و برکت کردیم برو و بر اسحق و از فرزندان ایشان

محسن وظالم لنفسه مبين ولقد مننا على

نیکوکار و ستمکار بر تن خویش پیدا و بدرستی که منت نهادیم بر

موسى وهرون ونجيناهما وقومهما من

موسی و هرون و برهانیدیم ایشانرا و قوم ایشانرا از

الكرب العظيم ونصرناهم فكانوا هم الغالبين

اندوه بزرگ و نصرت کردیم بر ایشان غالب بودند

وآتيناهما الكتاب المستبين وهديناهما

و دادیم ایشانرا کتاب ظاهر و راه نمودیم ایشانرا

الصراط المستقيم وتركنا عليهما في

براه راست مستقیم و بگذاشتیم بر ایشان نام نیکو در

الآخرين سلام على موسى وهرون انا

پسینیان سلام باد بر موسی و هرون ما

كذلك نجزي المحسنين انهما من عبادنا المؤمنين

چنان جزا دهیم محسنانرا ایشان از بندگان ما مومنان

وان الياس لمن المرسلين

و بدرستی که الیاس از پیغامبران بود

کننده وی پیغامبری بود از پیغامبران بنی اسرائیل ابن عباس گوید پسر عم یسع بود الیاس بن

یاسین بن العیزار بن هرون بن عمران محمد بن اسحاق گوید که الیاس بن یاسین بن فنحاص بن العیزار بن

هرون بن عمران و اصحاب اخبار گفتند که چون زحر قتل النبی علیه السلم و از زمانت و احداث بسیار شد

در بنی اسرائیل و فساد ها ظاهر گشت و عهد خدای تعالی فراموش کردند و بت پرستیدند

پیش که نشد خدای عز و جل الیاس را بفرستاد بدیشان پیغامبری بپیغامبران بنی اسرائیل

بر موسی علیه السلم بر آمدندی که عهد بر ایشان تازه کردندی و اینج از توریت فراموش

کرده بودندی یاد ایشان دادندی و آن وقت که وی بیامد بنو اسرائیل منتشر بودند در

شام و در میان ایشان ملوک بسیار بود و از آنجمله آن بود که یوشع بن نون آن زمین شام بگشاد

از پس موسی آنرا قسمت کرد میان بنی اسرائیل سبطی از ایشان را ملک بعلبک و نواحی آن بداد و ایشان

سبط الیاس بودند الیاس از ایشان بود و در میان ایشان ملکی بود پیغامبری ایشان را ملکی

بود نام وی آجب و قوم خویش را براه کرده بود و بعبادت بت خواست کرده و ایشان را بتی بود

طول آن بیست گز و چهار روی الیاس ایشانرا بعبادت خدای خواند بجز از وی هیچ کس را

نشنیدند و هیچ کس بوی ایمان نیاوردند مگر آن ملک که بوی ایمان آورده بود و الیاس ویرا

بیم نمود و ملک را زنی بود نام وی آزبیل بر هر کار که ملک غایب شدی وی بر خلیفت خویش کردی

نشستی چنانک مردان نشستندی و در مجلس بنشستی چنانک مرد از نشستنی وحکم کردی

مردان زنی بود که پیغامبران بسیار کشته بود و مردی بود مردی مومن حکیم ایمان خویش

از وی پنهان داشتی حیص پیغامبر از دست وی بپنهانید بود خواستی که ایشانرا بکشد

جدا از آنک ایشان را بکشته بود که عدد ایشان خدای عز و جل داند و نبی بود نام او حزقیل بود
و زنی از وی پادشاه تر بود در زحمت ملک بوده بود و سیصد را بکشته بود بحیلت و هفتاد فرزند زاده بود
و در همسایگی این ملک مردی بود از بنی اسرائیل نام او نابوت و وی را بوستانی بود از آن
زینت و بر عمارت و برمت از متبرک بودی و آن بوستان در پهلوی کوشک ملک بود و ملک
و زن هر گاه که بر بام شدندی بدان همی نکرستندی و آن ملک را خداوند آن بوستان نیکوی
همی کردی و وی را رنج نداشتی و از بیع بر احسد همی کردی بحیلت همی ساختی تا از دست
وی بیرون کنند و آن تعجب همی کردندی از نیکوی آن و همی کفتی این بوستان نخواهم
این کوشک را همی باید و آن زن حیلت همی کند که تا مکر که وی را بکشند و آن بوستان را
فرا کیرد و ملک وی را منع همی کردی بر اینها و آن زن که ملک بسفری شده بود و ابیل حیلتی
ساخت بر آن نابوت و کواهی فرا کرد تا بروی کواهی دادند که وی شوهر وی را دشنام
داده است و حکم ایشان چنان بودی که هر که ملک را دشنام دادی وی را بکشتندی که
از کواهی بدادند بفرمود تا وی را بکشتند و آن بوستان فرا کرفت بغصب خدای عز و جل
بر ایشان خشم کرفت از بهر آن چون ملک باز آمد وی را خبر داد کفت نه نیکو کردی
که ما بر این فلاح نکنیم و خدای عز و جل ما را از آن مستغنی کرده بود که ما در آن رغبت
کردیمی از مرد در همسایگی ما بوده نیستی و وی را بر ما حقها بود بسیار کفت حکم تو بود که
کفت بایستی که حرمت همسایگی وی نکاه داشتی و وی را عفو کردی اکنون بود
بود خدای عز و جل الیاس را باجیت فرستاد تا وی را خبر دهد که خدای تعالی بر ایشان
خشم کرفته است بدان سبب و سوکند یاد کرده است اکر توبه نکنند ملک و آن زن
و برادران بوستان هلاک کند آن روز که شاد شده باشند و خون ایشان لجابر بود

و جمله ایشان هلاک کند وی ملک را خبر داد ملک از آن خشم آمد و کفت بخدای یا الیاس این که تو
بدان همی خوانی نیست الا باطل و آنک فلان و فلان و بسیار از ملوک یاد کرد که ایشان بت همی
پرستند و مملکت همی رانند و تنعم همی کنند و آنک تو همی کویی در کار ایشان نقصان همی نیاید
و ما همی بینیم بر ایشان هیچ نقصان همی نبینیم و هیچ تو همی کویی و همی خواست که الیاس را عذاب کند
و بکشد چون الیاس آن بدانست بکریخت بسر کوهها شد و ملک با عبادت بعل شد و الیاس
بر همه ... همی شد کما ... و هفت سال در غارها بماند ترسان و از نبات زمین خوردی
و ایشان وی را همی جستندی جاسوسان فرا کرده و خدای تعالی وی را از ایشان نکاه میداشت
داشت چون هفت سال تمام شد خدای تعالی وی را دستوری داد که بیرون آید و زینان
تبلیغ کند و بسر ... تا از پسران ملک که از همه عزیزتر بود یک وی بیمار کرد چنانک وی
نومید شد و بت نزدیک آن صنم دعا کرد و ایشان را بروی فتنه بود ... چهارصد تن مرا
کرده بودند پرستندکان وی بودند که وی را خدمت همی کردندی کفتندی ایشان
پیغامبران وی و شیطان در جوف آن صنم رفتی و سخن همی کفتی و آن چهار صد تن کوش
فرا وی همی داشتندی و وی ایشان را وسوسه همی کردی و شریعت همی نهادی در آن
ضلالت و ایشان خبر همی دادندی ... ایشان را ... ایشان ... کار همی کردندی
و اینان پیغامبران خواندندی چون بیماری آن پسر سخت شد ملک ایشان را فرمود
که شفاعت کنید و پسر مرا شفا خواهید ایشان دعا همی کردند اجابت
نیافتند که خداوند تعالی بقدرت خویش منع کرد شیطان را از آنکه در جوف
وی شود و در آن ... هر چند ایشان تضرع بیش همی کردند وی خاموش تر بودند
چون لختی ... کفت کفت ملک را در نواحی شام خدایان دیکر اند همچنین بر دیک که خدای است

پیغامبران بر ایشان فرست تا شفاعت کنند تا ایشان بخدای تو شفاعت کنند که مرا بر تو خشم است
و الیاس را شفاعت دادی ملک گفت چرا بر من خشم گرفتست و من همواره بر طاعت بوده‌ام
کنند از بهر آنکه تو الیاس را نکشتی که وی کار نبود بان خدای که تو او را بپرستی گفت
الیاس را چون کشتم و من ویرا بهیچ جای همی نیابم و بدین مشغولم اگر بس مرا شفاعت دهند من
بطلب وی بروم ازانم بجویم و بکشم و خدای خویش را از وی برهانم و بر اخستو کنم
انگاه وی چهارصد پیغامبر را فرستاد بانزدیکی شام بودند تا شفاعت کنند فرا
این صنم تا بس مرا شفاعت دهند برفتند چون ازیشان آن کروه بسیفنند که الیاس انجا بود خدای
تعالی وحی کرد که از کوه فرو رود و با ایشان بزد و با ایشان سخن گوید و مترس که من
شر ایشان از تو بازدارم و بیم در دل ایشان افکنم دی بر ولگذ و گفت خدای تعالی مرا
فرستادست بشما و بما ازین کتابی که داشتما اند بت‌پرستی به رسالت خدای و بدین ملک
خویش و سایندو بازگردید و با نزدیک وی شوید و بگوئید ما اجتنبتو دانی که منم آن خدای
که جز از من خدای نیست خدای بنی اسرائیل و همه خلق ایشان را آفریدم و روزی دادم
و بپیغامبرانم انرا که خواستم و زنده کردم انرا که خواستم بس ما دادی تو تا بدان ولت
ناشناسی بس خویشتن از کرد دیگر همی جوای از کسی که ویرا توانائی نیست مگر ایغ
خداییم سوگند یاد کردم بنام خویش که مر ترا بختم ادم در ناباین بست و تا ابرایم
ز و قتلها دی کر چرا ازین هیچ کس هیچیز نتوانا ایشان چون این بشنیدند باز که دیدند در لهای
ایشان بر دانیم شد و ویرا خبر دادند که الیاس مردی نحیف درازتوی بزین بوست
از وی دیگر دین جبه رسنی بوستینه و غدار مدوش وار که فتر و بخلالی از وی ستینه اخور دهش
جمع کرده از گره فرولیمن و نمارا ما ابن ذات دیم و هیبت و گرد دل ما او فتاد و زناهای ما
از کار بشد

و هیچ کس قدرت نداشتیم که با وی سخن گوییم و با وی بما جوابی دهیم بازگردیدیم بانزدیک
تو آمدیم و بگفتند و ویرا ابلاغ کنند بود ملک گفت تا وی بر من بود ما را در بند کان هیچ خیر نبود
گفت چرا ویرا بنه گرفتید و نزدیک من نیاوردید بگفتند نه گفتیم ترا کی نتوانستیم ملک ویرا بعث
بدین نتوانند آورد الا بمکر و حیلت پس بنجاه تن از قوم خویش بفرستاد و گفت بنزدیک
وی شوید و گوئید ما بتو ایمان آورده‌ایم چون بر شما اعتماد کند ویرا بنزدیک من آرید ایشان برفتند
و در کوه بر آمدند و بشنیدند و بانگ همی کردند که یا نبی الله خویشتن را فرا ما نمای که ما بتو ایمان
آورده‌ایم و ملک ما و جمله و قوم وی و تو ایمنی بر تن خویش و جمله بنی اسرائیل را سلام همی کنند
و همی گویند رسالت تو رسید بما ای تا در بیابان حکم همی کنی و ترا نشاید که اندیاها ن ما
بی دین شوی ما را ضایع کنی چون الیاس این بشنود از خدای ترسید که در بیابان ایشان را نماید
چون خواست که پیش ایشان بشید که مرا از خدای خویش دستوری باید خواست تا ما برسر ایشان مطلع
کرداند از الهام بود که خدای عز و جل برادادی بس گفت یا رب اگر ایشان راستی گویند مرا
دستوری ده تا در میان ایشان شوم و اگر دروغ می گویند آتش در ایشان افکن هم اینکه بود
که آتش در ایشان افتاد و ایشان جمله بسوختند و خبر ایشان بملک رسید قومی دیگر بنجاه
از ایشان قوی تر پای ای ترنا شدند بر سر کوه همان گفتند یا نبی الله نعوذ بالله و بکان بخشم خدای
ما جانوریم که پیشینکان بودند و ایشان منافقان بودند با ما خلاف کردند آمدند تا با تو
کیدی کنند که حسد کردند ما را و ترا و اکنون ما دانستیم ایشان را بکشتی و اکنون کیا که
خدای بر ایشان هلاک برادو و از بیان بدان بیت بدایشان چون الیاس ایشان شنید بدان دعا
بکرد و ایشان نیز بسوختند و بس ملک دانه عذاب نیفی بمرد و بسی ناخت یافت چون ملک این حال بدید
دیگر بار خواست که خود بطلب شود بیماری بسر وی آمد ازبی داشت آنکه از آن چون ویرا

٢٨٤ که با الیاس ایمان آورده بود بفرستاد تا مگر الیاس را بگیرند و بیاید و فدای عهد که تیر انداز

آن نیمی فرستم که وی را بیم خوانم نیکوی را که بیند داشت که از کتاب بوی ایمان آورده است

ولکن از بهر کتابت و امانت وی میگویند بیوی [illegible] کار نکرد که [illegible] با کاتب فرستاد

و گفت چون نزدیک وی رسید شما الیاس را بگیرید محکم کنید اگر خواهد که بخلق کند ان کاتب را

بیاید بتبه و اگر بروی اعتماد کند و خواهد که بیاید و بیر اهیچ [illegible] ندانید [illegible]

و آن کاتب را گفت که اکنون آن اینکه تو بر کیم و بعد [illegible] چندین بلا فرا ما رسید و چند بار

یاران ما مسخ شد بدعاء الیاس و می ترسیم که دعا کند بر من و بر جمله یاران من و همه را هلاک

کند و توبه و ما نام بیایند تا الیاس [illegible] باشد و ما را امر و نهی میکند و از ان [illegible]

که بت خدای باشد ما را خبر بی دهد و قوم خویش را فرموده تا از ان اصنام دور [illegible] گشتند

و گفت بگوئید الیاس را که ما دست از ایشان برداشتیم و ترا حاجتی بیداریم و کاتب با ان

کرده رفت چون الیاس النبی آواز ایشان شنید و آرزومند بود بدیدار وی که خدای تعالی

وحی کرده بود که بیرون رود [illegible] و عهد با وی تازه کرد وی بیرون آمد

و برا سلام کرد و دست فرا وی داد و گفت چه خبر گفت مرا این ملک فرستاد [illegible]

باخر گفت ترسم که اگر من با او [illegible] مرا بکشد اکنون تو هر چ خواهی [illegible]

تا ان کنم اگر خواهی که با تو باشم اینجا و اگر خواهی با تو بیایم تا با وی جهاد کنیم و اگر خواهی

بر سوئی بیرون تا بکنم او را و اگر خواهی دعای کن تا مرا از ایشان برهاند و فرجی آرد ما را

خداوند تعالی بوی وحی فرستاد که هرچ ترا ازیشان بی کوید همه مکر است که ایشان [illegible]

اند و اگر [illegible] ایشان [illegible] کنند و [illegible] تو با وی برو و [illegible]

که مرا حاجت است تا مشغول بکنم و بیماری [illegible] بکنم تا [illegible] بر دارد

[illegible] چون پسر بمیرد تو باز گردی تا ایشان [illegible] مشغول شوند [illegible] الیاس

با ایشان [illegible] خدای عزوجل [illegible] بیماری پسر [illegible] کرد تا ایشان [illegible] مشغول شدند

و پسر بمرد و الیاس باجای خویش شد چون [illegible] ایشان [illegible] شد کاتب

گفت الیاس را گفت مرگ پسر تو مرا از وی مشغول کرد و چنین دانستم که [illegible]

[illegible] اعضا کرده اند [illegible] چون مقام الیاس [illegible] شده [illegible] گفت

و آورده که شهر خاست و از کوه فرود آمد و بنزدیک زنی از بنی اسرائیل فرود آمد و [illegible]

[illegible] کرده بود [illegible] و آن زن با وی نیکوی [illegible] کرد و وی را خدمت [illegible] کرد [illegible]

الیاس [illegible] شد [illegible] تا [illegible] کرد [illegible] بود

[illegible] با جای خویش [illegible] فرا [illegible]

[illegible] که پسر وی [illegible] بمرد [illegible] آمد و [illegible]

[illegible] گفت بر من [illegible] کن و دعای

کن [illegible] عزوجل [illegible] کند [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده الیاس گفت [illegible] اند [illegible] کرد [illegible] تا

[illegible] گفت [illegible] که پسر تو مرده است گفت [illegible] الیاس

[illegible] دیگر [illegible] پسر [illegible] داده [illegible] آمد

دست [illegible] و نماز کرد و دعا خدا تعالی دعای وی اجابت کرد [illegible]

[illegible] شد و [illegible] الیاس با جای خویش شد و چون [illegible]

[illegible] بلا [illegible] خدای تعالی بوی وحی فرستاد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] الیاس [illegible] و جمع [illegible]

دو زمین نه تو اختیار منی از خلق از من بخواه تا بدهم که مرا است رحمتی واسع و فضلی عظیم
گفت مرا بمیران و بعد از من دیدن آن که من سیر گشتم از بنی اسرائیل و ایشان از من سیر گشتند
و من ایشان را دشمن داشتم و ایشان مرا دشمن داشتند خدای عز و جل وحی کرد و گفت یا
الیاس من امروز زمین را از تو خالی نکردانم که قوام زمین به تو و مانند تو بود هر چند اندکی باشند
ولکن بخواه تا بدهم گفت یا بار خدای اگر مرا نمیرانی کین من از بنی اسرائیل بستان گفت چه
خواهی تا بدهم گفت مرا تمکین کن خزانهای آسمان هفت سال تا هیچ میغ بر ایشان نبارد مگر
به دعوت من و یک قطره باران نبارد ایشان را مگر به شفاعت من که ایشان را هیچ چیز خوار
نکند مگر آن خدای عز و جل گفت یا الیاس من بخلق خویش رحیم ترم از آن هر چند
که ایشان ظالم باشند گفت شش سال گفت من رحیم ترم بخلق خویش هر چند که ظالم
باشند و لکن ترا اکرم کنم به هر سه سال خزینهای باران و دانه تو کنم تا هیچ میغ
نبارد بر ایشان الا به دعوت تو و هیچ باران نبارد ایشان را الا به شفاعت تو الیاس گفت
و آنگاه من چه بیم کنم چنین از مرغان بعضمان تو کنم تا من اطعام و شراب بمن آورند هرجای
که تو خواهی باشد و آنجا قحط بود الیاس گفت شاید رضا دادم خدای عز و جل باران از ایشان
باز گرفت تا نبات و حیوان ایشان همه هلاک شد هوام نیز هم هلاک شدند و مردمان درد
سختی افتادند و هر یکی بحال خویش مشغول بود. از قوم خویش و بوده وی پیری دیگر بوی نمی
رسیدی چون قوم وی بوی ناز نشستند که در خانه گشتند که الیاس آنجاست و بر ال
بجستندی از اهل بیت از ایشان بلای عظیم بکشیدندی که ابن عباس گوید رضی الله عنه
که بنو اسرائیل سه سال در قحط بماندند بر الیاس النبی بپیرزنی بگذشت و ورا گفت
نزدیک تو هیچ طعام هست گفت آری چیزی از دقیق و زیت اندکی گفت بیاور

وی بیاورد الیاس دعا کرد تا خدای بیماری که کرده و دست در آن کرد و بر از آرد گشت و خمها
از زیت و روغن از ذیت شد چون ایشان آن دیدند نزدیک آن پیرزن گفتند تو این از کجا
آمد گفت مردی بمن بگذشت صفت او چنین و چنین ایشان بدانستند که از الیاس بود و ورا بجستند
باز نیافتند بگریخت از ایشان بسر شبی پناه با خانه پیرزنی داد از بنی اسرائیل و ورا پسری بود
نام وی یسع بن اخطوب و آن پسر درد سختی بود عظیم و آن زن وی را پنهان داشت و در سرای
خویش ما وی داد و وی دعا کرد یسع را درست شد و ایمان آورد با الیاس و وی را ملازم گرفت
و با وی بهر جای شدی و هر جای که وی بهی شدی الیاس علیه السلام پیر گشته بود و یسع
غلامی بود برنا بهیمی و سبب خدای عز و جل وحی فرستاد با الیاس تو خلقی بسیار را هلاک
کردی بلا آنک ایشان عاصی گشته بودند چون مرغان و ستوران و هوام و درختان
بدین باران که از ایشان باز داشتی الیاس گفت یا رب بگذار تا من دعا کنم تا تو ایشان را
فرج فرستی تا مگر ایشان از عبادت اوثان کردند الیاس علیه السلام آمد نزدیک
بنی اسرائیل و گفت شما هلاک گشتید از جوع و چند و بهایم و طیر و هوام بگناهان شما
نیز گرفتار شدند و بشنید شما مگر باطل اگر خواهید که از بلا اینو نزدیک اصنام
خویش شوید اگر شما را اجابت کنند خود چنانست که شما میگوئید و اگر نیامد که شما
میگویید بدانید که شما بر باطل اید آن از ایشان دیدن من دعا کنم تا خدای عز و جل
شما را فرج فرستد گفتند انصاف بداد گفتند نزدیک بتان رفتند و دعا کردند
اجابت نیافتند آمدند نزدیک الیاس و گفتند هلاک شدیم دعا کن دعا کرد و میغ بارید
ایشان را فرج آمد میغی برآمد چندانکه سپری بر بالا در پا ایستاد و ایشان را
آن همی بدیدند آنگاه وی پدید آمد و آنان نیز و گرفت و خدای تعالی باران
فرستاد

و در بیابانهای ایشان ندیدند تا چون خدای عز و جل آن بلا از ایشان دفع کرد نقض عهد کردند ۲۸۶
بترا از آن گشتند که بودند الیاس علیه السلام دعا کرد و گفت یا رب مرا از ایشان برهان و برا گیر
چشم دار فلان روز و در فلان جایگاه که هر چه بنزدیک تو آید بر وی نشین منتظر الیاس شد
بآن جایگاه و الیسع بن اخطوب با وی تا بدان جایگاه رسیدند که وی را فرموده بودند اسپی
بیامد از آتش پیش وی بایستاد وی بر نشست اسپ وی را ببرد الیسع وی را آواز کرد و گفت
یا الیاس مرا چه فرمودی وی گلیم از هوا بوی انداخت و آن علامت آن بود که وی را
خلیفت بکرد بر بنی اسرائیل خدای عز و جل وی را از میان بنی اسرائیل برداشت و شهوت
طعام و شراب از وی برداشت و پر فریشتگان در وی پوشید تا وی هم انسی بود
و هم ملکی هم ارضی و هم سمایی و خدای عز و جل دشمنی را بجماعت بو اجب الملک تا قصد
ایشان کرد از آنجا که نمی بیوسیدند بر ایشان در آمد و ایشان را بکشت و در
ازبیل و آن بوستان آن مرد بکشت تا جیفه بی بود تا بکفتند و استخوانها ایشان
آنجا بپوسید و خدای عز و جل یسع را پیغامبری داد و وی را میان بنی اسرائیل فرستاد و وحی
و برا نابسید بمی کرد چنانک الیاس را بمی کرد و وی بنی اسرائیل را دعوت کرد و بوی
ایمان آوردند و وی را تعظیم بکردند و تا وی بر بود امر خدای تعالی بر ایشان
بپی بود و خبر آمده است از سری بن یحیی عبد العزیز بن ابی رواد که الیاس و خضر علیهما
ماه رمضان روزه ببیت المقدس دارند هر سالی و بموسم حاضر آمدندی هر سالی و در حکایات
آمده است که مردی از عسقلان بر رفت وقتی در زد بساحت اردن مردی در آمد گفت
وی را یا عبد الله تو کیستی سه بار گفت با من سخن نمی کنی گفتم یا عبد الله تو کیستی گفت منم الیاس
لرزه بمن افتاد گفتم دعا کن تا خدای تعالی این لرزه از من ببرد تا حدیث تو فهم کنم و بر هشت کلمه
بگفت گفتم یا رب

یا رحیم یا منان یا حنان یا حی یا قیوم و در کلمه بسریانی بگفت که از ان هم نکردم خدای
عز و جل آن بیم از من برداشت و یک خویش بسیار دو گفت من بهما و جانکه کی در میان ده
بتان خویش بپایتیم و مرا بگفتم وحی بمی آید بتو امروز گفت تا محمد را برسولی فرستاده
است بمن وحی نیامده است گفتم ترا از پیغامبران امروز چند ماند گفت چهار دو در
آسمان عیسی و ادریس علیهما السلام و دو در زمین الیاس و خضر علیهما السلام گفتم ابدال
چند اند در زمین گفت شصت بنجاه از ایشان از عریش مصر و تا کنار فرات و دو مرد
بمصیصه و دو مرد بعسقلان و هفت مرد در جمله شهرها هر گاه که یکی از ایشان بشود
خدای تعالی دیگری را بیارد و بدیشان بلاها دفع کند از مردمان و بدیشان باران دهد گفتم
کجا باشند گفت در جزایر دریا گفتم تو دیدی … گفتم کجا گفت بموسم گفتم خالت …
گفت مرا از موی دیگر ترا … ابن الزبرقان … بود که میان مروان الحکم و میان
اهل شام … بود گفتم بر چه … گفت جهت یکی … مرد جنا دعا …
خدای را عز و جل … که آنک حاضر بود با ایشان همه در دوزخ باشند
گفتم من با ایشان حاضر بودم و لکن هیچ کس را طعنی نزدم … و شمشیری و هیچ تیری
نه انداختم من از خدای امرزش بخواهم و توبه کردم که هر گز با جان … کنند نیکو کردی
… با … نشسته بودم نشسته … پیش وی نهادند سپیدتر از برف
یک باهم بخوردیم و یکی را ندیدم که نهاد و که برداشت گفت و وی را ناقه
بود در نواحی اردن چره بمی کرد سر برداشت از سوی وی گفت و وی را هیچ … چون …
سر برداشت ناقه بیامد و در پیش وی زانو بر زمین زد تا وی بر نشست گفتم خواهم که با تو
صحبت کنم گفت نتوانی کرد با من صحبت گفتم مرا زن و عیال نیست مردی ام تنها

کفت در کوه ببر هینا انجا ددن باشد مخالعه ملاعنه مبادیه انکاه درکوه ٢٨٧

بر هر کرا خوابی بخواه کفتم من دوست دارم که ترا بینم هر دو تنی کینت الکاه که بینی

بیبی وکفت من لعنتکا ان خواهم کرد در مسجد بیت المقدس ماه رمضان انکاه در حق

المرسلین

بیان بود که الیاس کفت بخدای کمند ام جون شد این که خدای تعالی که بیغامبران الیاس

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ

انکاه کفت قوم خود را ای بنترسید از عذاب خدای بعلا و ازان نام بت ایشان بود

تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ

وبهی کذارید عبادت خدای بهترین افرینکاران خدای است پروردکار شما پروردکار

آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ

پدران پیشین شما بر تکذیب کردند او را بر ایشان

لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ وَتَرَكْنَا

حاضر کرده شوند در عذاب مکر بندکان خدای که خالص کرده بودند ایشان عبادت و بکذاشتیم

عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ إِنَّا

در کسانی که آخر بودند سلام باد بر الیاسین بدرستی که ما

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ

همچنان جزا دهیم نیکوکاران را که وی از بندکان ما بود بکروید کان

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ

و حقا لوط از رسولان بود انکاه که برهانیدیم او را و اهل او را

أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ

جملکی مکر عجوزه را که بماندکان بود در عذاب پس هلاک کردیم دیکران را

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

و شما می کذرید بر ایشان بامدادان و بشب هیچ عبرت نمی کیرید

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ

و حقا یونس از رسولان بود انکاه که بکریخت بکشتی پر

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ

بر قرعه زد پس بود از مغلوبان کشته شدکان پس فرو برد او را ماهی

وَهُوَ مَلِيمٌ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ

و وی ملامت کننده خود را پس اکر نه آنستی که بودی از تسبیح کویان

ابن عباس کوید از ذاکران یعنی نماز کنان از بیش آن جبیر کوید یونس بهی خواهند

کرد وی که کفت لا اله الا انت سبحانک اني کنت من الظالمین حسن بصری کوید که

وی را تسبیحی نبود در شکم ماهی ولکن از پیش کار نیک کرده بود

لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَنَبَذْنَاهُ

بایستیدی در شکم وی تا آن روز که برانکیخته شوند ایشان پس بیفکندیم او را

بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ مقاتل کوید سه روز در شکم ماهی

بر روی زمین و وی بیمار بود مانند کودکی که از مادر بزاید

کویند بیست روز بود و کلبی و مقاتل کویند چهل روز

وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ

و برویانیدیم بر سر وی درختی از کدو

مقاتل کوید هر چه بر روی زمین کسترده شود و برسر نایستد

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ

فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ

الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا



وَهُمْ شَاهِدُونَ أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ

وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى

الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ



أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا

وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ سُبْحَانَ اللَّهِ

عَمَّا يَصِفُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَإِنَّكُمْ

وَمَا تَعْبُدُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ إِلَّا مَنْ هُوَ

صَالِ الْجَحِيمِ

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ

لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ

يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ

إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

و ایشان خود ایشانند که منصورانند و خود لشکر ما ایشانند که غالبانند ۞

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ

برگرد از ایشان تا وقت مرگ و گفته اند تا قیامت و این منسوخ است بآیة القتال و بیم کن ایشان را و انتظار می کن دوزدود

يُبْصِرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ

که ببینند الکا انکار می کنند ای عذاب ما استعجال می کنند چون فرود آید

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ

بساحتهاء ایشان عذاب کافران بد صباحی خواهد بود ایشان را بامداد که عذاب ترسانیدگانست و با حصار بد و محاصره ایشان می بودند و ایشان بیرون آمدند با تبرها و کلنگها

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ

و برگردان روی از ایشان تا وقت مرگ ایشان و انتظار کن که ببینند

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

پاکا خدایا خداوند تو که خداوند عزت است از آنکه ایشان می گویند

وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و سلام باد بر جمله پیغمبران و حمد خدا را پروردگار خلقان ۞

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید هر که خواهد که وی را بقیامت بزرگترین پیمانه باشد

بمکیال الیمین در هر مجلسی که باشد آخر سخن خویش آن کند که گوید سبحان ربک

رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

و این سوره مکی است و آیات وی صد و هشتاد و هشت است در عدد کوفی و پنج در عدد بصری

و شش در عدد مدنی و کلمات وی هشتصد و سی و دو است و حروف وی سه هزار و دوست

است و در خبر ابی بن کعب آمده است که هر که بر خواند سورة ص را ثواب بود که برابر کرده بود

بعدد هر چه مسخر کرده اینست بود خدای عز و جل سلیمان را علیه السلام از جن و طیور و بهایم ابلیان

مومن و از شمرده نداران اسمعیل و بیا ثواب خایفان بر هر حد تا دین انبیا و رسولان باشد و در جنات

عدن مفتحة لهم الابواب هر کجا که خواهد که خداوند خوبی را ببیند و را بیند

ص ثمانون و خمس آیات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ص کلبی گوید ابن عباس را و مجاهد را پرسیدند از ص گفتند نمیدانیم و از ابن عباس آمده

است که ص نام دریائی است که بود پیش از آنکه خدای عز و جل آب و روز آفریند ضحاک گوید

که معنی ص صدق الله است که وی یکتنه نامی است از نامهای خداوند و کروی یکی شمنام سورة ایات

و کروی یکتنه خداوند عز شانه سوگند همی یاد کند بدین حرف که این مستاخ نامها بیاد است

جو ص صمد و صانع و صادق خداوند جل جلاله سوگند همی یاد کند بدین حرف وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ

و ذکر خدای است سبحانه و تعالی و کروی گفتند معنی ذکر و شرف است که بزرگی در دنیا است

انست صد الکفار عن سبیل الله انکار ایمن سوگند همی یاد کند و گویند والقرآن ذی الذکر الله

یعنی بحق قرآن که چنین است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ

بلکه آن کافران که ایشانند در تکبر و خلاف اند

وَشِقَاقٍ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ

کمتر بیم کنند بر و خلاف بیم کنند چند هلاک کردیم از پیش ایشان از امت گروهی

فَنَادَوا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وَعَجِبُوا

بس خواندند با آنکه نبود آن گاه وقت گریختن و عجب داشتند

أَن جَاءَهُم مُنذِرٌ مِنهُم وَقَالَ الكَافِرُونَ

که بیامد ایشان را ترساننده از ایشان و گفتند کافران

هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا

این جادوی است دروغ زن این خدایان را همه یک خدای کرد

وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيءٌ عُجَابٌ

این چیزی است عجب و یک خدای همه خلق را چون کفایت باشد

و این حال چنان بود که عمر خطاب رضی الله عنه مسلمان گشت مسلمانان از آن شاد شدند و
ترسایان سخت اندهگن گشتند و ولید بن المغیره بنشست و بیست تن از مهتران قریش
جمع کرد و گفت ایشان را بروید تا بنزدیک بوطالب شوید و اندر نزدیک وی گله کنید تو برادر
و بزرگ مایی و تو دانی که این سفها چه کرده اند و ما آمدیم نزدیک تو تا تو حکم کنی میان ما و میان
پسر برادر خویش بوطالب کس فرستاد و پیغامبر را صلوات الله علیه و گفت ای پسر برادر این
قوم تو آمده اند تو را بر چیزی میخواهند چه چیز میگوید پیغامبر علیه السلام گفت چه
میخواهند گفتند میگوییم ما را و خدایان ما را بگذار تا ما تو را و خدای تو را بگذاریم پیغامبر علیه السلام
گفت یک کلمت بگویید تا عرب ملک شما گردد و عجم طاعت شما دارند ابوجهل گفت بگو
تا ده کلمت گوییم گفت پیغامبر صلوات الله علیه بگویید لا اله
الا الله ایشان از آن نفرت گرفتند و برخاستند و میگفتند چنین خدایان را یکی کرد
اجعل الالهة الها واحدا گفت بیک خلق کلهم اله واحد ان هذا لشیء عجاب

وَانطَلَقَ المَلَأُ مِنهُم أَنِ امشُوا وَاصبِرُوا

و رفتند اشراف ایشان که بروید بنزدیک بوطالب بکل از سوی او و صبر کنید و ثابت باشید

عَلَى آلِهَتِكُم إِنَّ هَذَا لَشَيءٌ يُرَادُ مَا سَمِعنَا

بر خدایان خویش این کار بدیت که میخواهند ما نشنیدیم

بِهَذَا فِي المِلَّةِ الآخِرَةِ

این که میگوید در ملت بازپسین یعنی در ملت نصاری که پسین ملت بود

إِن هَذَا إِلَّا اختِلَاقٌ أَأُنزِلَ عَلَيهِ الذِّكرُ مِن بَينِنَا

نیست این مگر دروغی فا ساخته ای فرستاده آمد بروی قرآن از میان ما

بَل هُم فِي شَكٍّ مِن ذِكرِي بَل لَمَّا يَذُوقُوا

بل ایشان در شکی اند از ذکر من بل این هنوز نچشیده اند

عَذَابِ أَم عِندَهُم خَزَائِنُ رَحمَةِ

عذاب من یا نزدیک ایشان است خزانهای نعمت خدای تو

رَبِّكَ العَزِيزِ الوَهَّابِ أَم لَهُم مُلكُ السَّمَاوَاتِ

خدای تو بخشنده یا ایشان راست ملک آسمانها

وَالأَرضِ وَمَا بَينَهُمَا فَليَرتَقُوا فِي الأَسبَابِ

و زمین و آنچه میان آن دو است تا بر شوند بر اسبابها

جُندٌ مَا هُنَالِكَ مَهزُومٌ مِنَ الأَحزَابِ

لشکری اند آنجا شکسته و مغلوب از گروهها

وگفته اند آن کسانی که این ترسایی که بسند که یاد کرد مهزوم و منهزم باشند

و تو منتظر و منصور باشی و تأویل این آیت ظاهر شد ...

تکذیب کرده اند كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ

تکذیب کرد پیش از ایشان قوم نوح و عاد

وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ

و فرعون خداوند میخها ...

وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَٰئِكَ

و تکذیب کرد ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه ایشان اند

الْأَحْزَابُ خلاف ... که این قوم احزاب اند که

احزاب بودند بر محمد صلوات الله علیه

إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ

نبود هر یکی از ایشان الا که تکذیب کردند رسولان را واجب شد بر ایشان عقوبت

وَمَا يَنْظُرُ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ

و چشم نمی‌دارند ایشان الا بانگی یکی نیست آن را بازگشتن

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ

و گفتند بار خدایا تعجیل کن ما را نصیب ما پیش از

يَوْمِ الْحِسَابِ اصْبِرْ عَلَىٰ

روز حساب صبر کن بر

مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ

و یاد کن بنده ما را داود خداوند قوت ...

إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

ما مسخر کردیم کوهها را با او تسبیح میکردند بامداد و شبانگاه

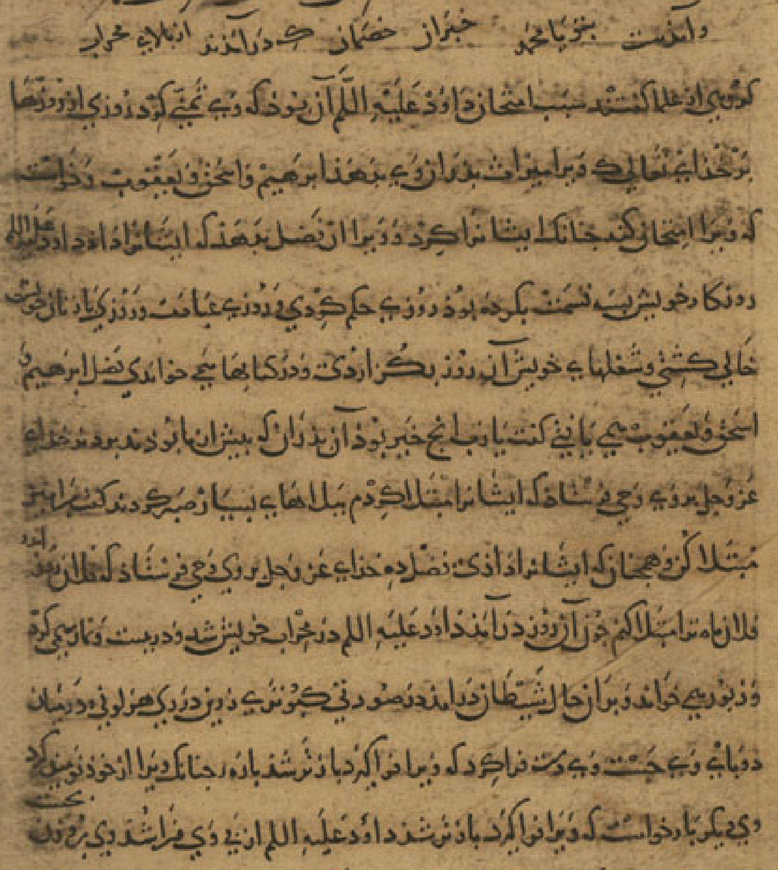
وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ

و مسخر کردیم مرغان را جمع کرده هر یکی از ایشان مطیع او و قوی کردیم ملک او

وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۝

و عطا دادیم او را حکمت و تفسیر خطاب ۝

ابن عباس گوید رضی الله عنه که وی قوی‌ترین ملوک زمین بود ... هزار مرد حرس محراب وی بودند هر شبی ... گویند و شددنا ملکه یعنی بالحرس ابن عباس گوید مردی از بنی اسرائیل استعدا کرد بر مردی ... نزدیک داود علیه السلام ... دعوی کرد که وی گاوی از آن وی ببرده است وی انکار کرد داود حجت خواست وی را حجت نبود گفت بروید تا در کار شما بنگرم بخواب دید که ... داود ... گفت خوابیست دیگر باره بخواب دید ... تثبیت کرد ... که وی را بکش و الا ترا عقوبت کنم ... داود وی را بخواند گفت فرمان خدای عز و جل ... داند ... گفت ... گفت فرمان خدای عز و جل چنین است ... که وی را بخواهد کشت گفت ... گفت ... که این مرد دعوی ... کند ولیکن ... وی را بکشته بودم ... ترسیدند ... در دل بنی اسرائیل ... گوید و شددنا ملکه ... کند و شددنا ملکه بود ... و اما حکمت که وی را داد نبوت بود و ... صواب ... ابن عباس گوید رضی الله عنه فصل خطاب آن بود که ... دیگر آن است ۝



او وی فصل الخطاب آن بود که وی بصیغها سخن حکم کردی میان خصمان چنانکه از روز طالب
علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید فصل الخطاب آنست که گوینا البینه علی المدعی
والیمین علی من انکر و نیز گفته اند فصل الخطاب آن بود که چون از تحمید بپرداختی
خواهند که سخن گویند اما بعد و اول کسی که این گفت داود بود علیه السلام



وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ

و آمد ترا ای محمد خبر از خصمان چون در آمدند از بالای محراب

گویند اهل علم گفتند سبب امتحان داود علیه السلام آن بود که وی تمنی کرد روزی از روزها
بر خدای تعالی که مرا منزلت بده از وی پیغمبران ابرهیم و اسحق و یعقوب دادست
که مرا امتحان کن چنانکه ایشانرا کردی و مرا از فضل بده که ایشانرا داد داود علیه السلام
در نگاه خویش سه قسمت بکرده بود روزی حکم کردی و روزی عبادت و روزی بار تا از حرم
خالی گشتی و شغلهای خویش آن روز بگزاردی و در کتابها هیچ خواندی که فضل ابرهیم
اسحق و یعقوب هیچ بدانی گفت یا رب این همه خیر بوداند پدران که پیش از من بودند تا خدای
عز و جل بوی وحی فرستاد که ایشانرا ابتلا کردم بلاهای بسیار صبر کردند گفت بار خدایا
مبتلا کن و همچنانک ایشانرا ادا کن تا صبر کنم خدای عز و جل بوی وحی فرستاد که فلان روز
فلان ماه ترا ابتلا کنم چون آن روز در آمد داود علیه السلام در محراب خویش شد و در بست و نماز همی کرد
و زبور همی خواند و برادر حال الشیطان در آمد بصورت مرغی کبوتر زرین در وی هر لونی و رنگها
در پای وی جست وی دست فرا کرد که وی را فرا گیرد باز شد باره چنانک وی را از خود نمی کرد
وی دیگر بار خواست که وی را فرا گیرد باز شد داود علیه السلام از پی وی فرا شد دید که زنی
داود همی نگریست تا کجا افتد تا مرا در شد برابر که بهر کجا شد و وی برنگ داد در بستانی

غسل همی کرد بر لب برکه زنی بر هیچ دیدار از عجب آمد آن زن را ز نکریست سایه روزی دید
وی خویشتن را بر که کرد و تن خویش فرو گذاشت و همه تن او پوشیده وی را از آن عجب تر بیامد
بر سید که از کیست گفتند زن اوریا بن حنانا است وی در غزو البلقا است با ایوب بن صوریا
با خواهر زاده خویش پسر داود علیه السلام که نیز فرستاد بخواهر زاده خویش که اوریا را
بفلان جای فرست در پیش تابوت و هر که او در پیش تابوت فرستادندی وی را نشستی
که باز گردیدی تا آنگاه که برد دست وی فتح بر آمدی یا شهادت یافتی پس اوریا بر آنجا
تقدیم کرد بر تابوت خدای عز و جل از فتح بر دست وی بر آورد چون خبر او بر سید
داود علیه السلام نامه نبشت که وی را بفلان و فلان جای فرست که دشمنان را عظیم بود فرستاد
فتح بر دست وی بر آمد دیگر بار فرمود تا وی را بدشمنی دیگر فرستاد بر صخره البشر
فرستادند وی کشته آمد چون عدت آن زن بگذشت داود وی را بخواست کردی گفتند
سبب محنت وی آن بود که وی خواست که روزی بود وی را که در آن روز بدی هیچ بزرگ
بود و آن چنان بود که بنی اسرایل را گفت هیچ کرده اید ایشانرا هیچ کردن باید و ایشانرا
هیچ کار باید نکنند هر کز بود که روزی آید بر من که در آن روز هیچ گناه نکرده باشد
داود علیه السلام اندیشید که وی این توانید جز زن عبادت وی در آمد در جهاد رفت
و گرمود تا هیچ کس بر وی در نیاید و روی بنهاد و زبور همی خواند وی در آن بود که مرغ در
پیش وی بنشست چنانک یاد کردیم و گروهی گفتند سبب ابتلا وی آن بود که چون داود
علیه السلام گفت بنی اسرایل را گفت بخدای که من عذاب کنم در میان شما و استثنا کرد
کرد خدای عز و جل وی را ابتلا بکرد و گروهی گفتند سبب عادت بود عجب آمد داود
را از عمل خویش جبرئیل علیه السلام آمد نزدیک وی و گفت خدای عز و جل همی گوید

چون عجب بیه آمد وی را بعبادت خویش و عجب عبادت وا خود داد گفت عبادتی بی زیادتی بار
گذاردم و گفت یا رب هیچ سال بگذشت با ذکر گذار گفت بسیار بود گفت ماهی گفت بسیار
بود گفت هفته گفت بسیار بود گفت یک روز گفت بسیار بود گفت یک ساعت گفت
نزدیک داود علیه السلام حرس را منکر کرد و صورت در بوشید و در محراب شد و نبود و در
بیش نماز و عبادت بیه کرد آن مرغ بیامد و پیش وی بنشست چنانک یاد کردیم
چون داود علیه السلام ز او یاران را بخواست و زنان کرد اندکی و روزگار بر آمد خدای تعالی
دو فرشته بفرستاد در صورت دو مرد خواستند که در نزدیک وی شوند و حارس در
بود حرس ایشان را باز داشتند ایشان در دو محراب وی در آمدند که وی آگاه شد
ایشان را دید بنشسته چنانک خدای عز وجل بیه گوید وهل اتیک نبؤا الخصم
اذ تسوروا المحراب

اِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ

چون در آمدند بر داود بترسید ازیشان ۵

قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ

گفتند مترس دو خصم ستم کرد است بر یکدیگر حکم کن

بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ

میان ما بحق و ستم و جور مکن و راه نمای ما را بمیان راه بحق

إِنَّ هَٰذَا أَخِي

و بحقیقت برادر بیه خواست که بر نیشتگان است بر بود
که این برادر من است

و حویت کنند در برادر بود نه بیه اسرائیل

لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ

او را نود و نه میش است و مرا یکی میش گوید

أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ

این نیز در عهد من کن و عاجز کرد مرا در سخن و غلبه کرد بر من

داود علیه السلام ویرا گفت چه گویی گفت آری و مرا نود و نه میش است و ویرا یکی و من بیه خواهم که آن
یکی نیز وی مرا دهد تا مرا صد تمام شود و ویرا کاره است اورا داود گفت وی کاره است گفتا
نگذارم که تو آن یکی را از کجا داری تا از تو بر بینم این و این اشارت کرد فرا سر بینی وی و آمد
بیه وی پیشانی وی گفت یا داود تو حق تر بدین از آنک از تو بر شد این و این که تو نود و نه
زن داشتی و اوریا را بود مکر بیک زن بخواد کشتن وی تعریض بیه کرد یا بکشتند وی را
و تو زن وی را بخواستی و نا بدید شدند داود علیه السلام بنگریست هیچ کس را ندید و انت
که چه او را فتاد اینست که خدای عز وجل بیه گوید ۵

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ

گفت هر آینه ستم کرد بر تو بخواستن میش تو تا با میشان خویش

وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ

و بدرستی که بسیاری از انبازان ستم کنند بر یکدیگر ۵

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ

مگر آن کسانی که ایمان آورده باشند و کار نیکو کرده اند و اندک باشند ایشان

وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا



و بیقین بدانست داود که ما ویرا بیلا کردیم براه رو از نرخ الت از خدای خویش و بر افتاد و بسجود کرد

وَأَنَابَ

و باز گشت به داود علیه السلام بیش از آن بود که چشم وی بر آن
و با ذکر بان باز نوبه کرد زن افتاد نه بقصد و این معصیتی باشد و لکن خدای سبحانه و تعالی

که بلای فرا پیش نیاید و نشاید که کسی وی را بتقصیر بیان نکریست نه بینی که علی بن ابی طالب
رضی الله عنه همی گوید که هرکه حدیث کند چنانک قصاص حکایات کنند و از اعتقاد کند
بر داود من وی را دو حد بزنم که داود علیه السلام حجت خدای بود بر خلق و حجتی بود به برهان
چون روا بود کی گناه کند و در کشتن مردمان سعی کند و کروهی گفتند که داود علیه السلام
نیت کرد که زن اوریا وی را باشد خلاف نیت کرد هلاک وی در حرب چون بدید که سعی چه
وی چنان جزع و توجع نکرد که بود بکرا انکرکی و انکاه زن وی بخواست خدای عز و جل
مر داود را وی عتاب کرد که این مقدار از پیغامبران بسیار باشد هر چند کی از وی معصیتی
بوجود نشده باشد و کروهی گفتند او را خطبه کرده بود و دل در وی نهاده و بغیر استاد و هنوز
عقد نکرده بود چون داود علیه السلام وی را خطبه کرده بود یکی دیگر بر دکی در محل وی اوریا
اندر هکن شد بسبب آن خدای عز و جل با وی عتاب کرد و در بن نیز معصیتی باشد و لکن
حال پیغامبران صافی تر از آن باید که اندک و بسیار چیزی احتمال کند و مفسران گفته
چون داود علیه السلام از حکم بپرداخت بیارد و خصم و خصم او را جواب داد چنانکه یاد
کردیم ایشان را صورت فریشته کشتند و در هوا شدند و پیغ کنند این ردیو خویش
کرد داود علیه السلام بدانست که آن حیلت بسجود در افتاد و چهل روز و شب بماند
مگر حاجتی را ضروری یا وقت نماز فریضه را انکاه با سجود شدی و در آن چهل روز هیچ
نخورد از طعام و شراب و همی گریست تا گیاه برست گرد وی اکر د... ی خدای عز و جل را
همی خواند و از وی توبه همی خواست و در سجود همی گفتی سبحان الملک الاعظم الذی یبتلی الخلق
بالبناء سبحان خالق النور سبحان الحائل بین القلوب سبحان خالق النور الهی خلیت
بینی و بین عدوی ابلیس فلم اقم لفتنته بما نزلت بی سبحان خالق النور الهی تبکی الثکلی

علی ولدها اذا فقدته و داود یبکی علی خطیئته سبحان خالق النور الهی انت خلقتنی و کان
فی سابق علمک ما انا الیه صایر سبحان خالق النور الهی یغسل الثوب فیذهب درنه
والخطیئة لازمة لا تذهب عنی سبحان خالق النور الهی امرتنی ان اکون للمبتلین کالاب
الرحیم و للارامل کالزوج فنسیت عهدک و بنجیز دعا و زاری همی کرد تا
خدای عز و جل وی را الهام همی داد بر زبان اشعیا یا داود گرسنه ای تا طعام دهیم یا تشنه
تا ما شراب دهیم یا مظلومی تا داد تو بستانیم و از گناه هیچ یاد نکنند وی بانگی کرد
حرج کرد وی بود از جای بخاستند و گفت یا رب الذنب الذنب الذی اصبته از گناه
که کرده ام یاد کردند یا داود سر برداد که ما ترا بیامرزیدیم وی سر برنداشت تا
جبرئیل علیه السلام بیامد وهب بن منبه گوید داود علیه السلام شنید قد غفرت لک
بیامرزیدیم ترا گفت یا رب بر چه صفت بیامرزیدی که تو ستم نکنی گفت بگور اوریا
رو اکر وی را بخوان ترا او از تو بستاند و بحل بخواه از وی داود آمد بگور اوریا و
بر آسمان برشید و ندا کرد یا اوریا گفت لبیک این کیست که مرا از خواب بیدار کرد این
لذت بر من ببرید گفت منم داود گفت چه آمده است ترا یا پیغامبر خدای گفت از تو بحل
خواهم تا مرا بحل کنی گفت از چه چه کرده ای با من گفت من ترا بکشتن دادم بکشتن گفت
مرا بهشت بدین بکردی تو از من بحلی خدای تعالی وحی کرد بداود که یا داود تو ندا
که من بعد الحکم کنم و بیفزایم حکم بکنم وی را بیاکاهانی که تو زن وی را بخواستی داود
علیه السلام باز آمد و ندا کرد گفت این کیست که لذت بر من ببرید گفت منم داود گفت
یا نبی الله نه ترا عفو بکردم گفتم آن را بخر دون تو کردم اینک کردم با تو و من بر تو
از نبی تو وی خاموش گشت و وی را جواب نداد دیگر بار بخواند جواب نداد داود علیه السلام

بر سر کوه‌ها بایستاد و خاک بر سر خویش همی ریخت و ویل بر خویشتن همی خواند و بخدای

تضرع همی کرد و دعا همی کرد تا از آسمان آواز آمد که گناه تو بیامرزیدیم و بر تو رحمت کردیم گفت چگونه

و خصم از من خشنود نکردی گفت دو دنبات ویرا آن بدهیم که هرگز چشم وی آن ندیده بود

و گوش وی از من نشنیده بود تا ویرا از تو راضی بود و تا از وی بخواهیم تا ترا بما دهد داود گفت

اکنون بدانستم که مرا بیامرزیدی اینست که خدای تعالی همی گوید فاستغفر ربه وخر راکعا وأناب

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

بیامرزیدیم ویرا آن خود و ویراست امرزیدن نزدیکی داود بقیامت فرو شبنکو وجهی

محمد بن کعب گوید اول من یشرب بالکاس یوم القیمة داود و ابتدا از کسی که شراب دهند روز

قیامت داود باشد و نیز وهب گوید پس از آنکه خدای عز و جل توبهٔ داود را

علیه السلام بپذیرفت بر آن خطای خویش از آن اشک بر باد نه ایستاد و چون

وی را آن خطا بیفتاد وی هفتاد سال بود و روز خویش چهار قسمت بکرده بود یک روز

حکم کردی میان بنی اسرائیل و روزی نزدیک زنان شدی و روزی بیاختی در

بیابانها و کوهها و کنار دریاها و روزی خالی کشتی در سرای که ویرا بود و در وی چهار

محراب بود و بهایبن دیگر کرد [illegible] نوحه همی کردی بر خویشتن و ایشان

ویرا مساعدت همی کردندی چون روز بیاخت بودی [illegible] بودی بشدی در

بیابانها بدان نوا میر خویش همی کردی و هر چه در بیابان از دیگ خاک و نبات و طیر

و وحش بودی یاوری همی کردی بگریستندی تا انگاه که از آن اشک وی جویها برفتی انگاه

بکوهها شدی و بحان همی گریستی و هر چه در کوهها سنگ بودی و جنبنده و مرغان با

وی همی گریستندی تا ره ذهاها از اشک ایشان برفتی انگاه بدریا آمدی و بحان همی گریستی

و ماهیان دریا و هر چه در دریا بود از جنبنده همه با وی همی گریستندی چون از نوحه

بپرداختی که امروز روز نوحهٔ داود است علیه السلام هر که خواهد که ویرا مساعدت کند

بیاید پس مردان سرای محراب شدی و ویرا از بیوکندی از بلادها و حشرات [illegible]

و چهار هزار راهبان [illegible] هر یکی برسی و عصا بدست و در آن محراب بنشستندی

داود علیه السلام آواز بر داشتی بگریستن و نوحه کردن بر خویشتن و بها بنا دو [illegible]

بر بهاد همی گریستی تا انگاه که از غرق شدی اندر دموع و وی و وی بینا ذرک

چون کس بر بچه بیجی جنبی تا پسر وی سلیمان بیامدی و ویرا بر گرفتی و در دی بسته وی

و گفتی یا رب بیامرزیدی یا داود اگر گریستن داود با گریستن همهٔ اهل دنیا برابر کنی برابر آید

و گفت که داود علیه السلام از پس مغفرت هیچ شراب نخوردی که نه نیمه از آن اشک بودی یا اشک

وی و پیغامبر صلوات الله علیه گفت اشک داود گریی دو دو دی [illegible] بود خانک

آب [illegible] که داود علیه السلام بنزدیک عابدی شد که

از پس آن خطا که ویرا افتاده بود روزی نزدیک راهبی شد و ویرا ندا کرد راهب ویرا

جواب نداد تا بسیار بانگ بر داشت راهب ویرا گفت این کیست گفت منم داود

پیغامبر خدای گفت خداوند از کوشکهای محکم و از ستوران و از زنان نیکو

و از شهوات بسیار اگر تو بدین بهشت بیایی بیک ما فرزباشی داود ویرا گفت تو کیستی

گفت منم راهب راغب مترقب گفت جلیس تو کیست گفت برادرانم با من داود علیه السلام

برشد مرده دید بر تو ستیزه ویرا گفت اینست جلیس تو گفت آری گفت این کیست قصه

قصهٔ ابن حبیث گفت قصه وی بر آن لوح سیمین نبشته است و نزدیک سر وی نهاده

داود بر خواند بر آن لوح نبشته بود منم فلان بن فلان ملک الاملاک [illegible]

و بنا کردم منزلها را همه بیت کردم منزل الشکر و بنی کردم منزل الذکر و دوشیزه کی منزل فخر ٢٩٦
فراستدم تا مرد بخیزد سلکی بحزم که ملک الموت مرا اتیا ز آن بیرون آورد اکنون این
خاک فانی نیست ذکر ما زحیان زن رانم داود بینا دو از هنر لند ابن عمر گوید که پیغمبر
صلوات الله علیه گفت مردمان بعیادت داود شدندی پنداشتندی که بیمار است و کمان
بردندی که بیمار است و بیماری هیچ بیماری نبودی لکن حیا و خوف خدای تعالی بر وی غلبه
کرده بودی وهب گوید چون خدای تعالی داود را توبه داد هر گاه که دعا و استغفار
کردی اول بنا بنان کسانی کردی که ایشان را خطا افتاده بودی آنگاه خویشتن را دعا
کردی حسن بصری گوید که داود علیه السلم از پس خطیئت ننشستی مگر با خاطیان
و ایشان را گفتی بیایید بنزدیک داود خاطی و هیچ شراب نخوردی که نه با اشک آمیخته
بودی و نان جوین خشک در نمک تر کردی بر آن نمی گریستی تا با اشک خویش تر کردی و باز
نمک و خاکستر بر آن کردی و آنرا بخوردی و گفتی این بود خوردن خاطیان و از پیش خطیئت
از شب هیچ نماز کردی و روزه داشتی و روزی عشا ذی داود پس خطیئت بیمه نماز کردی
و همه روزی روزه داشتی وهب منبه گوید چون خداوند تعالی داود را توبه داد داود
علیه السلم گفت یارب مرا بیامرزیدی گفت آری گفت چون بود اکنون خطیئت خویش فراموش
نکنم و استغفار نیز نکنم از پن خویشتن را در جمله خاطیان را اگر باشند تا روز قیامت
خدای عز و جل اثر آن خطیئت تا شایع در کف دست وی بر همین فرزندان که طعام یا شراب بخوردی
که نه آنرا بدیدی و برآن بگریستی و هر گه در میان خلق خطبه بر خواندی که نه کف خویش را
برابر مردمان بداشتی تا نشان خطای وی ببینند و در خبر هست آمده است که داود
علیه السلم از پس آن خطیئت هرگز سر بآسمان برنداشت تا از این جهان بیرون شد و مجیب

گفته اند هر گه داود علیه السلم زبور بر خواندی از پس آن خطیئت مرغان و بهایم
و وحوش چنان نکوش فرا نداشتندی که از پیش آن داود علیه السلم گفت یا رب
چیست این گفت یا داود آن خطیئت است آواز تو و حلاوت بکرد این دوات که ما را خبر
نیز مرا ایامی بر بدین اثر گفت آری ولکن لیس حلاوة الطاعة لیس کحلاوة المعصیة بارز لرزی
اینست که میگوید فاستغفر ربه وخر راکعا و اناب حسین بن الفضل گوید که عبد الله
طاهر مرا پرسید که شاید که وی خر راکعا گفت و پیامبر بیش آیت که خر ساجدا بعد ان
کان راکعا ای سجد بعد ان رکع و دین خبر که را راکع گفت خر ساجدا و بو سعید خدری
گوید که خویشتن را بخواب دیدم که من سورة ص مینبشتم چون بدین آیت رسیدم قلم
سجود کرد پیغامبر را صلوات الله علیه بگفتم از پیغامبر صلوات الله علیه گفت تقول کما قال
و تسجد کما سجد ما اینجا سجده کردیم که وی گفت و سجود کنیم چنانکه وی کرد و این سوره بر خواند
و سجود کرد و ما را فرمود تا سجود کنیم در این سورت و همچنین بو سعید خدری که رضی الله عنه گفت
پیغامبر صلوات الله علیه گفتم شبی بخواب دیدم که من در زیر درختی بودم و از درخت سوره
ص بر خواندم چون بسجده رسید سجود کرد و همی گفت در سجود اللهم اکتب لی بها اجرا وحط
عنی بها وزرا وارزقنی بها شکرا و تقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود سجدته
پیغامبر صلوات الله علیه گفت بر تو سجده کردی یا باسعید گفتم نه گفت تو اولیتر بودی بسجود
از درخت آنگاه بر خواند پیغامبر صلوات الله علیه این سوره تا که بسجود رسید سجود کرد و در سجود
همچنین بگفت که آن درخت گفته بود و بدان که این سجود بنزدیک شافعی رضی الله عنه
نه از عزایم سجود است و جمله که سجود کرد از انجاست از آنجا که عمر در روایت کند از
پیغامبر صلوات الله علیه و علی آله و سلم که وی گفت سجدها داود توبة و نحن نسجدها

شکر اداود این سجده کرد له توبه کرد و ما از بهر شکر وی بپذیرفتیم که این سجود شکر است نه سجود
قرآن خوانان و علما کنند سجود در قرآن اینجا غریب باشد که ذکر سجود باشد اینجا
سجود یاد نکرده است رکوع یاد کرده است و سجود اینجا از عام بنزدیک خدا چنانک وارکعوا
مع الراکعین سجود از عام بشد یاد کردن رکوع بود اینجا خدای تعالی

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ
النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ وَمَا خَلَقْنَا
السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ
أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ
وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ
سُلَيْمَنَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ
بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ
إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى
تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ
فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ

وکر نیی کنند آن حبیبست که دو در سبیل خدای تعالی فطفق مسحا بالسوق والاعناق
ان بود که کرد لها ساقهای آن اسبان را داغ بیی کرد نشان سبیل خدای در اینجا
آمده است از ابن عباس رضی الله عنه فطفق مسحا بالسوق والاعناق و معنی دیگر آنست که
وی در بود ناکرد آن کرد لها و ساقها ایشان بپی ستردند از دوستی که از آن ات
انگه از آن اد در سبیل خدای بکار بود کلبی گوید که سلیمن علیه السلم بغزو اهل

دشتی و نصیبین شد و انجا هزار اسب یافت و مقاتل گوید که آن هزار اسب بوذ که
سلیمان علیه السلام میراث یافته بوذ از پذر خویش علیه السلام و پذر وی از غنایم یافته
بوذ و حسن گوید که آن اسبان از دریا بر آمده بودند پرها داشتندی سلیمن علیه السلام نماز پیشین کرده
و بر کرسی نشست و آن بر وی عرضه می کردند تا نماز دیگر و برو یاد آمد آفتاب فرو شده
بوذ و وقت نماز دیگر در گذشته و از هیبت کس وی را بنماز آگاه نکرده بوذ اندوهگین
شد و گفت اسبان را باز آورید باز آوردند همه را پی کرد و بسبیل قربان و صدقه بماند تا آن
هر چه در دشت مردمانست از خیل همه از نسل آن صافنات است انگاه خدای تعالی
وی را عوض آن خیل که وی قربان کرد و بریشان کینه نداشت باذ مهتر از آن و آن باذ بوذ تجری
بامره رخاء حیث اصاب ابن عباس گوید که علی بن ابی طالب را رضی الله عنه
گفت یا ابن عباس چه رسیده است بتو درین آیت این گفتم از کعب الاحبار شنیدم که
وی گفت سلیمن علیه السلام روزی مشغول گشت بعرضه کردن اسبان آن جهاد و سر بوذ
تا نماز دیگر از وی در گذشت و آفتاب فرو شد انگاه ستوران را باز خواست
و بکشت از بهر آنک وی را مشغول کرده بودند از نماز خدای عز و جل جهاد ده بوذ
که از وی بستذ از بهر آن بستد که وی را از یاد کرد که ایشان انگشت علی بن ابی طالب
رضی الله عنه گفت دروغ گفت ترا کعب که سلیمن علیه السلام مشغول گشت بعرضه
کردن اسبان روزی از روزها از بهر جهادی که خواست کرد با دشمنان تا
انگاه که آفتاب فرو شد پس گفت بفرمان خدای فریشتگان که موکل بوذند
آفتاب ردوها علی یعنی آفتاب باز آرید باز آوردند تا وی نماز دیگر بگزارد و دقت آن
و پیغامبران خدای تعالی ظلم نکنند و ظلم نفرمایند و ظلم نستایند و رضا ندهند که معصوم و مطهر باشند

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمٰنَ وَأَلْقَيْنَا عَلٰى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا
و حقا که فتنه کردیم سلیمن را و بیفکندیم بر کرسی وی تنی را
ثُمَّ أَنَابَ وهب بن منبه گوید که سلیمن علیه السلام شنوذ که شهریست در جزیره از
انگاه بملکی دیگر بوذ از جزایر دریا و آن شهر را صیدون خوانند و انجا ملکیست عظیم
که هیچ کس را فرا وی راه نبوذست از آنک جای وی در دریاست و سلیمن هیچ کس را اتباع
نه رانشتی گرد در دریا و مرکب وی باذ بوذ پس باذ وی را ببرد بدان شهر با لشکرهای
خویش انجا فرو آمد با جن و انس و آن ملک را بکشت و خزاین وی برداشت و در آن جزیرها
که یافت دختری یافت آن ملک را نام وی جراده که کس چنان ندیده بوذ در جمال سلیمن وی را از
برای خویش اختیار کرد و وی را باسلام خواند مسلمان نشد و جراده دل بیمی گرفت
سلامی جانانک آیت معلوم نشد بوذ سلیمن علیه السلام وی را دوست همی داشت و دو بیتی
انداند و هر چند دیدار دیگر سلیمن علیه السلام جان بشولیدی وی اندوه می داشتی که
بازین اسیاد و آن بر سلیمن دشوار گشت جیست این اندوه و گریستن گفت پذر خویش را یاد کنم
و ملکت وی را و آن بخت که وی را بوذ و بنده و سپاه وی همی کردم سلیمن علیه السلام گفت خدای
عز و جل ترا ملکی بهتر داد بهتر آن ملک و از آن سلطانی عظیم ترا داد از اسلام ترا داد
گفت چنین است که تو می گویی و لیکن هر گاه که بر یاد کنم چنین
اندوهگین شوم که بینی اگر تو شیاطین را فرمایی تا صورت وی
بکنند درین سرای که مسکن منست تا من وی را بامداد و شبانگاه همی
بینم امید دارم که اندوه من بشوذ سلیمن صلوات الله و سلامه علیه بفرموذ
شیاطین را و گفت صورت پذر وی بکنید در سرای وی چنانک بگردید صورت وی که دید بعینه

بذ بخویش را می‌پرستیدند کران بوذ که دو روز نداشت آن زن که بت را جامه در پوشیده هر آن جامه که
وی بپوشیدی در پوشیدند کانی و چون سلیمان علیه السلم از آن سرای بیرون آمدی وی بامداد
بر خاستی و کنیزکان جمع کردی و آن صورت را سجود کردی آن کنیزکان نیز با وی سجود
کردندی سبحان من شانه که تا که سلیمن از آن خبر نداشت تا چهل روز بر آمد و آن خبر با صف
بن برخیا رسید مردی صدیق بود و او را درگاه سلیمن بار نداشتی و برو در هیچ وقت
اکه سلیمن حاضر بودی تا غایب آمد بنزدیک سلیمن و گفت یا نبی الله سال من
بسیار گشت و عمر من بآخر رسید و استخوانهای من نرم گشته نزدیک که روح من شود
و من همی خواهم که مقامی کنم از پیش مرگ و یاد کنم در آن مقامات خویش انبیا که گذشته‌اند
از پیغامبران و ثنا کنم بر ایشان با نخ داهم از ایشان و مردمانرا با کارهای ایشان خبرها آگاه
نداشته از احوال ایشان پس سلیمن علیه السلم مردمانرا جمع کرد آصف برخاست
و خطبه بکرد و ثنا گفت بر هر یکی از پیغامبران تا آنگاه که بسلیمن رسید گفت و اندر خوردی
حلیم بودی تو در کودکی چون دو بودی تو از هیچ آنرا کراهیت کنند در کودکی و چون
بودی تا در کودکی و چون فاضل بودی در کودکی و چون حلیم بودی در کودکی تا از گشتی تا ان علم
و هیچ چیز نیکو و سلیمن علیه السلم از آن خشم گرفت تا آنگاه که بر از خشم بر آمد بار
شد و گفت یا آصف پیغامبران پیشین را یاد کردی و بر ایشان ثنا گفتی در همه حالها
ایشان و بر من ثنا گفتی در کودکی من و خاموش گشتی مرا چه کرده‌ام در بزرگی گفت جز از
خدای چیزی را همی پرستند در سرای تو از چهل روز باز در هوای وی گفت در سرای من گرد
سرای تو گفت انا لله و انا الیه راجعون دانستم که تو نگفتی تو را آنچه گفتی الا آن چیز که تو دیده بود
و سلیمن علیه السلم با خانه شد و آن صنم را بشکست و آن زن را عقوبت کرد و کنیزکان و بیرون

دیو بود تا بباب الطهر یاد و دند و آن جامها بودی که از آن شسته بودی الا انکار د
دست فرا آن نکرده بودی هیچ زنی که وی را شوهر بوده بودی آگاه آنرا بشسته بودند
بیا بلند بیا ... ای دیو بود تا خاکستر او دند و آن خاک بر نمی‌خستند و خاکستر افتادند و در وی بتوبه
نهادند او را از خاکستر نشست و در آن مراغه همی کرد با جامها و همی گریست و زاری همی کرد
و استغفار تا شبانگاه آمد باسرای و وی را ام ولدی بود نام وی امینه چون وی خواستی
که در متطهر شود و با خانه شدی که با نزدیک کند انگشتری خویش بنزدیک امینه نهادی
دست فرا انگشتری نکردی الا که بر طهارت بودی و ملکت وی در آن انگشتری بود
پس روزی از روزها امینه بنزدیک وی نهاد چون بشغل خویش فرا ایستاد شیطانی نام
شیطانی که صاحب البحر بود نام وی صخر بود آنگه بیامد الا نزدیک که آمده بود
و خویشتن را بصورت سلیمن بساخت و گفت یا امینه انگشتری من بده انگشتری
فراوی داد در انگشت کرد و شد بر تخت سلیمن نشست و جن و انس و طیر را بدید بیامد
سلیمن بیرون آمد و بنزدیک امینه آمد تا خاتم خواهد بوی بکرد امینه و گفت یا امینه
انگشتری بیار گفت تو کیستی گفت منم سلیمن بن داود گفت دروغ گفتی سلیمن بن داود
سلیمن بن داود آمد و انگشتری فرا ستد و آنگه بر تخت نشست در ملکت خویش
و سلیمن علیه السلم ندانست که آن خطای وی در وی چه بود بیرون شد چون فرا
سرای رسید بر سر ایشان بنی اسرائیل گفتی منم سلیمن بن داود و خاک در وی افکندندی و دشنام
دادندی و گفتندی بنگرید تا این دیوانه چه همی گوید که وی سلیمن بن داود است چون سلیمن او دید
شد بکنار دریا و ماهی تا بی گیران همی کشیدی بیاری همی آوردی تا شب هر روز بمزد وی دو ماهی
ماهی مزد او دادندی بنان بدادی و دیگر بریان کردی و بخوردی باز از آن تا چهل روز با بیشتر
سلیمن

۳۰۰ هم عهد انگشت در سرای وی نشسته بودند پس چون آصف دید که کار بنی اسرائیل و حکم آن
شیطان دیو مردمان جهل بود از این منکر همی داشتند و حال وی همی ندانستند پس آصف گفت
یا معشر بنی اسرائیل شما همی بینید این اختلاف که در حکم پسر داود همی افتد چنانک من همی
بینم کنند همی بینیم گفت پس با شما بیستید تا من در نزدیک زنان وی شوم و از ایشان بپرسم
تا ایشان چنین همی بینند که ما همی بینیم این حال در نزدیک خاصه وی گفت
شما این همی بینید از حال وی که ما همی بینیم گفتند ما از این بیشتر همی بینیم که وی از جنابت
غسل نکند گفت انا لله و انا الیه راجعون ان هذا لهو البلاء المبین انگاه بیرون آمد
و با بنی اسرائیل گفت کار خاصه عظیم تر است از کار عامه چون چهل روز تمام شد از آن شیطان
بترسید از مجلس وی بپرید و بگذشت و انگشتری در دریا افگند ماهی آن را فرو برد و صیاد
آن ماهی بگرفت و سلیمان علیه السلام در آن وقت آن صیاد را کار کرده بود چون شبانگاه بود مزد
ماهی فرا وی داد آن ماهی که انگشتری داشت یکی بود از آن سلیمان علیه السلام سلیمان علیه السلام
آن را بستد بفروخت و نان بخرید و خواست که آن را بریان کند شکم وی بشکافت انگشتری
دید در انگشت کرد و بسجود در افتاد و مرغان و دیو و پری باز آمدند و چون با نزد وی بوی گرفتند
و با آنستند ابح دیو با افتاده است از سبب آن بود که در سرای وی بلقیس بت پرستید از عبادت
آن صورت و ملک خویش آمد و توبه کرد از آن گناه و شیاطین را فرمود تا صخره را
بگرفتند و آوردند نزدیک وی و فرمود تا سنگی عظیم ببریدند و اندر جوف بکردند
و برادران باز کرد و بجای آن صخره و دیگری فرمود تا بر آن نهادند و از آن با هن و سر
محکم کردند و فرمود تا در دریا افگندند گویند سلیمان را علیه السلام صد زن بود و یکی
بود نام وی جراده و هیچ کس را ایمن نداشتی بر انگشتری مگر وی را که در طهارت شدی انگشتری فرا
وی داد

و دیو این زر گفت وی را ایمان باد و من و فلان خصومتی است باید که مرا حکم کنی گفت آری
و بکرد خدای عز و جل وی را بدان مبتلا کرد بدان مدت که وی گم کرد دیو شیطان را بر انگشتری
وی مسلط کرد و بر ملکت وی چنانک یاد کردیم و مردمان از حکم وی را منکر همی شدند
و علمای بنی اسرائیل و قرای ایشان فراهم آمدند و شدند نزدیک زنان وی و گفتند ما حکم های وی را
منکر همی بینیم اگر این سلیمان است خود عقل وی زایل شده است زنان بگریستند ایشان
بیرون آمدند و گرد وی در ایستادند و تورات باز کردند همی خواندند چون آن
شیطان از میان ایشان بگریخت بپرید بر کنگره بر کشید از آن بگریخت … تا به دریا رسید
… و آیات … که چون آن … خواست که … سلیمان … آید انگشتری ملک را از وی
بستاند سلیمان آن را بر گرفت و در انگشت کرد باز بستاند و در دست وی همی ایستاد
چون سلیمان آن دید بدانست که فتنه آمده است وی را گفت تو مبتلا به این گناه که کردی
و این انگشتری در دست تو همی نه ایستد خدا داده است تو بر کن با خدای کریم تا بر تو
ببخشایم و در ملکت تو و بیوت اهل تو و سیرت نگاه دارم تا انگاه که خدای تعالی تو
تو فرا یاد بود سلیمان بگریخت و انگشتری فرا آصف داد وی در انگشت کرد و بر سلیمان
و کان عنده علم من الکتاب آصف در ملکت وی پادشاه و سیرت وی نگاه داشت تا
چهل روز تا آنگاه که سلیمان باز منزل خویش آمد و خدای عز و جل توبه وی
بپذیرفت و ملکت باز وی داد آصف برخاست از مجلس و انگشتری باز وی داد در انگشت
وی پادشاه و کرسی ملکت بنشست اینست که خدای عز و جل همی گوید و القینا علی
کرسیه جسدا ثم اناب یعنی آصف و سعید بن المسیب گوید سلیمان علیه السلام سه روز
بازماند و … از خرد حجاب کرد خدای عز و جل بر وی وحی فرستاد که یا سلیمان

خلق را اجابت کردی و شه روز در کار بندگان من تقصیر کردی و هیچ مظلوم را داد نستدی ۳۰۱
انطالبی انکاه حدیث انکشتری یاد کرد چنانک گفت و بعضی از مفسران گفتند که خدای تعالی
وی را فرمود که هیچ زن نخواهد مگر از بنی اسرائیل وی زنی خواست نه از بنی اسرائیل وی را
عقوبت کرد و نیز گفته اند که چون سلیمن علیه السلم دختر صیدون را بگرفت اسلام بر وی
عرضه کرد ابتناع کرد سلیمن وی را بتهدید بگرد گفت اگر تو مرا با اسلام اکراه کنی من خود را
بکشم سلیمن علیه السلم وی را بخواست و وی مشرکه بود و پنهان از سلیمن بت در سرای او بت چهل
روز نام او نهان همی پرستید تا انکاه که شما را گفت سلیمن را علیه السلم از بهر آن عقوبت
کردند بزوال ملکت چهل روز چنانک یاد کردیم و شیخی گویند که سبب فتنه او یکی آن بود که
سلیمن را علیه السلم بشیری آمد از شیاطین که دل آمد بدیک بکیرند کنند اگر تو بر وی دست یابی
از ایشان بنه رهیم و در بلاد بحر مدا ایشان را بیم بسیار است که وی را بکیشیم یاد دیوان کیم
سلیمن علیه السلم آن را انت یاد داد مود تا ببرد و با زید بکیج بزد و تو بر سر دار بیم شیاطین
خدای عز و جل وی را عقوبت کرد از بهر آنکه از شیاطین بترسید از بهر عز و جل اکا بود
و وی را بکرسی وی انداختند الجا که گفت خدای عز و جل والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب
و گفتند که سلیمن علیه السلم روزی گفت من امشب بنود زن خویش بگردم هر یک بنی نامدار بزاید که
بشری آن جهاد همی کند در سبیل خدای و استثنا نکرد و نگفت ان شا الله بس ایشان را بزادند
یک شب وی را هیچ فرزند نیامد از ایشان مگر یکی که او را بیاوردند بر کرسی سلیمن نهادند
که خدای عز و جل همی گوید والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب و گروهی گفتند بر این لرغ دو
که سلیمن را علیه السلم فرزندی آمد که از ان بخارهاء شد خار چون نیک ماند بی جان
و را ن صفت بود و بر تخت انست که همی گوید والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب

یعنی ابی الصحة و پیغامبر صلوات الله علیه گفت بدان خدای که جان من بفرمان وی است اگر
گفتی ان شا الله همه در سبیل خدای جهاد کردندی چنانک وی همی خواست و روایت کنند از علی بن
ابی طالب رضی الله عنه که وی گفت سلیمن علیه السلم بر کار و بار تشنه بود با انگشتری
بازی همی کرد انکشتری از وی منتشر و در دریا افتاد این بود سبب زوال ملکت وی چهل روز
روایت کنند از پیغامبر صلوات الله علیه که وی گفت نقش انکشتری سلیمن علیه السلام
لا اله الا الله محمد رسول الله بود و مجاهد گوید که آن شیطان که بر کرسی وی بنشست
نام وی اصف بود و این نه آن اصف بن برخیا بود که صدیق سلیمن بود بل این شیطانی بود
از شیاطین دریا بر کرسی وی بنشست و حکمهای مقلوب و منکرات همی کرد و خدای
تعالی زنان سلیمن را از وی نگاه داشت تا مرا ایشان هیچ کس نرسید و حسن بصری گوید از
تعالی شیطانی را بر زنان وی مسلط نکرد و هیچ خلل بود زنانی پیغامبری از پیغامبران خود
و چنین گفته که یکی از ایشان را که مردمان زنان را بدانستند که آن شیطانی است آن بود که
زنان گفتند چهل روز است که وی نزدیک ما نیامده است بدانستند که از سلیمن است که نزدیک
ایشان همی نیاید و چنانک خلصان منزه کرده اند خاندان نبوت را از آنک شیطانی مسلط
کردد بر ایشان زنان روایت که وهب یاد کرده است درین معنی درست نداشته اند هر چند
که ان محتمل است تاویل آن است بدان معنی که ایشان گفتند وی از جنابت غسل همی نکند قول معنی
که نزدیک زنان همی نرسد تا بدان وی را حاجت افتد و بر وجه جمع توان کرد بیان ایشان تا
تنزیه این خاندان از فواحش و بدانک علما و اصحاب اخبار در صفت کرسی سلیمن علیه السلم
سخن گفته اند چون سلیمن علیه السلم ملکت را گرفت از بهر آن فرمود تا وی را کرسی
کردند تا بر ان نشیند و قت قضا فرمود تا چیزی کنند بدیع هایل چنانک اگر مبطلی

پاکوابی و در نشو دیگر دیو آید و برا هیبت از نزا کیرد مکر از آن باز ایستد و نمود

تا کرسی کردند از دندان پیل و تلبیها دوی نشاندند از یاقوت و زبرجد و لؤلؤ

انواع جواهر و بجهار نخل کرد ها کرد آن بر دمیده اوند و شاخهاء آن از یاقوت سرخ

و زمرد و خلال زد و طاووس بر سر آن نهاده بکرسی زدن هر یکی از و دستا بلند یکی بکرد

و بر دو جانب کرسی دو شیر زرین بکردند و بر سر هر یکی از ایشان عمودی از زمرد و بر او خلال

بستند و نخلهاء انکور از زر سرخ و خوشهاء از یاقوت سرخ چنانکه سایه و عریش

در و نخل بر کرسی بودی و چون خواستی سلیمن علیه السلم بر آن کرسی نشستی پایه

بر و نخت زرین نهادی کرسی همه بکردیدی چنانکه آسیا بکردد و آن کرکسان

طاوسان پر باز کردندی و آن شیران دست بیش بیو کندی و دنبالها بر زمین زدندی

و همچنان هر دو تخت که سلیمن پایه بر نهادی چون سلیمن علیه السلم بر تخت نشستی

از دو نسر تاج بر سر وی نهادندی آنکاه کرسی بکردیدی و هر چه بر آن بودی و آن

دو طاوس و دو نسر سر فرود آوردندی و دو شیر مشک و عنبر از دهان بیرون انداختندی

سلیمن علیه السلم و کبوتری زرین ساخته بودند بر عمودی از جواهر از عمود دهان

کرسی توریت بر او کرفتی و فرا سلیمن علیه السلم دادی تا وی ابر را بکشادی و بر مردمان

خواندی و ایشانرا بعضی قضا خواندی و حکم کردن میان ایشان و عطاء بنی اسرائیل

هر کسی بر کرسی نشستی زرین مرصع بالجواهر و آن هزار کرسی بود که ایشان بر نشستند

بر دست راست و بزرکان دیوان نیز کرسیهاء سیمین نشستندی و آن هزار کرسی

بود بر دست چپ وی آنکاه مرغان کرد ایشان در آمدندی و سایه بر ایشان

افکندندی و مردمان را بیش آمدندی که کوابی دادی از کرسی با هر چه بر آن

بودی

همه بکردیدی چنانک آسیا بکردد و آن دو شیر دست بیش بیو کندندی و دنبالها بر زمین زدندی

و آن نسرها و طاووسها جناح فرو بردندی تا کواهان از آن بترسیدندی کی کواهی بناحق ندادندی الآیه

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي

کفت یا رب بیامرز مرا و ببخش مرا ملکی نباید کی هیچ کس را زیبد

لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ

هیچ یکی را از بس من که تویی بخشنده عطا ها

عطاء بن رباح کوید یعنی وی است که مرا ملکی ده که آن بر من نشانه دوستی باشد عمر بن

چنانک باذا ستدی و دیدن کار ماضی و کفته اند اندر آن خواست تا آن دلیل باشد

بنبوت و معجزه باشد و برا و نشانه باشد بر قبول توبه او وی پیغامبر صلی الله علیه و سلم

کفت شیطانی بیش من آمد دوش تا نماز بر من ببرد چنانک ماشد بودی یکی به

خواستم که وی را بکیرم و بر ستون بندم تا با مداد همه وی را ببینند تا کاه یاد کردم

دعاء برادرم سلیمن رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد بکذاشتم وی را

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ

بس مسخر کردیم ورا باد را همی رفتی بفرمان وی نرم و همواره آنجا

أَصَابَ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ

کی خواستی و آهنک کردی و مسخر کردیم ورا دیوان هر بناء و غواص

وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ هَذَا عَطَاؤُنَا

و دیکران در بسته ها بند این عطاء ما

فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

بده یا باز دار که هیچ شماری نبود ...

وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَحُسْنَ مَاٰبٍ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا

اَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ

وَعَذَابٍ

اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ

وَوَهَبْنَا لَهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً

مِنَّا وَذِكْرٰى لِاُولِي الْاَلْبَابِ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا

فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا

نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرٰهِيمَ

وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَالْاَبْصَارِ

اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ

وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ وَاذْكُرْ

اِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْاَخْيَارِ

هٰذَا ذِكْرٌ وَاِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَاٰبٍ جَنَّاتِ

عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمْ مُتَّكِئِينَ فِيهَا

يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ

وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ اَتْرَابٌ هٰذَا

مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ اِنَّ هٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ

مِنْ نَفَادٍ هٰذَا وَاِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَاٰبٍ جَهَنَّمَ

يصلونها فبئس المهاد فليذوقوه حميم

وغساق

وآخر من شكله أزواج

هذا فوج مقتحم معكم لا مرحبا بهم إنهم

صالوا النار قالوا لا مرحبا بكم أنتم

قدمتموه لنا فبئس القرار قالوا

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا

في النار وقالوا ما لنا لا نرى رجالا كنا

نعدهم من الأشرار أتخذناهم سخريا

أم زاغت عنهم الأبصار إن ذلك

لحق تخاصم أهل النار قل إنما أنا منذر

وما من إله إلا الله الواحد القهار رب

السموات والأرض وما بينهما العزيز الغفار

قل هو نبؤ عظيم أنتم عنه معرضون ما كان

لي من علم بالملإ الأعلى إذ يختصمون

إن يوحى إلي إلا أنما أنا نذير مبين إذ قال ربك

للملائكة إني خالق بشرا من طين فإذا سويته

ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين

فسجد الملائكة كلهم أجمعون إلا إبليس

استكبر وكان من الكافرين قال يا إبليس

مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ ٣٠٥

چه بازداشت ترا که سجود کنی آن را که بیافریدم بدست خویش

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ

بزرگی کردی یا بودی از بلندان گفت ابلیس من بهترم

مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ

ازو بیافریدی مرا از آتش و بیافریدی او را از گل گفت خدای تعالی

فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي

بیرون رو ازینجا که تو رانده ای و بر تو باد لعنت من

إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ

تا روز قیامت گفت بار خدایا مرا زمان ده تا روز

يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ

برانگیزند گفت تو از زمان دادگانی تا روز

الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ

وقت معلوم گفت بعزت تو که بیراه کنم ایشان را

أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ قَالَ

همه مگر بندگان ترا از ایشان که خالص کرده اند گفت خدای تعالی

فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ

حق است و حق گویم که پر کنم دوزخ از تو و از آن کس

تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

که از پی تو رود از ایشان همه بگو نخواهم از شما بر این هیچ مزد

حسبن النفر که گفت این ایات ناخواست نزول آن قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ

ونه ام از جمله رنج نمایان که برنهم قولها از خویشتن

پیغامبر صلوات الله علیه گوید که متکلف را سه علامت بود یکی آنک منازعت کند با زبر دستی
که فوق وی بود و دیگر آنک بود و سخن گوید انچ بیابد و نتواند یافت و دیگر که گوید انچ نداند
و زبیر بن العوام گوید پیغامبر صلوات الله علیه فرمود تا منادی کرد ندا یا رب یا مردمان
آن کسانی که دعا کنند مرد کار امت را و کلف نکنند من بری ام از تکلف و صحابه پارسای من
استمن بری اند از ان ابن مسعود گوید یا مردمان هر که چیزی داند بگوید و هر که نداند
گوید الله اعلم که از جمله علم است این را که نداند گوید الله اعلم و خدای تعالی
گفت خداوند خویش را قل لا اسالکم علیه من اجر وما انا من المتکلفین

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ

نیست این قران مگر پندی خلقان را و خود بدانید خبر آن پس از زمانی والله اعلم

و این سورت مکی است مگر سه ایت که بمدینه فرود آمده است از انجا که می گوید قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم تا انجا که می گوید وانتم لا تشعرون و ابا الهاء ری هفتاد و پنج ایت است در عدد کوفی
و در عدد بصری و مدنی و کلمات وی هزار و صد و هفتاد و دو است و حروف وی چهار
هزار و هفت صد و ... است و ابی بن کعب روایت کند از پیغامبر علیه السلام که وی گفت هر که سورة الزمر برخواند
خدای تعالی امید وی نبرد و وی را ثواب خایفان بدهد و عایشه صدیقه رضی الله عنها
و عن ابیها گوید که پیغامبر صلوات الله علیه هر شبی برخواندی سورة بنی اسرائیل و الزمر

الزمر خمس و سبعون آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم

فرو فرستادن كتاب است از خداى بيهمتا محكم كار

انا انزلنا اليك الكتاب بالحق فاعبد الله

ما فرو فرستاديم بتو كتاب را بحق بپرست خداى را

مخلصا له الدين الا لله الدين الخالص

خالص كننده مر او را طاعت آگاه باشيد خداى راست دين خالص

والذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم

و آنانكه فرا گرفتند از دون خداى ياران كه نمى پرستيم ايشان را

الا ليقربونا الى الله زلفى ان الله يحكم

مگر تا نزديك كنند ما را بخداى نزديكى كه خداى حكم كند

بينهم في ما هم فيه يختلفون

ميان ايشان در آنچه ايشان در آن خلاف ميكنند

[illegible]

ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار

كه خداى راه ننمايد هر كه او دروغگو ناسپاس باشد

لو اراد الله ان يتخذ ولدا لاصطفى مما يخلق

اگر خواستى خداى كه فرا گيرد فرزندى برگزيدى از آنچه بيافريند

ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار

آنچه خواستى پاكا خداى اوست خداى يكتا قهر كننده

خلق السموات والارض بالحق يكور الليل

بيافريد آسمانها و زمين بحق اندر آورد شب را

على النهار ويكور النهار على الليل

بر روز و اندر آورد روز را بر شب

و سخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى

و مسخر كرد آفتاب و ماه را هر يكى ميرود تا اجلى نام برده

الا هو العزيز الغفار خلقكم من نفس واحدة

آگاه باشيد اوست بيهمتا آمرزگار بيافريد شما را از تنى يكى

ثم جعل منها زوجها وانزل لكم من الانعام

پس كرد از آن جفت او را و فرو فرستاد براى شما از چهارپايان

ثمانية ازواج يخلقكم في بطون امهاتكم

هشت صنف بيافريند شما را در شكمهاى مادران شما

خلقا من بعد خلق في ظلمات ثلث ذلكم الله

آفريدنى از پس آفريدنى در تاريكيهاى سه آن خداى است

رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ

لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ

وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَإِذَا مَسَّ

الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ

نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ

وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ

تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ

النَّارِ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا

يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ

آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا

حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا

يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

یعنی دران جهان بکیال و میزان باشد در نعمتهای بهشت انس بن مالک روایت کند از
پیغامبر صلوات الله علیه که وی گفت بنهند ترازوها روز قیامت اهل صلوة را بیارند و مزد
ایشان تمام بدهند بوزن و اهل زکوة را بیارند مزد ایشان تمام بدهند بوزن و اهل نکاح
و اهل حج را همچنین بوزن و اهل بلاها را بیارند و ایشان را ترازو بنهند دیوان نشر نکنند
و بریشان بریزند مزد بغیر حساب تا تمنی کنند آن کسانی که امن و عافیت بوده باشند
در دنیا با خلق که پوست ایشان را بمقراض بریده بودی از فضل و مزد که اهل بلا را داده در آن جهان
و علی بن ابی طالب رضی الله عنه بعیادت پسر خویش شد حسن رضی الله عنه گفت اصبحت
یا ابن رسول الله گفت اصبحت بنعمة الله باریا قال کذلک یکون ان شاء الله انگاه حسن گفت
شنیدم از جدم محمد رسول خدای تعالی که یا بنی در فرایض تا از عابدترین خلق باشی
در دنیا قناعت کن تا از توانگرترین خلق باشی که در بهشت درجتی است از درجه
بلوی که نرسند اهل بلا را با آنکه در دیوان نهند ایشان را بریشان ریزند مزد انگاه
برخواند پیغامبر علیه السلام والصلوة انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

قُلْ اِنِّیٓ اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّینَ
بگوی مرا فرموده اند که بپرستم خدای را اخلاص او دین را در طاعت

وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَکُونَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ قُلْ اِنِّیٓ اَخَافُ
و فرموده اند مرا تا باشم اول مسلمانان یعنی از این امت بگوی که من ترسیم

اِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ
اگر عاصی شوم خداوند خویش را از عذاب روز بزرگ بگوی خدای را پرستم

مُخْلِصًا لَهُ دِینِی فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ
اخلاص او دین من بپرستید آنچه خواهید شما از دون وی
دعا که بگیرند این آیه بر منسوخ است بآیت قتال منسوخ است

وان الذین انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب

قُلْ اِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوٓا اَنْفُسَهُمْ وَاَهْلِیهِمْ
بگوی که زیانکاران آنها باشند که زیان کردند تنهای خویش و اهالی خویش

یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی آنکه ایشان را در بهشت بازنهاده باشند از اهالی و خدم که چون
روز قیامت ایشان کافر شوند بدل ایشان را فرا مومنان دهند چنانک یاد کردیم
که هر کسی را از خلق خدای عز و جل در بهشت جایگاهی بود از ایشان میراث فرا مطیع
دهند چون کسی عاصی شود چنانک گفت اولئک هم الوارثون

اَلَا ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ
این آنست زیان ظاهر ایشان راست از زبر ایشان

ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِکَ
سایه بانها و سرا بردها و طباقها از آتش و از زیر ایشان همچنانها از آتش زیرپوشها طباقها ای آنکه زیر ایشان است ایشان را باشد آنست

یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ
که همی بترساند خدای بندگان خویش را ای بندگان بترسید از عذاب من

وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ اَنْ یَعْبُدُوهَا
و آن کسانی که بپرهیزند از عبادت بتان که تا نپرستند یعنی از انبیا نشوند

وَاَنَابُوٓا اِلَی اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰی فَبَشِّرْ عِبَادِی
و باز گردند با طاعت خدای ایشان راست دیدار بهشت و ایشان را شادی ده تو بندگان مرا

الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ
آن کسانی که گوش دارند سخن را متابعت کنند آن را که نیکوتر باشد از جمله قرآن

اُولٰٓئِکَ الَّذِینَ هَدٰیهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰٓئِکَ هُمْ اُولُوا الْاَلْبَابِ
ایشان آن کسانی‌اند که راه نمود ایشان را خدای و ایشان‌اند خداوندان خرد

و بدان که این آیت از آنجا و الذین اجتنبوا الطاغوت در سه تن فرو آمده است که ایشان
پیش کننده در جاهلیت لا اله الا الله زید بن عمرو و ابوذر الغفاری و سلمان الفارسی
بوده‌اند ...

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ
تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ

ابو سعید خدری گوید که پیغامبر صلوات الله علیه گفت که اهل بهشت
ببینند غرفهاء ایشان چنانکه شما بینند ستارهاء درخشان را در افق
از مشرق و مغرب از تفاضل که میان ایشان باشد گفتند یا رسول الله آن
منزلهاء پیغامبران باشد جدا از ایشان کس دیگر بدان نرسد گفت بلی بدان خدای که جان من
بفرمان وی است مردانی که ایمان آورده باشند و تصدیق کرده رسولان را

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ



شعبی گوید هر آبی که در زمین است از آسمان ... آید انگاه قسمت کند ...

ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ
فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ أَفَمَنْ
شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى
نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ
مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ابن مسعود گوید گفتیم رسول را صلوات الله علیه که انشراح صدر چون باشد گفت چون نور در
شود منشرح و منفسح گردد گفتیم یا رسول الله علامات آن چه باشد گفت ...
...
پیغامبر گوید علیه السلام خدای عز و جل گوید حاجتهای آن کسها بجوئید ...
ایشان ... باشم ... پیغامبر علیه السلام گفت خدای عز و جل ...
...

باطاعت و دشمن دارد هر این بی که سخت باشد الحرمت بود همه شب لخوش خداوند لباده نکند
و خواند که نوح دیباد سید ابن مسعود گوید که صحابت گفتند یا رسول الله جدید
اکر ما را حدیثی بکوئی خدای عز و جل فرو فرستاد

اللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا

خدای فرو فرستاد نیکوترین سخن کتابی ماننده یکدیگر تصدیق یکدیگر دروغ اختلاف

مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ

کناره ... باز خواند و در وی حکم ... داران ... لرزد از آن پوست

جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ

پوستها آنکسانی که میترسند از خداوند خویش آنکه باز نرم کردد

ذَلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

آن باز خدای است راه مینماید بآن آنکه خواهد و آنکه را

يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

که خدای بیراه کند نیست او را هیچ کس راه نماینده

ابن عمر رضي الله عنه بمردی بکذشت از اهل عراق بیفتاده گفت چه
بوده است این را گفتند چون که قرآن برخواند و یا یاد کرد خدای
عز و جل بشنود بیوفتد ابن عمر رضي الله عنه گفت ما از خدای تعالی
بیم ترسیم و بیهوش نیفتیم و گفت شیطان در جوف یکی شود از ایشان و شود
این کردار اصحاب محمد صلوات الله علیه ابن سیرین را گفتند که و هاست
هستند که ایشان بیوفتند چون قرآن برایشان خوانند گفت ایشان را بر

خانه بایستانند پس قرآن بر ایشان خوانیم اگر خاموش کنند خویشتن را بیندازند که
راست نیست کویند موسی علیه السلام بند بنی اسرائیل را نصیحت قوم خویش را مردی از ایشان پیراهن
خویش را بدرید وحی کرد بموسی که بکوی خداوند پیراهن را که بپیراهن
مدر ولیکن دل فراخ نمای و ابی بن کعب نزدیک مصطفی صلوات الله علیه
قرآن می خواند ایشان را نیک دل شدند پیغامبر صلوات الله علیه گفت
غنیمت دارید دعا نزدیک دل نرم که آن رحمتی بود از خدای عز و جل و عباس عبد
المطلب روایت کند از پیغامبر صلوات الله علیه که وی گفت چون
دل بنده فراخ شد از بیم خدای بریزد گناهان وی چنانکه برگ از درخت خشک و در حدیث دیگر برو حرام کند

اَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ

ای آن کسی که ... باز داشت بروی خویش بد عذاب ... روز

الْقِيٰمَةِ وَقِيلَ لِلظّٰلِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ

رستخیز و گفته شود ستمکاران را که بچشید آنچه بودید

تَكْسِبُونَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتٰيهُمُ

می کردید دروغ زن کردند آنکسان که پیش ایشان بودند پس آمد بایشان

الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَاَذَاقَهُمُ

عذاب از آنجا که نمی دانستند پس بچشانید ایشان را

اللّٰهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

خدای فضیحتی در زندگانی دنیا و عذاب

الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ

آن جهانی بزرگتر بود اگر بدانستند و بدرستی ۵

ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ

يَتَّقُونَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ

مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا

لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و این مثلیست که خدای عز وجل یاد

کرد ... ایشان ... کرده است کافرانرا که خدایان

بسیار ... سبحانه و تعالی

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ



و بو هریره رضی الله عنه گوید پیغامبر صلوات الله علیه گفت دانید که مفلس امت من

کیست ... گفتند ... مفلس امت من ... بیاید ...

... خدای ...

... بیاورند ...

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ

وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ

مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ

وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید الذی جاء بالصدق رسول الله علیه السلم و صدق

ابو بکر رضی الله عنه ... گویند الذی جاء بالصدق پیغامبر ... صدق به ... اتباع ایشان

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ أَلَيْسَ اللَّهُ

بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ

فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ

و این آن بود که ایشان بیم کردندی پیغامبر را به خدایان خود که ...

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ

لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ

أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ

چون پیغامبر صلوات الله علیه از ایشان این بپرسید خاموش گشتند خداوند سبحانه فرو فرستاد

قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ

وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ

لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ

فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي

لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ

الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ

إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

سستر از آن کنند ارواح مردگان و زندگان در خواب فراهم رسند و آشنایی فرا دهند

فرا یکدیگر چندانی که خدای خواسته باشد چون حق سبحانه و تعالی جانهای زندگان باز

ایشان فرستد تا وقت اجل ایشان ابن عباس گوید رضی الله عنه که در تن بنی آدم نفسی بوده دیگر نفس

آن بود که عقل و تمییز بدان بود و چون بنده بخسبد خدای عز و جل نفس وی فرا گیرد

و روح وی را فرا نگیرد و این که ابن عباس گوید دلیلست بر آنک

أم اتخذوا من دون الله شفعاء قل أولو كانوا
لا يملكون شيئا ولا يعقلون قل لله الشفاعة
جميعا له ملك السموات والأرض ثم إليه
يرجعون وإذا ذكر الله وحده اشمأزت
قلوب الذين من دونه إذا هم يستبشرون
قل اللهم فاطر السموات والأرض عالم
الغيب والشهادة أنت تحكم بين عبادك
فيما كانوا فيه يختلفون ولو أن للذين ظلموا
ما في الأرض جميعا ومثله معه لافتدوا به

من سوء العذاب يوم القيمة وبدا لهم
من الله ما لم يكونوا يحتسبون

سدی گوید پنداشتند نیکی است چون بدیدند بود و ابن ...
... این آیت بخواندند وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون ...
گوید که پیغامبر صلوات الله علیه گفت عز وجل گوید آن
کسی را که کمتر از اهل دوزخ بود در عذاب اگر هرچه در زمین
است آن تو بود فدا کنی تا ازین عذاب برهی گوید آری خدای
عز وجل گوید ... ترا ازین خواستم و تو در
صلب آدم گفتم شرک میاور بمن تو خواستی ... شرک
آوردی بمن ۵

وبدا لهم سيئات ما كسبوا وحاق
بهم ما كانوا به يستهزءون فإذا مس الإنسان
ضر دعانا ثم إذا خولناه نعمة منا قال إنما أوتيته

عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قَدْ

بلكه آن نعمت آزمايش است و ليكن بيشترين ايشان نمى‌دانند بدرستى كه

قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا

گفتند اين سخن آنان كه پيش از ايشان بودند پس نگاه نداشت ايشان را آنچه

يَكْسِبُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ

كسب مى‌كردند پس رسيد بديشان جزاى بديهاء آنچه كردند و آنان كه

ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا

ستم كردند از اينان زود بود كه رسد بديشان جزاى بديهاء آنچه كردند

وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ

و ايشان عاجزكنندگان ما را نه اى نمى‌دانند كه خداى

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي

فراخ كند روزى آن را كه خواهد و تنگ كند بر آنكه خواهد در آن

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

عبرتهاست گروهى را كه ايمان دارند ۝

و بدانك ابن عباس گويد كه پيغامبر صلوات الله عليه وحشى را كه كشته حمزه بود بدو فرستاد و وى را بايمان خواند

وى كس فرستاد يا محمد مرا چون مى‌خوانى بدين خويش و تو مى‌گوئى از كسى كه شرك

آورد يا زنا كند يا كشتنى ناحق كند عذاب بر وى مضاعف كنند و در آن جاويد بماند و من اين همه كرده‌ام

ياد كرده است تا آنگاه كه اين آيت فرو آمد و گفت

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا

بگوى اى بندگان من آنكسانى كه اسراف كرده‌اند بر تن خويش نوميد مباشيد



مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

از رحمت خداى كه خداى بيامرزد گناهان همه

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و نيز از ابن عباس رضى الله عنه روايت

كه اوست آمرزنده بخشاينده كه اين آيت در اهل مكه فرو آمده است

كه ايشان مى‌گفتند كه محمد مى‌گويد هر كه بت پرستد و مرد كشد خداى وى را نيامرزد

ما چون مسلمان گرديم كه اين همه كرده‌ايم خداى عز و جل اين آيت فرو فرستاد و ابن عمر گويد

رضى الله عنه در عياش بن ربيعه و وليد بن الوليد و جماعتى از مسلمانان كه ايشان را كافران

كرده بودند و عقوبت مى‌نمودند تا ايشان را كافر شدند آنگاه خواستند كه باسلام آيند اين

آيت فرو آمد و گروهى گفتند اين در آن فرو آمد كه قومى مى‌گفتند اهل كبائر از اهل دوزخ

باشند خداى عز و جل اين آيت در ايشان فرو فرستاد و عبد الله بن مسعود در مجلس آمد

قاضى مجلس مى‌كرد و مردمان را از آتش و اغلال بيم مى‌نمود ابن مسعود آمد تا كى گويد

وى بايستاد و گفت يا مذكر چرا مردمان را نوميد مى‌كنى از رحمت خداى و اين آيت برخواند

و زيد بن اسلم گويد كه مردى بود در امتان پيشين اجتهاد بسيار كردى در عبادت و تشديد

مى‌كرد با خويشتن و مردمان را نوميد مى‌كرد از رحمت خداى بمرد گفت يا رب مرا چيست

گفت دوزخ گفت يا رب خداى پس كجا شد آن عبادت و اجتهاد گفت تو مردمان را

از رحمت من نوميد مى‌كردى امروز من ترا از رحمت خويش نوميد مى‌كنم و در روايت

آمده است از پيغامبر صلوات الله عليه كه وى اين آيت برخواند و گفت إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ

جَمِيعًا و لا يبالى خداى بيامرزد گناهان همه و باك ندارد ۝

وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ

و باز گرديد با خداى خويش و گردن نهيد وى را از پيش آنكه بيايد بشما ۝

الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ

وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ

لَا تَشْعُرُونَ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى

عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ

لَمِنَ السَّاخِرِينَ

أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً

فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي

فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ

الْكَافِرِينَ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا

عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ

مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا

بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ

يَحْزَنُونَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى

كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

و آن کسانی که کافر شدند بحجتها خدای ایشان اند که ایشان زیان کاران اند

و در خبر آمده است که معنی تعالی اسماها و زمین است که در ... بامداد

بگوی ده بار و شبانگاه لا اله الا الله و الله اکبر سبحان الله

والحمد لله استغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والآخر والظاهر

والباطن له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير

قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ

بگوی ای محمد جز خدای را فرمایید ما را که پرستم ای نادانان

وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ

و حقا و وحی کرده اند به آن کسان که پیش تو بوده اند که اگر

أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ

انباز آری حقا باطل گردد عملهای تو کرده باشی از زیان کاران

الْخَاسِرِينَ

زیان کاران باشی ... گفته اند که ... همه کردند ... بر ... خویش

بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

بل خدای را پرست و باش از شاکران از نعمت ایمان

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

و خدای را نشناختند حق شناخت ... تعظیم ... از ... عظمت

وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

و زمین همه ملکت اوست روز قیامت ... هر ... کنند

وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ

و آسمانها نوردیده بیمین او پاکا و برترا خدایا

عَمَّا يُشْرِكُونَ

از آنچه ایشان انباز گویند و پاکا ... از انباز

و بدان که طی در لغت ... بود ... چنانکه ... مطویت

... ای ... فلان را ... دیدم ...

و این معنی ... آیت ... یاد کرده ... دلالت ...

... و اقتدار ... خلقان ... قوی تر باشد ...

... بود که ... معنی ... و قدرت ... معنی ...

که اسماها را نیست کند ... خویش و ... کنند ... است

و یاد کرد ... کند و ... است که خداوند سبحانه و تعالی خبر داده است که آسمانها

نیست گردد ... حکم ... کند ... یاد کرد ... خبر که داده است که در خبر

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي

و دردمند در صور بیهوش شود هر چه در آسمانها و هر چه در

الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا

زمین مگر آنکه خدای خواسته باشد ... دمیدن ... آنگاه ... ایشان

هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ

و ... که ... تا ... خدای ... ایشان ... حکم ... خدای ... صور

... کرده است که ... آخر ... الاخر ... آن صور ... بود

عالم را فرو گیرد تا عادت و اختلاف کرده اند در معنی این استثنا که درین آیت است ٣١٧
تا کی است ابو هریره گوید که پیغامبر صلوات الله علیه پرسید جبریل را علیه السلام ازین آیت
که آن که باشد که خدای عز و جل خواسته است که صاعقه در ایشان نرسد گفت شهیدان باشند
در گرد آن عرش شمشیر کرده عرش ایشان را و انس روایت کند که پیغامبر صلوات الله علیه
پرسید که ایشان که باشند گفت جبریل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت چنانکه یاد کرده ام
از پیش و جابر گفت موسی علیه السلام بود که وی درین جهان یکبار صعقه چشیده باشد
و پیغامبر صلوات الله علیه گفت من اول کسی باشم که سر بر آرم در قیامت موسی را بینم
پایه عرش گرفته الخ که وی از پیش برداشت تا از عجله آن بود که خدای عز و جل او را
استثنا کرده است و کعب الاحبار گوید دوازده باشند که صعقه در ایشان نرسد حملة العرش
و میکائیل و جبریل و اسرافیل و ملک الموت ضحاک گوید ایشان حور و عین باشند و رضوان
و مالک و زبانیه و حسن بصری گوید خدای عز و جل ازین خود را بیخ خواهد و درین تاکید
الا بمعنی آن بود که محال بود که وی داخل بود در آنکه هیچ کس نیست در السموات و من فی
الارض و لیکن آن از حیات و عبارت دوزخ را هیچ خواهد و الله اعلم بما اراد ۞

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا

و روشن گشت زمین بنور خدای عز و جل یعنی زمین عرصات قیامت روشن گردد از خدای

و گویی گفته اند خدای عز و جل روز قیامت نوری بیافریند تا روی زمین روشن شود
تا همه روی زمین بدان روشن گردد

وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ

و بنهند نامه اعمال و بیارند پیغامبران را و گواهان

ایشان گواهی دهند یعنی گواهان یعنی که ایشان گواهی دهند بتبلیغ رسالت و
عذری گویند یعنی آنکسانی را که ایشان را بکشته باشند در سبیل خدای گفته اند حفظه را
بیارند تا بر ایشان گواهی دهند چنانکه گفت کل نفس معها سائق و شهید

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۞ وَوُفِّيَتْ

و حکم کنند میان ایشان بحق و ایشان ظلم نکنند و تمام بدهند

كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ۞ وَسِيقَ

هر تنی را آنچه کرده باشد و وی داناتر است بآنچه میکنند و برانند

الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۞ حَتَّىٰ إِذَا

آنکسانی را که کافر شدند بدوزخ […] گروه گروه تا چون

جَاءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ

بیایند بانجا بگشایند درهای آن و گوید ایشان را

خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ

خازنان دوزخ نه آمده بود بشما رسولان از شما برمیخواندند بر شما

آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا

آیات خدای شما و بیم میکردند شما را از دیدار روز شما این

قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ

گویند آری و لکن واجب شد وعده عذاب

عَلَى الْكَافِرِينَ ۞ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ

بر کافران یعنی آنکه خدای عز و جل گفت لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین و گویند ایشان را در شوید بدرهای دوزخ

خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين وسيق

جاودانه باشند در دوزخ بد جایگاهیست متکبران را که تکبر کردند از طاعت خدای و حشر گشتند

الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا

آنکسان که بترسیدند باشند از خدای خویش و در طاعت داشته باشند و در بهشت کشانند گروه گروه

حتى اذا جاؤها وفتحت ابوابها وقال

چون بیایند بدر آن و گشاده باشند درهای آن و گویند



لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين

ایشانرا خازنان بهشت سلام باد بر شما خوش گشتید در شوید در بهشت جاودان

واو در این آورد آنگاه که صفت بهشتیان یاد کرد و گفت وفتحت و در آن صفت دوزخیان فتحت بی واو نیامد این از آنکه رحمت وی زیادت است بر خشم وی و بیان است بیان یعنی بیشتر است که احوال رحمت بیشتر باشد از احوال غضب انبهر آنک رحمت وی درین جهان و در آن جهان فراوانست با زبیذ زودتر دید از نعمتهای این جهانی گسسته اید ازجانک آمده است در معنی رحمت و اما غضب وی در آن جهان خاص بود دخال العامت را بدین آمده تا که معنی سبقت درین خبر آنست که رحمت وی عامتر و بیشتر انبهر از که خلق را اول فطرت آفرینید در وی نعمتهای بسیار کند تا که از وی معصیت پیدا شود و تنبیه این سخن آنست که واو خاد را بود خدا که کوی جانلان و بعضی را به یعنی دار خال که در وی بر سر بود بر داده بر اتب بهشتیان را واجب کند تا ایشان فرارسند در بهشت کشاده یابند و زیادت رحمتی بار دیگر یابند از بهشت و در

و دوزخیان فرا رسند در دوزخ بسته یابند تا انگاه بگشایند تا زیادت تا خیر بود در آن عقوبت را از ایشان و گریبی کنند این را و اد تمامیه خواسته اند از حقیقی بدار در نزدیک مخلصان و ثنا داده که نیز مومنان را بدار و بند بر بلی بیان بهشت و در دوزخ بر آن که داده اورده ما از بلید بکر انصاف بیابند تا انگاه که حذف کردند و خوش دل شوند بایکدیگر هیچ نزاعی دنیاوی نماند بیایند را ایشان رضوان ایشان را گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و علی بن ابی طالب گوید رضی الله عنه چون بدیک در بهشت رسند درختی یابند و دو چشمه آب از زیر آن درخت بیرون آید بیکی در ست روی بشویند تا نضرة النعیم بر روی ایشان پدید آید روی ها و موهای ایشان زرد تر نیاید بر گرد و گرد بنشیند و از دیگر چشمه بخورند تا درون ایشان از غل و غش پاک شود بر ایشان را بیاید بر در بهشت و ایشان را گویند سلام علیکم الایه

وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده واورثنا

گویند سپاس خدایرا که راست داد مارا وعده او و میراث داد مارا

الارض نتبوا من الجنة حيث نشاء فنعم اجر

زمین بهشت فرود آییم از زمین بهشت هر جا که خواهیم نیکا مزد کاران بود

العاملين وترى الملائكة حافين من حول

مطیعانرا و ببینید فرشتگان را گرد در گرد عرش در آمده ٥

العرش يسبحون بحمد ربهم وقضي بينهم

تسبیح میکنند بحمد خدای خویش تسبیح لذت نه تسبیح عبادت که تکلیف برداشته باشد و قضا کرده شد میان اهل بهشت و اهل دوزخ

بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين

بحق و گویند حکم کرده اند بانصاف سپاس خدایرا خدای جهانیان ٥

قتاده گفت خدای عز وجل ابتدا کرد به محکم ایشان پیدا و ختم کرد و گفت الحمد لله الذی
خلق السموات والارض وابتدا کنند وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین وابن عمر
رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلم می خواند بیست آخر سورت زمر و بار منبر بجنبید والله اعلم

و این سورت مکی است و انبهر آن این سورت را المؤمن خوانند که جبرئیل که مؤمن بود از آل فرعون
اینجا یاد کرده است انجا که گوید مؤمن من آل فرعون و آیات وی هشتاد و پنج است در عدد
کوفی و در عدد بصری هشتاد و دو در عدد مدنی و کلمات وی هزار و صد و نود و نه است
و حروف وی چهار هزار و نهصد و شصت است و در فضل حوامیم خبرها آمده است
و معظم آنست که گوید پیغامبر صلوات الله علیه گفت حوامیم دیباج قرانست ابن عباس گوید
رضی الله عنه هر چیزی را درستی هست و درستی قرآن حوامیم است و از پیغامبر علیه السلم
آمده است که وی گفت حوامیم هفت است و درهای دوزخ هفت هر یکی از حوامیم روز
قیامت بر در یکی از درهای دوزخ بایستد و گوید بار خدایا درنشود آنکس که با ما ایمان داشت
و ما را بخواند سعید بن ابراهیم گوید که حوامیم را عرایس قران خوانند که پیغامبر علیه السلم گفت
هر چیزی را میوه است و میوه قران حوامیم است از مرغزارهای است نیکو مخصب و هر
هر که خواهد که چرا کند در مرغزارهای بهشت بر خواند حوامیم را و پیغامبر علیه السلم گوید
مثل حوامیم در قران مثل حبرات است در جمله جامها و حبرات جامه یمانی باشد نیک ابا مه حبره خوانند
بلون لون اراسته ابن سیرین گوید که مردی بخواب دید هفت کنیزک نیکو دید که ای
که هرگز نیکوتر از ان ندیده بود گفت شما کیانید گفتند ما کنیزکان ال حوامیم [illegible]
کرامت است در فضل حوامیم بر عموم و هر یکی را از سورتها فضلی دیگر است بر خصوص در فضل این سورت

که ابی بن کعب گوید پیغامبر علیه السلم گفت هر که حم المؤمن بر خواند نماند روح هیچ پیغامبر
صلوات الله علیهم و هیچ شهید و هیچ مؤمن الا که صلوات دهد بر وی و استغفار کند

المؤمن ثمانون ف آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

حم

ابن عباس گوید از پیغامبر علیه السلم که وی گفت این نامیست از نامهای خدای عز وجل از مفاتیح خزاین خدای است تعالی

ابن عباس گوید نام مهین است از نامهای خدای تعالی ازو وی نیامده است که الر و حم و ن
حروف الرحمن است مقطع و بعضی نیز از وی امده است که این قسمی است که خدای تعالی
یاد کرده است قتاده گوید نامی از نامهای قران است شعبی گوید شعار سورتهاست یعنی
نام وی فصل او کنند یا زبود ... و گفته اند ح از حکیم است و میم از مجید کنایتی
کرد یعنی وی حم است ای قضی یعنی انچه بود کردم

تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر

فرو فرستادن کتابرا است از خدای بی همتا همه چیزها دانا امرزگار گناه

الذنب وقابل التوب شدید العقاب

و پذیرنده توبه سخت عقوبت از کیست که گوید لا اله الا الله و بیزار شد از کفر است از اهل لا اله الا الله

ذی الطول لا اله الا هو الیه المصیر

خداوند نعمت است بر انکس که گوید لا اله الا الله و خداوند خدای نیست [illegible] بسوی او باز گشتن

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا

جدال نکند در آیاتهای خدای مگر آنان که کافران

فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ كَذَّبَتْ

و غره مکناد ترا تصرف ایشان اندر شهرها بجاهات دروغ زن داشتند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ

از پیش ایشان قوم نوح و احزاب یعنی آن گروهها که بنام آمدند پس از پیغامبران

مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

از پس قوم نوح و قصد کرد هر امتی پیغامبر خویش را تا

لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا

تا او را بگیرند و جدل کردند بباطل تا باطل کنند

بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

بدان حق را گرفتم ایشان را چگونه بود عقاب

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ

و همچنان واجب شد وعدهٔ خدای تو بر آنان که

كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

کافر شدند که ایشان اهل دوزخ اند

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ

آنکه بر میدارند عرش را و آنکه گرد او اند تسبیح میکنند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ

بحمد خدای ایشان و ایمان دارند بوی و استغفار میکنند

لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا

آنکسانی که ایمان آوردند ای خدای ما فرا رسیده است همه چیز برحمت و علم

فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ

بیامرز آنکسانی را که توبه کردند و متابعت کردند سبیل ترا و دار ایشان را

عَذَابَ الْجَحِيمِ ۝

از عذاب دوزخ

ابن عباس گوید در صفت حملهٔ عرش میان کعب یکی از ایشان تا مرغ پای پانصد ساله راه بود

و گفته اند پاهای ایشان به زمین زیرین بود و سر ایشان زیر عرش بود و چشم فرو نیارند

خدای عز و جل را ایشان ترسان تر باشند از اهل آسمان هفتم و اهل هر آسمانی ترسان تر باشند

از اهل زیر آسمان که زیر ایشان بود مجاهد گوید میان فرشتگان و میان عرش هفتاد حجاب

بود از نور ابن عباس گوید چون خداوند تعالی خلق عرش را بیافرید ایشان را گفت عرش بر دارید

طاقت نداشتند گفتند نتوانیم پس بیافرید با هر یک از ایشان چند جملهٔ خلق هر چه در

آسمانها است از ملایکه و هر چه در زمین است از خلق گفت عرش بر گیرید طاقت

نداشتند با هر یک از ایشان چند جملهٔ خلق بیافرید که در هفت آسمان و هفت زمین و

چندان که در زمین عدد خاک و سنگ ریزه بود و گفت عرش بر گیرید نتوانستند

گفت بگویید لا حول و لا قوة الا بالله بگفتند و بر داشتند پاهای ایشان بر

زمین هفتم فرو شد قرار نگرفت خدای عز و جل پاهای ایشان [illegible]

... پشت از ایشان یعنی پا مرید تا قدم ایشان قرار گرفت

و از ابن عباس آمده است که پیغامبر علیه السلام گفت تفکر کنید ۞۵۞

دوم آنکه خدای عز و جل امین است از فریشتگان تا خدای را سبحانه خلقی است از فریشتگان
و بیا اسرافیل که می‌بینند که شش از گوشهای عرش کاهل وی است و پایهای وی در
زمین زیرین زمین وی خود کرده داند عظمت خدای عز و جل تا آنگاه که جان شود چون
بجنکی و پیغامبر علیه السلم گفت مرا دستوری داده اند که خبر دهم شما را از فریشته از
حمله عرش پای او در زمین هفتم و گوش وی […] بانصد سال راه بجلال آمده است که خدای تعالی
فرموده است حمله فریشتگان را تا بامداد و شبانگاه سلام کنند من حمل العرش تفضلا
لهم و مقاتل حمله عرش او کسی اند که خدای عز و جل بیافرید از فریشتگان و در آثار آمده است
که خداوند تعالی عرش را بیافرید از جوهری خضرا عرش را هفتاد هزار رو و هر رویی هفتاد
هزار زبان و هر زبانی تسبیح می‌کند بهفتاد هزار لغت خدای تعالی را بزبانی است
لغتی را از لغات عرش خلقی دیگر ملکوت وی را تسبیح و تقدیس می‌کند و ما را ازان لغت
و جعفر صادق رضی الله عنه گوید هیچ چیز را از خلق خدای از تربت نیست نزدیکی
که عرش را و بر عرش از نقشها عرش ذکری آن بود که می‌گوید اعوذ بالله من غضب الله اعوذ
بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله اعوذ بالله من کید الله مجاهد گوید میان آسمان
هفتم و میان عرش هفتاد هزار حجابست حجابی از نور و حجابی از ظلمت تا آخر و عبد الله بن عمرو رضی
الله عنه روایت کند از پیغامبر صلوات الله علیه که گفت بشنیده دیدم بر سرادقات
عرش لا اله الا الله محمد رسول الله ابو بکر الصدیق و عمر الفاروق و حمزة بن عبد المطلب
اسد الله و اسد رسوله وهب بن منبه گوید که گرد بر گرد عرش هفتاد هزار صف است از
فریشتگان طواف همی کنند که یکی از پس دیگری آیند و که یکی از آن سوی همی شوند
چون پیش یکدیگر آیند که یکی تهلیل کنند و که یکی تکبیر ایشان […] بانگ بود […]

و گویند سبحانک و بحمدک ما اعظم و اجلک انت الله لا اله غیرک انت الاعز
الاکبر الخلق کلهم لک و برایشان صد هزار صف […] از فریشتگان دست راست
برکت […] نهاده بود از ایشان هیچ کس که تسبیح و تحمید همی کنند بجان […]
هیچ بیشتر نیست ایشان را مگر تسبیح و تحمید و تکبیر و تمجید و استغفار همی کنند
اهل دنیا را از بهر آن گفته اند که ناصح ترین خلق بندگان را از فریشتگان اند […] بر خلق
خدای بندگان را از خدای ایشان […] اند و بدانکه در صفت عرش و صفات فریشتگان اخبار
و حکایات بسیار آمده است ولیکن از اسنادی بود منقطع […] بدان اعتماد توان کرد
و دانجا که عظمت و بزرگی خدای است همه ممکن است و اضعاف و اضعاف آن هزار بار بیش
از آن ولکن لا بد که چیزی نقل کرده شود که اسناد وی متصل و صحیح بود و ازان جمله
اندکی یاد کردیم تا بدان […] بجنبی دیگر ان الله اعلم و جعفر ابن […]
که خداوند تعالی فریشتگان را آفریده است که در اخبار آمده است که یکی را […]
سرهای بسیار بود و در هر سری زبانهای بسیار بود خداوند سبحانه و تعالی را بزبان
تسبیح همی کنند و بنی آدم را آنست که صدیقی ایمان آرد بخدای سبحانه و تعالی و پیغامبران
وی و بکتابهای وی و حاصل شود و […] وی […]
از اخبارات و […] شریعت کنند بدان که دین کند تا […] و باکسی را از مومنان نفع
بسیار بود و کار بیشتر کنند بطاعت تا بنیامت آن مرد […] دنیا […]
پیغامبر صلوات الله علیه گفت در صفت ابو بکر الصدیق رضی الله عنه لو وزن ایمان
ابو بکر بایمان اهل الارض لرجحهم و گفت من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی
یوم القیمة و گفت ما من مسلم یکون له ذریة یعبدون الله تعالی الی یوم القیمة الا کتب له اجرهم
او لفظ هذا معناه و از جمله دعای فریشتگان بندگان را آنست که گویند

ربنا وادخلهم جنات عدن التي وعدتهم

ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم

انك انت العزيز الحكيم

سعید بن جبیر گوید خدای عز وجل ... ایشانرا

وقهم السيئات ومن تق السيئات يومئذ

فقد رحمته وذلك هو الفوز العظيم

ان الذين كفروا ينادون لمقت الله اكبر

من مقتكم انفسكم اذ تدعون الى الايمان

فتكفرون قالوا ربنا امتنا اثنتين واحييتنا

اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل

ابن عباس رضی الله عنه گوید موت اول آنست که در اصلاب آبا بودند انگاه خدای ایشانرا

زنده بکرد در دنیا انگاه ایشانرا میرانید انگاه زنده بکرد دیگر باره این آنست که گفت کیف

تکفرون بالله وکنتم امواتا فاحیاکم ... باشند موت خوانده

و سدی گوید مرگ اول در دنیا انست که میرانید انگاه ایشانرا زنده کنند در گور ...

لفظ ... که دو ... موت ... باشند ...

... باشند موات خوانند ... موت اول آن بود که از دنیا

... احیاء اول ... موت ثانی ... در گور ... احیا ثانیا

ذلكم بانه اذا دعي الله وحده كفرتم

وان يشرك به تؤمنوا فالحكم لله

العلي الكبير هو الذي يريكم آياته

وينزل لكم من السماء رزقا وما يتذكر

الا من ينيب فادعوا الله مخلصين له الدين

ولو كره الكافرون رفيع الدرجات

ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ

او بنکار عرش · خداوند · فرستد وحی · و آنرا روح خواند · از بهر آنکه دل · اندران زنده بود · از زنان خود

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ

بر آنکسی که · خواهد از بندگان · خود تا بترساند · خلق را از روز · فرا هم آمدن · اهل آسمان و زمین

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ

آن روز که ایشان بیرون · آیند از گورهای خویش · پوشیده نباشد · بر خدای از اعمال و احوال · ایشان

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

ملکت امروز · خدای را · یکتای · قهار · است

الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ

امروز · جزا دهند · هر تنی را بانچه · کسب کرده باشد · ظلم · نبود

الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

امروز · که · خدای · زود · شمار · است

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى

و بترسان ایشان را · از روز قیامت · وقت آنکه · دلها از سینه · بر آمده است

الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ

دهن · پر بود از اندوه · نیست ظالمان را · از خویش · و دوست

وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

و هیچ شفیع · که شفاعت · وی بپذیرند · داند خیانت چشمها

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ

و آنچه پنهان کنند · دلهای ایشان · و خدای حکم کند · بحق · و آنکسانی که

يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ

که بخوانند · از دون خدای · حکم نکنند بهیچ چیز · که خدای اوست

السَّمِيعُ الْبَصِيرُ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

شنوا · و بصیر است · ای · نه · بروند · در زمین

فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا

تا ببینند · چون بود · عاقبت · آن کسانی · که بودند

مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا

از پیش · بودند · سختتر · از ایشان · در قوت · و در آثار که کردند

فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ

در زمین · فرو گرفت ایشان را خدای · بگناهان ایشان · و نبود

لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ

ایشان را · از خدای · هیچ نگاه دارنده · آن · بدان بود · که می آمد بایشان

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ

پیغامبران · بحجتها · کافر شدند · پس فرو گرفت ایشان را خدای

إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

که او · قوی · سخت · عقوبت · و بدرستی فرستادیم

مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ

موسی را · بحجتهای ما · و برهانی · ظاهر · بفرعون · و هامان

٣٢٤

وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ

بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ

آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ

الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ

رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ

فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ

وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ

مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ

مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا

أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ

وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ

يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ

فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ

فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ
الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ
وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ
ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
يَوْمَ التَّنَادِ يعني آن روز ندا كنند سعادت و شقاوت ...
... بن فلان سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا الا ان فلان بن فلان
شقي شقاوة لا يسعد بعدها ابدا ...
الاعراف اهل الجنة را و اهل دوزخ را ندا كنند و اهل دوزخ اهل بهشت را ندا
كنند ...
يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ
مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ

فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ
لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ
مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي
آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ
عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ وَقَالَ فِرْعَوْنُ
يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ
أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى
وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا
وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ

وما كيد فرعون الا في تباب وقال الذي آمن

يا قوم اتبعون اهدكم سبيل الرشاد يا قوم

انما هذه الحيوة الدنيا متاع وان الآخرة

هي دار القرار من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها

ومن عمل صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فاولئك

يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب

ويا قوم ما لي ادعوكم الى النجوة وتدعونني

الى النار تدعونني لاكفر بالله واشرك

به ما ليس لي به علم وانا ادعوكم الى العزيز

الغفار لا جرم انما تدعونني اليه ليس له دعوة

في الدنيا ولا في الآخرة

وان مردنا الى الله وان المسرفين هم اصحاب

النار فستذكرون ما اقول لكم

وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد

فوقيه الله سيئات ما مكروا وحاق بآل

فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها

غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا

آل فرعون اشد العذاب

وإذ يتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين
استكبروا إنا كنا لكم تبعا فهل أنتم مغنون
عنا نصيبا من النار قال الذين استكبروا إنا كل
فيها إن الله قد حكم بين العباد وقال الذين
في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا
يوما من العذاب قالوا أولم تك تأتيكم
رسلكم بالبينات قالوا بلى قالوا فادعوا
وما دعاء الكافرين إلا في ضلال إنا لننصر رسلنا
والذين آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم

الأشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم
ولهم اللعنة ولهم سوء الدار ولقد آتينا
موسى الهدى وأورثنا بني إسرائيل الكتاب هدى
وذكرى لأولي الألباب فاصبر إن وعد الله
حق واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك
بالعشي والإبكار إن الذين يجادلون في
آيات الله بغير سلطان أتاهم إن في
صدورهم إلا كبر ما هم
ببالغيه فاستعذ بالله إنه
هو السميع البصير

مفسران گویند نزول این آیت بسبب آن بود که جهودان گفتند پیغامبر ما ٥

علیه السلام مسیح بن داود یعنی الدجال بیرون آید آخر زمان و سلطان وی در بر و

بحر ظاهر گردد و ملک با ما دهد و جهودان وی را بزرگ دارند و آیه بود آن از ایشان

و بی خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد ان فی صدورهم الا کبر الایه

لَخَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ

آفریدن آسمانها و زمین بزرگتر از آفریدن مردمان

وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝

ولکن بیشتری از مردمان نه دانند

و مثل این بیشتری میان آمد که الناس اینجا بمعنی دجال است و لیکن اکثر الناس

لا یعلمون بیشتری از جهودان نمی دانند خصومت نمی کنند در کار دجال و از سمیه

علیه السلام آمده است آنگاه که وی حدیث دجال می کردند از پیغامبر علیه السلام

می پرسیدندی که وی گفت از پیش خروج دجال سه سال بود اول سال یکی

از باران باز گیرد و زمین یکی از نبات باز گیرد و دیگر سال آسمان دو بهری از

باران باز گیرد و زمین دو بهری از نبات باز گیرد و سیم سال آسمان باران همه باز گیرد و

زمین همه نبات باز گیرد و بسیار چهارپایان از هلاک شوند و ابو امامة الباهلی

گوید که پیغامبر صلی الله علیه خطبه کرد و ذکر ما را و بیشتری گفتن بود

کی ما را می ترسانید از دجال و از گفتار وی گفت از روز آن بود کی گفت یا مردمان ا

هیچ فتنه نبوده است در زمین بزرگتر از فتنه دجال و هرگز خدای عز و جل هیچ پیغمبری

نفرستاد کی نه گفته از پیغامبر خویش را از دجال بترسانید و من آخر پیغامبرانم

و شما آخر امتانید از آید وی در روزگار شما بود لا محاله و اگر بیرون آید و من در میان شما باشم از

هر مومنی حجت آرم با وی و اگر نباشم هر کسی حجت خویش آرید و خدای عز و جل خلیفت من

بود بر هر کسی که او مسلمان بود یعنی نگاه دارد و بیرون آید از میان عراق و شام

از دست راست و دست چپ خلق همی انگیزاند تا بت باشید که وی را بنده او گوید من پیغامبر ام

و سود از پس آنگاه از پس آن گوید من خدای شما ام و شما خدای خویش نبینید الا از

پس مرگ و دجال اعور است و خدای شما اعور نیست و در میان دو چشم وی نبشته

بود کافر بر خوانند آنرا هر مومنی بر هر که وی را بیند تفل کناد در روی وی که از آن فتنه

وی آن بود که بهشتی و دوزخی با وی بود دوزخ وی بهشت است و بهشت وی دوزخ هر کی

وی را مبتلا کند بدوزخ وی بر خواناد اوایل سورة الکهف و استعانت خواهد بخدای

تعالی تا از وی دور دارد و سلامت گردد چنانک بر ابراهیم علیه السلام گشت و از فتنه وی آن بود

که با وی شیطانان بسیار بود در صورت مردم یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم گواهی

دهی که من خدای توام گوید آری و شیطان بیاید بر صورت مادر و پدر وی و گوید ای پسر ما بعث

کن با مر که وی خدای تو است و از فتنه وی آن بود یکی را بیارد بکشد و دو نیم باز کند

آنگاه گوید بنگرید این بنده خویش زنده کردم و وی همی گوید مرا خدای دیگر است و پیغمبر

علیه السلام گفت جز از آن یک تن هرگز مرده وی احیا نکند و لکن از یک فتنه ها نه ذکر وی

کنند آنکه از الناس الیه بود خدای عز و جل دجال را بر وی مسلط کند تا وی را بکشد

و زنده باز کند و معالک بدان کس مرد و یک باشد از خشم و بر او دیگر بار زنده کند و در او گوید

خدای تو کیست گوید خدای من الله است و تو دجالی دشمن خدای تعالی و از

فتنه وی آن باشد که اعرابی را گوید اگر من شترانت را زنده کنم

کواهی دهی که من خدای توام کوید آری شیطانی در صورت اشتری کرده وازانسه روی ارود
که آسمان وا زمین ماند که با دیبا و ده وزمین را سرسبز بود و باند و ازانسه روی که آن بود که بقتیل و نکرده
دیا تکذیب کنند هیچ نماند از شرایع ایشان که نه هلاک شود و بقتیل رسند و دیرا
تصدیق کنند آسمان از طینه تا بیشان بباره و زمین را از مایه تا بوید بر و باند و معانی ایشان
در بر شود و دو کشتنا شیر بیشا و جلد و زود و زیره چون سالی رمه که بتر از آن از دو ذکر جوب
دو روز که و دو ز که بر سبز باشد کر افتاب بر دو شود کفته یا رسول الله چون نماز کنند در آن
دنیه و دو و نکار رخزد در کونا کفت تبر کنه چنانک در بن و نکار کنند در ازنفد بزه
کنند انکاه نماز یخ کنند و هیچ چیز نماند از دوبی زمین که نه وی انجا رسد و بر آن غلبه کند
مکر مکه و مدینه و هیچ منافق نماند در مدینه که نه بیرون آید و بنزدیک وی شود
و مدینه از منافقان نفی کند از خو بستن چنانک پلیدی آهن جدا کند آن روز و او روز
خلاص خواند و ام شریک کفت یا رسول الله مردمان کجا باشند آن روز کفت بیت المقدس
نزدیک ایشان شود و شهر بر ایشان حصار کند و امام مردمان آن روز مردی بود شایسته
و با کوید نماز کن نماز بامداد بر جون تکبیر کنند و در نماز شود عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید
جون آن مرد امام وی را ببیند باز پس آید عیسی علیه السلام دست بر میان وی کند و کوید بیش رو
کوید نماز کن عیسی علیه السلام از پس وی نماز کند و کوید در بکشایید در بکشایند و دجال
آن روز هفتاد هزار جهود بود با طیلسان با شمشیر جون عیسی را علیه السلام بیند
بکدازد چنانک ارزیر بکدازد انکس بکشد چنانک نمک در آب بکدازد و بیرون
آید و عیسی علیه السلام کوید مرا در تو ضربتی است که آن از من فوت نشود و بوی رسد نزدیک
باب لد شرقی و وی را بکشد هیچ نماند آنانک خدای تعالی آفریدست که جهودی خویشتن در
زیر آن پنهان کند

که نه خدای عز وجل وی را بسخن آرد از درخت و سنک که نه ای مسلمان که نه کوید یا
عبد الله المسلم اینک کافری وی را بکش الا درختی که او را غرقد خوانند که از درختان
ایشان بود سخن نکوید و عیسی علیه السلام حکمی بود عدل و امامی مقسط صلیب بشکند و خوک
بکشد و کزیت بر کیرد و دشمنی از میان برخیزد و زهر از جنبندکان ببرد تا کودک
با ایشان بازی کند و ویرا هیچ زیان نکند و کودکی شیر بچه را بیازارد و شیر با اشتر
بچه باشد چنانک کوئی سک ایشانست و زمین از اسلام برآورده و ملک کافران بستاند
و هیچ شهر نبود الا که ملک مسلمانان بود و زمین پاک کرده از معصیتها چون سیم پاکیزه
و هفت سال چنان که بروزکار آدم علیه السلام و شعبی کوید کفت دجال ابو یوسف بود

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
و برابر نبود نابینا و بینا و آنکسانی که ایمان آوردند و کار

الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ إِنَّ
نیکو کردند و نه بدکردار با بدکار اندکی از شما پند کیرید بدرستی

السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
قیامت خواهد آمد شک نیست در آن و لکن بیشتری از مردمان ایمان نیاورند

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ
و کفت خدای شما مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را بدرستی آنکسانی که استکبار کنند

عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ
از عبادت من زود در شوند در دوزخ خوار

انس کوید رضی الله عنه بخواهید هر حاجت خویش از خدای خویش حتی تا شسع نعلین

الله الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار
مبصرا ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثر
الناس لا يشكرون ذلكم الله ربكم خالق كل شيء
لا اله الا هو فانى تؤفكون كذلك يؤفك الذين
كانوا بايات الله يجحدون الله الذي جعل لكم
الارض قرارا والسماء بناء وصوركم فاحسن صوركم
ورزقكم من الطيبات ذلكم الله ربكم فتبارك الله
رب العالمين هو الحي لا اله الا هو فادعوه مخلصين

له الدين الحمد لله رب العالمين
قل اني نهيت ان اعبد الذين تدعون
من دون الله لما جاءني البينات من ربي وامرت ان
اسلم لرب العالمين هو الذي خلقكم من تراب ثم
من نطفة ثم من علقة ثم يخرجكم طفلا ثم لتبلغوا
اشدكم ثم لتكونوا شيوخا ومنكم من يتوفى من قبل
ولتبلغوا اجلا مسمى ولعلكم تعقلون هو الذي
يحيي ويميت فاذا قضى امرا فانما يقول له
كن فيكون الم تر الى الذين يجادلون في ايات الله
انى يصرفون

الذين كذبوا بالكتاب
وبما ارسلنا به رسلنا فسوف يعلمون اذ الاغلال
في اعناقهم والسلاسل يسحبون في الحميم
ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم اين ما كنتم تشركون
من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نكن ندعوا من قبل
شيا كذلك يضل الله الكافرين ذلكم بما كنتم
تفرحون في الارض بغير الحق وبما كنتم تمرحون
ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبيس مثوى المتكبرين
فاصبر ان وعد الله حق فاما نرينك بعض الذي نعدهم

او نتوفينك فالينا يرجعون ولقد ارسلنا رسلا من
قبلك منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص
عليك وما كان لرسول ان ياتي باية الا باذن الله
فاذا جاء امر الله قضي بالحق وخسر هنالك المبطلون
الله الذي جعل لكم الانعام لتركبوا منها ومنها
تاكلون ولكم فيها منافع ولتبلغوا عليها حاجة
في صدوركم وعليها وعلى الفلك تحملون ويريكم
اياته فاي ايات الله تنكرون افلم يسيروا في الارض
فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم كانوا
اكثر منهم واشد قوة واثارا في الارض فما اغنى عنهم

ما كانوا يكسبون فلما جاءتهم رسلهم بالبينات
فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما كانوا
به يستهزءون فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله
وحده وكفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم
إيمانهم لما رأوا بأسنا سنت الله التي قد خلت
في عباده وخسر هنالك الكافرون

و این سورت مکی است و آیات وی پنجاه و چهار است در عدد کوفی و شش در عدد مدنی
و دو در عدد بصری و کلمات وی هفتصد و نود و شش است و حروف وی سه هزار
و ششصد و پنجاه است و در خبر است از ابی بن کعب آمده است که هر که برخواند حم السجده خدای
عز و جل وی را مزد ساجدان چندان دهد و بعدد ایشان وی را حسنات بنویسد
و بعدد ایشان وی را درجات بدهد ... جنات عدن بدهد وی را ثواب آن کسی
که ایمان آورد بهود و صالح و بعدد هر آن کسی که تکذیب کرد ایشان را ... وی را است بر خدای
عز و جل ...

السجدة خمسون و آيتان

بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته
قرآنا عربيا لقوم يعلمون بشيرا ونذيرا فأعرض
أكثرهم فهم لا يسمعون وقالوا قلوبنا في أكنة
مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك
حجاب فاعمل إننا عاملون قل إنما أنا بشر مثلكم
يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد فاستقيموا
إليه واستغفروه وويل للمشركين الذين
لا يؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم كافرون

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

و آنکسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانرا بود مزدی نابرین منّت ناکاسته

سدی گوید این در ضعیفان فرود آمد است که ایشان از طاعت عاجز بمانند ایشانرا مزد

همی نویسند چنانکه در حال صحت و قوت همی کردند ۝

قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ

بگوی ایشانرا ای محمد شما کافر شوید بانکسی که او بیافرید است زمین در دو روز

وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ

و می نهید او را مانندها آنست خدای جهانیان و بیافرید

فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا

در زمین کوههای ثابت از زبر آن و برکت کرد در زمین و اندازه کرد درخت بمیوه ها بنهاد روزیهای اهل آن

أَقْوَاتَهَا قتاده گوید بیافرید دریاها و درختها و جویها و چهارپایان در سه شنبه

و چهارشنبه ۝ و چهار شنبه است که میگوید فی اربعة ایام یعنی این دو روز بیش ۝

فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ

در چهار روز راست پرسندگان را

و آنکه گفت سواء للسائلين ... است یعنی روزی همه ... که از وی سوال کنند و ... آنکه

و این چیزها پدید آورد ... و آنکه ... این خواست

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ

انگاه قصد کرد بآفرینش آسمان و آن دخان بود ... گفت آسمانرا و زمین را

ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ

بیایید بفرمان بردن یا بکره گفتند آمدیم بطاعت

ابن عباس گوید آن روز که زمین و آسمانرا گفت بیرون آیید گفت ایچ در شما بیافریدم از منافع بندگان

خویش بیرون آرید از نبات و برآورد از آفتاب و ماه و ستارگان کنید بدیدار آید بطوع این معنی

آنکه روایت کرده اند از ابن عباس که معنی این آیت ... با القصر و ابن ... تفسیر

همی گوید که اینک از قرات کیست بهیچ حال ... بنعمتی ... خدای گفت یا رب

اگر آسمان و زمین که ایشانرا ... کشتی ... اجر کردی با ایشان گفت چیزی که از دو

خوییم ... تا ایشان ... و آن ... گفت و ... کجا بود ... گفت در ...

... گفت و آن ... کجا باشد گفت در ... که آسمان و زمین جماد اند

و خطاب و تکلیف با جماد محال باشد لکن ... این آیت در ... اند

... این خطاب ... است نه خطاب تکلیف و آن جواب ... قالتا اتینا

... است که ... خدای عز و جل ... تکوین ... خدای تعالی

حیوة و علم و نطق ... در آسمان و زمین تا خطاب وی فهم کردند و ... جواب دادند

فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا

... هفت آسمان در دو روز و ... در هر آسمان ... کار آن

یعنی خلق ... و آفتاب و ماه و ستارگان ... کنند ... کرد

وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا

و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را بچراغها و نگاه داشتیم آن را از دیوان

ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ

آنست تقدیر خدای ... اگر اعراض کنند بگوی

أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ إِذْ

بترسانیدم شما را از صاعقه چون صاعقه عاد و ثمود آنگاه

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

پیغامبران از پیش ایشان و از پس ایشان که مپرستید مگر خدای را

قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ

گفتند اگر خواستی خدای ما فرو فرستادی فریشتگان ما بآنچ فرستاده اند شما را

بِهِ كَافِرُونَ جابر بن عبد الله گوید اشراف قریش با بو جهل گفتند ملتبس گشت

بر ما کار محمد اگر بجوییم مردی که عالم بود بشعر و سحر و کهانت و بوی کسی

تا با وی سخن گوید تا کار وی ما را پیدا گردد عتبه بن ربیعه گفت بخدای که من

شعر شنیده ام و بخدای بدانسته ام و از ان شناخته ام و کهانت و سحر شنیده ام که بر من

نگردد و آمد بنزدیک پیغامبر صلوات الله علیه و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم تو بهتری

یا عبد المطلب جواب نداد پیغامبر ...

نام ... تا ... زبان قریش

که ... اگر ... کنیم که تو ...

... کرد پیغامبر صلوات الله علیه بر خواند بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل

من الرحمن الرحیم کتاب فصلت آیاته تا آنجا که گفت فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة

مثل صاعقة عاد و ثمود عتبه دست بر دهن وی نهاد و سوگند بر داد برحم که بس

... و با خانه شد و بنزدیک قریش باز نشد چون دیر شد بو جهل گفت بخدای که

عتبه ... که ... طعام وی ...

بود ... آمد ... بو جهل

... طعام ...

تا ... کیم ... طعام وی مستغنی ... عتبه خشم گرفت و سوگند خورد که هرگز

با محمد سخن نگوید و گفت بخدای که شما دانید که من از بیشتر ... بمال ... آمدم

بنزدیک وی قصه ... و وی شما ... جواب ... که ... شعر است و نه سحر

و نه کهانت و بر خواند بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم کتاب فصلت

آیاته تا آنجا که گفت فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد

و ثمود دهن وی ... و سوگند بر دادم ... که ... خواند و شما ... اید که محمد

نگوید دروغ ... که آن عذاب ... ... خدای عز و جل من شاد

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا

و اما قوم هود استکبار کردند در زمین بناحق و گفتند

مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

که کیست سخت تر از ما بقوت ای ندیدند که خدای آن

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ

آفرید ایشان را او سخت تر ازیشان بقوت و بودند بآیتهای ما جحود

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ

فرستادیم بر ایشان بادی سرد ... در روزهای شوم

لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

تا بچشانیم ایشان را عذاب فضیحت در زندگانی دنیا و عذاب

الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ

آخرت فضیحت تر و ایشان نصرت نکنند

٢٢٥ ضحاک گوید خدای عز و جل باران از ایشان باز داشت سه سال و بادها از ویشان کم است [illegible]
عبد الله گوید چون خدای عز و جل بگروهی خیری خواهد ایشان را دهد و باران باز
دارد و چون بگروهی شر خواهد باران باز گیرد و باد بر ایشان گمارد ۵

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى
فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَيَوْمَ يُحْشَرُ
أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا
شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ
لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ
كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

انس گوید که پیغامبر صلوات الله علیه بخندید ناگاه گفت [illegible] پیغامبر آمد پس گفت [illegible]
که از چه بخندی [illegible] گفت عجب [illegible] دارم از [illegible] بنده با خدای عز و جل
روز قیامت [illegible] گوید یا رب ای تو مرا وعده کردی که [illegible] گوید [illegible]
هیچ گواهی [illegible] الا از خویشتن خدای عز و جل گوید [illegible] پیغامبر [illegible]
الکاتبین [illegible] آید [illegible] کرده باشند [illegible]
[illegible] ۵

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ
وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ
لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ابن مسعود گوید [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پیغامبر صلوات الله علیه [illegible] خدای عز و جل [illegible]
[illegible] وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ [illegible] الْخَاسِرِينَ

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

پیغامبر علیه السلام گوید [illegible] خدای [illegible]

و انستخبر خدای آن ایشان را هلاک کرده و بر خواند و ذلکم ظنکم الذی ظننتم الایه و پیغمبر علیه السلام
گفت خدای عز و جل گوید من نزدیک ظن بنده ام بمن و من با وی باشم هر گاه که مرا یاد کند و
عبادت کو بیندهر کی تواند که بجز خود ظن وی نیکو بود جان باید کرد که ظن و دانستن یکی است
و یکی هلاک کند و شاده کوید ظن دو برابت علم است و این معنی اینجا محتمل نیست

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ

مِنَ الْمُعْتَبِينَ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ

أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ

فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ

كَانُوا خَاسِرِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا

لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ

این قرآن و لغو کنید در آن تا که غلبه کنید محمد را صلوات الله علیه

و آن آن بودی که کافران یکدیگر را وصیت کردندی که چون محمد را ببینید که قرآن می خواند شما
و حروف شعر می خوانید و مکا و تصفیر می کنید و با یکدیگر بسیار سخن می گویید تا وی را در غلط
تا و کنید و بوی غلبه کنید پس خداوند سبحانه و تعالی عقوبت ایشان یاد کرد و گفت

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ

النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا

يَجْحَدُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا اللَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ

الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ

الْأَسْفَلِينَ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا

تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا

وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

و بشارت باد ایشان را به بهشت که شما را وعده می کردند

انس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا گفت هر که این بگوید و
از آن باشد که استقامت کرده باشد و حسن گوید که استقامت آن بود که کار کند بطاعت
خدای عز و جل و بپرهیزد از معصیت و کیع بن الجراح گوید بشارت در سه جای بود نزدیک
مرگ و در گور و در بیات

نحن أولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الآخرة

ولكم فيها ما تشتهي أنفسكم ولكم فيها ما تدعون

نزلا من غفور رحيم ومن أحسن قولا ممن دعا إلى الله

وعملَ صالحا وقال إنني من المسلمين

ولا تستوي الحسنة ولا السيئة

ادفع بالتي هي أحسن فإذا الذي بينك وبينه عداوة

كأنه ولي حميم

وما يلقاها إلا الذين صبروا وما يلقاها إلا ذو حظ

عظيم وإما ينزغنك من الشيطان نزغ فاستعذ

بالله إنه هو السميع العليم ومن آياته الليل

والنهار والشمس والقمر لا تسجدوا للشمس ولا للقمر

واسجدوا لله الذي خلقهن إن كنتم إياه

تعبدون فإن استكبروا فالذين عند ربك

يسبحون له بالليل والنهار وهم لا يسأمون

ومن آياته أنك ترى الأرض خاشعة فإذا أنزلنا

عليها الماء اهتزت وربت إن الذي أحياها

لمحي الموتى إنه على كل شيء قدير إن الذين يلحدون

في آياتنا لا يخفون علينا أفمن يلقى في النار خير

أَمَّنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ

ذكر يعني گفتار ان الذين كفروا بالذكر لما جاءهم جواب محذوف است كه در وي اضمار كنند وانه

وانه لكتاب عزيز اي آيات شديد بدان ٥

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ

وگفته اند بوى كه نيايد بوي باطل از كتابهاء پيشينگان كه انرا ابطال كند

از كتابها بايد كه ايرا منسوخ بكنند و يا معارضه بود ٥

تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ مَا يُقَالُ لَكَ

إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ

وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا

أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ

ءَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ

لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ

يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ و اين مثلى است نا بيوشيدن نا پذيرفتن ايشان را

خوانده ميشوند از جاي دور ٥ چنانست كه ميگويد حال ايشان با حال كسي مانند

كه او را از جاي دور خوانده باشند و دور بود كه نشنود آواز و درست است سعيد بن جبير گويد قريشيان

ميگفتند چه بودي اگر اين قرآن بعجمي بودي و بعضى عربي تا دانستمي كه اين معجزه است و ما

خداي عز وجل اين آيت فرو فرستاد و بيان كرد كه اگر چنان بودي كه ايشان ميگويند هم

ايمان نياوردندي چنانك گفتيم كه ياد كرده يك جاي اند در قرآن لفظي معرب از عجمي

همداوند چون سجيل و استبرق و قسطاس و جز آن بدين اند و محصلان بر آن اند كه همه

قرآن عربي است و اين لفظها است عربي كه بعجمي موافق افتاده است و لكن اين

روايت كرده اند ياد كرديم ٥

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا

كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ

لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ بدان كه اهل تحقيق دليل كرده اند بدين آيت

در شكّي اند از ان تهمت اند و بهدايت كرده و حجت و سنت بي آيه

در صفت کلام خدای عز وجل بدان که کلام خدای عز وجل قدیم است ازیرا که خدای عز وجل را

سبق نه نهایت اثبات کرد و ثبوت مطلق در همه جایها آنکه امر الخصوص بر نبی و در نبی

دانستیم که در سمو قدرتها ثابت بود و در همه جایها ثابت بود

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ

بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ

مِنْ ثَمَرَةٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا

بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي

قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا

مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ

وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَئُوسٌ قَنُوطٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ

ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً

وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى

علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید کافر بیان دو امنیت است درین جهان می گوید لئن

رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی و در آن جهان می گوید یا لیتنی کنت ترابا

فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ

غَلِيظٍ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ

وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ

بَعِيدٍ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

بر همه چیزی گواه بیانست از اسما شاهد

٣٤٠ شد یکه ببینی لیکن اکنون یعنی آن شهرها که فتح او کند محمد را صلوات الله شهرهای جهان و نی
انفسهم یعنی فتح مکه و گفته اند فی الافاق یعنی در کنارهای آسمان و زمین چون ماه و آفتاب
و ستارها و در نفسها ایشان از بدیع حکمتها و صنعتهای لطیف

الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط

د اینه ایشان در گمان اند از دیدار خدای خویش آگاه باشی که وی بهر چیزی داننده است و بفضل او دانا

و این سوره مکیست پنجاه و سه آیت و بجای دیگر سه و بجای دیگر عدد نیجر که مدنی
و کلمات وی هشتصد و شصت و سه است و حروف وی سه هزار و پانصد و هشتاد و نه
گویند که پیغمبر علیه السلم گفت هر که این سوره برخواند چون کسی باشد که ملایکه بروی صلوات دهند و رحمت خواهند و برا آمرزش



حم عسق خمسون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

حم عسق

این جمله که نام حلیم محمد عسلم ستار قادر قدوس

کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله

همچنان وحی کند به تو پیغام کتابها که در زمین پیغمبرها پیش از تو بودند خدای

العزیز الحکیم

عزیز و حکیم
و دانا و معنی این حروف تا پیدا نمی کنند اندر این که
در شکر و ستایش این حروف را آیدون با سوراها

و گفته بیک باره و این دو آیت شمرده اند و این را کیات و بیش کونی چنانکه حم و غیرات
حم ایدی فضی از ایشان این بنا این حروف منقطع است ابن عباس رضی الله عنه میگوید
گوید و معنی این حرفها بیچ پیغامبری نبود که خدای عزوجل بروی کتابی فرستاد که نه بوی برو ننرستاد
حم عسق این حرفها است که می گوید که کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم

له ما فی السموات وما فی الارض وهو العلی العظیم

وی راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و او است بزرگ و عظیم در غایت

تکاد السموات یتفطرن من فوقهن یعنی از آن خبر که گوینده آنست

نزدیک است آسمانها که بشکافند از بالای آن هر یکی بشکند و از جلال

خدای است سبحانه و تعالی و عظمت وی ابن عباس گوید یعنی که از آن می شکافند نزدیکی آن
که ضد ربوبیت است و این انفطار از عظیم داشتن کافران بود که ایشان گفتند اتخذ الله
ولدا چنانکه گفت تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا
ان دعوا للرحمن ولدا و گفته اند من فوقهن یعنی از عظمت و جلال خداوند سبحانه و تعالی
بدین قصت حال کافران یاد کرد بلطف و با انس صفت مومنان نه با اثر ایشان یاد کرد و گفت

والملائکة یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن

و فریشتگان تسبیح میکنند ستوده خدای ایشان را و استغفار میکنند کسانی را

فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم والذین

که در زمین است یعنی مومنان را آگاه باشید که خدای او است آمرزگار و رحیم و آن کسانی

اتخذوا من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم

که فرا گرفتند از دون او دوستان خدای نگهبان است بر ایشان از افعال ایشان آگاه است و بر ایشان و حجتها

وما انت عليهم بوكيل وكذلك اوحينا اليك

و نیستی تو بر ایشان نگاهبان همچنان وحی کردیم بتو

قرانا عربيا لتنذر ام القرى ومن حولها وتنذر

قرآنی تازی تا بترسانی اهل مکه را و آنکه گرد وی اند و بترسانی

يوم الجمع لا ريب فيه فريق في الجنة وفريق في

روز گرد کردن که نیست شک در وی گروهی در بهشت و گروهی در

السعير

دوزخ

عبد الله بن عمر رضي الله عنه گوید روزی پیغامبر علیه السلام بیرون آمد و با وی دو کتاب گفت دانید که این چیست گفتیم نه و انا که در دست راست بود گفت این کتابی است از خدای آسمان با نامهای اهل بهشت و نامهای پدران ایشان و عشایر ایشان و عدد ایشان پیش از آنکه ایشان در اصلاب و ارحام بیفزایند نه بیفزاید و نه کم شود تا قیامت آنگاه گفت آن کتاب که در دست چپ بود این کتابی است از خدای آسمان با نامهای اهل دوزخ و نامهای پدران ایشان و نامهای عشایر و عدد ایشان از پیش آنکه ایشان در صلب پدران و رحم مادران بودند آمد نه عبد الله بن عمر گفت ففیم العمل اذا یا رسول الله گفت در چیست این کار کرد یا رسول الله پیغمبر علیه السلام گفت کار کنید و درست کنید که آنکه اهل بهشت باشد ختم کنند وی را بعمل اهل بهشت و آنکه در دوزخ باشد ختم کنند وی را بعمل اهل دوزخ آنگاه گفت فریق فی الجنة وفریق فی السعیر عدلا من الله تعالی

ولو شاء الله لجعلهم امة واحدة ولكن يدخل من يشاء

و اگر خواستی خدای بکردی ایشان را همه یک گروه لکن در آرد آنکه خواهد

في رحمته والظالمون ما لهم من ولي ولا نصير

در رحمت خویش و ستمکاران نیست ایشان را هیچ دوست و نه یاری دهنده

ام اتخذوا من دونه اولياء فالله هو الولي وهو يحيي

یا فرا گرفتند بجز وی دوستانی پس خدای اوست دوست و او زنده کند

الموتى وهو على كل شيء قدير وما اختلفتم فيه من

مردگان را و او بر همه چیزی تواناست و هر چه خلاف کنید در وی از

شيء فحكمه الى الله ذلكم الله ربي عليه توكلت و

چیزی حکم آن با خدای است آن خدای پروردگار من است بر وی توکل کردم و

اليه انيب فاطر السموات والارض جعل لكم من انفسكم

با وی گردم آفریننده آسمانها و زمین کرد شما را از تنهای شما

ازواجا ومن الانعام ازواجا يذرؤكم فيه

جفتها و از چهارپایان جفتها می آفریند شما را در آن

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير

نیست چون وی هیچ چیز و اوست شنوا و بینا

و این دلیل بر آنکه خدای عز و جل را انباز نیست و همتا نیست و مکان نیست که اگر وی را مکان بودی مکانش مثل وی بودی و دلیل است بر آنکه حرکت و سکون و هیچ اثر از آن صفات که دلیل کند بر آمدن و رفتن بر وی نشاید هر که چنین نشاید روا نبود که وی را انباز بود آنکه واجب کند تا مثل محدثات بود

له مقاليد السموات والارض

اوراست کلیدهای آسمانها و زمین

يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر انه بكل شيء عليم

گسترده کند روزی آن را که خواهد و تنگ کند او بهر چیزی داناست

شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي اوحينا

اليك وما وصينا به ابرهيم وموسى وعيسى ان اقيموا

الدين ولا تتفرقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه

الله يجتبي اليه من يشاء ويهدي اليه من ينيب

وبدانكه جمله پيغامبران صلوات الله عليهم اجمعين هر چند در شريعت مختلف بودند در توحيد

و دين يكي بودند و جماعت مختلف نبودند

وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم

ولولا كلمة سبقت من ربك الى اجل مسمى لقضي

بينهم وان الذين اورثوا الكتاب من بعدهم

مجاهد گويد اينها اهل كتاب اند ...

لفي شك منه مريب فلذلك فادع

واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل امنت بما

انزل الله من كتاب وامرت لاعدل بينكم الله

ربنا وربكم لنا اعمالنا ولكم اعمالكم لا حجة بيننا

وبينكم الله يجمع بيننا واليه المصير

و اين آيه ... اين آيت كه وي گفت سه خصلت است هر كه ...

هر كه ... از بنده ... رسيدن باشد ...

خداى ... عز وجل ... سه خصلت است هر كه ...

... هلاك شود ...

والذين يحاجون في الله من بعد ما استجيب

له حجتهم داحضة عند ربهم

وعليهم غضب ولهم عذاب شديد

مجاهد گويد اين در اهل كتاب فرو آمد كه ايشان ... كتاب ما بهتر از كتاب محمد

ازمحمد صلوات الله عليه

٣٤٤

اللّٰه الذي انزل الكتاب بالحق والميزان

خدا ایست که فرو فرستاد است کتاب براستی و فرو فرستاده است ترازو

وهر که خواهد ... که خلق را ... است تا بدان انصاف بدهند

وما يدريك لعل الساعة قريب يستعجل بها

و چه دانا کند ترا تا بود که قیامت نزدیک بود شتاب کنند بدان

الذين لا يؤمنون بها والذين آمنوا مشفقون منها

آنکسانی که ایمان ندارند بدان و آنکسانی که ایمان آوردند ترسانند از آن

ويعلمون انها الحق الا ان الذين يمارون في الساعة

و دانند که آن حق است ... آن کسانی که شک می کنند در قیامت

لفي ضلال بعيد الله لطيف بعباده يرزق من

در گمراهی دور اند خدای لطیف است به بندگان روزی دهد

يشاء وهو القوي العزيز

که خواهد و وی است توانا و بی همتا

وهر که براوروزی داد بادی لطفی کرد و هر که را ایمان داد بادی لطفی بکرد و ناکار است که
با کافر لطفی کند تا ایمان آرد و خلاف معتزلیان که گفتند قادر نیست بر لطف و هیچ نتوانست
کرد بادی بکرد الا خواهد که نیکویی دیگر کند که ایمان آرد نتواند کرد و این کفر است از بهر آن که ایب
واجب کند که وی ... نتواند بر چیزی که از جمله آنک شاید که با وی ... قادر بود الا ...
مخصوص گردد و آن علامات حدث بود و نیز خلاف ظاهر آیت بود که همی گوید
ان الله قوی عزیز ... ایشان قوی باشد بر اطلاق ... باشد ...

من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه

هر که خواهد کار آخرت بیفزاییم ویرا در کار وی ...

ومن كان يريد حرث الدنيا نؤته منها وما له في

و هر که خواهد ... دنیا بدهیم ویرا از آن و نباشد ویرا در

الآخرة من نصيب ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين

آخرت هیچ بهره ای ایشان را انبازانی هست که نهادند ایشان را از دین

ما لم يأذن به الله ولولا كلمة الفصل لقضي بينهم

آنچه دستوری نداده است بدان خدای و اگر نبودی حکم ... هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان

وان الظالمين لهم عذاب اليم ترى الظالمين مشفقين

و ظالمان ایشان را بود عذابی دردناک بینی ظالمان را ترسان

مما كسبوا وهو واقع بهم والذين آمنوا وعملوا

از آنچه کردند و آن رسیده است بدیشان و آنکسانی که ایمان آوردند و کردند

الصالحات في روضات الجنات لهم ما يشاءون عند

کارهای شایسته در مرغزارهای بهشت ایشان را بود آنچه خواهند نزد

ربهم ذلك هو الفضل الكبير ذلك الذي يبشر

خدای ایشان آن است فضل بزرگ آن ... بشارت دهد

الله عباده الذين آمنوا وعملوا الصالحات

خدای بندگان آن کسانی که ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته

قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى

بگوی نخواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی با خویشان

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ

و هر که کسب کند نیکوی در فزاییم وی را در آن نیکوی بجای او اعطا تعظیم خدای

غَفُورٌ شَكُورٌ قتاده گوید مشرکان گفتند که ترا مزد آمده بود که محمد چیزی کیشند

آمرزنده است گناه را شکور است مر طاعت را تا محمد هیچ مزدی خواهد بدانچه میگوید خدای تعالی این

آیت فرو فرستاد ابن عباس و حسن بصری گفتند که معنیش اینست که از شما هیچ مزدی نخواهم

مگر دوست داشتن خدای را تقرب کردن بوی بطاعتها و کارهای نیکو و عکرمه گوید

هیچ بطن نبود از بطون قریش که نه پیغامبر را صلوات الله علیه با ایشان قرابتی

بود و ایشان وی را تکذیب کردند و بجحد داشتند خدای عز و جل این آیت فرو فرستاد

بدان معنی که اگر مرا متابعت نکنید باری بجحد داشتن از وی برید از بهر حق رحم و قرابت

که وی را با ایشان بود و این روایتی است از ابن عباس و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت

کرده است که بدین قرابت وی میخواهد علی و فاطمه و حسن و حسین رضوان الله علیهم

اجمعین که کسانی اند که ایشان را دشمن دارد هیچ حال بوی کنند بدین آنکه بازمی

خواهد که صدقه بر ایشان حرام بود و از غنیمت چیزی مر ایشان را باید داد بنو هاشم

و بنو المطلب که ایشان را نشرن کردند بجاهلیت و نه در اسلام

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ

یا میگویند که بر ساختست بر خدای دروغ اگر خدای خواهد

يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ

مهر کند بر دل تو یعنی صبر دهد دل ترا تا رنجه نشوی از آنچه باشد بر تو گفتار ایشان و بسترد بکند خدای باطل را

وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

و پایدار کند حق را بسخنان خود که وی داناست بدانچه در دلها است

ابن عباس گوید چون این آیت فرود آمد میگوید لا اسألکم علیه اجرا گفتند محمد چیزی خواهد

که ما را بستاند که اندر خویشان خویش را ببرد بر خدای سبحانه فرو فرستاد ام یقولون افتری

علی الله کذبا گفتند یا رسول الله گواهی دهیم که تو راست گوی خدای تعالی فرو فرستاد

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ

و اوست آنکه میپذیرد توبه از بندگان و عفو کند از

السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ جابر عبد الله گوید که اعرابی در مسجد پیغامبر علیه السلام

بدیها و داند آنچه شما میکنید آمد و گفت استغفرك و اتوب الیك و تکبیر کرد و زود

علی بن ابی طالب رضی الله عنه وی را گفت زود گفتن بزبان توبه توبه کذابان بود و این توبه

محتاجی است فرا آنکه توبه کنی از بن گفت یا امیر المؤمنین پس توبه چه بود گفت توبه آن بود که بر

آنچه پشیمانی خوردن از گناهان گذشته باشی و اعادت کردن فریضها را که ضایع کرده باشی

و باز دادن مظالم را که در گردن تو باشد و بگداختن تن در طاعت چنانکه وی را پرورده باشی

در معصیت و چشانیدن تن خویش را تلخی طاعت چنانکه وی را چشانیدی حلاوت معصیت و گریستن

بدل هر خنده که خندیدی و یحیی بن معاذ رازی گوید نشان تایب که تایب باشد آنکه

سر خویش بشکند و دنیا بر شیطان بشکند و خویشتن را از شهوات باز دارد چنانکه ذکر الله بسیار

کند و بدان که اهل تحقیق در توبه سخن گفته اند توبه آن بود که پشیمانی خورد بر آنچه کرده باشد و

عزم کند که با سر آن گناه نشود چون این هر دو حاصل شود تایب شود و اگر نوعی از انواع

معاصی توبه کند توبه وی کار آن نوع درست باشد و اگر خویشتن را نشانی سازد که فلان وقت توبه

کنم آن توبه نباشد بلکه اصرار باشد و زیادت گناهی از آن آنکه در وقت گناه همی کند و دل

همی دارد که بعد از وی توبه بکنند و اصرار بر گناه بتر باشد از گناه و العیاذ بالله من الگناه در باید

که قصد بیشتر کنند

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم

و اجابت کند آنکسانرا که ایمان آوردند و کارهای نیکو کنند و زیادت دهد

مِّن فَضْلِهِ ابن عباس گوید که یستجیب آنست که شفاعت ایشان پذیرد در برادران

از فضل خویش ویزیدهم من فضله تفضّل آنست که شفاعت ایشان پذیرد در برادرانِ برادران

ایشان که نیکی نکرده اند یعنی اینست آنست که اجابت کنند مؤمنان خدای را ای ایشانرا بایمان

خواند ویزیدهم من فضله و زیادت کند ایشانرا یعنی ثواب ایشان مضاعف کند

وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ

و کافرانند ایشانراست عذابی سخت و اگر بگسترانیدی خدای روزی

لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ ابن عباس گوید بغی آن بود که برادر از برادر

بندگان خویش را ظلم ایشان بکردندی در زمین و عاصی شدندی دیگر جوید و مرکب بود و دیگری جوید و دیگر بود

وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ

ولکن فرو فرستد باندازه آنچه خواهد که وی به بندگان خویش دانا و بیناست

و خبّاب بن الارت گوید این آیت در شأن ما آمد که ما در اموال بنی النضیر و بنی قریظه نگریستیم

و آن تمنّی بکردیم و در خبر آمده است که پیغامبر علیه السلم گفت که خدای عزّ وجلّ گوید از

بندگان من کس بود که از من بابی از عبادت خواهد که اگر ویرا آن بدهم بنازد عجب کرد و

ویرا تباه کند و از بندگان مؤمنان من کس باشد که ویرا توانگری بسازد اگر ویرا درویشی دهم

تباه آرد و کس بود که نشاید ویرا مگر درویشی اگر ویرا بیماری دهم آن ویرا تباه کرده و کس بود

که نشاید ویرا مگر درستی که اگر دهم ویرا تن درستی تباه آید فانا

که تدبیر بندگان خویش همی کنم که در دلهای ایشان چیست منم علیم و خبیر

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنشُرُ

و اوست که فرو فرستد باران از پس آنکه نومید شده باشند و منتشر کند

رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ

رحمت خویش و اوست دوست ستوده بر هیچ و از نشانهای وی آفریدن آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ

و زمین است و آنچه پراکنده کرد در هر دو از جنبندگان و وی بر جمع ایشان

إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ

هرگاه که خواهد تواناست و هرچ فرا شما رسد از مصیبتها بدانچ بود که اندوختند

أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید این که در کتاب

دستهای شما و عفو کند از بسیاری خدای است که پیغامبر علیه السلم ما را بدان خبر داد و آن

آیت بر خواند و گفت یا علی وما اصابکم من مصیبة الآیه و هرچ فرا شما رسد از بیماری و عقوبت

و بلای در دنیا بگناهان شما باشد و خدای عزّ وجلّ کریم تر از آنست که عقوبت شما بکند

و هرچ از آنست که با سر آن نشود و امر گفت رضی الله عنه که پیغامبر علیه السلم گفت هرگاه

که خدای عزّ وجلّ بنده بخیری خواسته باشد عقوبت وی در این جهان تعجیل کند

و هر که بدی خواسته باشد عقوبت وی بگذارد تا قیامت

وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ

و نیستید شما عاجز کنندگان در زمین و نیست شما را از دون خدای

مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِن يَشَأْ

هیچ دوستی و نه یاری و از نشانهای وی کشتیهاست در دریا چون کوهها اگر خواهد

يسكن الريح فيظللن رواكد على ظهره ان في ذلك ٤٦

لايات لكل صبار شكور او يوبقهن بما كسبوا

ويعف عن كثير ويعلم الذين يجادلون في

اياتنا ما لهم من محيص فما اوتيتم من شيء فمتاع

الحيوة الدنيا وما عند الله خير وابقى للذين امنوا

وعلى ربهم يتوكلون والذين يجتنبون كبائر

الاثم والفواحش واذا ما غضبوا هم يغفرون

والذين استجابوا لربهم واقاموا الصلوة و

امرهم شورى بينهم ومما رزقناهم ينفقون

و در ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرو آمد که وی همه مال خویش نفقه کرد دشنام داد وی را

جواب نداد و گفته اند عام است در همه مومنان

والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون وجزاء

سيئة سيئة مثلها یعنی بکشند وا بکشند و چون جراحت کنند جراحت

فمن عفا واصلح فاجره على الله

انه لا يحب الظالمين

ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل

انما السبيل على الذين يظلمون الناس ويبغون في

الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب اليم

ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الامور ومن يضلل الله

فما له من ولي من بعده وترى الظالمين لما راوا

بو ايشانرا هيچ ناصر از پس وي و بيني كافرانرا چون بينند

العذاب يقولون هل الى مرد من سبيل وتريهم

عذاب بگويند هست سوي باز گشتن هيچ راه و بيني ايشانرا

يعرضون عليها خاشعين من الذل ينظرون من طرف

كه عرضه كنند برو ايشان خاشع از خواري نگرند به چشم

خفي وقال الذين امنوا ان الخاسرين الذين

خسروا انفسهم واهليهم يوم القيمة الا ان

الظالمين في عذاب مقيم وما كان لهم من اولياء

ينصرونهم من دون الله ومن يضلل الله فما له من سبيل

استجيبوا لربكم من قبل ان ياتي يوم لا مرد له من

الله ما لكم من ملجا يومئذ وما لكم من نكير

فان اعرضوا فما ارسلناك عليهم حفيظا ان عليك

الا البلاغ وانا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها

وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم فان الانسان كفور

لله ملك السموات والارض يخلق ما يشاء يهب لمن

يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور

او يزوجهم ذكرانا واناثا ويجعل من يشاء عقيما انه عليم قدير

وا اين آيت هر چند عام است در همه خلق ... يهب لمن يشاء

اناثا يعني لوط عليه السلم كه وي را دختر بود و پسر نبود و يهب لمن يشاء الذكور ابرهيم

عليه السلم كه وي را پسران بود ... دختر نبود او يزوجهم ذكرانا واناثا يعني پيغامبر عليه

السلم كه وي را پسران بود و دختران بود ويجعل من يشاء عقيما يعني يحيى وعيسى

عليهما السلم كه ايشانرا فرزند نبود ...

وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا

أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ

جز آنکه بیم شود در خواب یا از پس پرده چنانکه با موسی گفت یا بفرستد فریشته را چون جبرئیل پس وحی کند بفرمان خدای آنچه خواهد

إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ

که وی بلند است با حکمت و همچنانکه وحی کردیم بتو ای محمد پیغامبری بفرمان

أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِنْ

هیچ ندانستی که کتاب چیست و ایمان چیست و احکام آن و لکن

جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ

کردیم آن را نور که راه نماییم بدان آن را که خواهیم از بندگان خویش و تو

لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي

راه نمایی خلق را براه راست راه خدای تعالی آن خدای

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

که وی راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین آگاه باشید با خدای گردد کارها

و مصحف بسوخت هیچ چیز نماند الا این آیت الا الی الله تصیر الامور و دیگر محو شده

همه محو شد مگر این کلمه و بالله التوفیق

واین سورت مکی است و آیاتهای این هشتاد و نه است یخلاف و کلمات وی هشتصد و

سی است و حروف وی سه هزار و چهار صد است و ابی بن کعب روایت کند از پیغامبر

علیه السلام که وی گفت هر که سورة الزخرف برخواند او را گفته شود روز قیامت

یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب و او در بهشت

الزخرف ثمانون وتسع آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

خدای عز و جل سوگند یاد کرد بحم و کتاب پیدا که ما کردیم این کتاب را تا بدان پند پذیرید

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ جاانکه گفت و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن

تا مگر شما دریابید انا ثاثا و گفت الذین جعلوا القران عضین و گفت اجعلتم سقایة

الحاج همه بمعنی وصف و تسمیه تو بمعنی خلق همچنین در این آیت

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ

یعنی این قرآن در لوح محفوظ است نبشته نزدیک ما از تغیر و اختلاف و محکم است ...

محتمل بود این معنی که این کتاب بعینه کتابت وی در لوح محفوظ است و از ایجا

بر داشته باشند چنین گفته اند مفسران و محتمل بود که ذکر این کتاب وصف باشد در لوح

محفوظ بر سبیل تعظیم و توقیر او أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا

ای ازشما بگذاریم یاد کرد و فایده گوید از شما این قرآن را

أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ قتاده گوید اگر قرآن از میان خلق باز بر داشتندی

از بهر آنکه شما قومی مسرف بودید که چون در گذشته بدانکی اوایل این امت براو رد کردند خلق را هلاک کرد

و لکن از کرم و از بی نیکی بیچ فرستادن بیست سال و بیشتر تا مستوجب شدند

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا

و چند فرستادیم از پیغامبران در پیشینگان و هیچ نیامدی پیغامبری که نه بودند

به يستهزءون فاهلكنا اشد منهم بطشا ومضى ٢٤٩

استهزا همی کردندی چون ابلیسه اقوم تو هلاک کردیم الکن تر از ایشان سختر بود ازیشان گذشت

مثل الاولين ولئن سالتهم من خلق السموات والارض

مثل پیشینکان بعضت و تست ایشان را بیرون بود ایشان کی آفرید است آسمانها و زمین

ليقولن خلقهن العزيز العليم الذي جعل لكم

گویند آفرید انرا خدای بیست شما همه جیبنده دانا آنک بکرد شما را

الارض مهادا وجعل لكم فيها سبلا لعلكم تهتدون

زمین تا نوانی بود شما را و در وی راهها شما را او دران راهها تا مگر شما راه یابید

والذي نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة

وانکه فرو فرستاد از آسمان آب باندازه حاجت شما و زنده کردیم بدان شهری

ميتا كذلك تخرجون والذي خلق الازواج كلها

مرده را همچنان بیرون آرند شما را او بیافرید انواع و اصناف چیزها را

وجعل لكم من الفلك والانعام ما تركبون لتستووا

و او کرد است شما را کشتی و چهارپایان مراکب تا راست باستید

على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم

بر پشت ان انگاه یاد کنید نعمت خدای خویش را چون راست کردید

عليه وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا

بران و بگوید پاکا آن کس که مسخر کرد ما را این و نبودیم ما

له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون

مر ان را طاقت نگهداشتن و ما با خدای خویش خواهیم گشت

تا وی باد روزی که ما هم و همچنین بود ندا ها تا صبح بود ابدا اینست هی حتی مطلع الفجر در خبر آمده است

در این باب که حسن بصری گوید از شب که در وی حکما ابرام کنند چنانکه در این آیت گوید

جز لیلة القدر بود از ماه رمضان زهر اجلها و عمل و رزقی که خواهد بود در آن سال پیدا کند

و عکرمه همی گوید بل آن شب نیمه شعبان است که در آن شب نسخت کنند نام مردگان و

زندگان و حاجیان که در آن سال خواهد بود و زیادت و نقصان نکنند از آن هیچ چیز و معلم

علیه السلام گوید اجلها همی قطع کنند از شعبان تا شعبان تا بود که مردی همی زن کند و پسر

زندی همی آید و نام وی در مردگان بود بل هم في شك يلعبون فارتقب

بلکه ایشان در شکی اند بازی همی کنند چشم دار

يوم تاتي السماء بدخان مبين يغشى الناس هذا عذاب اليم

آن روز بیاید آسمان بدودی پیدا درپوشد مردمان را این عذابیست دردناک

مسروق گوید که نزدیک عبدالله بن مسعود بودم نشسته و وی مضطجع بود که مردی آمد

و گفت یا ابا عبدالرحمن واعظی قصه همی کند و همی گوید در این که خدای عز و جل همی گوید یوم تاتی

السماء بدخان مبین آن دودی بود که روز قیامت بیاید و انفاس کافران و منافقان بگیرد و سمع

و بصر ایشان فرا گیرد و مومنان را از آن زکامی فرا گیرد عبدالله بن مسعود گوید چون این بشنود

برخاست بخشم و گفت یا مردمان بترسید از خدای هر که چیزی داند بگوید و هر که چیزی نداند گوید

الله اعلم که خدای تعالی پیغامبر خویش را صلوات الله علیه گفت قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا

من المتكلفين و بگویم شما را که این چیست قریش را چون عاصی شدند پیغامبر را علیه السلام پیغامبر علیه السلام گفت

بار خدایا سال قحط بریشان گمار چنان سالهای یوسف پس ایشان را دریافت قحط تا

مردار و پوست مرده را بخوردند و هر که چشم بر آسمان داشتند از گرسنگی دودی دیدندی

از قاو بکیها جشم‌های ایشان بسبب گرسنگی بسر بو سفیان بر حرب آمد و گفت یا محمد

تو امر کی خلق را بطاعت ... و بیو ستن رحم و قوم تو هلاک شوند دعا کن تا ...

طاعت دارند و این عذاب از ایشان برخیزد خدای عز و جل از ایشان خبر داد که گفتند

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّىٰ لَهُمُ

بار خدایا بگشای از ما عذاب که ما مومنانیم و مطیعان ...

الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا

مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ

و لکن ... بطشت مهین ... انتقام کشیم ...

و بیشتری گفتند که بطش روز بدر خواهد این بخ جبریت که گذشته است از و عدهای

قران دخان و لزام و بطشه و قمر و روم و کروهی گفتند دخان که ...

که بر آید از پیش قیامت و بکوشهای منافقان و کافران شود ... ایشان از ان جوشان کردد و

مومنان از ان زکام گردد و زمین همچون خانه گردد که آتش ... و هیچ سوراخ نبود

الا که دود از وی بیرون آید و در خبر آمده است که آن چهل روز بود در میان آسمان و زمین

بر آید از تا کافران ... کنند و آن دود بینی ... و گوش و دبر و ... بیرون آید

و از ابن عباس خبر آمده است که وی گفت ... تا ... کنند چو ... کرد

بادیه بر آمد ... بینم که دخان است که آمد ... تا با ... داده

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً

مگر آنکس که بیافرید مرا ... راه نماید مرا و بکرد این کلمه کلمتی

بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ یعنی قول لا اله الا الله تا ایشان ...

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بَلْ مَتَّعْتُ هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ

جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا

هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا

الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ

... فرو فرستاده شود این ... بر مردی ... از دو دیه ... مکه و طایف

ابن عباس گفت یعنی از یکی ازین دو ولید بن المغیره گوید از مکه ...

حبیب بن عمرو الثقفی از طایف أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ

ا ایشان قسمت می‌کنند رحمت خدای ...

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

ما قسمت کردیم میان ایشان معیشت ایشان ...

وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ

و بر داشتیم برخی را ... زبر برخی درجها تا گیرد برخی ایشان

بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ

مِمَّا يَجْمَعُونَ

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً

وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا

مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ

أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ

ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ

رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ

نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ

عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّى إِذَا

جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ

فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ

أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ

أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ

الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ

ای ایشان را وعده کرده ای کما بر ایشان قادریم چنانکه فرا ... دست در زن

بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بانچ وحی کرده اند بتو که تو بر راهی راست ایستاده

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وان قران شرف است ترا و قوم ترا و زود که پرسند شما را از ادا کردن شکر او

ابن عباس رضی الله عنه گفت که پیغامبر صلوات الله علیه حال خویش بر قبایل عرب عرضه
کردی که ایشان را دعوت همی دادی که ایشان را طمع بودی که بعد ازان ظاهر کردید ملک
گرایا ... جواب ندادی که ویرا امر موقوف بودی تا انگاه که فرو آمد
وانه لذکر لک ولقومک و بعد ازان چون پیغامبر را پرسیدندی که ... قریش را بود ابو موسی اشعری
روایت کند که پیغامبر علیه السلم بایستاد بر در خانه و گروهی از قریش در خانه بودند و هر
عضادهٔ در بگرفت و گفت هیچ کس هست درین خانه مگر قرشی گفتند نیست مگر خواهرزادهٔ
ما را گفت ابن اخت القوم منهم خواهرزادهٔ از قوم ایشان باشد انگاه گفت این کار در
قریش خواهد بود تا انگاه که حکم کنند عدل و چون از ایشان رحمت خواهند رحمت کنند
و وفا کنند هر که چنان نکند از ایشان بر علیه لعنة الله والملکة والناس اجمعین

وَسْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ

و بپرس از کسی را که فرستادیم پیش از تو از رسولان ما ای ما کردیم از دون

الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى

خدای خدایان که ایشان را بپرستند و بدرستی که ما فرستادیم موسی را

بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ

بحجتهای ما بنزدیک فرعون و قوم وی گفت من رسول خدای

الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ

خلقانم چون امد بنزدیک ایشان با ایات ما ناگاه ایشان از ان می خندیدند

وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا

و ما ننماییم ایشان را هیچ ایت الا که آن مهتر باشد از انکه بر وی ...

وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا

و گرفتیم ایشان را بعذاب تا مگر ایشان باز گردند و گفتند ای

السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ

ساحر بخوان از بهر ما خدای خویش را بانچ عهد کرده است بنزدیک تو که ما راه یافتگانیم

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ

چون کشف کردیم از ایشان عذاب را ایشان نقض کردند عهد خویش را در حال

وی را ساحر از بهر آن خواندند که ساحر نزدیک ایشان ... خواندندی که عالمی بودی کامل
علم خویش و از بسیار ... کنند و ویرا ساحر از بهر آن خواندند که وی غلبه کرده بود بسحره
از ایشان چنانکه گویند ساحرته فسحرته وخاصمته فخصمته و گروهی گفتند ایشان ...
... خواندند ... و جواب ... ایشان ...

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ

و ندا کرد فرعون در قوم خویش گفت ای قوم نه مراست ملک

مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ

مصر و این جویها که میرود زیر من ... می بینید

أم أنا خير من هذا الذي هو مهين ولا يكاد يبين

فلولا ألقي عليه أسورة من ذهب أو جاء معه

الملائكة مقترنين فاستخف قومه فأطاعوه

إنهم كانوا قوما فاسقين فلما آسفونا انتقمنا

منهم فأغرقناهم أجمعين فجعلناهم سلفا ومثلا

للآخرين ولما ضرب ابن مريم مثلا

إذا قومك منه يصدون

وقالوا ءآلهتنا خير أم هو ما ضربوه

لك إلا جدلا بل هم قوم خصمون إن هو إلا عبد

أنعمنا عليه وجعلناه مثلا لبني إسرائيل ولو

نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون

وإنه لعلم للساعة

فلا تمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم

ولا يصدنكم الشيطان إنه لكم عدو مبين ولما

جاء عيسى بالبينات قال قد جئتكم بالحكمة ولأبين لكم

بعض الذي تختلفون فيه فاتقوا الله وأطيعون إن الله

هو ربي وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم

فاختلف الأحزاب من بينهم فويل للذين ظلموا

من عذاب يوم أليم هل ينظرون إلا الساعة أن تأتيهم

وهم لا يشعرون الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو ٣٥٤

وايشان ندانند دوستان آن روز برخى ازيشان مر برخى را دشمن باشند

إلا المتقين يا عباد لا خوف عليكم اليوم ولا أنتم

مگر پرهيزگاران اى بندگان من نيست بيمى بر شما امروز ونه شما

تحزنون الذين آمنوا بآياتنا وكانوا مسلمين ادخلوا

اندوهگين باشيد آنكه ايمان آوردند بآيات ما وبودند مسلمانان در شويد

الجنة أنتم وأزواجكم تحبرون يطاف عليهم بصحاف

در بهشت شما وزنان شما شاد كرده شويد گردانند بر ايشان كاسها

من ذهب وأكواب — بو هريره رضي الله عنه روايت كند از پيغامبر عليه السلام

از زر وآبدستانها كه وى گفت منزلت كمترين كسى از اهل بهشت آن بود كه

وى را هفت درجت بود ... خادم ... صحفه ... از زر ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... طعام وشراب اهل بهشت ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

وفيها ما تشتهيه الأنفس وتلذ الأعين وأنتم فيها

ودر آن بهشت بود آنچه آرزو كند تنها وخوش آيد چشمها را وشما در آنجا

خالدون — ودر روايت آمده است از پيغامبر عليه السلام كه مردى گفت يا رسول الله

جاودانه باشيد

... [illegible] ... گفت ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... اگر خداى عز وجل ... [illegible]

وتلك الجنة التي أورثتموها بما كنتم تعملون لكم فيها

و آن بهشت آنست كه ميراث داده اند شما را بآنچه بوديد كه ميكرديد شما را در آنجا

فاكهة كثيرة منها تأكلون — ... [illegible]

ميوه هاى بسيار ازآن مى خوريد ... [illegible]

إن المجرمين في عذاب جهنم خالدون لا يفتر عنهم

مشركان در عذاب دوزخ جاودان باشند سست نكنند ازيشان

وهم فيه مبلسون وما ظلمناهم ولكن كانوا هم

وايشان در آن نوميد باشند وستم نكرديم برايشان ولكن بودند ايشان

الظالمين ونادوا يا مالك ليقض علينا ربك قال

ظالمان وندا كنند يا مالك حكم كناد بر ما خداى تو گفت

إنكم ماكثون — ... [illegible] پيغامبر صلوات الله عليه گفت

... [illegible] ...

هر عذابى كه ... [illegible]

لقد جئناكم بالحق ولكن أكثركم للحق كارهون

بدرستى كه آورديم بشما حق ولكن بيشترى ازشما حق را ناخواهان

أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ

أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ

يَكْتُبُونَ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ

الْعَابِدِينَ ابن عباس گوید قل ان کان للرحمن ولد ... فانا اول العابدين ...

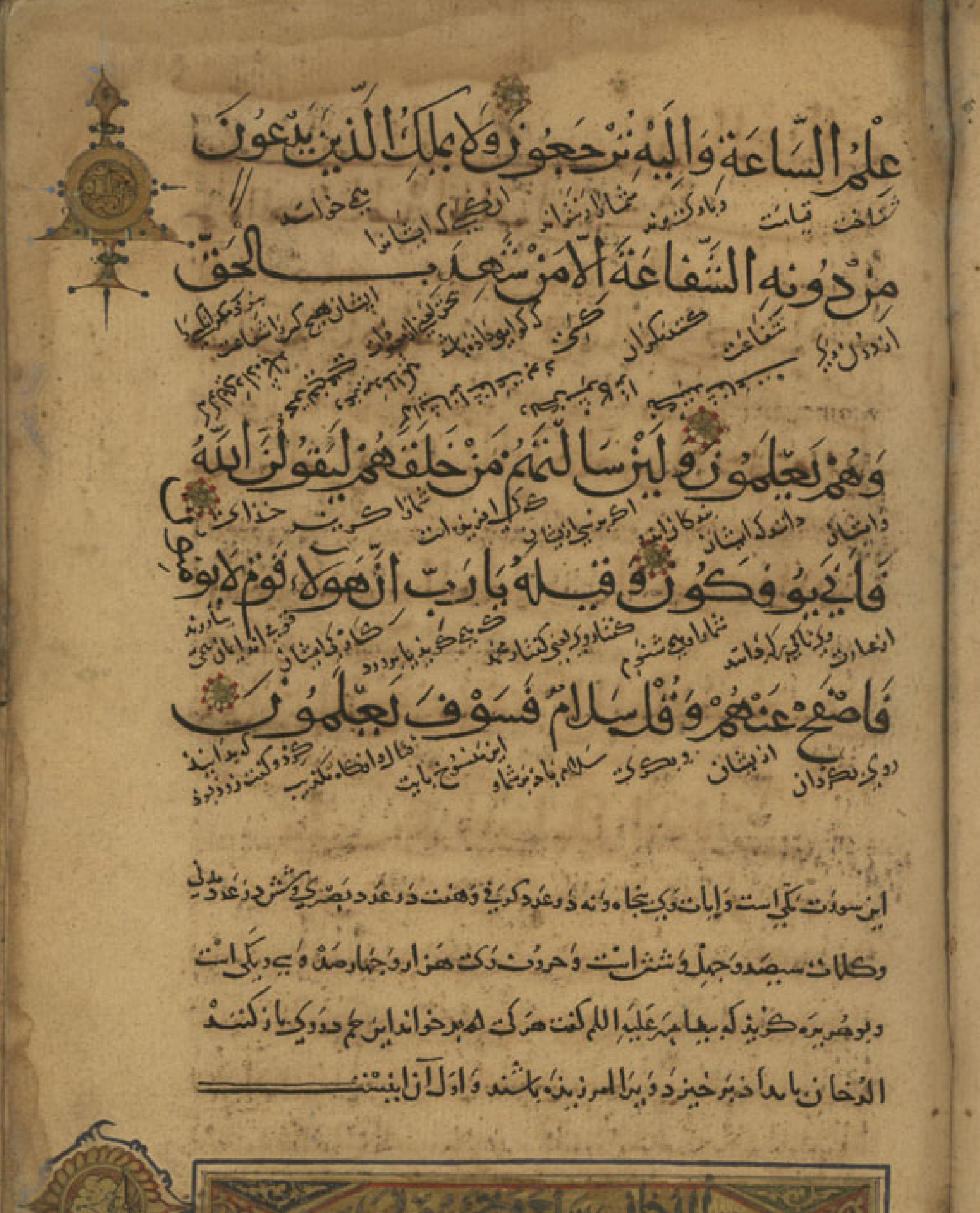
سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا

يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا

يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ

وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَتَبَارَكَ الَّذِي

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ



عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ

مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ

وَهُمْ يَعْلَمُونَ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ

فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ

فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

این سورت مکی است و آیات وی پنجاه و نه در عدد کوفی و هفت در عدد بصری و شش در عدد مدنی

و کلمات سیصد و چهل و شش است و حروف وی هزار و چهارصد و [illegible] است

و بوهریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که [illegible] بخواند این حم [illegible] یاد کنند

الدخان بامداد برخیزد و بیامرزیده باشند و اول آن اینست

الدخان سبع وخمسون

۴۵۶

بسم الله الرحمن الرحيم

حم والكتاب المبين انا انزلناه في ليلة

مباركة انا كنا منذرين فيها يفرق كل امر

حكيم امرا من عندنا انا كنا مرسلين رحمة من ربك

انه هو السميع العليم رب السموات والارض

وما بينهما ان كنتم موقنين لا اله الا هو يحيي

ويميت ربكم ورب اباىكم الاولين

قتاده گويد ليلة المباركه درا ولاين سورت شب قدرست كه قران درو كرا از لوح محفوظ باسمان

دنيا آوردند و گروهي گفتند بدين شب نيمه شعبان ميخواهد و علي ابي طالب رضي الله عنه

روايت كند از پيغامبر عليه السلم كه وي گفت چون شب نيمه شعبان بود ان شب بپاي ايستيد و روزه

ان روز بداريد كه فرمان خداي عز و جل باسمان دنيا ايد وقت افتاب فروشدن از ان شب ندا

كند هل من مستغفر فاغفر له اي هيچ كس هست كه امرزش خواهد تا او را بيامرزم

و هيچ كس هست كه مبتلاست و عافيت ميخواهد تا ويرا عافيت دهم و هيچ كس هست كه روزي ميخواهد

و پيغامبر عليه السلم چون پاي در ركاب نهادي گفتي بالله چون برنشستي و در كشتي گفتي

الحمد لله على كل حال سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون

و سه بار تكبير كردي قتاده گويد خداي عز و جل ياد داد بما تا چون برنشستيم و در كشتي نشينيم

بسم الله مجريها ومرسيها و چون فرو نشينيم از بر ايشان گوييم اللهم انزلنا منزلا مباركا

وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لكفور

مبين ام اتخذ مما يخلق بنات واصفيكم بالبنين واذا بشر

احدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا

وهو كظيم او من ينشؤا في الحلية وهو في

الخصام غير مبين وجعلوا الملئكة الذين هم

عباد الرحمن اناثا اشهدوا خلقهم ستكتب

شهادتهم ويسئلون وقالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم

ما لهم بذلك من علم ان هم الا يخرصون ام اتيناهم

كتابا من قبله فهم به مستمسكون بل قالوا انا وجدنا
اباءنا على امة وانا على اثارهم مهتدون وكذلك ما
ارسلنا من قبلك في قرية من نذير الا قال مترفوها
انا وجدنا اباءنا على امة وانا على اثارهم
مقتدون
قل اولو جئتكم باهدى مما وجدتم عليه اباءكم
قالوا انا بما ارسلتم به كافرون فانتقمنا منهم
فانظر كيف كان عاقبة المكذبين واذ قال ابراهيم
لابيه وقومه انني براء مما تعبدون

ولقد فتنا قبلهم قوم فرعون وجاءهم رسول كريم
ان ادوا الي عباد الله اني لكم رسول امين وان لا تعلوا
على الله اني اتيكم بسلطان مبين واني عذت بربي
وربكم ان ترجمون وان لم تؤمنوا لي فاعتزلون فدعا
ربه ان هؤلاء قوم مجرمون فاسر بعبادي ليلا انكم
متبعون واترك البحر رهوا انهم جند مغرقون
كم تركوا من جنات وعيون وزروع ومقام كريم
ونعمة كانوا فيها فاكهين كذلك واورثناها قوما
اخرين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منظرين

٣٥٢

و این آنست که در اثر آمده است که آسمان و زمین بر مؤمن گریه کنند و بر کافر نگریند علی
رضی الله عنه را پرسیدند آسمان و زمین بر که گریست و گریه ایشان چگونه بود گفت چون مؤمن شد الله
گوید که پیغامبر گفت علیه السلام هیچ بنده نبود که نه ویرا از آسمان دو در بود دری که عمل او
از آن برود و دری که روزی او از آن فرود آید چون بمیرد هر دو در بر وی گریند

و ایشان را عملی نیکو نبود که بر آسمان برشدی تا آسمان بر ایشان گریستی

ولقد نجينا بني اسرائيل من العذاب المهين من فرعون انه

كان عاليا من المسرفين ولقد اخترناهم على علم

على العالمين وآتيناهم من الآيات ما فيه بلاء مبين

ان هؤلاء ليقولون ان هي الا موتتنا الاولى وما نحن

بمنشرين فأتوا بآبائنا ان كنتم صادقين اهم خير ام قوم

تبع ... والذين من قبلهم اهلكناهم انهم كانوا مجرمين

وما خلقنا السموات والارض وما بينهما لاعبين

ما خلقناهما الا بالحق ولكن اكثرهم لا يعلمون

ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين يوم لا يغني مولى

عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله انه

هو العزيز الرحيم ان شجرة الزقوم طعام الاثيم

كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم خذوه فاعتلوه

الى سواء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم

ذق انك انت العزيز الكريم

... ان هذا ما كنتم به تمترون

إن المتقين في مقام أمين في جنات وعيون يلبسون
من سندس وإستبرق متقابلين كذلك
وزوجناهم بحور عين يدعون فيها بكل فاكهة
آمنين لا يذوقون فيها الموت إلا الموتة
الأولى ووقاهم عذاب الجحيم فضلا من ربك
ذلك هو الفوز العظيم فإنما يسرناه بلسانك
لعلهم يتذكرون فارتقب إنهم مرتقبون

این سورت مکی است و آیتهای این سورت سی و هفت است در عدد کوفی و سی و شش در عدد بصری
و مدنی و کلمات وی چهارصد و هشتاد و حروف وی دو هزار و صد و نود و یکی از ایشان
روایت کند از پیغامبر علیه السلام که وی گفت هر که بخواند سورة الجاثیة ستر الله عورته و سکن روعته عند
الحساب عورت وی بپوشد و بیم وی بنشاند خدای عز و جل در روز قیامت

الجاثیة ثلاثون و سبع آیات

بسم الله الرحمن الرحيم
حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم
إن في السموات والأرض لآيات للمؤمنين وفي
خلقكم وما يبث من دابة آيات لقوم يوقنون
واختلاف الليل والنهار وما أنزل الله من السماء
من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها وتصريف الرياح
آيات لقوم يعقلون تلك آيات الله نتلوها عليك
بالحق فبأي حديث بعد الله وآياته يؤمنون ويل
لكل أفاك أثيم يسمع آيات الله تتلى عليه ثم يصر

مستكبرا كأن لم يسمعها فبشره بعذاب أليم
وإذا علم من آياتنا شيئا اتخذها هزوا أولئك لهم
عذاب مهين من ورائهم جهنم ولا يغني عنهم ما كسبوا
شيئا ولا ما اتخذوا من دون الله أولياء ولهم عذاب
عظيم هذا هدى والذين كفروا بآيات ربهم لهم
عذاب من رجز أليم الله الذي سخر لكم البحر لتجري الفلك
فيه بأمره ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون
وسخر لكم ما في السماوات وما في الأرض جميعا منه إن
في ذلك لآيات لقوم يتفكرون قل للذين آمنوا
يغفروا للذين لا يرجون أيام الله ليجزي قوما بما كانوا يكسبون

الله

ابن عباس گويد اين آيت در عمر خطاب رضي الله عنه فرود آمد آنگاه که مردي از بني غفار
وي را جفا گفت عمر خواست که وي را بکشد خداي عز وجل اين آيت فرو فرستاد

من عمل صالحا فلنفسه ومن أساء فعليها ثم إلى ربكم
ترجعون ولقد آتينا بني إسرائيل الكتاب والحكم
والنبوة ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على
العالمين وآتيناهم بينات من الأمر فما اختلفوا إلا من بعد
ما جاءهم العلم بغيا بينهم إن ربك يقضي بينهم
يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون ثم جعلناك على
شريعة من الأمر فاتبعها ولا تتبع أهواء الذين
لا يعلمون إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئا
وإن الظالمين بعضهم أولياء بعض والله ولي المتقين

هذا بصائر للناس وهدى ورحمة لقوم يوقنون ۝

این قرآن بصیرتهاست علامتها بر دیدها مر مردمانرا و حدود احکام و هدایت و رحمتی آن گروهی را که از دل بیقین باشند

أم حسب الذين اجترحوا السيئات أن نجعلهم

ای پنداشتند آن کسانی که کسب کردند بزهها و کفر که ما ایشانرا چنان کنیم

كالذين آمنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم

چنان کسانی که گرویدند و کردند کارهای شایسته برابر کنیم ایشانرا در زندگانی ایشان و در مرگ ایشان

ساء ما يحكمون ۝ باید که بدانی که این آیت از بهر کافران آمد که گفتند

بد است آنچه حکم کنند اگر ما را چیزی که خواست خدای ما را بر شما تفضیل کند در آن جهان چنانکه تفضیل کرد درین جهان

وخلق الله السموات والأرض

و بیافرید خدای آسمانها و زمین

بالحق ولتجزى كل نفس بما كسبت وهم لا يظلمون ۝

بحق و تا جزا دهد هر تنی را بدانچه اندوختند و ایشان ستم نکنند

أفرأيت من اتخذ الهه هويه

ای بینی آنکسی را که فرا گرفت خدای خویش را هوای خویش

ابن عباس گوید رضی الله عنه این کافر را هیچ خواهند که هوای وی دین وی بود هر چه خواهد کند
و ایمان ندارد حلال را حلال ندارد و حرام را حرام ندارد و سعید بن جبیر گوید که عرب
چیزی از سنگ یا از سیم یا از زر پرستیدند بر خدای عز و جل چون چیزی نیکوتر دیدند آن را
بنهادندی و آن دیگر را پرستیدندی حارث بن قیس السهمی فرا آمد که وی آنچه خواستی همی پرستید ابن
عباس گوید رضی الله عنه که هوا را از بهر آن هوا خوانند که مرد را بدوزخ فرو برد

و هوی وی به پیغامبر صلوات الله علیه گویند بزرگترین کار آن بود که بفرمان کار نکند
آن بود که متابعت هوای خویش کند انگاه بر خدای تعالی حکم کند

وأضله الله على علم وختم على سمعه وقلبه وجعل

و بیراه کرد او را خدای بر دانش و مهر نهاد بر گوش وی و دل وی و نهاد

على بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله أفلا تذكرون ۝

بر چشم وی پوششی کی راه نماید وی را پس از خدای پس آیا پند نگیرند

وقالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا

و گفتند نیست مگر زندگانی ما درین جهان میریم و زنده شویم

وما يهلكنا إلا الدهر وما لهم بذلك من علم إن هم

و هلاک نکند ما را مگر روزگار و نیست ایشانرا بدان از دانش نیستند ایشان

إلا يظنون ۝ ابو هریره روایت کند از پیغمبر علیه السلام که گفت اهل جاهلیت
را عادت بود که چون بلا رسید گفتندی ما را آسیب روزگار هلاک کند خداوند تعالی این آیت
فرستاد و این چنان بود که ایشان روزگار را دشنام دادندی پیغمبر گفت علیه السلام خدای
تعالی میگوید رنجه میدارد مرا ابن آدم که دشنام میدهد روزگار را و روزگار منم بدست منست
شب و روز ...

وإذا تتلى عليهم آياتنا بينات ما كان حجتهم إلا أن

و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما ظاهر نبود حجت ایشان مگر آنکه

قالوا ائتوا بآبائنا إن كنتم صادقين قل الله يحييكم

گفتند بیارید پدران ما را اگر هستید راست گویان بگوی خدای زنده کند شما را

ثم يميتكم ثم يجمعكم الى يوم القيمة لا ريب فيه ولكن

اكثر الناس لا يعلمون ولله ملك السموات والارض

ويوم تقوم الساعة يومئذ يخسر المبطلون

وترى كل امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها

اليوم تجزون ما كنتم تعملون هذا كتابنا ينطق

عليكم بالحق انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون

ابن عمر گوید رضی الله عنه که پیغمبر علیه السلام گفت اول چیزی که خدای عز وجل بیافرید قلم بود

از آن پس بفرمود تا نور مقدار پانصد ساله راه و بیافرید لوح را از نور مقدار پانصد ساله راه و گفت

قلم را برو بنویس با هرچه خواهد بود تا قیامت از بود و ناچیز و رطب و یابس آن نگاه برخواند هذا

كتابنا ينطق عليكم بالحق فاما الذين امنوا وعملوا الصالحات

فيدخلهم ربهم في رحمته ذلك هو الفوز المبين

واما الذين كفروا افلم تكن اياتي تتلى عليكم فاستكبرتم

وكنتم قوما مجرمين واذا قيل ان وعد الله حق والساعة

لا ريب فيها قلتم ما ندري ما الساعة ان نظن الا ظنا

وما نحن بمستيقنين وبدا لهم سيئات ما عملوا وحاق

بهم ما كانوا به يستهزءون وقيل اليوم ننسيكم كما

نسيتم لقاء يومكم هذا وماويكم النار وما لكم

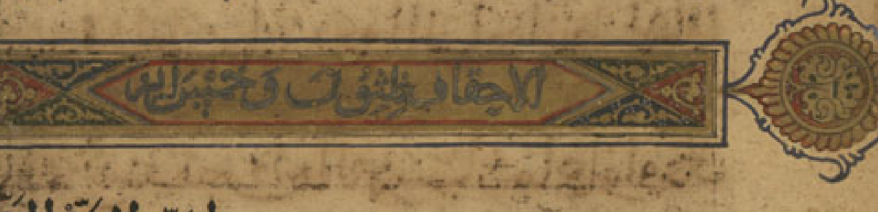
من ناصرين ذلكم بانكم اتخذتم ايات الله هزوا وغرتكم

الحيوة الدنيا فاليوم لا يخرجون منها ولا هم يستعتبون

فلله الحمد رب السموات ورب الارض رب العالمين

وله الكبرياء في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

این سورت مکی است و آیات این سورت سی و پنج است در عدد کوفی و چهار در عدد مدنی
و بصری و کلمات وی ششصد و چهل و چهار است و حروف وی دو هزار و ششصد و
بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند سورة الاحقاف ویرا بعدد هر ریگی که در
دنیا است ده حسنت بدهند و ده بدکردار از وی دور کنند و ده درجه بوی بلند کنند



بسم الله الرحمن الرحيم

حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحليم ما خلقنا

حم فرو فرستادن کتاب از خدای غالب حکیم داناست بیافریدیم

السموات والارض وما بينهما الا بالحق واجل مسمى

آسمانها و زمین و آنچه در میان هر دو است مگر بحق و اجلی معلوم

والذين كفروا عما انذروا معرضون قل ارايتم

و آنان که کافر شدند از آنچه ایشانرا بیم کردند اعراض کنند بگوی ای بینید

ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من

آنچه میخوانید از دون خدای بنمایید مرا چه آفریدند از

الارض ام لهم شرك في السموات ائتوني بكتاب من قبل

زمین یا ایشانرا شرکتیست در آسمانها بیارید بمن کتابی از پیش

هذا او اثارة

این قرآن یا بقیه

من علم ان كنتم صادقين ومن اضل ممن يدعوا من دون

از علم اگر هستید راست گویان و کیست گمراه تر از آنکه میخواند از دون

الله من لا يستجيب له الى يوم القيمة وهم عن دعائهم

خدای کسی را که اجابت نکند او را تا روز قیامت و ایشان از دعای ایشان

غافلون واذا حشر الناس كانوا لهم اعداء وكانوا

غافلانند و چون حشر کنند مردمانرا باشند ایشانرا دشمنان و باشند

بعبادتهم كافرين واذا تتلى عليهم اياتنا بينات

بعبادت ایشان جاحد و چون خوانند بر ایشان آیتهای ما پیدا

قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين

گفتند آنکه کافر شدند حق را چون آمد بایشان این جادویی است ظاهر

ام يقولون افتريه قل ان افتريته فلا تملكون لي

یا میگویند فرو بافت آنرا بگوی اگر فرو بافتم آنرا پس نتوانید مرا

من الله شيا هو اعلم بما تفيضون فيه كفى به

از خدای چیزی او داناتر است بآنچه در میشوید در آن بسنده است او

شهيدا بيني وبينكم وهو الغفور الرحيم قل ما

گواه میان من و شما و اوست آمرزگار مهربان بگوی

كنت بدعا من الرسل

نیستم نو از رسولان

وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى

و ندانم که چه خواهند کرد بمن و نه با شما که پیروی نکنم مگر آنچه وحی کرده اند

إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

بمن و نیستم من مگر ترساننده ظاهر

ضحاک گوید که لا ادری ما یفعل بی و لا بکم ای ندانم که چه چیز است که خواهند فرمود ما را از
وچیست که نهی خواهند کرد از آن ما را و شما را و حسن بصری گوید یعنی ندانم آخرت چه خواهد بود
معاذ الله که وی عاقبت خویش ندانسته بود اینست که عاقبت وی بهشت خواهد بود که از آن روز
میثاق وی گرفته بود که پیغامبر ... لکن میگوید در این جهان چه خواهند کرد بمن ندانم که از شهر بیرون کنند
چنانکه پیغامبران پیش ازین بیرون کردند یا بکشند چنانکه پیغامبران ازین پیش را کشتند
و ندانم که شما را چه خواهد بود از عذاب چنانکه امتان پیشین را خواهد بود در این جهان از خسف
و قذف و طوفان و آنچه بدین ماند پس خدای عزوجل عاقبت وی بیان کرد
که وی منصور خواهد بود و فرمود هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله ... و عاقبت شما را بگفت و ما کان
الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون ... که
بادیه و امثال ... خواهند کرد ... که این چون فرو آمد و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم شاد گشتند
مشرکان عرب گفتند ... محمد را بر ما هیچ فضلی نیست و اگر رسول
آنکس که ویرا فرستاده است خبر کردی ویرا از عاقبت وی که خدای تعالی فرو فرستاد لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و عاقبت کار وی پدید کرد و این آیت منسوخ گشت
و یاران گفتند یا رسول الله هنیئا لک بدانستیم که با تو چه خواهند کرد با ما چه خواهند کرد خدای تعالی

فرو فرستاد لیدخل المؤمنین و المؤمنات جنات ... و فرو فرستاد و بشر المؤمنین بان لهم من الله
فضلا کبیرا و عاقبت مؤمنان ... و ... عبد الله بن سلام آمد نزدیک مصطفی علیه السلام
چون وی بمدینه رسید گفت من ترا از سه چیز پرسم که ندانند الا پیغامبری اول چیزی از علامات
قیامت که در این جهان پدید آید چیست پیغمبر علیه السلام گفت آتشی پدید آید خلق را حشر کند از مشرق
بمغرب گفت اول طعام که اهل بهشت خورند چیست گفت زیادتی جگر ماهی گفت چرا فرزند که
ببدر ماند و بمادر ماند گفت چون آب مرد سبقت گیرد بپدر ماند و چون آب زن سبقت گیرد
بمادر ماند گفت جبرئیل علیه السلام خبر داد مرا پس عبد الله بن سلام گفت اشهد ان لا اله الا
الله و انک محمد رسول الله آنگاه گفت یا رسول الله جهودان قومی بهتانند
که ... پیغمبر علیه السلام گفت درین خانه شو پیغمبر علیه السلام جهودان را خواند آمدند
پیغمبر علیه السلام ایشان را پرسید که عبد الله بن سلام چه مردیست در میان شما گفتند
سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا و ابن خیرنا و اعلمنا و ابن اعلمنا پیغمبر علیه السلام گفت چه بینید
اگر وی مسلمان شود شما مسلمان شوید گفتند معاذ الله ... پس عبد الله بن سلام بیرون آمد
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله گفتند شرنا و ابن شرنا
و ... گفتند عبد الله گفت پیغمبر علیه السلام که ازین بیم ... خدای تعالی فرو فرستاد

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ

بگوی ای ... بینید اگر این قرآن از نزد خدای باشد و شما کافر شوید بدین و گواهی دهد

شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ

گواهی از بنی اسرائیل بر مانند آن ... بگروید و شما گردنکشی کنید

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

که خدای راه ننماید گروهی را که ظالم باشند ...

٣٦٥

و گروید کسی بدین شاهد خویش بر عزیز ... خواهد و نشاید که مراد بدین عبد الله بن سلام بود

زیرا که این سوره مکی است و عبد الله بن سلام به پیغمبر علیه السلام اندر مدینه ایمان آورد و دیگری که ...

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ

و گفتند آنان که کافر شدند از جهودان مشرکان آنان را که ایمان آوردند اگر بودی

خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ

این دین بهتر نبودی سبقت نکردندی بر ما فقیران و چون راه نیافتند بدان

فَسَيَقُولُونَ هٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ۝

پس گویند این دروغی است قدیم چنانک گفتند اساطیر الاولین

و پیش ازین کتاب موسی که پیشوا بود ... این کتاب

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهٰذَا كِتَابٌ

و از پیش قرآن کتاب موسی بود پیشوا و بخشایش و این قرآن کتابی است

مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ

باور دارنده به زبان تازی تا بیم کند مر آن کسان را که ستم کردند و

بُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ

و بشارت دهنده نیکوکاران را که ایمان آوردند بدرستی که آنان که گفتند خدای ما الله است

اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

ثابت و مستقیم گشتند و ... نیست بر ایشان هیچ ترسی و نه ایشان اندوهگین شوند ٥

أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا

ایشانند یاران بهشت جاودان در آن جزا است ایشان را بدانچه بودند

يَعْمَلُونَ ۝ وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ

که میکردند و فرمودیم مردم را با پدر و مادر نیکوئی کند تا برداشت او را مادرش

كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ

برنج و بنهاد او را برنج و برداشتن وی و باز کردن وی از شیر سی

شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً

ماه تا چون برسد بجوانی و برسد بچهل سال

قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ

گفت بار خدایا الهام ده و توفیق ده مرا تا شکر کنم نعمت ترا که نهادی

عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ

بر من و بر پدر و مادر من و توفیق ده تا کار شایسته کنم که تو بپسندی و صلاح ده

لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

مرا در ذریت من که من توبه کردم بتو و من از جمله مسلمانانم

و این آیت در ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمد و پدر وی ابو قحافه عثمان بن عمرو و مادر وی ام الخیر بنت

صخر بن عمرو بن عامر چون ابو بکر رضی الله عنه چهل ساله گشت و ایمان آورد گفت انی تبت الیک

و انی من المسلمین و پدر و مادر وی نیز ایمان آوردند و پسران و دختران وی ایمان آوردند و

خدای عز و جل دعای وی در ذریت وی مستجاب کرد و هیچ کس نبود از پیغامبر علیه السلام و از

جمله مهاجران که پدر و مادر وی ایمان آورده بود مگر ابو بکر صدیق رضی الله عنه

أُولٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ

ایشانند آنان که بپذیریم از ایشان نیکوترین آنچه کردند و درگذاریم

عن سيئاتهم في أصحاب الجنة وعد الصدق الذي كانوا

از بديهاي ايشان با اهل بهشت وعده راست وعده كه بودند

يوعدون والذي قال لوالديه أف لكما أتعدانني

ايشان را وآنكس كه گفت بپدر و مادر خويش اف شما را وعده ميكنيد مرا

أن أخرج وقد خلت القرون من قبلي

كه بيرون آرند مرا وبگذشت گروهاي بسيار پيش از من كه ايشان را بيرون نكردند

وهما يستغيثان الله ويلك آمن إن وعد الله حق

و ايشان فرياد ميخواهند از خداي واي بر تو بگرو كه وعده خداي حق است

فيقول ما هذا إلا أساطير الأولين

وي گويد نيست اين چيز كه ما را وعده ميكنيد مگر افسانهاي پيشينگان

عامة اهل تفسير گفتند كه اين آيت در عبد الرحمن بن ابي بكر الصديق رضي الله عنهما آمده است كه پيش از
وي ... گفتند كه مسلمان شو ... ترك الحاج كرده گفت زنده باز كنيد مرا عبد الله بن جدعان
وعامر بن كعب و مشايخ قريش تا از ايشان بپرسم از انچه شما ميگوييد
وعايشه رضي الله عنها بود انكه اين آيه در وي آمد انكار كرده است حكايت كند محمد بن زياد كه
معويه كسي را فرستاد بمروان تا از مردمان بيعت ستاند بر يزيد گفت عبد الرحمن بن ابي بكر لقد
جئتم بها هرقلية يعني خليفتي چون ملك هرقل كه ... بيعت پسر ...
خليفتي در اسلام چنين نباشد مروان گفت اين آنست كه خداي عز وجل ميگويد و
قال لوالديه أف لكما عايشه رضي الله عنها اين بشنيد خشم گرفت و گفت بخداي كه ...
واگر خواهم نام بگويم ... ولكن خداي تعالى ... پدر مروان را لعنت كرد ...
وي در پشت وي بود ... لعنت خداي عز وجل

أولئك الذين حق عليهم القول يعني ازين كسانيكه ...

و ايشانند آن كسانيكه واجب شد بر ايشان وعده عذاب ايشانند ... باز كنيد تا از ايشان

... ابو بكر صديق رضي الله عنه دعاي بد ... بر ايشان ...

واصحاب ... گفت ...

في أمم قد خلت من قبلهم من الجن

با گروهها كه گذشته‌اند از پيش ايشان از جن

والإنس إنهم كانوا خاسرين ولكل درجات

وانس چون ... خاكساران و هر كسي را ... جاي ...

مما عملوا وليوفيهم أعمالهم وهم لا يظلمون ويوم

از آنچه كردند ... تا تمام بدهد ... ايشان را ... و ايشان ستم كرده نشوند و روز

يعرض الذين كفروا على النار أذهبتم طيباتكم في حياتكم

كه عرضه كنند آنانرا كه كافر شدند ... بر آتش ... ببرديد ... پاكيهاي خود در زندگاني

الدنيا واستمتعتم بها فاليوم تجزون عذاب الهون

دنياوي خود ... و برخورداري يافتيد بدان امروز جزا دهند شما را عذاب خواري

بما كنتم تستكبرون في الأرض بغير الحق وبما كنتم تفسقون

بدانچه بوديد ... گردن كشيد ... در زمين ... بناحق و بدانچه بوديد ... فاسق

وعمر خطاب رضي الله عنه نزديك پيغامبر آمد صلوات الله عليه ... كرده بود
ديد ... حصيري ... انرو ... اثر كرده گفت ... هجيري ...
در خانه ... و گفتم يا رسول الله تو رسول خداي ... ازخلق

و یحیی گویند چنین و کسری و قیصر در دیباج و حریر نشسته‌اند صلوات الله علیه راست بنشست

گفت او فی شک انت یا ابن الخطاب اولئک قوم عجلت لهم طیباتهم فی حیوتهم الدنیا گفت ای

در شکی هستی تو یا پسر خطاب ایشان گروهی‌اند که تعجیل کرده‌اند طیبات ایشان در این جهان

یعنی طیبات در این جهان ایشان را باشد و در آن جهان ما را و بوهریره رضی الله عنه گوید طعام

ما با پیغمبر علیه السلام خرما بودی و بخدای که ما ندانستیم که این سمیذ چه بود

یعنی گندم و جابر بن عبدالله گوید که مرا گوشت آرزو خواستند در خانه بدرمی گوشت

خریدم عمر الخطاب رضی الله عنه گفت هر گه ما چیزی آرزو کنند گفت

اهل این آیت باشی که خدای عز و جل همی گوید اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا

وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ

و یاد کن برادر عاد را یعنی هود علیه السلام آنگاه که بترسانید قوم خویش را و ایشان باحقاف بودند و

خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

گذشته بود رسولان از پیش هود و از پس وی که مپرستید مگر خدای را

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ



که من بترسم بر شما عذاب روز بزرگ

شاید که پیغمبران از هود علیه السلام بوده بحضرموت جایی که انرا مهره خوانند با ایشان

نسبت کنند اشترانی که ازان گویند ابل مهریه و حمادی ایشان اهل خیمها بوده‌اند

چون گذشتی با جای خویش آمدندی و از قبیله آدم بودند

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا

گفتند آمدی تو بما تا بگردانی ما را از خدایان ما بیار بما آنچه وعده همی کنی ما را

إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ

اگر تو از راست‌گویانی گفت جز این نیست که دانش وقت آمدن عذاب نزد خدایست

وَأُبَلِّغُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ

و می‌رسانم بشما آنچه مرا فرستادند بدان و لکن همی بینم شما را گروهی نادان

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا عَارِضٌ

چون دیدند آنرا ابری پیش آینده بوادیهای ایشان شاد گشتند و گفتند این ابریست

مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

باران دهنده ما را نه بلکه اینست که شتاب کردید بدان بادیست که در وی عذابی دردناک است

ابن عباس گوید اول چیزی که بدانستند بدان که آن عذابست آن بود که هیچ از رحالهای ایشان

بیرون بود از مواشی و جز آن باد آن را در هوا برده بر زمین زد چون

در خانه بستند و در ببستند باد بیامد و در خانه بکند

تا در زیر ریگ بودند هفت شب و هشت روز آنگاه خدای عز و جل فرمود تا آن

ریگها از ایشان باز شد و ایشان را بر داشت و در دریا افکند و هیچ از شمار ایشان

و از مالهای ایشان نماند که نه هلاک شد خدای تعالی گفت

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ

هلاک همی کرد هر چیزی را بفرمان خدای عز و جل گشتند که نتوانستی دید از ایشان هیچ مگر نشانهای ایشان

كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

همچنین جزا دهیم گروهی را که ایشان بزهکاران بودند

و عایشه گفت رضی الله عنها چون پیغامبر علیه السلام باد دیدی بترسیدی و گفتی اللهم انی اسالک

خیرها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها وشر ما ارسلت به وکفی من شرکه جون قوم علا

بوذ ان کاه کفتند هذا عارض ممطرنا وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ

وحقا بکردیم ایشانرا در انجیز که شما را بکردیم در او

فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً

دران و کردیم ایشانرا کوش و دیدها و دلها

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ

بی نیاز نکرد ایشانرا کوش ایشان و نه دیدها ایشان و نه دلهای ایشان

مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ

هیچ جیز که ایشان جحود میکردند بحجتهای خدای و فرو آمد

بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا

بر ایشان انچه میکردند بدان استهزا بیغ عذاب و حقا هلاک کردیم انج

حَوْلَكُم مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ

کرد شما است از دهها و بیان کردیم نشانها تا ایشان

يَرْجِعُونَ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ

باز ایستند جرا نیاری دادند ایشانرا انک ایشان فرا کرفتند از دون

اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ

خدای تقرب را خدایانی بل کم شدند از ایشان

وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

وانست دروغ ایشان و انچه میکردند

معنی ان کفتند جون بوطالب بمرد پیغامبر علیه السلام رخاست تنها بطایف شد از ثقیف

نصرت بیچ جست تا مکر ایشان قوم و مرا ازو کی باز دارند جون بطایف رسید قصد

کرد بکرمی از مهتران ثقیف و ایشان سه برادر بودند عبدیالیل و مسعود و حبیب

بنو عمرو بن عمیر و نزد یک ایشان نبوذ زنی از قریش ان بیچ جح با ایشان بنشست و

ایشانرا دعوت کرد بخدای خویش و با ایشان سخن کفت دران جیزی که مقصود وی بود

از نصرت مسلمانی ودست باز بیکی داشتن بر مخالفان و یکی از ایشان کفت برجامهای کعبه را

ان کند خدا کم اکر جا نست که خدای ترا برسولی فرستاده است و دیکر کفت خدای کسی

نیافت که برسولی فرستاذی جز از تو و سیدیکر کفت بخدای که من با تو سخن نکنم که دروغ

بیچ کوبی و خود واجب نکند که با دروغ زن سخن کنم جون پیغامبر علیه السلام ان شنید نومید

از خیر ثقیف کفت اکنون که جنین کردید این سخن نهان کنید که پیغامبر علیه السلام میخواست

که از خبر بقوم وی نشود که ایشان بروی دلیر تر کردند و ایشان وی نکردند و بیه

وسفها خویشتن را بر وی اغالیدند تا او را دشنام میکنند و بانک بیچ کردند از پس وی و مردم

فراهم آمدند و وی را با ایستادند تا انکاه که بحایطی رسید آن عتبه و شیبه پسران ربیعه

وی در ان حایط شد و ایشان انجا بودند و ان سفها که از پس وی بیچ شده باز کردیدند

در سایه بیچ میو بنشست و ایشان فرا وی بیچ نکریستند و کفت اللهم الیک اشکو ضعف

قوتی وقلة حیلتی وهوانی علی الناس یا ارحم الراحمین انت رب المستضعفین وانت ربی الی

من تکلنی الی بعید یتجهمنی او الی عدو ملکته امری ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی ولکن

عافیتک هی اوسع لی اعوذ بنور وجهک من ان ینزل بی غضبک او یحل علی سخطک لک

العتبی حتی ترضی ولا حول ولا قوة الا بک جون پسران ربیعه ازو بدیدند که فرا وی رسیده بود

اندر جن ایشان رعم بن جبیر غلامی را خواندند نصرانی نام وی عدلس و گفتند باده را این انگور را که
بر طبقی نه و پیش آن مرد بر و بگوی که بخور وی را انگور پیش برد و پیش پیغامبر علیه السلام نهاد و وی
خواست که دست فرا کند گفت بسم الله و آنگاه بخورد عداس در روی وی بنگریست و گفت بخدای
که این سخنی است که اهل این شهر نگویند پیغامبر علیه السلام وی را گفت از کدام شهری یا عداس و چیست
دین تو گفت مردی ام ترسا و از اهل نینوی گفت تو از شهر آن مرد پارسایی یونس بن متی
ای گفت تو چه دانی که یونس بن متی که بود پیغامبر علیه السلام با ایشان گفت و بوسه بر سر وی و بر
دست و پای وی همی داد ایشان پسران ربیعه یک دیگر را گفتند اما این غلام را تباه کرد چون عداس
با نزدیک ایشان آمد گفتند ویلک یا عداس ترا چه بود که بوسه بر دست و پای این مرد همی دادی
گفت یا سیدی بر روی زمین هیچ کس نیست بهتر از این مرد مرا از چیزی خبر داد
که آن نداند مگر پیغامبری گفتند ویحک یا عداس نگر تا از دین خویش بنگردی که دین تو
بهتر از دین وی است آنگاه پیغامبر علیه السلام باز گشت همی آمد با مکه نومید شده از خیر ثقیف
تا آنگاه که بنخله رسید نیم شب بر خاست که نماز کند بر وی بگذشت نفری از جنیان اهل
نصیبین و چنان بود که جنیان باسمان شدندی چون آسمان را حرس کردند
ابلیس گفت این که در آسمان افتاده است از چیزی است که در زمین افتاده است
مگر مولودی ... است لشکر خویش را همی برستاد تا خبر بیرون
بیرون کردند کی همی بودند از اشراف جن نصیبین ۵
خبر ایشان ایشان را همی برستاد بر تهامه ... چون بوادی نخله رسیدند پیغامبر را
علیه السلام دیدند نماز بامداد همی کرد قرآن همی خواند ایشان گوش فرا داشتند گفتند
بلکه گفتست ... روایت محمد بن اسحق از یزید بن زیاد از محمد بن کعب القرظی

عوف
سعید بن جبیر و از ابن عباس روایت کنند که پیغامبر را علیه السلام فرمودند تا بر ایشان
قرآن خواند و ایشان را باخذ این خوانده قرآن پیش ایشان خواند خدای عز و جل ایشان را جمع کرد
پیغامبر علیه السلام گفت مرا فرموده اند که امشب قرآن بر جن خوانم کیست از شما که از پس
من آید همه در پیش افکندند سر یکبار دیگر بگفت همچنان کردند تا سه بار همچنان کردند
عبد الله بن مسعود گفت برخاستم تا آنگاه که ... رسیدیم پیغامبر
علیه السلام در شعبی شد که وی را شعب الحجون خوانند ... خطی بکشید و گفت ازین خط
بیرون میا تا آنگاه که با پیش تو آیم ... تا آنگاه که با ایشان شد قرآن افتتاح کرد
... چیزی همی دیدم که ... همی آمدند و ... شنیدم ... در ... همی شنیدم
آن پیغامبر ... از ایشان ... و ... زمانی ... بماند
... همی شنیدم آنگاه ... همی شدند ... پیغامبر علیه السلام
... تا صبح ... آمد نزدیک من گفت ... گفتم نه خواستم که ...
... آنگاه که تو ایشان را ... همی کنی ...
پیغامبر علیه السلام گفت وی را ... آمدند ... بودی گفتم
دیدی کفتم دیدم مردمان سیاه با جامهای سپید ... گفت ایشان جن
نصیبین بودند ... خواستند زاد ایشان کردم ... که بر آن گذشت
نباشد ... گفتم یا رسول الله ... کنند ... پیغامبر علیه السلام نهی کرد
که بدان استنجا کنند ... گفتم یا رسول الله و آن ایشان را چه سود ... گفت هیچ
استخوان نبود که ایشان ... باشد ... هیچ
... یا رسول الله ... شنیدم

گفت گروهی از جنیان بودند که نداشت نبی کردند، قبیله‌ای بر گشته بودند دنیا از ایشان ۳۷۰
نماز که آمدند بنزدیک وی حکم کردم میان ایشان بیرون آنگاه پیغامبر علیه السلام بیرون شد
باز آمد و گفت بلی هیچ آب است گفتم یا رسول الله تمامی با من رکوه است در وی چیزی که از نبید خرما
گفت بیار بیاوردم و وضو بکرد و پیغمبر گفت دست و روی بشست گفت تمرة طیبة وماء طهور و خرمای
خوش آب پاک فتاده. گوید چون از ابن مسعود بگوید آمد بیرون از دیدیم ده مردی از جمله زنگیان
پرسیدند ایشان را دین گفت بدین خداند ایشان را گفتند ایشان گروهی اند از نطلب جن
باشند این گروهی که بنزدیک پیغمبر علیه السلام آمدند لیلة الجن و بود حجة از خبرها حدیث نبیذ
درست شد علقمه گوید که پرسیدم از ابن مسعود که هیچ کس بود با پیغامبر علیه السلام
لیلة الجن گفت نه و لکن ما آنرا کردیم شبی نداشتیم که وی را بو کی برد با غول ببرد دید
ما گفتیم در شعاب اودیه چون بامداد بود دیدیم که وی آمد از سوی حرا گفتیم یا رسول
الله ما را دوش ترین شبها بود که ترا نیافتیم و چنین و چنین اندیشیدیم پیغامبر علیه السلام گفت
داعی از جن بیامد بشدم و قرآن بر ایشان خواندم پس ما را ببرد و اثرهای ایشان فرا نمود و آتشهای
ایشان مرا بنمود از وی زاد خواستند پیغامبر علیه السلام گفت هر استخوانی که نام خدای
عزوجل بر وی یاد کرده باشند چون بدست شما افتد چنان تمام گوشت افزون شود که بوده باشد و روث
و بعر اشتران ستوران شما را پیغامبر علیه السلام گفت استنجا مکنید بطعام و نه بعر که آن
زاد برادران شما است ابو بکر بن علقمه روایت کند از عبد الله که وی گفت من نیز بودم
با پیغامبر علیه السلام لیلة الجن خراسی گوید و عمرو بن مره گوید که پرسیدم از ابو عبیده
بن عبد الله که عبد الله با پیغامبر علیه السلام بود لیلة الجن گفت نه ابراهیم را پرسیدم
گفت کاشکی بودی و بدانکه خبرها در باب نبید یاد کرده در خبر شعار خیر است

و در باب بودن وی با پیغامبر علیه السلام شعار و خبر است و در اسناد این نظر است و اعتماد
در قصه جنیان بر آن روایت بیشتر است که از ابن عباس آمده است و اگر درست شود دلیل
باشد بر آنکه روا باشد بر آن نبیذ که به سکر نرسیده باشد دست و روی شستن چنانکه ابا
خرما با مخته بود و هر یکی از ایشان بر صفت خویش باشند نه بینی که پیغامبر علیه السلام هر یکی را از
ایشان را نام خاص بنهاد و گفت تمرة طیبة و ماء طهور و اینست قصه. ملک تعالی گوید عز و جل

وَاِذْ صَرَفْنَا اِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْاٰنَ
و یاد کن آنگاه که باز گردانیدیم بتو گروهی را از جنیان تا می‌شنیدند قرآن

فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا اَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ
چون حاضر آمدند گفتند یکدیگر را خاموش باشید و بشنوید چون تمام شد خواندن آن

وَلَّوْا اِلٰى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ
برگشتند سوی قوم خویش ایشان را بیم نمایندگان از عذاب و معصیت

و ابی بن کعب گوید از نفر هفت تن بودند از جنیان نصیبین پیغامبر علیه السلام ایشان را رسول
کرد بقوم ایشان و در خبر آمده است که نام آن جنیان که یاد کرده آید شاصر
و ناصر حس مس ازداناث احقم و گروهی آمدند نزدیک ابن مسعود و گفتند در
سفری بودیم ماری دیدیم در خون گردیده بکشته یکی از ما دستار فرا کرد و بخاک بپوشید
چون بیست بکردانیدند گروهی از مردان آمدند و گفتند کی بود از شما که دفن کرد عمرو را گفتند
عمرو کیست گفتند آن ماری که دیدید فلان جای از آن گروه بود که قرآن استماع کرده بودند
صلوات الله و بدان و قبیله جنیان قتال بود گروهی مسلمان بود و گروهی کافران
و بکشته آمد و در روایت کند از رسول علیه السلام ابو ثعلبه خشنی که وی گفت جن سه صنف اند

گروهی بود اندر نصیبین همه ایمن بودند و گروهی بود ... و گروهی ساکن باشند ... چون با قوم
خویش آمدند دعوت کردند ایشان را بدین ... از خدای عز و جل چنانک گفت خدای تعالی

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ
گفتند یا قوم ما شنودیم کتابی فرو فرستاده از پس
مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ
موسی باور دارنده آنرا که پیش از وی بود راه نماید به حق و
طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ عطا گوید از جنیان جهود بودند و بر دین موسی
بودند ... علیه السلام بدین که گفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسى
يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ
یا قوم ما اجابت کنید داعی خدای را یعنی محمد علیه السلام و ایمان آرید بوی تا بیامرزد شما را
مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
وگناهان شما را و برهاند شما را از عذابی دردناک

ابن عباس گوید اجابت کردند ایشان را از قوم ایشان هفتاد تن از جن و آمدند با ... بمحمد
علیه السلام و برابیطحا بیافتند ... قرآن بر ایشان خواند و امر و نهی ایشان پیدا کرد و گروهی
گفتند که حکم مومنان جن آن باشد که ایشان را از آتش دوزخ برهانند و ... چنانک گفت
ویجرکم من عذاب الیم و آنگاه گویند ایشان را خاک گردید چنانکه بهایم را گویند و این
قول ابوحنیفه رحمه الله روایت کرده اند و ضحاک گوید که جنیان در بهشت شوند همچون مومنان
... طعام و شراب خورند و این مذهب مالک است و ابن ابی لیلی و گفتند هر کسی که برایشان در
عقوبت بود بر احسان نیز ثواب بود همچون آدمیان ۝

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ
و هر که اجابت نکند داعی خدای را ... نیست عاجز کننده ... در زمین و نیست
لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝
او را بجز خدای هیچ دوستی ... ایشانند در بیراهی ظاهر
أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
ای هیچ نمی بینند که آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را
وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بَلَىٰ
و عاجز نگردید ... توانا است بر آنک زنده کند مردگان را
إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا
که او بر همه چیزی تواناست و آن روز که عرضه کنند آنکسانی را که کافر شدند
عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ
بر دوزخ و گویند آیا نیست این حق گویند آری بخدای ما گوید
فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ فَاصْبِرْ كَمَا
بچشید عذاب بدان کافر بودید صبر کن چنانک
صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ
صبر کردند خداوندان عزم از پیغمبران

گروهی گفتند اولوا العزم من الرسل همه رسولان بودند که خدای تعالی هیچ رسول نفرستاد
که نه ایشان خداوند عزم بودند یعنی ثبات و استقامت داشتند و این گروه گفتند
که من در بیان تجنیس است نه تبعیض چنانک گویند اشتریت الکسبة من الخز ...

واین اختیار علی بن عیسی الطبری است. نکر بعضی گفتند همه پیغمبران اولوا العزم بودند مگر ٢٧٢
یونس علیه السلام بعنی که پیغمبر ما را صلوات الله علیه نهی کرده اند از آنکه چون وی باشد از شتاب
و شتابکی که وی کرد آنگاه که بشتاب کرد لیذهب از قوم خویش و ذهب مغاضبا و گروهی گفتند
اولوا العزم هژده تن رسولان که ایشان را یاد کرده است خدای عز و جل در سورة الانعام
هژده اند و این اختیار الحسین بن الفضل رحمه الله است که وی گفت دلیل بر آن است که خدای عز و جل
پس که ایشان را یاد کرد ایشان را اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده و گروهی از اهل علم
گفتند اولوا العزم دوازده بودند از پیغامبران بنی اسرائیل ایشان را بنی اسرائیل فرستاده
[illegible] ایشان را [illegible] ایشان عاصی شدند خدای عز و جل ایشان را حکم کرد که عذاب خویش
بکاهیان بنی اسرائیل فرو فرستم دشوار آمد این بر ایشان خدای تعالی ایشان را حکم کرد گفت
اختیار کنید اگر خواهید عذاب بر شما فرو فرستم و ایشان را بدهم و اگر خواهید بر ایشان
فرو فرستم و شما را بدهم ایشان [illegible] کردند [illegible] ایشان را هلاک کند
لکن بنی اسرائیل را ایشان را اختیار کردند خدای عز و جل بنی اسرائیل را بر [illegible] و عذاب بر ایشان
فرو فرستاد [illegible] ملوک زمین را بر ایشان مسلط کرد تا [illegible]
[illegible] کشتند [illegible] و گروهی گفتند
اولوا العزم [illegible] نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی علیهم السلام
ایشانند که خدای عز و جل ایشان را [illegible] یاد کرده است در سورة الاعراف و سورة الشعراء
و گروهی گفتند اولوا العزم من الرسل پنج اند از رسولان که هر یکی را خداوند شریعتی بودند نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین و مقاتل گوید اولوا العزم شش تن
بودند نوح صبر کرد بر رنج قوم خویش تا [illegible] ابراهیم صبر کرده

[illegible] و اصبر کرد و یعقوب بر فقد فرزند صبر کرد و [illegible] و یوسف صبر کرد
در چاه و زندان و ایوب صبر کرد [illegible] و حسن بصری گوید اولوا
العزم چهار اند از رسولان ابراهیم عزم وی آن بود که گفتند و بوا اسلم قال اسلمت
لرب العالمین آنگاه و را ابتلا کردند [illegible] و [illegible]
صادق و صابر یافتند [illegible] و ابتلاش کردند و [illegible] موسی علیه السلام
عزم وی آن بود که قوم وی گفتند انا لمدرکون گفت کلا ان معی ربی سیهدین و سوم
داود و عزم وی آن بود که وی خطا کرد و با [illegible] کرد [illegible]
[illegible] از آن اشک [illegible] و چهارم عیسی علیه السلام و عزم
آن بود که [illegible] دنیا [illegible] و گفت دنیا [illegible] فاعبروها
و لا تعمروها [illegible] که خدای عز و جل پیغمبر ما را علیه السلام گوید صادق [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] کرده [illegible]
و [illegible] دنیا [illegible] رجا [illegible]
چنانکه عیسی علیه السلام زاهد بود در آن [illegible] که [illegible] کما صبر اولوا العزم من الرسل
و گروهی گفتند اند سه بودند نوح و ابراهیم و هود و چهارم ایشان محمد صلوات الله علیه
و علیهم اجمعین [illegible] اخبار [illegible]
[illegible] خداوند عز و جل [illegible] است اولوا العزم من
رسول [illegible] و لا تستعجل لهم
[illegible] ایشان را [illegible]
کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار
[illegible] عذاب [illegible] در آخرت [illegible] دنیا [illegible]

ولکنه اندازان که فراموش کنند شمارا ابیشان ذ نا ایشان در دنیا ازهول قیامت انکاه کفت

بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ

این قرآن رسانیدنست از پیغمبر که محمد علیه السلام بیغام رسانید هلاک کرده انکاه که عذاب فرود آید

إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ۝

مکر کروهی که ایشان فاسقان باشند و از فرمان خدای عزوجل بیرون شده باشند ۝

واز ابن عباس رضی الله عنه آمده است که هرکاه که ولادت دشوار کردد بر صحیفه باید نوشت انکاه بباید شست و آب فرا وی باید داد تا زود بزاید بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب السموات السبع ورب العرش العظيم كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحيها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفاسقون

واین سورت مدنیست وآیات این سورت سی وهشت است در عدد کوفی وجمله بصری نه است در عدد مدنی وحروف وی دو هزار وسیصد وچهل ونه است وکلمات وی پانصد وسی ونه کلمات است وابی بن کعب روایت کند از پیغامبر علیه السلام که وی کفت هرکه سورت محمد برخواند حق بود بر خدای عزوجل که وی را از جویهای بهشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ

انکسانی که کافر شدند وبکردانیدند دیکرانرا از سبیل خدای باطل کرد عملهای ایشانرا یعنی به بد بیرون نیامد کید ایشان از پیغمبر علیه السلام با دل

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ

وانکسانی که ایمان آوردند وکارهای شایسته کردند وایمان آوردند بانچ فرو فرستاده شد

عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

بر محمد صلوات الله علیه واو حقست از خدای ایشان بکذارد ازیشان بدیهای ایشان

وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ۝ ابن عباس کفت رضی الله عنه الذين كفروا اهل مکه اند یعنی خواجه

واصلاح آورد حال ایشانرا والذین آمنوا انصار اند یعنی خواجه ۝

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ

این بدانست که انکسانی که کافر شدند متابعت کردند باطلرا یعنی شیطانرا وانکسانی که

آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ

ایمان آوردند متابعت کردند حقرا از خدای خویش وهمچنان بیان کند خدای

لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ۝ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ

مر مردمانرا مثلهای احوال ایشان چون ببینید کسانی که کافر شدند پس بزنید

الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ ۝

کردنهای ایشان تا انکاه که ایشانرا قهر کنید ودر وی بندید یعنی اسیر کنید وسخت ببندید ایشانرا بر کرد

فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ

یا منت بر نهید بر ایشان واطلاق کنید ایشانرا یا عوض ستانید تا انکاه که بنهد حرب

أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ

اثقال خویش وحرب بنهد یعنی بنهند اهل حرب سلاحهای خویش وحرب بنهد اکر یاد کرده آید انست حکم که یاد کرده آمد واکر خواهد خدای انتقام کشیدی ازیشان هلاک کردی ایشانرا

وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ ۝

ولکن ازبهر آن فرمود بقتال تا آزموده کند بعضی ازشما بعضی ۝

وبود از که حرب در این آیت یعنی منها باز انست تا اکر کوید قوم حرب و رکب نمی‌ورزی ازین
که حرب همی کنند فا انکاه که محاربان سلاح بنهند و نیز حرب نکنند و این انکاه بود که
عیسی علیه السلام فرو اید و این ایت عز و جل کرهی کفتند منسوخ است بانکه همی کوید فاما تثقفنهم
فی الحرب فشرد بهم من خلفهم و بعضی کویند از اهل علم این است که محکم است و امام مخیر بود میان
قتل و فدا و استرقاق و پیغامبر علیه السلام روز بدر بکشت عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را
و بیشتر را اسیر کرد و همچنین بنی قریظه را بکشت از پس آنکه بر حکم سعد فرود آمده بودند و منت
نهاد بر ثمامة بن اثال الحنفی که اسیر بود در دست وی بی‌ملک کرد بکی را انحر بن عمر عبد الرحمن
کفت بیفتم که عمر هیچ اسیر را بکشت مکر یکی را از ترک و آن آن بود که وی را اسیران
آورده بودند از ترک فرمود تا ایشان را بستد کی کبیر نه یکی از قوم کفت یا امیر المؤمنین اسارت
یکی از این اسیران بکشت اکر تو بدیدی که در مسلمانان چه کشت بسیار بکریستی بود و پس
امیر المؤمنین کفت فراکیر وی را بکشت و این همه دلیل است بر انکه امام مخیر بود در
اسیر از سایر احکام انکه در ایم **وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ**
و انکسانی که کشته شدند در راه خدای هرکز تباه نکند
يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ قتاده کوید این ایت روز احد فرو آمد و پیغمبر علیه السلام در شعب
کارهای ایشان باطل نکند
شعب بود جراحتها و کشتن بسیار افتاده بود در مسلمانان
مشرکان بانک کردند اعل هبل مسلمانان بانک کردند الله اعلی و اجل مشرکان بانک کردند یوم بیوم
والحرب سجال در روز بیعت روز بدر کار این بود که آن را وی را اعز است و شما را عز نیست
پیغمبر علیه السلام کفت بکویید الله مولانا و لا مولی لکم و کفت حال کشتکان بحکم است اما
کشتکان ما زنده بمانند ایشان را روزی می‌دهند و اما کشتکان شما در دوزخ باشند عذاب همی

سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ
زود باشد که راه نماید ایشان را بطاعت و درست کند حال ایشان باصلاح آرد یعنی خصمان ایشان را خشنود کند و اعمال ایشان را نیکو کند

وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ
و در آرد ایشان را در بهشت بشناساند آن را ایشان را یعنی در بهشت راه بخانهای خویش تا ازو در بهشت بیابند
و کر همی کنند معنی وی را است که منزلهای خویش کونی همی بینند که ماشد ایشان را آنجا آمده
بیا بیند که خویش بیدا نبودند و اهل دنیا کس خویش بیایند که در دنیا کسی که خواهد کی با منزل
خویش شود بیاد و از اشکال بیند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ**
ای کسانی که ایمان آوردید اکر نصرت کنید دین خدای را و رسول او را
يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا
نصرت کند شما را و ثابت کند قدمهای شما را و کسانی که کافر شدند پس هلاک باد
لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ
ایشان را و باطل کرد عملهای ایشان را این آن است که ایشان کراهیت داشتند آنچه فرو فرستاد
اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
خدای باطل کرد عملهای ایشان را آیا نرفتند در زمین
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ
تا بنگرند چون بود عاقبت آن کسانی که از پیش ایشان بودند هلاک کرد خدای
عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا
بر ایشان و کافران را همچنان هلاک خواهد بود و این تهدید است اهل مکه را که کافر ایشان را

ذلك بان الله مولى الذين آمنوا وان الكافرين لا مولى لهم

ان الله يدخل الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات

تجرى من تحتها الانهار والذين كفروا يتمتعون

ويأكلون كما تأكل الانعام والنار مثوى لهم

وكاين من قرية هى اشد قوة من قريتك التى اخرجتك

اهلكناهم فلا ناصر لهم

افمن كان على بينة من ربه

كمن زين له سوء عمله واتبعوا اهواءهم مثل الجنة

التى وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن وانهار

من لبن لم يتغير طعمه وانهار من خمر لذة للشاربين

وانهار من عسل مصفى

ولهم فيها من كل الثمرات ومغفرة

من ربهم كمن هو خالد فى النار وسقوا ماء

حميما فقطع امعاءهم

ومنهم من يستمع اليك

حتى اذا خرجوا من عندك قالوا للذين اوتوا

العلم ماذا قال آنفا

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا

اهوآءهم والذين اهتدوا زادهم هدى وآتيهم

تقويهم فهل ينظرون الا الساعة ان تاتيهم

بغتة فقد جاء اشراطها فانى لهم اذا جاءتهم

ذكريهم فاعلم انه لا اله الا الله

که خدای عز وجل و حسن البصری گوید تا علم یقین زیادت کن یعنی بر آن علم که بانه
است و تحقیق این سخن آنست که علم بنده باقی بود در هر حالی ابتدا علی بابد و خطاب
و خطاب بتجدید آن علم لا محاله مکتسب باشد هم بر این معنی انک میگوید یا ایها الذین آمنوا
و امثال دعا اندرست که مومنان کویند اهدنا الصراط المستقیم

واستغفر لذنبك

وللمومنين والمومنات والله يعلم متقلبكم ومثويكم

بو هریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که نزدیک وی مالی بود که بصدقه بدهد
بکوی استغفار کن مومنین و مومنات را که آن بصدقه برابر است و نیز او عبدالله بن سرجس گفت
در نزد پیغامبر علیه السلام شدم گفتم یا رسول الله ... است خدای ترا یا رسول الله بیامرزد

بی از خود گفت استغفار کنم ترا یا رسول الله گفت آری و ترا یعنی مرا و خویشتن را استغفار کن اندر آنکاه
برخواند و استغفر لذنبک و للمومنین والمومنات عکرمه گوید متقلبکم یعنی گردیدن شما در
اصلاب و ارحام آبا و امهات و مثویکم یعنی مقام شما در زمین و ابن کیسان گوید متقلبکم
شما از پشتی بشکمی و مثویکم مقام شما در گورها ابن عباس گوید متقلبکم تصرف شما در دنیا
و مثویکم مقام شما در آخرت شما در بهشت و اما در دوزخ و گروهی گفته اند متقلبکم شما بروز ...

ويقول الذين آمنوا لولا نزلت سورة فاذا انزلت

سورة محكمة وذكر فيها القتال رايت الذين في

قلوبهم مرض ينظرون اليك نظر المغشي عليه من الموت

فاولى لهم طاعة وقول معروف فاذا عزم

الامر فلو صدقوا الله لكان خيرا لهم فهل عسيتم

ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم

اوليك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا

وهشام بن عروه روایت کند از پدر خویش عروه که پیغامبر علیه السلم روزی بر خواند افلا
یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها جوانی از اهل یمن گفت آری بر دلها است قفلها
تا انگاه که خدای بگشاد انرا بگشاید عمر خطاب رضی الله عنه خوار ازحالا لاتعجان
در دل خویش همی داشت انگاه که ولایت فرادی را از وی استعانت کرده

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى

تا خدیو بدین کناه اهل کتاب را مے خواهد که ایشان کافر شدند بمصطفی علیه السلم
وایشان را بوی ایمان داشتند و وی در کتاب خویش یافتند از عبارت که بوی بنا انقادی

الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا

لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ

الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ إِذَا

تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ

ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ

فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ

انس بن مالک گوید هرگز از پس آن که این آیت فرود آمد پوشیده نکرد بر پیغمبر علیه السلم
نفاق هیچ منافق و ما در غزای بودیم و در میان قوم هشت منافق بودند و بیوسته ایشان
شکایت همی کردند یک شب بخفتند بامداد بر پیشانی هر یکی نبشته هذا
منافق است که همی گوید لعرفتهم بسیماهم

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ

حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ

أَخْبَارَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى لَنْ يَضُرُّوا

اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ

ابن عباس گوید ایشان آن کسانی اند که طعام بیح دادند لشکر مشرکان را روز بدر

يٰأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

یا ایشان که مومنان اید طاعت دارید خدای را و طاعت دارید رسول را

وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ گفت اند یعنی منت بر منهید بر رسول

و باطل مکنید عملهای خویش بمعصیت ایشان را چنانکه در حجرات یاد کرده است

ان شاء الله عز وجل و گفت اند بعجب باطل مکنید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا

بدرستی که آنان که کافر شدند و منع کردند

عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ

از سبیل خدای یعنی طاعت خدای و انگاه بمردند ایشان کافر خدای نیامرزد ایشان را

لَهُمْ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ

ضعیف مشوید و دشمنان را بصلح مخوانید و شما برتر باشید یعنی مومنان و مخففان باشید

وَاللّٰهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ إِنَّمَا الْحَيٰوةُ

و خدای با شماست و ظلم نکند بر شما در اعمال شما و ناقص نکند ثواب شما بدرستی که زندگانی

الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ

دنیا بازی است و باطل و اگر ایمان آرید و بترسید از خدای بدهد شما را

أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ و گفت اند نخواهد از شما

مزدهای شما و نخواهد از شما مالهای شما همه مالهای شما بل اندکی از آن

نشاید بدان سرزد دهند تا دلهاشان بدان خوش بود

إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ

و اگر خواهد از شما جملگی مالها و الحاح کند پس شما بخل کنید و بیرون آرد خدای حقدهای شما

که فرشتند

جنانست که خدای دانست که اگر از ایشان همه مالها خواستی ایشان بخل کردندی و کینه در دل

از ان انگاه آشکارا کردندی هَاأَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي

با شما که اینان اید شما را میخوانند تا نفقه کنید در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ

سبیل خدای و از شما کس بود که بخیلی کند و هر که بخل کند از خویشتن بخل کند یعنی خیر از

نَفْسِهِ وَاللّٰهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا

خویشتن باز دارد و خدای بی نیاز است از صدقات شما و شما درویشانید و اگر برگردید

يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ

بدل آرد گروهی را جز از شما انگاه چون شما نباشند در طاعت بل مطیع تر باشند

حسن گوید بدین عجم را میخواهد عکرمه گوید پارس و روم را میخواهد کلبی گوید

میخواهد بو هریره گوید که گروهی از اصحاب پیغمبر علیه السلام گفتند ایشان کیستند

اینان که خدای عز وجل میگوید که اگر ما برگردیم ایشان را بدل ما بیارد و انگاه ایشان

نباشند و سلمان بپهلوی پیغمبر علیه السلام بود دست مبارک بر ران سلمان نهاد و گفت این قوم این

والذی نفسی بیده که اگر ایمان از ثریا در آویخته بودی مردانی از فارس برسیدندی

ما فتحنا

و این سورت مدنی است و آیات وی بیست و نه بخلاف و کلمات وی پانصد و شصت و

دو هزار و نهصد و بیست و هشت و انس گوید که از غزو حدیبیه باز آمدیم و ما را از نسک باز داشته

بودند محزون اندوهگن بودیم خداوند سبحانه و تعالی وحی فرستاد انا فتحنا لك فتحا مبينا تا آخر آیت

و پیغمبر علیه السلام گفت فرود فرستاده اند بر من آیتی که مرا دوستتر است از دنیا و هر چه در دنیا

و عمر خطاب گوید رضی الله عنه که با پیغامبر علیه السلام در سفری بودم و سه بار از وی چیزی پرسیدم
جواب نداد دیگر بو سیدم جواب نداد اشتر کرم کردم و از پیش مردمان بشدم و ترسیدم
که در باب من قرآنی فرود آید باشد اندر آمدم به پیغامبر علیه السلام و بر وی سلام کردم گفت
فرو فرستاده اند امشب سوره که مرا دوستر از هر چه آفتاب بر آن برآید
انا فتحنا آنگاه بر خواند تا آیه و در اخبار است هر که بر خواند اول شب از ماه رمضان انا
فتحنا لک فتحا مبینا در نماز بطوع از سال خدای نگاه دارد او را از سوره

سورة الفتح تسع وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

انا فتحنا لک فتحا مبینا

ما گشادیم ترا گشادنی هویدا

انس گوید فتح مکه مجاهد گوید فتح خیبر گروهی گفتند فتح حدیبیه جابر گوید ما نشمردیم
فتح مکه را الا روز حدیبیه یعنی آن روز فتحی نشمردیم که مکه فتح کرده ایم و براء بن عازب گوید
شما فتح مکه را بیشمار اید آن فتحی بود و لکن ما فتح بیعت الرضوان بیشماریم روز حدیبیه
که با پیغامبر بودیم علیه السلام هزار و چهارصد مرد و چون از حدیبیه باز گشتند انا فتحنا فرود آمد
عمر گفت آیا این فتحی است یا رسول الله گفت آری بدان خدای که جان محمد بدو است
که این فتحی است آنگاه خیبر قسمت کردند بر اهل حدیبیه هیچ کس در آن نبد از کسی که حاضر بود
حدیبیه و شعبی گوید انا فتحنا لک فتحا مبینا فتح حدیبیه بود که وی را بیامرزید از گناهان و دیگر

وانچ از آن پس و نخل خیبر بر ایشان بگشادند و هری کعبه را بدید و رومیان بر پارسیان ظفر یافتند
مسلمانان بدان شاد گشتند مقاتل بن حیان گوید انا فتحنا لک فتحا مبینا ای حکم کردیم
به سیر کردن ظایفه مقاتل بن سلیمان گوید چون فرو آمد و ما ادری ما یفعل بی ولا بکم مشرکان
بدان شاد گشتند خدای عز و جل فرو فرستاد انا فتحنا لک فتحا مبینا ای قضینا لک قضا
مبینا آن آیات بدین منسوخ کرد و ضحاک گوید انا فتحنا لک فتحا یعنی بصلح بی قتال

لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تاخر

تا بیامرزد خدای ترا آنچ از پیش بود است از گناه تو و آنچ از پس

سفیان ثوری گوید یا آنچ کرده از گناهان متقدم در جاهلیت و ما تاخر آنچ نکرده و از پس
بوت که اگر کرده آمدی آمرزیده بودی و عطای خراسانی گوید ما تقدم من ذنبک یعنی گناه
پدر و مادر تو یعنی آدم و حوا از بیامرزیدیم ببرکت تو و ما تاخر یعنی گناه امت تو

ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا مستقیما

و تمام کند نعمت خویش بر تو یعنی حکمت و نبوت و راه نماید ترا و ادامه کند بر تو یعنی ترا بر آن بدارد و راه نماید ترا بر خلق دعا

وینصرک الله نصرا عزیزا هو الذی انزل السکینة

و نصرت دهد خدای ترا نصرتی غالب که اولیا را عزیز بکند او است که فرو فرستاد آرام و دل

فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم

در دلها مؤمنان تا بیفزاید ایمان بر ایمان ایشان

ابن عباس گوید خدای تعالی پیغامبر را علیه السلام بفرستاد تا شهادة ان لا اله الا الله
بکنند چون تصدیق کردند نماز شان بیفزود چون بپذیرفتند زکوة شان
چون قبول کردند صیام شان بیفزود چون تصدیق کردند حج شان بیفزود آنگاه جهاد شان

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ

عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ

وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ

دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وَلِلَّهِ جُنُودُ

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ

وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بُكْرَةً وَأَصِيلًا إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ

اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ

عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ

أَجْرًا عَظِيمًا جابر گوید ما هزار و چهار صد مرد بودیم ... رسول صلی الله علیه وسلم

... بیعت کردیم ...

... صلی الله علیه وسلم ...

... بیعت ...

... منافق بودند ... یاد کرد

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا

أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا

يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ

می گویند بزبانهای خویش آنچه نیست در دلهای ایشان بگوی کیست که تواند

لَكُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا

که شما را از خدای چیزی اگر خواهد بشما مضرتی یا خواهد بشما منفعتی

بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

بل که خدای بدانچه شما همی کنید دانا است بسر شما همه دانا

و این آن بود که در وقتی که پیغامبر علیه السلام خواست که بمکه شود عام حدیبیه تا عمره کند جمع همی کرد
آن کسانی را که گرد و اکرد مدینه بودند از اعراب تا وی را پیش شوند احترازی کرد
از قریش که چنان شاید بود که ایشان قصد وی کنند بحرب کردن و بازداشتن از خانه کعبه و حرم
پیغامبر علیه السلام بعمره شد و هدی با خویشتن ببرد تا بدانند که وی بحرب نمی شود گروهی
از اعراب از وی تخلف کردند چون غفار و مزینه و جهینه و اشجع و اسلم و دیل و گفتند
ما بگروهی نشویم با وی که ایشان نزدیک آمدند و اصحاب وی را بکشتند و علت آوردند
بدانک ما را مشغول کرد خدای عز و علا امر و نوشانده و خبر داد وی را بدانکی ترا باز شوی
ایشان عذر خواهند نزدیک ایشان را تکذیب کرد در آن عذر و پدید کرد که ایشان
همی گویند بزبان خلاف که در دل دارند و گفتنه از مهر آن کردند ۵

بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ

داشتید که باز نگردد رسول و مومنان با

أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ

اهل خویش تا بود هرگز و آراسته کردند آن در دلهای شما و پنداشتید پنداشتن بد

وَكُنتُمْ قَوْمًا بُورًا

ایشان آن بود که گفتند که محمد و اصحاب او اکل راس ... و بودید گروهی هلاک شدگان

وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

و هر که ایمان نیارد بخدای و رسول وی

فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

ما ساختیم کافران را آتش سوزان و خدایراست ملک آسمانها

وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ

و زمین بیامرزد آنرا که خواهد و عذاب کند آنرا که خواهد و خدای است

غَفُورًا رَّحِيمًا سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ

آمرزگار و بخشاینده زود باشد که گویند باز پس ماندگان چون شما بروید

إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ

بغنیمتها تا بگیرید آنرا بگذارید ما را تا بر پی شما آییم همی خواهند

أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ

که بدل کنند سخن خدای و آن آن بود که وعده کرده بود غنایم خیبر که اهل حدیبیه را باشد عوض از غنایم مکه

از اینجا باز گشتن بود بصلح و همچنان بود ۵

قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ

بگوی که شما بر پی ما نیایید همچنین گفت خدای از پیش از آنکه شما باز آیید که خیبر اهل حدیبیه راست

فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

گویند چنین است حسد همی کنید ما را با شما ایشان نبودند که دانستند مگر اندکی

٣٨٢

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي

بگوی بازپس گذاشتگان را از اعراب بخوانند شما را بگروهی خداوندان

بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا

حرب سخت حرب کنید با ایشان تا اسلام آرند اگر طاعت دارید

يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ

بدهد شما را خدای مزدی نیکو و اگر برگردید چنانک برگردیدید

مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۞

از پیش عذاب کند شما را عذابی سخت

ابن عباس گوید با جماعتی از مفسران که این قوم اولی بأس اهل فارس و روم اند خواهد که بدیشان
می خواهد حسن گوید هم درو سعید بن جبیر گوید هوازن و ثقیف می خواهد قتاده
گوید هوازن و غطفان می خواهد و زهری گوید بنی حنیفه می خواهد [illegible]
خواهد اهل یمامه و اصحاب مسیلمة الکذاب و رافع بن خدیج گوید ما این آیت می خواندیم
و نمی دانستیم که ایشان که اند تا آنگاه که بوبکر صدیق رضی الله عنه خلق را به بنی
حنیفه خواند بدانستیم که ایشان ایشانند و بوهریره گوید این آیت [illegible]
و بدانک درین آیت دو حجت است ظاهر بر ملحدان و مبتدعان اما آنچ بر ملحدان است
آنست که درین آیت خبر است از غیب که تصدیق آن ظاهر شد [illegible]
بود در صحت نبوت خلاف قول ملحدان اما آنچ بر مبتدعان است آنست که دلالت میکند
بر درستی خلافت بوبکر صدیق رضی الله عنه از بهر آنک خدای عز و جل گفت ستدعون
شما را بخوانند بگروهی اگر طاعت دارید آن داعی شما را مزد نیکو دهد طاعت این داعی



واجب کرد و آن داعی که ایشان را به بنی حنیفه خواند که اولی بأس شدید بوبکر بود یا عمر بوبکر
ایشان را بحرب بنی حنیفه خواند عمر بحرب عجم و روم خواند و بر قول جمهور مفسران این قوم
این گروه یکی بود یا اگر بنی حنیفه بود داعی بوبکر بود و در صحت امامت وی دلیل
امامت عمر باشد که وی خلیفت بود و اگر پارس و روم بود داعی عمر باشد و اجابت
واجب بود و دلیل بود بر آنک وی امام حق بود و در صحت امامت وی در صحت امامت بوبکر
صدیق رضی الله عنهما باشد و قول اصحاب مفسران ازین ده بیرون نیست و آنچ ازین ده
بیرون است نادرست است و آنچ معروفتر بود اولیتر باشد پس بدرستی پیدا آمد ازین آیت
دلیلی ظاهر بر درستی نبوت که خبر داد از غیب انجا که گفت سیقول لک المخلفون
ستدعون و چنانک گفت [illegible] از وجوه اعجاز قرآن آنست
که خبر دهد از غیب که خواهد بود آنگاه بتفصیل چنانک وی خبر داده باشد بود
بیاید و این نتواند شناخت کسی که نجوم نداند و [illegible]
[illegible] نتواند شناخت [illegible] تفصیل [illegible]
نجوم [illegible] نظر [illegible] تفصیل [illegible] هرگز نتواند شناخت و دلیلی ظاهر
بر درستی امامت خلفاء الراشدین انجا که گفت ستدعون الی قوم اولی بأس
شدید چنانک پیدا کردیم ابن عباس گوید چون این آیت [illegible] چهار مرد آمدند
[illegible] به پیغامبر صلوات الله علیه و گفتند چون بود حال ما یا رسول الله
که ما جنگ نتوانیم کرد خدای عز و جل فرو فرستاد

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ

نیست بر نابینا حرج [illegible] و نه بر لنگ هیچ حرج و نه بر بیمار هیچ تاوان

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ

و هر که طاعت دارد خدای را و رسول او را درآرد او را

جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ

دراو بهشتهای کی می رود در زیر اوجویها و هر که بر گردد عذاب کند ورا

عَذٰابًا أَلِيمًا لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبٰايِعُونَكَ

عذابی دردناک خوشنود شد خدای از مومنان آنگاه کی بیعت می کردند ترا محمد زیر آن درخت

تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

زیر درخت و آن درخت سمره بود دانست آنچه در دلهای ایشان بود از اخلاص و فرو فرستاد آرام دل

عَلَيْهِمْ وَأَثٰابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا یعنی خیبر کی عوض بود ایشان را

بر ایشان و داد ایشان را پاداش فتحی نزدیک آن از فتح مکه از سال دو عمر خطاب رضی الله عنه

تا بنگاه از بیعت بگذشت و آن درخت نیست شد کو نمی دانستند که آنجا بود کو بیعت
می کنند آنجا عمر خطاب گفت بروید این تکلف بگذارید درختی بود که سیل در آمد
و ورا ببرد تا چیزی دیگر و بیان کو سبب این بیعت آن بود که بیغامبر علیه السلام خداش بن
امیه الخزاعی را خواند و بر اشتری نشاند بنزدیک قریش بمکه و ورا اشتری نشانه
نام وی ثعلب تا با ایشان گو حال بیغامبر علیه السلام چیست و چرا آمده است ایشان اشتر
وی را پی کردند و خواستند کی ورا بکشند حبشیان بیانگاه داشتند و ایشان را
ازو باز کردند و آنگاه وی را بگذاشتند تا آمد بنزدیک بیغامبر علیه السلام و ورا خبر
داد بس بیغامبر علیه السلام عمر خطاب را رضی خواند تا وی را بمکه فرستد گفت یا رسول
من ترسم از قریشان بر تن خویش و نیست بمکه از بنی عدی بن کعب کسی که مرا بازدارد
از ایشان و قریش دانستست عداوت من بر ایشان و غلظت من بر ایشان لکن ترا دلالت
کنم بر کسی که ازو عزیزتر است آنجا عثمان عفان بیغمبر علیه السلام بخواند و ورا فرستاد بنزدیک بوسفیان و اشراف قریش

تا خبر دهد ایشان را که وی حرب را نیامده بلکه بعمره آمده است تا خانه را زیارت کند و
عظیم حرمت آن جایگاه را بس عثمان شد بمکه ابان بن سعید بن العاص پیش وی باز آمد و ورا اندر
و برابر اشتر نشاند و از پس وی بر نشست و ورا امان داد تا رسالت بیغامبر علیه السلام بگزارد
چون از آن بپرداخت بزرگان قریش گفتند اگر خواهی که طواف کنی خانه را طواف کن گفت عثمان
من طواف نکنم تا آنگاه که بیغامبر علیه السلام طواف کند ایشان عثمان را بازداشتند خبر
آوردند بیغامبر را علیه السلام که عثمان را بکشتند بیغامبر علیه السلام گفت از اینجا نگردیم
تا آنگاه که مناجرت کنیم با ایشان مر یاران را بجای بیعت خواند
بیعت رضوان زیر درخت و مردمان بیعت کنند بیغامبر علیه السلام بیعت کرد با ایشان
بر مرگ یعنی صبر کنید با دشمن تا مرگ بیغامبر علیه السلام گفت بیعت کنم با شما
بر آنکه نگریزید عبدالله بن مغفل گوید من بر سر مصطفی صلوات الله علیه ایستاده بودم
و شاخی از آن شجره باز کرده بودم و ورا او بیعت می کرد با مردمان بیعت کرد با ایشان
بر مرگ و لکن بر آنکه نگریزند جابر گوید هیچ کس از بیعت تخلف نکرد مگر یک مرد
از بنی سلمه و نام وی جد بن قیس گویی نظر او می کنم که خویشتن را زیر شکم اشتر
نهان همی کرد و اول کسی که بیعت کرد مردی بود از بنی اسد نام وی بوسنان بن وهب گویند
کو بیعت کنندگان اهل بیعت رضوان هزار و سیصد بودند و گویند اهل بیعت رضوان
هزار و چهارصد بودند و گویند هزار و پانصد و گفتند هزار و پانصد و بیست و پنج
جابر از بیغامبر علیه السلام روایت کرده است که وی گفت در دوزخ نشود هیچ کس از ایشان که بیعت کردند
تحت الشجرة و چون بیغامبر علیه السلام از این بیعت بپرداخت خبر آمد که آن که خبر داده بودند که
عثمان را بکشتند هیچ اصل نداشت و باطل بود چنانکه خدای عز و جل همی گوید فعلم ما فی قلوبهم

یعنی از صدق و صبر و وفا و فرو فرستادیم ایشان را آرامی یعنی خیبر عشر و ایشان را فتح خیبر داد

و غنیمتها یا اموال ایشان را روزی کرد چنانک گفت ه

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ

و غنیمتهای بسیار که فرا گیرند آن را و این از جهودان بود که در خیبر مال و غنا و بسیار بود و خدای

عَزِيزًا حَكِيمًا وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا

عزیز و حکیم بود در هیچ که وعده کرده است خدای غنیمتهای بسیار یعنی فتوح که بود تا قیامت که فرا گیرید آن را

فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ

تعجیل کرد شما را این یعنی خیبر و باز داشت دست اهل مکه از شما بهلیه

تا دو کرو بیا نداشت جهودان خیبر و حلفای ایشان را از اسد و غطفان و آن از آن بود که مالک بن عوف و جماعتی از اسد و غطفان قصد کردند که نصرت کنند اهل خیبر را خدای تعالی بیم در دل ایشان افکند چنانک گفت وقذف في قلوبهم الرعب تا باز گشتند

وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا

و تا بود آن نشانه مر مؤمنان را و بنماید شما را راه راست یعنی طریق نکو کاری و تمامی بود ثابت دارد شما را بر اسلام

و گفته اند این بصلح حدیبیه و فتح خیبر و آن چنان بود که چون پیغامبر علیه السلام از حدیبیه باز گشت بمدینه آمد و بیست روز بایستاد و خلیفه کرد در مدینه سباع بن عرفطه الغفاری را انس گوید من ردیف ابو طلحه بودم آنگاه که آمدیم بخیبر پیغامبر علیه السلام بوقت سپیده بامداد کرد و ایشان بیلها و توبرها برداشته بیرون آمدند تا بر کشتها و نخلستانهای خویش روند چون ما را دیدند بانگ در گرفتند و بگریختند گفتند محمد والخمیس و پیغامبر علیه السلام گفت الله اکبر هلکت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین آنگاه بحکم دیدند با آن حصنها

خویش شدند و عبد الله بن بریده گوید از بعضی از صحابت که بیرون شدیم با پیغامبر علیه السلام بخیبر و همی رفتیم بشب و عامر بن الاکوع با ما بود و وی مردی بود شاعر ویرا گفتند یا عامر ازین شعر خویش بشنوانی و وی فرود آمد و در پیش قوم شعر همی گفت

لاهم لولا انت ما اهتدينا ... ولا تصدقنا ولا صلينا

ان الذين بغوا علينا ... واخر عن مصلك ما اسعينا

فاغفر فداء لك ما اقتدينا ... وثبت الاقدام ان لاقينا

والقين سكينة علينا ... انا اذا صيح بنا اتينا

پیغامبر علیه السلام گفت این کیست گفتند عامر بن الاکوع گفت خدای بر وی رحمت کناد و پیغامبر علیه السلام هیچ کس را بر خصوص نگفتی خدای بر وی رحمت کناد که نه وی شهادت یافتی چون بخیبر رسیدند و حرب بر کشیدند مرحب جهود بیرون آمد عامر بوی بیرون شد گفت

قد علمت خیبر انی عامر ... شاکی السلاح بطل مغامر

ایشان ضربت در یکدیگر کشیدند ضربت جهود بر سر عامر آمد و شمشیر عامر هم در او بود تا از خویش کشته شد سلمة بن الاکوع گوید پس برگذشتم از اصحاب پیغامبر علیه السلام که ایشان همی گفتند عمل عامر باطل شد من آمدم بنزدیک پیغامبر صلوات الله علیه و گریستم ویرا از آن خبر دادم که ایشان همی گفتند پیغامبر علیه السلام گفت دروغ گفت آنکه گفت بلکه وی را دو بار مزد بود گفت ما ایشان را حصار دادیم تا ما را رسید که سختی مخمصه آنگاه خدای عز وجل از فتح ایشان و گرسنگی و آن آن بود که پیغامبر علیه السلام رایت به عمر خطاب داد رضی الله عنه تا با ایشان جنگ کرد و باز آمد بامداد دیگر پیغامبر علیه السلام و پیغامبر علیه السلام بیرون نیامد که ویرا شقیقه گرفته بود

و بوبکر صدیق رضی الله عنه رایت از وی فرا گرفت و جنگ بکرد و باز غم بیامد و رایت از وی
فرا گرفت و جنگ بکرد و باز آمد و پیغامبر را علیه السلام خبر دادند گفت پیغامبر صلوات الله علیه
من فردا رایت مردی را دهم که دوست دارد خدای را و رسول را و دوست دارد خدای و رسول او را
که بقهر بگشاید او و علی رضی الله عنه آنجا نبود و چون روز دیگر بود سلمه بن الاکوع را فرستاد
تا علی را رضی الله عنه بخواند و چشم وی درد کرده بود و وی چشم بسته بود سلمه گفت
مرا فرستاد که رفتم تا برو نزدیک پیغامبر علیه السلام آمد پیغامبر صلوات الله علیه گفت ورا
چه بوده است گفت چشم من همی درد کند پیغامبر علیه السلام لب بر چشم وی مالید گفت چشم وی
نه نیز درد کرد و رایت در دست وی کرد تا از بن جهان برفت پیغامبر صلوات الله علیه
رایت برو بداد و حله سرخ ارغوانی پوشیده بود و آمد بدر خیبر مرحب
خداوند حصار بیرون آمد و مغفری بر سر نهاده بچون مغفر سنگین
زره در نهاده و رجز همی گفت بدین بیتها

قد علمت خیبر انی مرحب — شاکی السلاح بطل مجرب
اضرب احیانا و حینا اضرب — اذا الحروب اقبلت تلهب
کان حمای کالحمی لا یقرب

علی بن ابی طالب رضی الله عنه بروی بیرون آمد و گفت

انا الذی سمتنی امی حیدره — کلیث غابات شدید قسوره
اکیلکم بالسیف کیل السندره

انگاه شمشیر در یکدیگر کشیدند علی بن ابی طالب رضی الله عنه سبقت کرد و ضربتی
بزد آن سنگ که بر زبر خود نهاده بود و سپر بدو خود بدرید و بسر وی در آمد و بیرون آمد تا بدندانها رسید

انگاه یاسر عمارزت بیرون آمد و رجز همی گفت

قد علمت خیبر انی یاسر — شاکی السلاح بطل مغاور
اذا اللیوث اقبلت تبادر — ان حملتی منه موت حاضر

وی گفت مرد مبارزت زبیر العوام رضی الله عنه بروی بیرون آمد و همی گفت

قد علمت خیبر انی زبار — قرم لقرم غیر نکس فرار
ابن حماة المجدین الاخیار — یا یاسر لا یغررک جمع الکفار
و جمعهم مثل سراب الجار — یا در و بر صفیه بنت عبد المطلب

گفت ای بکشد پسر مرا یا رسول الله گفت بل پسر تو ویرا بکشد چون زمانی ببودند زبیر ویرا
بکشت و بو رافع گوید مولای پیغامبر علیه السلام که با بیرون شدیم با علی بن ابی طالب رضی الله عنه
آن وقت پیغامبر علیه السلام گفت وی را با رایت خویش بفرستاد چون فرا نزدیک حصار رسید
اهل حصار بیرون آمدند و با وی جنگ کردند جهودی دست وی بزد سپر از دست وی بیفتاد
دری نهاده بود نزدیک حصار علی رضی الله عنه آن در بر گرفت و سپر ساخت و جنگ همی
کرد تا انگاه که فتح بکرد انگاه از دست بیفکند چون آن در خرب بیرون آمد بو رافع گفت
من با هفت تن دیگر جهد کردیم تا مگر آن در بر توانیم گرفت نتوانستیم انگاه
پیغامبر علیه السلام حصار حصار از آن پی گشادند تا انگاه که حصن الوطیح و السلالم برسید
و از اهم حصن تر از حصون خیبر که گشاده شد پیغامبر علیه السلام بیست روز در آن ماند
انجا تا آن فتح کرد چون شب آنگاه روز فتح بود پیغامبر علیه السلام انشاء بسیار دید
گفت این انشاها از بهر چه همی سوزند گفتند گوشت همی جوشند پیغامبر علیه السلام گفت چه
گوشت گفتند گوشت خر اهلی پیغامبر صلوات الله علیه فرمود تا آن دیگها بر بختند

دفن مرده را و یکبار بشکستند کی او ایشان گفت اگر ما ابستن شویم چون باشد گفت شاید
محمد بن اسحق گوید چون قموص بگشادند حصن ابی الحقیق صفیه را دختر حیی بن اخطب با
زنی دیگر اورده بنزدیک پیغامبر علیه السلام و بلال اورده بود ایشان را و بگذشت با ایشان بر کویها
از کشتگان جهودان خیبر آن دیگر زن که با صفیه بود بانگ کرد و خاک بر روی بزد چون
پیغامبر علیه السلام گفت دور کنید این زن شیطانه را و فرمود تا صفیه را بر پس وی نشاندند
و ردای خویش بر وی افکند و مسلمانان بدانستند که پیغامبر علیه السلام وی را اختیار کرد
و گفت بلال را چون از رحمت دور بودی تا این زن جهود را بمیان کشتگان ایشان بیاوردی که دو
زن را همی بیجا یکه ایشان کشتگان خویش را همی بینند و صفیه آنگاه که عروس کنانه بن
ربیع بن ابی الحقیق بود بخواب دید که ماه در کنار وی افتادی این خواب بر شوهر خویش
عرضه کرد وی را گفت ای تمنی همی کنی ملک حجاز را ای محمد را و بر روی وی زد چنانکه چشمش
سبز کرده بود چون بنزد پیغامبر علیه السلام آمد پرسید این چیست وی را خبر داد شوهر وی را کنانه
آوردند بنزدیک پیغامبر علیه السلام و گنج بنی النضیر بنزدیک وی بود پیغامبر علیه السلام از وی گنج
بخواست گفت ندانم که کجاست مردی از جهودان بیامد و گفت من کنانه را
دیدمی که هر روز گرد این خرابه همی گردید پیغامبر گفت علیه السلام کنانه را چه
گویی اگر ما آن خبر بیابیم ترا بکشیم گفت آری پیغامبر علیه السلام
زبیر بن العوام را فرمود تا وی را عذاب کند تا آنگاه که بگوید زبیر آتش در سینه وی
نهاد تا آنگاه که نزدیک مرگ رسید آنگاه پیغامبر علیه السلام وی را فرا محمد بن مسلمه داد
تا گردن وی بزد بدانکه محمد بن مسلمه برادر او بکشته بود و چند روز که آن حصن را حصر
همی کرد بگشادند و اهل فدک بشنیدند فتح خیبر پیغامبر علیه السلام با اهل خیبر صلح کرد کسی بنزدیک

بفرستادند که پیغامبر علیه السلام با ایشان صلح کند تا ایشان از آنجا بروند و مالهای خویش بگذارند و خونهاء
ایشان را ایشان را باشد پیغامبر صلوات الله علیه چنانکه ایشان خواستند بکرد آنگاه
اهل خیبر از پیغامبر علیه السلام درخواستند تا از ایشان در صلح آنکه بر ایشان نیمه باشد
از ارتفاع و از دیگر چیزها ایشان را بود پیغامبر علیه السلام ایشان را اجابت کرد بدانکه
هرگاه که خواهد ایشان را بیرون کند و همچنین با اهل فدک بر این صلح کرد و خیبر فیئی بود
مسلمانان را و فدک خاصه بود پیغامبر را صلوات الله علیه چون پیغامبر صلوات الله علیه آرام گرفت
زینب بنت الحارث امراه سلام بن مشکم گوسفندی بریان کرد پیغامبر را علیه السلام چون زهر
بر وی افکنده بود که پیغامبر صلوات الله علیه از گوسفند کدام جای دوست تر داشت گفتند آن
زهر بر دست او بیشتر کرد و بیاورد پیش پیغامبر علیه السلام نهاد
وی دست گوشت برداشت و پاره‌ای از آن بکند و در دهن نهاد و بخایید و فرو نتوانست برد بیفکند
و بشر بن البراء اندر دهن نهاد و بخایید و فرو برد و بشر بن البراء بنشسته بود با وی اندر آن ساعت
بمرد پیغامبر علیه السلام آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت این استخوان مرا خبر همی دهد
که این مسموم است پیغامبر صلوات الله علیه وی را بخواند و گفت این چرا کردی گفت خواستم تا بدانم
که تو پیغامبری یا ملکی اگر پیغامبری ترا از این خبر دهند و اگر ملکی مردمان از بلای تو برهند
و بشر بن البراء آن زهر در وی کار کرد نزدیک پیغامبر علیه السلام اندر آن بیماری یاد بسیار
که همی عادت کرد صلوات الله علیه ام بشر گفت یا ام البشر هنوز اثر آن زهر که با پسر تو خورده‌ام بیابم تا اکنون که آن زهر رگ دلم ببرید
و مسلمانان همه بدانستند که پیغامبر علیه السلام شهید بود از بهر آنکه خدای او را
تمام کرامات نهاده بود تا کرامت شهادت نیز بیابد

وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا

وفتح شهر دیگر که قادر نبودید بر آن هماکنون و خدای تعالی محیط بود بر آن

یعنی قادر و قاهر بود بر آنک بکشاید وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

یعنی ابن عباس گوید عام بود بر آنکه ... شما را بکشاید چون ... و فارس و روم و خدای عزوجل بر همه چیزی که باید توانستن توانا بود

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ

و اگر جنگ کرده بودی از کسانی که کافر شدند یعنی اسد و غطفان و خیبر و تو بپشت بدادندی انگاه نیافتندی خویشتن را

وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ

هیچ دوست و هیچ یار چون سنت خدای که از پیش رفتست و فی هم هلاک بود

وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ

و نیابی هرگز سنت خدای را بدلی یعنی گردیدن و کانست که باز داشت دستهای

عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ

از شما و دستهای شما از ایشان در صحرای مکه پس از آنک ظفر داد شما را ۞

عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا

بر ایشان و خدای بدانچ همی کردید دانا بود

انس گوید رضی الله عنه که هشتاد تن از اهل مکه از کوه تنعیم فرو آمدند و تن
تمام با سلاح در عام حدیبیه تا ایشان را بکشند ناگاه پیغامبر صلوات الله علیه ایشان را
بگرفت و انگاه ایشان را آزاد کرد و این آنست که میگوید من بعد ان اظفرکم علیهم و
عبدالله بن مغفل گوید در آن وقت که پیغامبر صلوات الله علیه علی را
رضی الله عنه فرموده بود تا کتاب صلح همی نبشت سی مرد جوان با سلاح

در نزدیکی یا در رسیدند و حمله آوردند پیغامبر علیه السلام دعا خواند بریشان چشمهاء ایشان
از ایشان ... را ببستند و ما فرا شدیم و ایشان را فرا گرفتیم پیغامبر علیه السلام ایشان را اطلاق کرد و
کلبی گوید در اهل حدیبیه و اینچ خواهند و آن آن بود که چون پیغامبر علیه السلام هدایا
بیرون آورد از مدینه و بذی الحلیفه رسید عمر خطاب گفت رضی الله عنه یا رسول
الله ما نزدیک قومی میشویم که ایشان با ما بجنگ اند بی سلاح پیغامبر علیه السلام کس فرستاد
بمدینه تا همه سلاح و کراعی بود بیاوردند چون نزدیک مکه رسیدند کردند و برادوی
رفت تا بمنا رسیدند و انجا فرود آمدند و جاسوس بیامد و ایشان را خبر داد که عکرمه بن ابی جهل
بیرون آمد با پانصد مرد و قصد تو دارد پیغامبر علیه السلام خالد بن الولید را گفت
یا خالد این پسر عم تست که آمد با لشکر خالد گفت انا سیف الله و سیف رسوله از آنجا
حیث شئت مرا بفرست بهر جای که خواهی آن روز وی را سیف الله نام کرد پیغامبر صلوات
الله علیه وی را بفرستاد با لشکری نزدیک عکرمه و سیف در وی نهاد و ایشان را هزیمت کرد
آمد و هیچ بود وی را تا انگاه ... بر نواحی مکه درافکند عکرمه دیگر بار باز
خالد وی را هزیمت کرد همچنان پیغامبر علیه السلام نخواست که بر اثر وی در مکه شود
و لشکر خویش را بر ایشان کمارد که کس بود از ضعفاء مسلمانان که مانده بودند
نخواست که بر ایشان حیلی بود از لشکر این آنست که خدای تعالی میگوید
و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکة و زهری گوید و اینکه
با سنادی که درست بپیوسته با صحابت پیغامبر علیه السلام که پیغامبر علیه السلام بیرون آمد از مدینه عام
الحدیبیه و قصد آنک خانه را زیارت کند تو قصد جنگ و هفتاد اشتر بیرون آورد و هدیه را
با وی هفتصد مرد همراه شد از ده تن چون بذی الحلیفه رسید پیغامبر علیه السلام هدی را اشعار و تقلید کرد و
بجای آورد و حرم گرفت بعمره تا کسی وی را از پیش فرو فرستاد

انخزاعه تا خبر قریش بوی رسد و خود پیش شد تا انگاه که بنزدیک عسفان رسید خزاعی
باز امد و گفت کعب بن لوی و عامر بن لوی احابیش را جمع کردند بر انک با تو جنگ کنند و ترا از
خانه باز دارند پیغامبر علیه السلم یاران را گفت اشارت کنید بر آنچ صواب بینید بو بکر
صدیق رضی الله عنه بر خاست و گفت یا رسول الله ما نیامده ایم که با کسی جنگ کنیم و لکن هر که
ما را از خانه باز دارد با وی جنگ کنیم پیغامبر علیه السلم گفت بر گیرید بو بکر و [illegible] تا بعسفان
رسیدند بشر بن سفیان الکعبی با وی [illegible] گفت یا رسول الله قریش فرا هم امدند و بیک طرف
فرود آمدند و سوگند خوردند که تو در مکه نشوی هرگز پیغامبر علیه السلم گفت [illegible]
باد چند حرب کنند که حرب ایشان را بشکست کرد و گفت کیست که ما را براهی دیگر ببرد
که از آن راه ایشان نبود [illegible] ایشان را آورد تا انگاه که بثنیه المرار رسید ناقه وی
و [illegible] پیغامبر علیه السلم گفت حبسها حابس الفیل از مکه [illegible] بامدادان
که بیک بامدادات [illegible] شود انگاه بحدیبیه فرود امد بر آبی اندک چون همه
از مردمان آب بر کشیدند هیچ آب نماند مردمان شکایت کردند از تشنگی پیغامبر علیه السلم
فرمود تا تیری از کنانه وی بیرون کشیدند و در میان آن چاه [illegible] آب
تا همه خلق را که با ایشان بود همه سیراب کرد و ایشان عروة بن مسعود را نزد
پیغامبر علیه السلم [فرستادند] وی بیامد و با پیغامبر علیه السلم در آن باب سخن گفت و آن توقیر صحابت دید
و [illegible] تواضع ایشان نزد مجلس وی باز نزدیک قوم خویش شد گفت بخدای که بنزدیک بسیار
ملوک رسیده ام چون قیصر و کسری و نجاشی هیچ قوم را ندیدم که ملک خویش را چنان بزرگ دارند
که ایشان [illegible] وی بخانه [illegible] ایشان [illegible]
کنند و چون با وی سخن کنند آواز [illegible] نکنند [illegible]

باز [illegible] سهیل بن عمرو امد بنزدیک پیغامبر علیه السلم پیغامبر صلوات الله علیه چون ویرا دید
گفت سهل الامر سهیل گفت بیا تا صلح کنیم و بنویسیم پیغامبر علیه السلم علی را خواند
رضی الله عنه و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم سهیل گفت ما رحمن را ندانیم بنویس
باسمک اللهم چنانک از پیش می نوشتند پیش آمدی بسم الله الرحمن الرحیم پیغامبر گفت علی را
علی را بنویس باسمک اللهم انگاه گفت بنویس هذا ما صالح علیه محمد رسول الله سهیل بن عمرو
سهیل گفت اگر ما دانستیمی که تو رسول خدای از خانه باز نداشتیمی و با تو جنگ نکردیمی و لکن
بنویس نام خویش و نام پدر خویش پیغامبر علیه السلم گفت من رسول الله ام اگر شما مرا تکذیب کنید
و علی را رضی الله عنه گفت محو کن علی گفت رضی الله عنه من ابدا محو نکنم پیغامبر علیه السلم از وی
فرا گرفت و محو کرد و گفت بنویس هذا ما قاضی علیه محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو و صلح نامه
بنوشت بر انک ده سال حرب نکنند و هر که از مسلمانان بحج و عمره شوند [illegible] از ایشان
کنند و هر که از قریش [illegible] بمدینه رود و گر چه بتجارت یا بشغلی دیگر باشد که وی ایمن باشد و هر که
از ترسایان [illegible] قوم خویش [illegible] با ایشان [illegible] شرط بر مسلمانان
امد پیغامبر علیه السلم گفت هر که از ما بنزدیک ایشان رود خدای تعالی وی را از ما دور کند و هر که
از ایشان بنزدیک ما اید باز دهیم اگر خدای عز و جل در دل وی نیکوئی داند [illegible]
شرط کردند که هر که خواهد که در عهد و عقد محمد شود و هر که خواهد در عهد و عقد قریش
شود خزاعه در عهد پیغامبر علیه السلم آمدند و بنو بکر در عهد قریش شدند پیغامبر علیه السلم
گفت بر انک امسال باز گردید که ما در مکه نشویم سهیل بن عمرو گفت امسال نگذاریم [illegible]
شرط که ایشان امسال باز گردند و دیگر سال باز ایند در مکه شوند بی سلاحی مگر [illegible]
[illegible] و اهل مکه [illegible] خالی کنند تا ایشان [illegible] بنشینند که سهیل بن عمرو [illegible] آمد
[illegible]

[illegible]

۲۸۹ بکر بخنده و از مکه بیرون آمده سهیل برخاست و وی را بزد و گفت یا محمد با تو عقد بسته ام که
باز پس دهی هر که پیش تو آید از قریش و این اول است که آمد پس بوجندل بانگ همی کرد که یا معشر
المسلمین من دیگر بار شما آمدم مرا پیش ایشان دهید تا مرا فتنه کنند و همی بینید که با من چه کردند
پیغامبر علیه السلام گفت از خدای تعالی امید دار و شکیبا باش که ترا فرج پدید آرد و ما با این
عهد کرده ایم که نقض نتوانیم کرد عمر خطاب برخاست و با بوجندل همی رفت و همی گفت
یا بوجندل صبر کن ایشان مشرکان اند و خون ایشان چون خون سگ باشد و دسته شمشیر
نزدیک وی همی داشت تا مگر وی شمشیر فرا گیرد و پدر را بکشد و ویرا از دل برنیامد که
پدر را بکشتی و مسلمانان هیچ شک همی نکردند که ایشان را فتح خواهد بود از بهر
خوابی که پیغمبر علیه السلام دیده بود چون صلح بدیدند دل ایشان بشورید گفتی تا خواستند
که هلاک شوند چون حدیث بوجندل دیدند اندوه بیش ایشان بیشتر شد
و عمر خطاب رضی الله عنه گوید که هرگز شک نبود مرا اندر دین تا آن وقت که صلح شد
بودم مگر آن روز آمدم نزدیک پیغمبر و گفتم تو نه رسول خدایی گفت آری گفتم نه ما بر حقیم
گفت آری و نه دشمنان ما بر باطل اند گفت آری گفتم پس ما چرا از دین خواری همی پذیریم
از ایشان گفت من رسول خدایم و ویرا عاصی نتوانم شد گفتم نه تو ما را خبر دادی که به خانه
شویم و طواف کنیم گفت آری ترا گفتم که امسال بود گفتم نه گفت به خانه شوی و طواف کنی
آنگاه آمدم نزدیک ابوبکر صدیق رضی الله عنه و گفتم نه این پیغامبر خدایست بحق گفت آری
گفتم نه ما بر حقیم گفت آری و نه دشمنان ما بر باطل اند گفت آری گفتم پس ما چرا خواری همی پذیریم گفت یا رجل
بدان که محمد علیه السلام رسول خدایست و وی خدای خویش را عاصی نشود گفتم شما را وعده کرده است
که بخانه شویم و طواف کنیم گفت آری عمر گفت رضی الله عنه که بسیار بنده آزاد کردم و نماز و روزه و صدقه
بجای بیاوردم از بیم آن سخن ۵۰

چون پیغامبر علیه السلام از این فارغ گشت بیعت را از مسلمانان و گواه بیعت را از مشرکان بر آن
گواه کرد فرمود پیغامبر علیه السلام قربان با هدی و قوم با وی رفتند تا چون نزدیک حرم رسیدند
مشرکان پیش آمدند و ایشان را منع کردند پیغامبر علیه السلام با ایشان از آنجا که منع کردند و آن
حدیبیه بود و مردمان را فرمود تا اشتر بکشند و موی بسترند هیچ کس از ایشان برنخاست
و استر نکرد و سه بار بگفت هیچ کس برنخاست پیغامبر علیه السلام فرا نزدیک ام سلمه شد
و گفت ویرا آگهی از ایشان چه بینی ام سلمه گفت بیرون رو و با کس سخن مگوی اشتر بکش و موی
بستر تا چون ایشان آن ببینند همچنان کنند پیغامبر علیه السلام چنان کرد ایشان برخاستند
همچنان کردند و خواستند که یکدیگر را بکشند از اندوه و قومی حلق کردند و قومی
تقصیر کردند و تقصیر آن بود که موی و ناخن ببرند. بار دیگر پیغامبر علیه السلام گفت سه بار
رحم الله المحلقین و یکبار گفت یرحم الله المقصرین از بهر آنکه ایشان را اندیشه بود که
بود که طواف کنیم و حلق از بهر آن تاخیر همی کردند آنگاه پیغامبر صلوات الله علیه
بمدینه باز آمد ابوبصیر بیامد و وی مسلمان شده بود از مکه و اهل مکه نامه نبشتند و باز
بخواستند که تو عهد کرده ای که کسی نزدیک تو آید با ما دهی پیغمبر علیه السلام گفت ابوبصیر را تا
عهد کرده ایم با ایشان و نبود لایق که غدر کنیم در دین ما نشاید و خدای ترا فرج فرستد و آن
کسی که با تو اند از مستضعفان مسلمانان نگاه. ویرا بدان دو مرد دادند و ببردند چون بذی الحلیفه
رسیدند خرما همی خوردند بوبصیر گفت یکی را از ایشان شمشیر مرا بده تا ببینم که شمشیر
گفت فرا وی داد وی فرا ستد و یک شمشیر بروی زد و ویرا بکشت و دیگر بگریخت
و آمد با نزدیک پیغامبر علیه السلام چون رسول علیه السلام ویرا بدید گفت چه بود ترا گفت
بوبصیر یار مرا بکشت ایشان همچنان بجای بودند که بوبصیر بیامد و شمشیر کشیده

وگفت یا رسول الله تو وفا کردی بعهد خویش و مرا با ایشان دادی و لکن خدای تعالی
مرا فریاد رسید پیغامبر علیه السلم گفت نیک مرد بیست جنگ را اگر یاری کنی بودند که
بو نصیر دانست که پیغامبر او را با ایشان دهد دیگر باره رفت بکنار دریا جای که آن را
عیص خوانند بر راه قریش نشست دار راه قریش بود که بشام شدندی چو خبر بوان مسلمانان
رسید که در مکه مانده بودند گروهی بوی پیوستند ازیشان و بو جندل نیز بگریخت و
نزدیک وی شد و مهاجران همی آمدند تا هفتاد مرد باوی جمع شدند و هر کاروانی که شدی
که کاروانی از قریش قصد شام کرد بیش بار نشدندی و ایشان را بکشتندی و مالهاء ایشان
برا گرفتندی تا کار سخت شد بر اهل مکه کس فرستادند نزدیک پیغامبر علیه السلم
و حق خدای و رحم بر وی کردند که ایشان را باز بر درد و باز نزدیک خویش خواند ایشنست که یاد کرد قصه حرم

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ
ایشانند آنکسانیکه کافر شدند و منع کردند شما را از مسجد حرام و هدی را

مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ
حبس کرده اند دا از آنکه بجا خویش رسد و اگر نه مردان مومن را بودی

وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ
و زنان مومنات را که ندانستید ایشان را شما ایشان را که بکشتید و پی بسپرید و برسید از شما

مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ
از ایشان معرة بی آنک دانید تصدیر کرد تا شما را در بهشت کند خدای از پی داند

مَنْ يَشَاءُ و گردهی کنند یعنی وی آنست تا در اسلام آرد از اهل مکه از کسی را که
خواهد
خواهد از پیش آنک شما وا در مکه شوید

لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
انگاه جدا باز دادناک از ایشان عذاب کردی آنکسانی که کافر شده اند شدندی عذاب

که نهی کنند بد بر مومن و نهی خواهد و گروهی کنند دیت نیز خواهد و گروهی کنند کفارت
نیز خواهد هر که مومنی را بکشد در میان کافران و ایمان نیز آنرا کفارت باشد نه دیت چنانک
که خدای عز وجل گفت وان کان من قوم عدو لکم وهو مومن فتحریر رقبة مومنة کفارت واجب
کرد و دیت واجب نکرد و گروهی کنند معنی مشرکان همی خواهد که ایشان را کشتندی شما اهل
دین خویش را بکشتید قتاده گوید این که همی گوید اگر ایشان جدا باشندی ما ایشان را عذاب
کردی و لیکن تا آنگاه خدای عز وجل دفع کند از کافران لا بسبب مومنان در میان ایشان چنان
دفع کرد از مشرکان مکه بسبب مومنان در میان ایشان از ضعفاء مومنان و در خبر است که
علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت پیغمبر را علیه السلم ایشان را که در اصلاب ایشان مومنان بود مشرکان را
در آن عصر و نیز در عصرهاء دیگر اگر ایشان جدا شدندی از ایشان عذاب کردندی

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ
انگاه یعنی عذاب کردی از کسانی را که کافر شده بودند در دل کردند حمیت حمیت

الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
جاهلیت پیغامبر را علیه السلم ازانجا باز داشتند و بسم الله الرحمن الرحیم انکار کردند پس فرو فرستاد خدای سکینت وی

عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ
بر پیغامبر علیه السلم و بر مومنان و اخلاص ایشان را لازم کرد آنید یعنی تو بر

التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا
لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم و ایشان سزاوار تر بودند بدین کلمت و اهل بودند

وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُولَهُ

وخداي تعالى هر چيزي عالم بود خود دانست خداي راست كرد رسول را

الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ

از خواب كه ديده بود براستي كه اندر شويد آنجا كه ايشان ديدند خواهند شد در مسجد

الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ ۵

اگر خداي خواهد ايمن ستره كرده سرها

وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا

وتقصير كنند نترسيد وخداي دانست آنچه شما ندانستيد

فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا

انگاه ازپيش اين فتحي كرد نزديك بود يعني پيش از خواب در مسجد در آمدن فتح صلح حديبيه بود

زهري گويد هيچ فتح نبود در اسلام بزرگتر از صلح حديبيه از بهر آنكه پيش از آن نبود كه مسلمانان

با ايشان فرا هم رسيدندي نبود بابي ومبايكه بيكديگر سخن همي گفتندي ومناظره همي كردندي هيچ

از ايشان كه خرد داشتندي سخن مسلمانان نشنيدندي كه نه ايمان آوردي يا كار از دو سال اندران

خلق ايمان آوردند كه از پيش اندر بودند و بيشتر وگفته اند يعني فتح خيبر همي خواهد

پيغامبر عليه السلام غنيمت خيبر بر اهل حديبيه قسمت كرد مگر يك مرد از انصار نام وي جابر بود

كه وي غايب بود از خيبر وبرا قسمت نداد وبعضي گويند ان شاء الله در اين معني لتدخلن

است وحسين بن الفضل گويد اين استثنا كنايت همي كرده كه ايشان دران

عمرة قضا از مسلمانان جماعت همي گويد در شويد مگر آنكه بمكه خواهد

دوا بود كه استثنا با آمنين كرده نه با دخول كه در هيچ شك نبوده

جماعت كه همي گويد در شويد لاشك وان شاء الله كه ايمن باشيد ومثال اين جماعت

كه همي گويد در دعا از نبي كه بگورستان گذر كند وانا ان شاء الله بكم لاحقون واين

استثنا نه در موت بوده ولكن در آن بوده كه بعد از عمره دو سه يا نه واين كنايت كه گويد لتدخلن

قول النبي عليه السلام كه همي خبر دهد از رؤياي خويش خداي عز وعلا خبر داد از آن

پيغامبر عليه السلام كه وي گفت لتدخلن در شويد وادب خداي عز شانه نگاه داشت

بر خويشتن كه وي را گفته بود ولا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله

بر اين استثنا خبر است از قول پيغمبر عليه كه وي بر خويشتن نگاه داشته بود انگاه اصحاب

خويش را خبر داد از خواب خويش هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى

اوست كه فرستاد رسول خويش را بالهدايت

وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللّٰهِ

ودين حق تا غالب كرداند بر همه دينها وبسنده است خداي

شَهِيدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ

گواه پيغامبر خداي است وانكه با وي اند سخت

عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا

بر كافران رحيم اند ميان يكديگر ايشان را بيني ركوع كنند سجود كنند

يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ

ميجويند فضلي از خداي وخشنودي علامت ايشان

فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۵

در رويهاي ايشان است از اثر سجود

و این سیما بود که خدای سبحانه پیدا اورد در روی ایشان روز قیامت تا از علامت بود
اثر آن ایشان بسجود کرده اند در دنیا و گروهی گفتند از سمت نکویی [illegible] و خشوع و تضرع
و تواضع که بر ایشان ظاهر بود و مجاهد گفت [illegible] سیماء سجود آن نشانی باشد که بر پیشانی
باشد و سخت شده بود از بسیاری سجود کردن نه [illegible] که بر پیشانی وی سخت تر بود از زانو
چهار پای [illegible] سنگ و لکن آن نوری بود که در روی ایشان پیدا بود از خشوع
و قتاده و حسن بصری گویند [illegible] بیمار پندارد [illegible] و ضعیف تن و بیمار باشند
و سعید بن جبیر گوید [illegible] که باشد بر پیشانی ایشان سجده بر خاک کنند
[illegible] سفیان گوید که ایشان شب نماز کنند [illegible] بر پیشانی ظاهر شود چنانکه
پیغمبر علیه السلام گفت من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار [illegible]
روی وی نیکو بود [illegible] که روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] ذلك مثلهم في

التورية ومثلهم في الانجيل

كزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ

فاستوى على سوقه يعجب الزراع

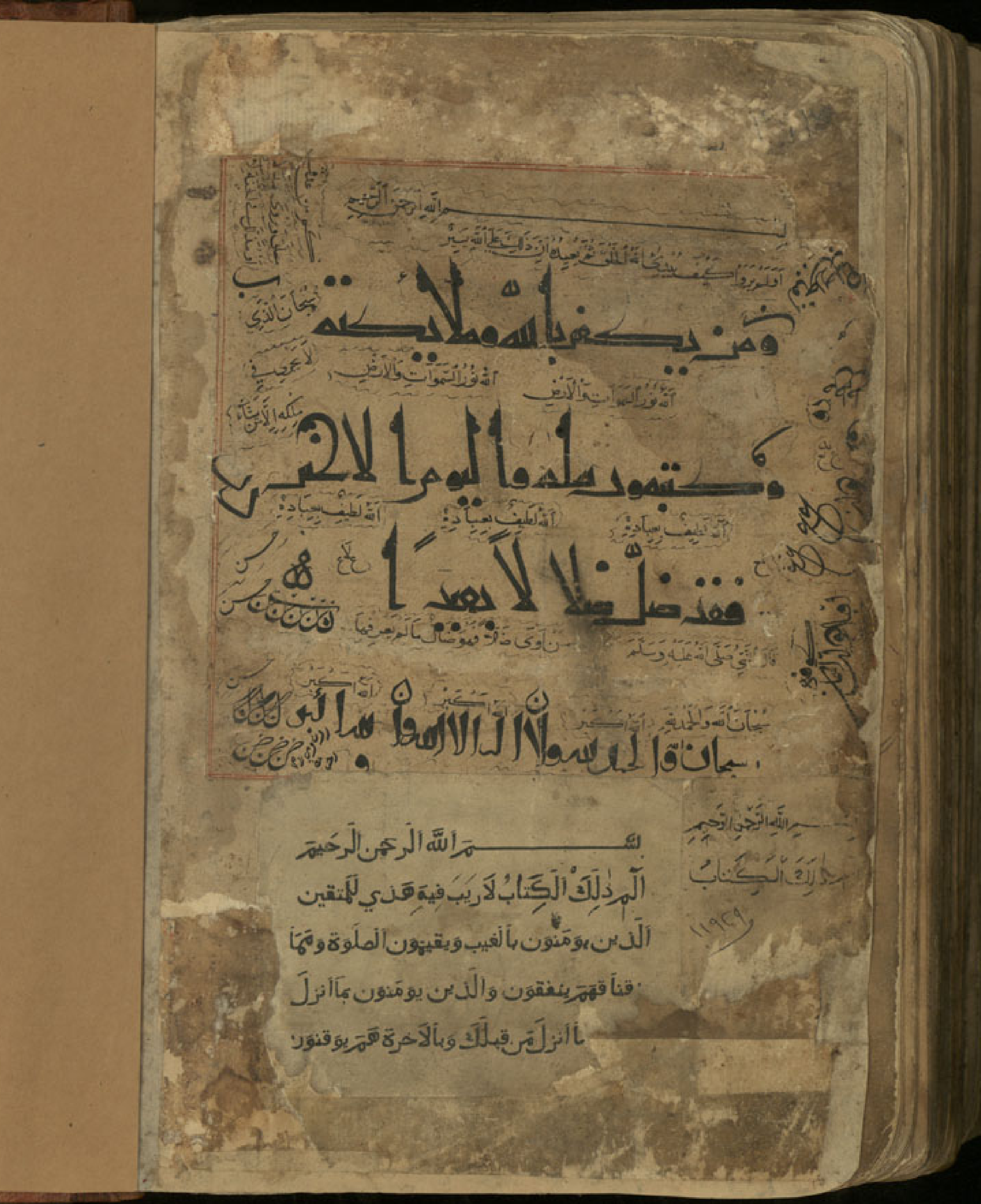
ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين امنوا

وعملوا الصالحات

منهم مغفرة واجرا عظيما

از ایشان آمرزش و مزدی بزرگ

و از حسن بصری آمده است که وی گفت محمد رسول الله محمد است صلوات الله علیه و الذین معه
ابوبکر الصدیق رضی الله عنه است اشداء علی الکفار عمر خطاب رضی الله عنه رحماء بینهم عثمان
رضی الله عنه تراهم رکعا سجدا علی بن ابی طالب رضی الله عنهم یبتغون فضلا من الله
و رضوانا طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیده سیماهم فی وجوههم
[illegible] که ایشان را بشارت داده اند به بهشت [illegible] ابوبکر [illegible]
و گفت و مثلهم فی الانجیل کزرع محمد علیه السلام اخرج شطأه ابوبکر فآزره عمر فاستغلظ
عثمان [illegible] فاستوی علی سوقه علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] یعجب الزراع [illegible] لیغیظ بهم الکفار [illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible] لیغیظ بهم الکفار ابن عباس گوید که پیغمبر علیه السلام
[illegible]
[illegible] که ایشان [illegible] پیغمبر علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

ومن يكفر بالله وملائكته

الله نور السموات والارض

وكتبه ورسله واليوم الآخر

الله لطيف بعباده

فقد ضل ضلالا بعيدا

قال النبي صلى الله عليه وسلم

سبحان الله والحمد لله والله اكبر

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين

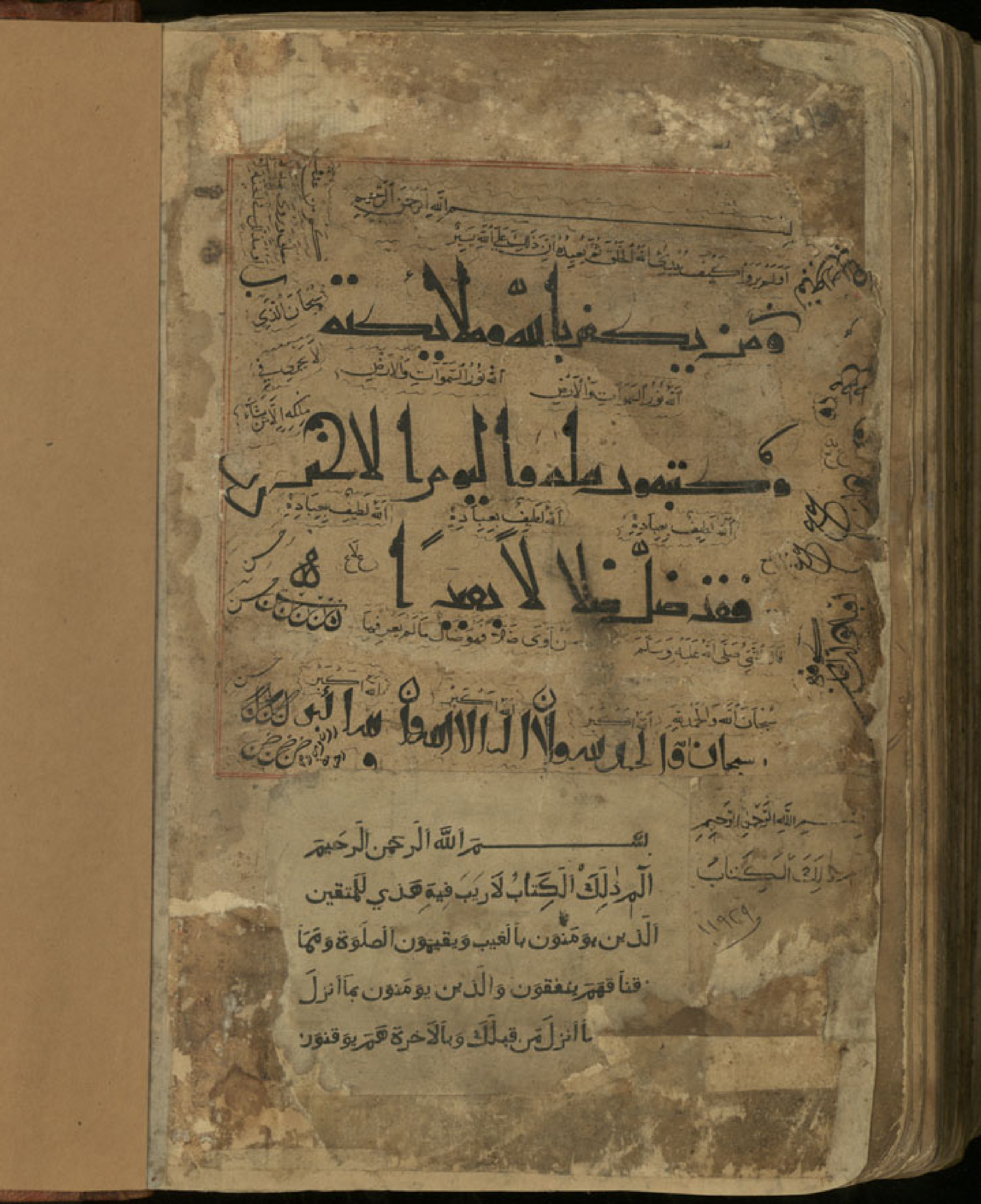
الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما

رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل

اليك وما انزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب



بسم الله الرحمن الرحيم
ومن يكفر بالله وملائكته
الله نور السموات والارض
وكتبه ورسله واليوم الآخر
الله لطيف بعباده
فقد ضل ضلالا بعيدا
قال النبي صلى الله عليه وسلم
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر
بسم الله الرحمن الرحيم
الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين
الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما
رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما انزل
اليك وما انزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون